

# امام شناسی

جلد دوم

(تفسیر آیه اولی الامر - وصایت امیر المؤمنین علیه السلام)

تالیف

حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

الحسين

هو العزیز

## امام شناسی

بحث‌های تفسیری فلسفی روایتی تاریخی اجتماعی  
در باره امامت و ولایت بطور کلی ؛ در باره امامت  
و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و ائمه معصومین سلام

علیهم اجمعین

بالخصوص

در سهای استدلالی علمی متخذ از قرآن کریم و روایات  
داره از خاصه و عامه ؛ و اجات حلّی و نقدی

در پو امون ولایت

لمؤلفه المحقر

سید محمد جبر جسنی طهرانی

عفی عنده

صالحین

## امام شناسی

جلد ۱

شامل مجالس روزیائے اہم ماہ مبارک  
رمضان تا آخر ماہ سنہ ۱۳۰۰ ھ بمطابق ۱۹۱۸ء

تفسیر منقولہ آیات طیبوا الصدور  
و ادراک الامر منکم و بین تمام وصیہ تمام  
اخوت حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام

فهرست

## أهمّ مطالب و عناوين برگزیده

جلد دوّم امام شناسی (تفسیرأولی الأمر ، وصایت أميرالمؤمنین علیه السّلام)

- ۱ - مصادیق ، حدود اختیارات و منظور از اطاعت اولی الأمر
- ۲ - لزوم اطاعت از اولی الأمر بطور مطلق و لزوم عصمت در آنان
- ۳ - اکملیت أميرالمؤمنین علیه السّلام در جمیع فضائل
- ۴ - غیر از عبادالله المخلصین هیچکس نمی تواند حائز منصب امامت شود
- ۵ - آراء اکثریت مردم نمی تواند معیار انتخاب امام معصوم باشد
- ۶ - امام باید افضل و در رأس امور امت و منصوب از جانب خدا باشد
- ۷ - آیات دالّه بر حرمت اطاعت اهل معصیت
- ۸ - مراد از اولی الأمر أئمّه معصومین علیهم السّلام هستند
- ۹ - پاسخ از اشکالات اهل تسنّن در تطبیق آیه «أولی الأمر» بر أئمّه معصومین
- ۱۰ - احکام دین بر سنن اجتماعی حکومت دارند
- ۱۱ - وصایت أميرالمؤمنین و أئمّه معصومین علیهم السّلام از جانب رسول خدا
- ۱۲ - ولایت مهمترین مسأله دین است
- ۱۳ - اخوت أميرالمؤمنین با رسول خدا در همه مراتب
- ۱۴ - نصوص و تصریحات راجع به ولایت أميرالمؤمنین علیه السّلام

## فهرست مطالب

درس پانزدهم: از صفحه ۱۱ تا صفحه ۲۷

تفسیر آیه: . . . أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ شامل مطالب:

- ۱۲ منظور از اطاعت از رسول خدا چیست
- ۱۴ حدود اختیارات اولوالامر
- ۱۶ تفسیر اولوالامر در روایات
- ۲۴ نقد نظریه عصمت اجتماع اهل حلّ و عقد
- ۲۶ گوشه‌ای از ستمهای وارده بر امیرالمؤمنین

درس شانزدهم: از صفحه ۳۱ تا صفحه ۴۳

اکملیت امیرالمؤمنین علیه السلام در جمیع فضائل شامل مطالب:

- ۳۲ لزوم اطاعت اولوالامر بطور مطلق
- ۳۵ لقب «امیرالمؤمنین»، افضل القاب حضرت علی علیه السلام است
- ۳۶ امیرالمؤمنین علیه السلام در جمیع فضائل، اکمل بودند
- ۳۸ اجتماع صفات متضاده در امیرالمؤمنین علیه السلام

درس هفدهم: از صفحه ۴۷ تا صفحه ۶۶

نقد نظریه عصمت اجتماع اهل حلّ و عقد

- ۴۷ داستان نزاع خالد و عمار، و استفاده اهل سنت از آن

۵۰	مغالطه فخر رازی در تفسیر آیه اولی الامر
۵۶	جنايات حکام منصوب از ناحیه اهل حلّ و عقد
۵۸	عمر، اجتماع سقیفه را لغزش شمرده است
۶۰	داستان تشرف مالک بن نویره به محضر رسول الله
۶۲	اعتراض مالک بن نویره به خلافت ابی بکر
۶۳	کشتن خالد بن ولید، مالک را و زنا با عیال او
۶۴	دفاع ابوبکر از جنايات خالد

	درس هجدهم
	از صفحه ۶۹ تا صفحه ۸۱
	امام، انسان واصل به مقام توحید است و قرآن به واسطه امام هادی بشر است
۶۹	خلقت عالم هستی و انسان بر اساس حقّ است
۷۲	قوانین دین بر اساس توحید است
۷۵	قرآن به واسطه امام هادی بشر است
۷۸	غیر از عباد الله المخلصین هیچکس نمی تواند حائز منصب امامت شود
۷۹	اعتراف ابی بکر به ضعف خود

	درس نوزدهم
	از صفحه ۸۵ تا صفحه ۱۱۶
	آراء اکثریت مردم نمی تواند معیار انتخاب امام معصوم باشد
۸۶	عجز اکثریت در انتخاب امام
۸۹	اکثریت مردم به دنبال منافع خود می روند
۹۰	نمایش سطح افکار و خواسته های اکثریت مردم در قرآن مجید
۹۴	وجود امام به حقّ برای هدایت اکثریت گمراه ضروری است
۱۰۸	حدیث امام رضا علیه السلام راجع به شرایط امامت

	درس بیستم
	از صفحه ۱۱۹ تا صفحه ۱۴۰
	امام باید افضل و در رأس امور امت باشد
	شامل مطالب :
۱۲۰	لزوم نصب امام بر قاعده لطف الهی



- ۱۲۱ اعتذار اهل تسنن بر عدم انتقاد از عمل صحابه، اعتذار مردم جاهلی است
- ۱۲۴ بحث شیعه با اهل سنت یک بحث تاریخی نیست
- ۱۲۶ بیان اهل سنت در عدم لزوم امام معصوم
- ۱۲۸ روایات مجعوله در لزوم اطاعت حاکم جائز
- ۱۳۱ آیات دالّه بر حرمت اطاعت اهل معصیت
- ۱۳۳ امام باید افضل و در رأس امور امت باشد
- ۱۳۵ تصدّی امور اجتماع به غیر امام معصوم همواره در معرض انحراف و لغزش است
- ۱۳۶ اولوالامر حقّ تشریح ندارند
- ۱۳۷ احکام دین بر سنن اجتماعی حکومت دارند
- ۱۳۹ انتقاد امیرالمؤمنین علیه السلام از غاصبین خلافت

از صفحه ۱۴۵ تا صفحه ۱۶۶  
**درس بیست و یکم**  
**مراد از اولوالامر ائمه معصومین هستند**  
 شامل مطالب :

- ۱۴۵ عدم انفکاک ثقلین از یکدیگر تا روز قیامت
- ۱۴۶ معیت امیرالمؤمنین با قرآن
- ۱۴۹ تفسیر اولوالامر به ائمه معصومین علیه السلام و شأن نزول آیه تطهیر
- ۱۵۱ استدلال منصور بن حازم بر لزوم وجود امام برای فهم قرآن
- ۱۵۳ مناظره اصحاب امام صادق علیه السلام با مرد شامی درباره امامت
- ۱۵۸ خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به مقامات آل محمد
- ۱۵۹ خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به نداشتن یاور و معین
- ۱۶۳ کیفیت بیعت گرفتن از امیرالمؤمنین علیه السلام به اجبار

از صفحه ۱۶۹ تا صفحه ۲۰۰  
**درس های بیست و دوم تا بیست و چهارم**  
**اشکالات وارده بر آیه «اولی الامر» و پاسخ آنها، واخوت امیرالمؤمنین با رسول خدا در همه مراتب**

- ۱۷۰ اشکالات اهل تسنن در تطبیق آیه «اولی الامر» بر ائمه معصومین
- ۱۷۸ نصوص و تصریحات راجع به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

- ۱۸۱ اعتراف ابوبکر به تقدّم امیرالمؤمنین علیه السّلام بر او
- ۱۸۴ اخوت امیرالمؤمنین با رسول خدا
- ۱۹۹ انکار عمر اخوت امیرالمؤمنین را با رسول الله
- از صفحه ۲۰۳ تا صفحه ۲۷۵
- درس های بیست و پنجم تا سی ام
- وصایت امیرالمؤمنین علیه السّلام از جانب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم  
شامل مطالب :
- ۲۰۴ وصیت از احکام فطری و عقلی است
- ۲۰۶ ولایت مهم ترین مسئله دین است
- ۲۰۷ احادیثی که در آنها مشتقات لفظ «وصیت» راجع به امیرالمؤمنین بیان شده است
- ۲۱۶ حدیث آنس در وصایت امیرالمؤمنین علیه السّلام
- ۲۱۸ شرح الفاظ حدیث آنس
- ۲۲۱ بحث در دلالت حدیث آنس
- ۲۲۵ گفتگوی حقّ تعالی با رسول الله در سدره المنتهی راجع به امیرالمؤمنین علیه السّلام
- ۲۳۲ حدیث سلمان فارسی در وصایت امیرالمؤمنین علیه السّلام
- ۲۳۴ همه پیامبران دارای وصیّ بوده اند
- ۲۳۶ پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین از نور واحدی خلق شده اند
- روایات دالّه بر اینکه امیرالمؤمنین وصیّ، وزیر و ادا کننده دیون پیامبر در بین  
امت می باشد .
- ۲۳۸
- ۲۵۳ نزول ستاره دالّه بر وصایت در خانه امیرالمؤمنین
- ۲۵۶ وصایت امیرالمؤمنین وائمه معصومین علیهم السّلام از جانب رسول خدا
- ۲۶۶ اشعار سیّد حمیری در وصایت امیرالمؤمنین علیه السّلام
- ۲۷۰ وصایت امیرالمؤمنین علیه السّلام در امور شخصیّه رسول الله صلی الله علیه وآله نبوده است

درس پانزدهم

تفسير آية

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ



## درس ۱۵

### بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على محمّد وآله الطاهرين ولعنة  
الله على أعدائهم أجمعين من الآن الى قيام  
يوم الدين ولا حول ولا قوة الا بالله العليّ العظيم.  
قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي  
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا.

در این آیه مبارکه خداوند خطاب به مؤمنین نموده و به طور اطلاق اطاعت  
خدا و رسول خدا و اولی الامر را بر آنها واجب شمرده است، و چون اولوا الامر یعنی  
صاحبان امر و دارندگان این منصب اطاعتشان بدون هیچ شرط و قیدی در ردیف  
اطاعت رسول خدا لازم شمرده شده است باید دید که آنها چه کسانیست؟ برای توضیح  
این منظور و به دست آوردن این مقصود باید آیه مبارکه را تفسیر نمود.

در این آیه اطاعت خداوند و اطاعت رسول خدا و اطاعت  
اولوا الامر واجب شده است. منظور از اطاعت آنها چیست و در  
کدام مورد و مصداق باید از آنها اطاعت نمود؟

تفسیر آیه  
اولی الامر

آیا اطاعت خدا عین اطاعت رسول خدا نیست؟ آیا به وسیله دیگری غیر از راه  
رسول خدا خداوند بر ما امر و نهی دارد و باید بدانها گوش فراداشت؟ مسلّم است که  
اطاعت خدا همان اطاعت از رسول خدا است و راه معرفی احکام و قوانین خدا، همان

۱- سورة نساء: ۴ - آیه ۵۹ .

شخص رسول الله است؛ بنابراین چرا دو اطاعت لازم شمرده شده یکی اطاعت خدا و دیگر اطاعت رسول خدا؟

در اطاعت خدا منظور پیروی از احکامی است که به عنوان وحی بر قلب آن حضرت نازل شده و مورد حکم و خطاب تمام مؤمنین هستند. قرآن کریم کلام خدا و وحی حضرت احدیت است برای جمیع مردم. بنابراین اطاعت از خدا یعنی اطاعت از کلام خدا که همان قرآن کریم است. و اما اطاعت از رسول خدا به دو قسمت تقسیم می‌شود:

اول: اطاعت در آنچه که خداوند برای تشریح احکام و تفصیل آنها از غیر کتاب به آن حضرت وحی نموده است. چون معلوم است که احکامی را که کتاب خدا بیان می‌کند همانا اصول احکام و موضوعات شرعیّه است مثلاً درباره نماز و روزه و حجّ و جهاد و زکات و نکاح و قوانین معاملات و سایر عبادات و احکام، کلام خدا از اجمال تجاوز نمی‌کند و اما کیفیت نماز و روزه و حجّ و سایر موضوعات را باید از رسول الله آموخت، همان‌طور که فرمود: *صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي*، نماز را خدا واجب کرده ولی ببینید چگونه من نماز می‌خوانم، از نقطه نظر شرائط و مقدمات و افعال و اقوالی که در نماز لازم است طبق نماز من شما هم نماز بخوانید. خصوصیات این موضوعات بطور تمام و کمال در قرآن کریم بیان نشده و فقط اصول عبادات و معاملات و احکام بیان شده است. تفصیلات آنها را باید از رسول الله آموخت.

نفس رسول خدا مانند یک ذره بین بسیار قوی آن مجملاتی را که خدا در کتاب وحی نموده است بزرگ و روشن و واضح نموده، شرائط و اجزاء هر عبادت را با کیفیت مخصوص آشکار می‌نماید. آیات قرآن به صورت اجمال بر پیغمبر نازل شده و در نفس آن حضرت منعکس گردیده لیکن آن نفس قدسیّه حدود و ثغور و تأویل و تفسیر و شأن نزول و سایر خصوصیات کتاب خدا را روشن و آشکارا نموده، به‌طور تفصیل به خارج منعکس می‌کند، و *أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ*. « ما کتاب را به صورت وحی بر تو فرستادیم برای آن که آنچه را به سوی مردم فرستاده شده و احکامی را که برای آنان نازل شده است برای آنان روشن و واضح کنی، »

احکام را تفصیل دهی، مراد از آیات را بیان کنی. و به عبارت دیگر می توان گفت که بیان خصوصیات مسائل و احکام نیز وحیی است که توسط جبرائیل به غیر عنوان قرآن و کتاب خدا بر آن حضرت نازل شده است و معلوم است که بیان رسول خدا در این خصوصیات و تفصیلات جنبه تشریح را دارد.<sup>۱</sup>

دوم: اطاعت رسول خدا در آراء شخصیّه و اوامر نفسیّه راجع به اجتماع مردم مسلمان از آن اوامری که وظیفه والی و حاکم برای برقراری نظم و اجتماع امت است و در آنها عنوان تشریح حکم نیست مانند حکومت و بیان وظائف شخصیّه مسلمین و نصب ولاة و حکام به ولایات و فرستادن جیوش برای جهاد و نصب قضاة و ائمه جماعت برای رسیدگی به امور اجتماعی و رفع مرافعات و امور دینی مؤمنین. قال الله تعالی:

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ.<sup>۲</sup>

«ما قرآن را بر تو فرستادیم برای آنکه در بین مردم به آنچه خدا به تو نشان داده حکم دهی». و البته این حکم در امور شخصیّه طبق قوانین قضاء می باشد. و نیز در تصمیمات رسول خدا در مهمّات از امور مانند تجهیز جیوش و نصب امرای لشکر و ارسال آنها برای جهاد به نقاط دور دست و معاهده با اقوام خارج از اسلام طبق مصالحی که خود آن حضرت تشخیص می داده اند، تمام مسلمین باید بدون قید و شرط مطیع و منقاد آن حضرت باشند گرچه خداوند در مهمّات امور آن حضرت را امر به مشورت با مؤمنین نموده است و «شاورهم فی الأمر»<sup>۳</sup>، لکن با جمله متصل فرموده: فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. پیغمبر با مسلمین در عزائم امور مشورت می نماید ولی در نتیجه، طبق اراده و تصمیمی که خود آن حضرت می گیرد باید رفتار کند و تمام

۱- شاهد بر این معنی روایتی است که در «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۱۴۹ با سلسله سند متصل خود از مجاهد روایت کرده است که:

عن مجاهد فی قوله تعالی: (یا آیه الذین آمنوا) یعنی الذین صدقوا بالتوحید، (أطبعوا الله) یعنی فی فرائضه و (أطبعوا الرسول) یعنی فی سنته و (أولی الامر منکم) قال نزلت فی امیر المؤمنین حین خلفه رسول الله بالمدينة.

۲- سوره نساء: ۴- آیه ۱۰۵.

۳- سوره آل عمران: ۳- آیه ۱۵۹.

مسلمین باید اطاعت بنمایند.

از آنچه ذکر شد به دست آمد که با وجود آن که اطاعت رسول خدا در حقیقت اطاعت خدا است چون خدا اطاعت رسول الله را لازم شمرده است **كَمَا قَالَ: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ<sup>۱</sup>**، در عین حال اطاعت از خدا یک معنائی دارد و اطاعت از رسول خدا معنای دیگری. بر مردم لازم است از خدا اطاعت کنند راجع به دستورات قرآن مجید، و از رسول خدا راجع به آنچه که در خصوصیات احکام آن حضرت بیان می کند و عنوان تشریح دارد و راجع به مصالح مسلمین در آراء شخصیه و فرامین آن حضرت آنچه را که جنبه تشریح ندارد، و شاید همین جهت سرّ آن باشد که خداوند با دو لفظ «أَطِيعُوا» مؤمنین را امر به پیروی کرده است و اطاعت خدا را از اطاعت رسول خدا جدا شمرده است نه از جهت آن که بعضی از مفسرین گفته اند که این تکرار به جهت تأکید است، چون در اینجا اگر تکرار نمی شد بهتر تأکید را می رسانید از نقطه نظر اقتران اطاعت خدا و رسول خدا که افاده وحدت اطاعت را در دو مقام می نمود.

اما اولوالامر مسلماً منصب تشریح را ندارند<sup>۲</sup> و مانند رسول خدا مفصل و مشرّع احکام اجمالیّه قرآن نیستند بلکه میان مسلمین مبین احکام و مبلغ آیات، طبق تشریح رسول خدا خواهند بود؛ و نیز در امور مسلمین دارای رأی و نظر بوده و در قضاء و مرافعات و سایر جهات اجتماع که احتیاج به رأی رئیس برای تنظیم امور و دفع مشکلات و خطرات وارده و جلب منافع عامه دارد مردم باید از آنها پیروی کنند و اطاعت آنها از این جنبه در ردیف اطاعت رسول خدا از این جنبه می باشد و لذا این دو اطاعت را با یک لفظ «أَطِيعُوا» بیان فرموده **وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**. و بنابراین

۱- سورة نساء: ۴- آیه ۶۴.

۲- در تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۷ روایتی را نقل می کند که شاهد بر این مدعا است،

می فرماید:

وفی تفسیر العیاشی عن عبدالله بن عجلان عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله: «اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» قال: هی فی علی و فی الأئمة جعلهم الله مواضع الانبیاء غیر أنهم لایحلون شیئاً و لا یحرمونه.



فقط اطاعت آنها در این ناحیه می باشد به خلاف اطاعت از رسول خدا که هم در این ناحیه و هم در ناحیه تشریح احکام جزئیّه و مفصّلات مسائل است، دلیل بر این مدّعا آن که بلافاصله قرآن می گوید: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ .

در منازعات و مشاجراتی که بین مسلمین اتفاق می افتد آنها باید به کتاب خدا و سنت رسول خدا رجوع کنند و از آن اصول، مشاجره را فیصله دهند. و اگر اولو الامر منصب تشریح را داشتند می بایست عندالمرافعه مؤمنین را به حکم مشرّع آنان ارجاع داد در حالی که به اولی الامر ارجاع داده نشده است.

برای توضیح این معنی میگوئیم: افرادی که مورد خطاب این آیه هستند مؤمنین اند چون در صدر آیه می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و مسلماً نزاع آنها با غیر اولی الامر است؛ چه بعد از فرض وجوب اطاعت اولی الامر دیگر نزاع با خود آنها معنی ندارد و ارجاع به خدا و رسول خدا برای رفع نزاع معنی ندارد<sup>۱</sup>. و نیز این نزاع در اموری که راجع به رأی و اوامر شخصیّه باشد نیست بلکه راجع به حکم خدا در قضیه مورد نزاع است به دلیل آنکه در آیات بعد مذمت می کند افرادی را که به حکم طاغوت رضا داده و آن را مرجع خود گرفته اند و حکم خدا و رسول او را ضایع و مهمل گذاشته اند؛ بلکه مراد نزاع مسلمانان است بعضی با بعض دیگر در امور شخصیّه، و در این مسائل برای رفع اختلاف باید مراجعه به کتاب الله و سنت رسول الله بنمایند، و کتاب خدا و سنت دو حجت قاطع هستند برای رفع اختلاف و فصل منازعه برای کسانی که به کتاب و سنت علم دارند و قول اولو الامر نیز در فهم کتاب و سنت

۱- در «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۷ گوید :

وفي الكافي باسناده عن بريد بن معاوية قال: تلا ابو جعفر عليه السلام: «اطيعوا الله واطيعوا الرسول وأولى الامر منكم» فإن خفتم تنازعا في الامر فارجعوه الى الله والى الرسول والى اولى الامر منكم. قال: كيف يأمر بطاعتهم و يرخص في منازعتهم؟ انما قال ذلك للمارقين الذين قيل لهم: «اطيعوا الله واطيعوا الرسول». وفي تفسير العياشي عن بريد بن معاوية عن ابي جعفر عليه السلام (وهو رواية الكافي السابقة) وفي الحديث: قال للناس يا أيها الذين آمنوا فجمع المؤمنین الى يوم القيامة اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم ايانا عنی خاصة «فان خفتم تنازعا في الامر فارجعوا الى الله والى الرسول والى اولى الامر منكم» هكذا نزلت، و كيف يأمر بطاعة اولى الامر و يرخص لهم في منازعتهم؟ انما قيل ذلك للمارقين الذين قيل لهم: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم.»

حجّت است؛ چون آیه شریفه اطاعت آنها را بدون قید و شرط لازم شمرده است، و اگر آنها کتاب و سنت را تفسیر و بیان کنند چون در این کار عنوان تشریح وجود ندارد باید از آنها پیروی نمود، و بنابراین انا<sup>۱</sup> کشف می‌کنیم که قول و گفتار آنان مطابق با واقع و خالی از خطا و لغزش است.

و محصل کلام آنکه اولوالامر افرادی هستند که به استثنای موارد تشریح، به طور مطلق و بدون قید و شرط از جمیع نواحی باید از آنها اطاعت کرد و اطاعت آنها در ردیف اطاعت رسول خدا است و همان طور که امر و نهی رسول خدا خلاف

امر و نهی خدا نیست و گرنه موجب تناقض بین امر خدا و امر رسول خدا و بین نهی خدا و نهی رسول خدا می‌شد، و این معنی تمام نمی‌شود مگر به التزام عصمت رسول خدا، همین طور اولوالامر امرشان و نهیشان خلاف امر و نهی خدا و رسول خدا نیست و گرنه موجب تناقض و امر به ضدّین یا نهی از متناقضین می‌شود؛ و این معنی نیز تمام نمی‌شود مگر به التزام عصمت اولوالامر، و در نتیجه لازمه اطاعت مطلقه بدون قید و شرط، عصمت آنها است؛ و از طرفی چون می‌دانیم هیچ یک از مذاهب مسلمین عصمت را درباره پیشوایان و رهبران خود ادعا نکرده‌اند به جز طائفه شیعه در حق ائمه دوازده گانه خود، بنابراین معنی و مفهوم آیه طبعاً منطبق برائمه معصومین سلام الله و صلواته علیهم اجمعین خواهد شد.

این از نقطه نظر دلالت آیه کریمه، و شاهد بر این مطلب از روایات از حدّ و احصاء بیرون است، از جمله تفسیر مورد آیه تطهیر بر آنان.

تفسیر اولی الامر «تفسیر برهان» و «غایة المرام» از محمد بن یعقوب در روایات

کلینی با اسناد متصل خود از ابوبصیر روایت می‌کنند: قال: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، فَقَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: فَمَالَهُ لَمْ يُسَمَّ عَلِيًّا وَأَهْلَ بَيْتِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ قَالَ: فَقُولُوا لَهُمْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ لَمْ يُسَمَّ اللَّهُ لَهُمْ ثَلَاثًا وَلَا أَرْبَعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ

۱- «أنا» در اصطلاح یعنی پی بردن از اثر و معلول به مؤثر و علت.

الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ، وَنَزَلَتْ عَلَيْهِ الرِّكَاءُ وَ لَمْ يُسَمِّ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ دَرَهْمًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ، وَ نَزَلَ الْحَجُّ فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ: طُوفُوا أُسْبُوعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ، وَنَزَلَتْ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَنَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. وَقَالَ: أَوْصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِي فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ لَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يورِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَعْطَانِي ذَلِكَ. وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا تُعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. وَقَالَ: إِنَّهُمْ لَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدَى وَ لَنْ يَدْخُلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ. فَلَوْ سَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يُبَيِّنْ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ لِأَدْعَاهَا آلُ فُلَانٍ وَ آلُ فُلَانٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ تَصْدِيقًا لِنَبِيِّهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» فَكَانَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَادْخَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ تَحْتَ الْكِسَاءِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلًا وَ تَقْلًا وَ هَوْلَاءَ أَهْلِي وَ تَقْلِي، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ؟ فَقَالَ لَهَا: إِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ وَ لَكِنَّ هَوْلَاءَ أَهْلِي وَ تَقْلِي. <sup>۱</sup>

«ابوبصیر می گوید از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ راجع به تفسیر آیه اولی الامر

سؤال کردم فرمود: این آیه درباره علی بن ابیطالب و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است. گفتم: مردم می گویند به چه علت نامی از علی و اهل بیت او در کتاب خدا برده نشده است؟ حضرت فرمود: به آنها بگوئید:

آیه نماز بر رسول خدا نازل شد و خداوند نامی از سه رکعت و چهار رکعت نبرده است تا آنکه رسول خدا این آیه را برای مردم تفسیر نمود و رکعات نماز را مشخص کرد؛ و آیه زکات نازل شد و نامی در کتاب خدا برده نشده است که از چهل درهم باید یک درهم زکات داد تا آنکه رسول خدا این آیه را تفسیر فرموده و نصاب زکات را معین کرد؛ و آیه حج نازل شد و خداوند در آن فرموده هفت شوط باید دور کعبه طواف کرد تا آنکه رسول خدا آیه حج را تفسیر نموده و طواف را هفت شوط قرار داد؛ و آیه أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ نازل شد و این آیه درباره علی و حسن و حسین است و پیامبر برای تعیین و تشخیص اولی الامر فرمود: ای مردم آگاه باشید

۱- تفسیر «برهان» ج ۱ ص ۲۳۵ و «غایة المرام» ص ۲۶۵ و ص ۲۶۶ حدیث سوم از باب ۵۹ و نیز علامه طباطبائی در جلد چهارم از تفسیر «المیزان» ص ۴۳۸ این حدیث را از تفسیر «عیاشی» نقل کرده اند و در «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۱۴۹ تا قول رسول خدا: فاعطانی ذلک روایت کرده است.

هر کس من ولیّ او هستم علی ولیّ اوست. و فرمود: ای مردم من شما را به کتاب خدا و اهل بیت خودم توصیه و سفارش می‌کنم و من از خداوند عزّوجلّ درخواست نموده‌ام که بین آن دو جدائی نیفکند تا زمانی که هر دو را با هم بر من در کنار حوض کوثر وارد کند، و خداوند دعای مرا مستجاب نموده و این مسئلت مرا برآورده است؛ و فرمود: شما به اهل بیت من یاد ندهید و آنها را تعلیم ننمائید زیرا آنها از شما داناترند؛ و فرمود: اهل بیت من هیچگاه شما را از در هدایت بیرون نمی‌کنند و در در ضلالت و گمراهی داخل نمی‌نمایند. و اگر رسول خدا سکوت اختیار می‌کرد و اهل بیت خود را در علی و حسن و حسین میبّین و معین نمی‌نمود هر آینه آل فلان و آل فلان ادّعا می‌کردند که مراد از اهل بیت ما ایم ولیکن خداوند عزّوجلّ در کتاب خود به جهت تصدیق پیامبرش و تأیید گفتار رسولش آیه‌ای فرستاد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**<sup>۱</sup>. و در نزد رسول خدا علی و حسن و حسین و فاطمه بودند، پیامبر گرامی در بیت امّ سلمه آنان را در زیر کساء برد و به پیشگاه حضرت ربوبی عرضه داشت: بار پروردگارا برای هر پیغمبری اهل بیتی است و اثاث البیت و متاعی است و اینان اهل من و متاع من هستند، ام سلمه گفت: ای رسول خدا آیا من از اهل تو نیستم؟ رسول خدا به او فرمود: تحقیقاً راه تو به سوی خیر و عافیت است ولیکن اهل من و متاع من منحصر در این جماعت است؛ تا آخر حدیث که برخی دیگر از خصائص و فضائل اهل بیت را بیان می‌کند.

و در تفسیر «برهان» و «غایة المرام» از ابن شهر آشوب از «تفسیر مجاهد» روایت کرده است که:

**إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ خَلَفَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُخَلِّفُنِي عَلَى النَّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ؟ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى حِينَ قَالَ لَهُ: «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ»، فَقَالَ اللَّهُ: «وَأَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَلَاؤُهُ اللَّهُ أَمْرُ الْأُمَّةِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ وَحِينَ خَلَفَهُ رَسُولُ اللَّهِ بِالْمَدِينَةِ. فَأَمَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ بِطَاعَتِهِ وَتَرْكِ خِلَافِهِ<sup>۲</sup>.**

۱- سورة احزاب: ۳۳ - آیه ۳۳

۲- تفسیر «برهان» ج ۱ ص ۲۳۸ و «غایة المرام» ص ۲۶۳ و ص ۲۶۴ حدیث اول از باب ۵۷ و در «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۹ از تفسیر «برهان» نقل نموده است.

در «تفسیر مجاهد» گوید که آیه اولی الامر در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است در وقتی که رسول الله علی بن ابیطالب را در مدینه به جای خود گذاشتند. امیرالمؤمنین عرض می‌کند: ای رسول خدا تو مرا به جای خود و برای سرپرستی زنان و کودکان گذاشتی؟ رسول الله فرمود: ای امیرالمؤمنین آیا راضی نیستی که نسبت و منزله تو با من مانند نسبت و منزله هارون با موسی بوده باشد در وقتی که موسی به برادرش هارون گفت: تو به جای من در میان قوم من خلیفه و جانشین من باش و امور امت را اصلاح کن، پس خداوند آیه «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را فرستاد.

مجاهد می‌گوید: خداوند امر ولایت امت را بعد از محمد صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب واگذار کرد و نیز در هنگامی که رسول خدا او را به جای خود در مدینه گماشت پس خداوند بندگان خود را امر نمود که از او اطاعت کنند و از مخالفت با او اجتناب ورزند.

و نیز در «تفسیر برهان» و «غایة المرام» از ابن شهر آشوب از ابانة الفلکی روایت می‌کند که: **إِنَّهَا نَزَلَتْ حِينَ شَكَى أَبُو بُرَيْدَةَ مِنْ عَلِيٍّ علیه السلام**<sup>۱</sup>.

ابانة فلکی گوید که: «چون ابو بریده نزد رسول خدا از علی علیه السلام شکایت کرد این آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وارد شد، و عین این خبر مروی از مجاهد را در شأن نزول روایت کرده است.

و در تفسیر «برهان» از صدوق (ره) با اسناد متصل خود از ابوبصیر از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

**فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قَالَ: الْأَيُّمَةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ<sup>۲</sup>.**

«حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه اولی الامر فرمودند: «مراد از اولوالامر ائمه از اولاد علی و فاطمه صلوات الله علیهما هستند تا زمانی که ساعت

۱- تفسیر «برهان» ج ۱ ص ۲۳۸ و «غایة المرام» ص ۲۶۴ حدیث دوم از باب ۵ و در «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۹ از تفسیر «برهان» نقل کرده است.

۲- تفسیر «برهان» ص ۲۳۶ و نیز در «غایة المرام» ص ۲۶۷ حدیث هشتم از باب ۵۹.

قیام قیامت بر پا گردد».

و در تفسیر «المیزان» از «عقبات الانوار» از کتاب «ینایع المودّة» از «مناقب» ابن شهر آشوب از سُلیم بن قیس هلالی از امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیثی روایت کند که :

قال: وَ أَمَّا أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ ضَالًّا فَأَنْ لَا يَعْرِفَ حُجَّةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ شَاهِدَهُ عَلَى عِبَادِهِ، الَّذِي أَمَرَ اللَّهَ عِبَادَهُ بِطَاعَتِهِ وَ فَرَضَ وَ لَآئَتَهُ. قَالَ سُلَيْمٌ: قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْهُمْ لِي، قَالَ: الَّذِينَ قَرَّبَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ نَبِيِّهِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَوْضِحْ لِي. فَقَالَ: الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آوَلَّاهُ وَسَلَّمَ فِي مَوَاضِعَ وَ فِي آخِرِ حُطْبَتِهِ يَوْمَ قَبْضَةِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ مُسَبِّحَتَيْهِ - وَ لَأَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ مُسَبِّحَتَيْهِ وَ الْوَسْطَى - فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا وَ لَا تَقْدَمُوهُمُ فَتَضِلُّوا <sup>۱</sup>.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیثی فرمودند: «کوچکترین چیزی که بنده خدا به واسطه آن گمراه می شود آن است که حجّت خداوند تبارک و تعالی را نشناسد و به گواه و شاهد بودن او بر بندگانش معرفت پیدا نکند؛ آن حجّت و گواهی که خداوند بندگان خود را امر به اطاعت از او نموده است و ولایت او را بر بندگان لازم و واجب شمرده است.

سُلیم گوید: گفتم: ای امیرمؤمنان آن حجّت و گواه را برای من توصیف کن. حضرت فرمود: حجّت خدا و ولی خدا بر بندگانش آن کسانی هستند که خداوند آنان را با خودش و با پیغمبرش قرین شمرده و با هم یاد کرده است و گفته است: ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا و اولی الامر اطاعت کنید.

سُلیم گوید: عرض کردم خدای مرا فدای تو گرداند این مطلب را برای من توضیح ده و روشن کن. حضرت فرمود: اولوالامر و حجّت های الهیه کسانی هستند

۱- تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۹.

که رسول خدا ﷺ در مواقع بسیاری و نیز در آخرین خطبه خود که در روز رحلت انشاء فرمود از آنان یاد کرده و مردم را به پیروی از آنان توصیه نموده است؛ آنجا که گفته است: من در میان شما دو امر را به جای می‌گذارم که پس از من اگر بدانها متمسک گردید ابداً گمراه نخواهید شد یکی کتاب خدا و دیگری عترت من که اهل بیت من هستند؛ چون خداوند لطیف و خبیر برای من بر عهده خود گرفته است که آن دو هیچگاه از هم جدا نشوند تا زمانی که هر دو بر من در کنار حوض کوثر وارد شوند مانند این دو انگشت - و رسول خدا بین دو انگشت مسبحة دو دست خود را که از لحاظ بلندی و هم شکلی کاملاً مانند یکدیگرند به هم پیوستند و به مردم نشان دادند - و سپس فرمودند: نمی‌گویم مانند این دو انگشت - و رسول خدا بین انگشت مسبحة و وسطای خود را که هر دو در یک دست واقع است و از نقطه نظر شکل و اندازه تفاوت دارند به هم پیوستند و به مردم نشان دادند - (کنایه از آنکه کتاب خدا و اهل بیت من مانند یکدیگرند و هیچ کدام را بر دیگری امتیاز نیست) و سپس گفتند: ای مردم شما به این دو چنگ زنید و بر آنها تقدم نجوید که گمراه خواهید شد.

و نیز در «تفسیر برهان» در ذیل آیه: **أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** و در «غایة المرام» و در تفسیر «المیزان» از تفسیر «برهان» روایت جابر بن عبدالله انصاری را از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که در آن حدیث رسول خدا یک یک از ائمه دوازده گانه را می‌شمرد و علت غیبت حضرت مهدی قائم آل محمد را بیان می‌کنند<sup>۱</sup>. و این حدیث حاوی نکات درخشان و مطالبی بس عالی است.

باری وضوح انطباق اولوالامر بر ائمه طاهرين عليهم السلام تا سرحدی است که در روایت صادق آل محمد برای اثبات آن دستور مباحله داده‌اند. چنانکه در تفسیر «برهان» و «غایة المرام» و در تفسیر «المیزان» از محمد بن یعقوب کلینی در «کافی»

روایت می‌کنند از ابی مسروق از حضرت ابی عبدالله عليه السلام  
**قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِذَا نُكَلِّمُ أَهْلَ الْكَلَامِ فَتَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فَيَقُولُونَ: نَزَلَتْ فِي الْمُؤْمِنِينَ، وَتَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ**

۱- این حدیث را در تفسیر «برهان» ج ۱ ص ۲۳۴ و ۲۳۵ و در «غایة المرام» ص ۲۶۵ و ۲۶۶ از مرحوم صدوق، و علامه طباطبائی در تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۵ و ص ۴۳۶ از تفسیر «برهان» نقل کرده‌اند و ما عین این حدیث را در اوائل جلد سوم از این کتاب (امام شناسی) ذکر کرده‌ایم.

عَزَّوَجَلَّ: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى «، فَيَقُولُونَ: تَزَلَّتْ فِي قُرْبَى الْمُسْلِمِينَ، قَالَ: فَلَمْ أَدْعُ شَيْئًا مِمَّا حَضَرْتَنِي ذِكْرُهُ مِنْ هَذَا وَشِبْهِهِ إِلَّا ذِكْرُهُ، فَقَالَ لِي: إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَادْعُهُمْ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ، قُلْتُ: وَكَيْفَ اصْنَعُ؟ فَقَالَ: اصْلِحْ نَفْسَكَ ثَلَاثًا وَأَطِيبْهُ، قَالَ: وَصُمْ وَاغْتَسِلْ وَابْرُزْ أَتَتْ وَهُوَ إِلَى الْجِبَالِ فَتَشَبَّكَ أَصَابِعَكَ مِنْ يَدِكَ الِئْمَنَى فِي أَصَابِعِهِ، ثُمَّ أَنْصَفَهُ وَابْدَأَ بِنَفْسِكَ وَقُلْ: اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ، إِنْ كَانَ أَبُوْمَسْرُوقٍ جَحَدَ حَقًّا وَأَدَّعَىٰ بَاطِلًا فَأَنْزَلْ عَلَيْهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ وَعَذَابًا أَلِيمًا؛ ثُمَّ رُدَّ الدَّعْوَةَ عَلَيْهِ فَقُلْ: وَإِنْ جَحَدَ حَقًّا وَأَدَّعَىٰ بَاطِلًا فَأَنْزَلْ عَلَيْهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ وَعَذَابًا أَلِيمًا؛ ثُمَّ قَالَ لِي: فَإِنَّكَ لَا تَلْبِثُ أَنْ تَرَىٰ ذَلِكَ فِيهِ، فَوَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ خَلْقًا يُجِيبُنِي إِلَيْهِ.

و از «کافی» به اسنادش از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که قَالَ: السَّاعَةَ الَّتِي تُبَاهَلُ فِيهَا مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ<sup>۱</sup>.

«ابومسروق گوید: به محضر حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما با اهل کلام مباحثه و احتجاج می‌کنیم به قول خداوند عَزَّوَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، و آنها در پاسخ ما می‌گویند: این آیه در شأن مؤمنین نازل شده است، و احتجاج می‌کنیم با آنها به قول خداوند عَزَّوَجَلَّ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، و آنها در پاسخ می‌گویند: این آیه در شأن ارحام و اقربای مسلمین نازل شده است.

ابومسروق گوید: من به امام هرچه را از قبیل این مسائل در نظر داشتم و با آن احتجاج نموده بودم عرض کردم.

حضرت فرمود: چون مطلب از قراری است که می‌گوئی، آنها را برای مباهله دعوت کن. گفتم: چگونه مباهله کنم؟ حضرت فرمود: برای اصلاح حال و طهارت دل خود سه روز مراقب نفس خود باش و روزه بگیر و غسل کن و خودت با او به سمت کوه‌ها رهسپار گرد و انگشتان دست راست خود را شبکه مانند در انگشتان دست او داخل کن، و سپس از در انصاف وارد شده و ابتداء از نفس خود نموده و

۱- تفسیر «برهان» ج ۱ ص ۲۳۵ و «غایة المرام» ص ۲۶ حدیث یازدهم از باب پنجاه و نهم در تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۶ و ص ۴۳۷ تا آخر روایت اول «خلقاً یجیبونی الیه» نقل نموده است.



شروع به مباحله کن و بگو: بار پروردگارا توئی آفریننده و مدبّر آسمان‌های هفتگانه و آفریننده و مدبّر زمین‌های هفتگانه و به پنهان و آشکارا عالم و مَطَّلَع، و توئی خداوند بخشاینده و مهربان، اگر ابومسروق حقی راکه مورد گفتگو است انکار کرده و مدعی امری باطل شده است پس از آسمان نازل‌های (مانند صاعقه و آتش) و عذاب دردناکی برای او بفرست؛ و سپس این دعا را درباره او برگردان و به او رد کن و بگو: و اگر او حق را انکار نموده و باطل را مدعی شده است پس نازل آسمانی و عذاب دردناکی برای او بفرست.

و سپس حضرت فرمودند: پس از این عمل درنگ نخواهی کرد مگر آنکه این عذاب را بر او مشاهده خواهی نمود، سوگند به خدا که من هیچ کس را نیافتم که دعوت مرا به مباحله پاسخ مثبت دهد». و حضرت باقر علیه السلام فرموده‌اند که: «باید ساعتی که در آن مباحله می‌شود ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب بوده باشد».

و حاکم حسکانی با سلسله سند خود روایت کند از ابان بن ابی عیّاش:

قال: حَدَّثَنِي سُلَيْمُ بْنُ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: شُرَكَائِيَ الَّذِينَ قَرَّبَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ بِيَّ وَ أَنْزَلَ فِيهِمْ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ (الآية) فَإِنْ خِفْتُمْ تَنَازَعًا فِي أَمْرٍ فَارْجِعُوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ وَ أُولَى الْأَمْرِ. قُلْتُ: يَا بَنِيَّ اللَّهُ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أَنْتَ أَوْلَهُمْ»<sup>۱</sup>.

«ابن ابی عیّاش می‌گوید: سُلَیْم بن قیس هلالی برای من حدیث کرد از

علی بن ابیطالب که او گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: شریکان من آن کسانی هستند که خداوند آنها را در لسان آیه قرآن با خودش و با من قرین قرار داده است و در شأن آنان آیه اولی الامر را فرستاده است؛ پس اگر ترسیدید که در امری بین شما نزاع درگیرد در آن امر رجوع به خدا و رسول و اولی الامر بنمائید، عرض کردم: ای پیغمبر خدا آنان چه کسانیند؟ فرمود: تو اولین آنها هستی».

و در تفسیر «المیزان» از تفسیر «عیّاشی» از عمر بن سعید از حضرت

ابوالحسن علیه السلام روایت می‌کند که در آیه: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قال: عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ<sup>۲</sup>.

۱- «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۱۴۸.

۲- تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۶.

حضرت ابوالحسن فرمودند: «مراد از اولوالامر علی بن ابیطالب و اوصیاء بعد از آن حضرت هستند».

و از ابن شهر آشوب روایت است که: سَأَلَ الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ : الْأَيْمَةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .<sup>۱</sup>

«حسن بن صالح از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از تفسیر و معنای اولوالامر سؤال می‌کند، حضرت می‌فرمایند: مراد، ائمه از اهل بیت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند».

باری از مجموع بحث استدلالی تفسیری که در پیرامون آیه اولوالامر نمودیم و از این سلسله روایات وارده که اولوالامر را به ائمه طاهرین منحصر می‌داند و ما مقداری از آن را در اینجا ذکر کردیم (و هر کس استقصاء بنخواهد ملاحظه نماید به تفسیر «برهان» در ذیل آیه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ و به «غایة المرام» که چهار حدیث از عامه و چهارده حدیث از خاصه روایت می‌کند و به «ینابیع المودّة» مراجعه کند) واضح شد که بدون شک و تردید مراد از اولوالامر امامان معصوم از گناه و از خطا می‌باشند.

نقد نظریه  
عصمت اجتماع  
اهل حل و عقد

و عجیب آنکه همان طور که بعداً مفصلاً ذکر خواهیم نمود امام فخر رازی به لزوم عصمت در اولوالامر در این آیه مبارکه اعتراف می‌نماید ولی می‌گوید: عصمت و مصونیت از خطا به واسطه اجتماع اهل حل و عقد

که ولی امر را انتخاب می‌نمایند حاصل می‌شود و به عبارت دیگر هر یک از افراد اهل حل و عقد فی‌نفسه معصوم و مصون از گناه و لغزش نیستند ولی از تبادل افکار و اجتماع آنان این مصونیت پیدا می‌شود و بالتّیجه عصمت زائیده شده اجتماع اهل حل و عقد است.

ما ان شاء الله مفصلاً به ردّ این کلام عاری از حقیقت خواهیم پرداخت ولیکن فعلاً به یک نکته اکتفا می‌کنیم و آن اینکه اگر اجتماع اهل حل و عقد مؤلّد و مورث عصمت است پس چرا عثمان که به وصیت عمر، اهل حل و عقد او را به روی کار آوردند این همه اشتباه و خطا نمود؛ چرا این همه لغزش و گناه اجتماعی و سلب

۱- تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۶

حقوق ضعفاء و محرومیت ملت و امت اسلام از او سر زد به طوری که بزرگان اهل تاریخ معترف و موارد خطای او را در کتب ثبت و ضبط نموده‌اند.

عثمان قرآن را سوزانید و شکم عمّار یاسر را شکافت و با لگد چنان بر او زد که بیهوش افتاد و دچار مرض فتق شد، با آنکه مقام و منزلت عمّار صحابی بزرگوار رسول خدا از آفتاب روشن‌تر و این قول رسول الله ﷺ: **عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ حَيْثُ كَانَ، عَمَّارٌ جَلْدُهُ مَا بَيْنَ عَيْنِي وَأَنْفِي**<sup>۱</sup>، نزد همه واضح و بر خُرد و کلان پوشیده نبود؛ عثمان عبدالله بن مسعود را به علت امتناع از دادن قرآنی که خود جمع نموده بود تازیانه زد؛ عثمان ابوذر غفاری آن صحابی کریم و عظیم را که رسول خدا ﷺ در شأن او فرموده بود: **مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْعِبْرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ**<sup>۲</sup>، به علت صراحت لهجه و امر به معروف و نهی از منکر از شام به مدینه بر شتر برهنه جمّازه تندرو، تبعید و از آنجا تنها و بی کس به رُبده تبعید نموده و با حالت غربت و گرسنگی در میان بیابان خشک دستخوش هلاک و مرگ ساخت.

عثمان بیت المال مسلمانان را بین حکام و بنی امیه که همه ارحام و اقربای او بودند قسمت نمود و فریاد اغاثه و استغاثه مسلمانان را بلند کرد، عثمان فدک را به خالد بن ولید تملیک کرد و ارث فاطمه دختر رسول خدا را که باید به فرزندان او برسد به آن مرد خشن و بی باک بخشید؛ عثمان حکم را که مطرود رسول خدا بود به مدینه فرا خواند و تمام خراج افریقا را در یک مجلس به او واگذار نمود.

و امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن موعظه به عثمان می فرماید:

**وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ فَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُودَةً وَأَحْيَى بَدْعَةً مَثْرُوكَةً، وَأَتَى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَكَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَازِرٌ، يُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَدُورُ كَمَا تَدُورُ الرَّحَى ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْرِهَا**<sup>۳</sup>.

«مسلماً بدترین مردم در نزد خداوند، امام جائری است که گمراه شده و مردم نیز به وسیله او گمراه گردند و آن امام جائر سنت‌های صحیحه معمول شده در بین امت را بمیراند و بدعت‌های غلط و ترک شده را زنده گرداند، و حَقّاً من از

۱- «منتهی الآمال» ج ۱ ص ۹۲.

۲- «بحار الأنوار» ج ۱۵ ص ۱۰۹ چاپ آخوندی.

۳- «نهج البلاغه» باب الخطب ص ۳۰۴ ط عبده مصر.

رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: در روز قیامت امام جائر را می‌آورند در حالی که هیچ یار و یاورى ندارد و هیچ عذرخواهی ندارد و در آتش جهنم انداخته می‌شود و آن ظالم در جهنم به گرد خود مانند آسیائی که به گردش درآید دور می‌زند و سپس در قعر جهنم آویخته می‌گردد».

گوشه‌ای از تعدی امیرالمؤمنین علیه السلام در بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌ها و  
وستمی که در حقّ گفتارهای خویش از تعدی و ستمی که در باره ولایت . به آن  
امیرالمؤمنین شده حضرت شد شکوه دارند و از آنچه نگذارند امر بر محور  
خویش قرارگیرد و به صاحب و ولیّ امر سپرده شود ناله می‌کنند و بر این امت بخت  
برگشته اعراض نموده از کتاب خدا و سنت رسول خدا می‌گیرند. در «نهج البلاغه»  
در مواضع بسیاری این موضوع را بیان می‌فرماید، یک جا می‌فرماید:

حَتَّى إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رُسُولَهُ صلی الله علیه و آله رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَ غَاثَهُمُ السُّبُلُ  
وَ أَكَلُوا عَلَى الْوَلَايَةِ وَ وَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ ، وَ هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ، وَ ثَقَلُوا  
الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أَسَاسِهِ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، مَعَادِنُ كُلِّ حَطِيبَةٍ وَ أَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي  
غَمْرَةٍ، قَدْ مَارُوا فِي الْحَيْرَةِ وَ ذَهَلُوا فِي السُّكْرَةِ عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مُتَقَطِعٍ إِلَى  
الدُّنْيَا رَاكِنٍ أَوْ مُفَارِقٍ لِلدِّينِ مُبَايِنٍ<sup>۱</sup>.

«تا آنکه خداوند پیامبرش را به سوی خود برد، جماعتی از مردم به همان  
کجروی‌های جاهلی و اعقاب شرک برگشتند و راه‌های مختلفه آستن به شر و داهیه  
آنها را از پستان خود شیر داد و حقد باطنی، آنها را فرا گرفت؛ و بر مکر و خدعه تکیه  
زدند و غیر رحم رامواصلت نمودند و آن سبب و واسطه فیضی را که مأمور شده بودند با  
آن مودت کنند مهجور و تنها گذاشتند و از آن اعراض نمودند، و بنای محکم ایمان و  
ولایت و امامت را از اصل اساسی خود ریشه کن نموده و آن را در غیر موضع واقعی  
خود انتقال داده و در آنجا گذاشتند؛ اینان معدن‌های هر گناه و خطیئه‌ای بودند و  
درهای باز برای تمام افرادی که در شدت فتنه‌ها و ازدحام آشوب‌ها جلودار می‌شوند و  
معرکه‌ها بر پا می‌دارند، حقا که در حیرت و ضلالت دائماً مضطرب و متحرک بودند،  
و در شدت سُکر و مستی مقام و جاه و اعتبار تمام حقایق را فراموش نموده و قرآن و

۱- «نهج البلاغه» باب خطبه‌ها ص ۲۷۱ و ص ۲۷۲ از چاپ عبده مصر.

سنت و وحی و امامت و واقعیت را به خاک نسیان سپردند، بر همان طریقه و سنت آل فرعون، یا یکسره به سوی دنیا و اعتباریات آن گرایش پیدا نموده و بر آن تکیه نمودند، و یا یکسره از دین دست برداشته و راه منافرت و مابینت پیمودند.

و در نامه‌ای که به مالک اشتر می‌نویسد می‌فرماید:

فَلَمَّا مَضَى ﷺ (یعنی مُحَمَّدًا) تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَلَا يَخْطُرُ بِبَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعَجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ﷺ عَنِ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنْحَوُهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ، فَمَا رَاعَنِي إِلَّا أَنْشِيَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَايَعُونَهُ، فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دِينِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَحَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرْ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ تَلْمَازًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا يَتَّكُمُ اللَّتَى إِنَّمَا هِيَ مَتَاعٌ أَيَّامٍ قَلِيلٍ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَّقَشُّ السَّحَابُ، فَهَضَمْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاحَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ، وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهَّنَا<sup>۱</sup>.

«چون رسول خدا رحلت نمود مسلمانان در امر ولایت و امامت بعد از او نزاع نمودند، سوگند به خدا که هیچگاه به دل من خطور نمی‌کرد و چنین خاطره‌ای را تصور نمی‌نمودم که عرب بعد از رسول خدا امر ولایت را از اهل بیت او جدا کند و از من بگرداند و هیچ ترس و خوفی نداشتم مگر آنکه می‌دیدم مردم یکسره برای بیعت با ابوبکر روان شده‌اند، سپس من دست از مبارزه و منازعه برای ولایت کشیدم تا زمانی که دیدم مردمی که بر علیه من قیام کرده و امامت را از من گردانیده بودند از اسلام برگشتند و مردم را به نابودی دین محمد می‌خواندند، سپس ترسیدم که اگر اسلام پیروانش را یاری ننمایم در اسلام شکافی یا خرابی پیدا شود که مصیبت بر آن از مصیبت بر فوت امارت و حکومت بر شما گران‌تر باشد؛ ولایتی که چند روزی بیش دوام ندارد و مانند سراب زائل گردد یا مانند ابرها در آسمان متفرق و پاره پاره پراکنده گردد، پس من در چنین موقعیتی قیام نمودم تا باطل از بین رفت و نابود شده و حق استقرار یافت و از دستبرد متعدیان محفوظ ماند.»

۱- «نهج البلاغه» باب الکتب ص ۱۱۹ از چاپ عبده مصر



درس شانزدهم

اکمليت اميرالمؤمنين عليهالسلام در جميع فضائل





## درس ۱۶

### بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطاهرين ولعنة  
الله على أعدائهم أجمعين من الآن الى قيام  
يوم الدين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم.  
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي  
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ  
تَأْوِيلًا<sup>۱</sup>

سابقاً ذکر شد که مراد از اولوالامر در این آیه مبارکه معصومین علیهم السلام هستند ، چون آیه به طور مطلق اطاعت آنها را لازم شمرده و در ردیف اطاعت رسول خدا قرار داده و این معنی بدون عصمت آنها محال است. اگر بنا به فرض معصوم نباشند و قولاً یا فعلاً خلاف اوامر رسول خدا را عمل کنند لازمه اش اجتماع امر و نهی از طرف خدا که اطاعت آنان را لازم شمرده، خواهد بود. چون از طرفی امر می کنند طبق قول خدا و رسول خدا و از طرفی عملاً یا قولاً نهی می کنند و این محال است.

اولوالامر حتماً افرادی هستند که هیچ گاه در قول یا فعل آنها مخالفت کتاب و سنت دیده نمی شود و فعل و قول آنها به طور اطلاق بر امت حجیت دارد و این امر ملازم با عصمت آنها است، و چون تمام افراد مسلمین چه شیعه و چه غیر شیعه غیر ائمه معصومین را معصوم نمی دانند بنابراین، آیه که به طور اطلاق امت را بر لزوم اطاعت معصوم امر می کند مراد ائمه طاهرين علیهم السلام هستند .

۱-سوره نساء : ۴- آیه ۵۹ .

بعضی از اهل سنت گفته‌اند<sup>۱</sup> که نه عصمت رسول خدا از این آیه استفاده می‌شود و نه عصمت اولوالامر. اما عصمت رسول خدا اگر ثابت شود به ادله دیگری است و اما عصمت اولوالامر در صورتی استفاده می‌شود که آیه بدون این معنی استقلال و مفهوم صحیح خود را حفظ نکنند ولی می‌بینیم که چنانکه اولوالامر را معصوم ندانیم باز آیه در استقامت خود باقی و اجتماع امر و نهی لازم نمی‌آید و مستلزم امر محال نخواهد بود. بیان این مطلب آنکه این آیه فقط برای حفظ اجتماع مسلمین و عدم تشّت و تفرّق آنان اطاعت اولوالامر را واجب کرده است مانند ولایت معهودی که سرپرست‌های سایر امم و مجتمعات در میان خود دارند. آن مجتمعات برای خود رئیس و سرپرستی تعیین می‌کنند و به او اختیار می‌دهند و امت را در لزوم اطاعت او مقید می‌کنند ولی اگر احیاناً سرپرستی به طور عمد سرکشی نموده و بر خلاف قانون آن مجتمع رفتار کرد از او در این موضوع اطاعت نمی‌کنند چون او را حافظ قانون انتخاب کرده‌اند نه مشرّع قانون، و اگر خطا و اشتباه نمود نیز متابعت او واجب نبوده و باید او را به خطا و اشتباه واقف کنند، و اما در صورتی که خطای او یقینی نباشد بلکه فقط احتمال خطا درباره اوامر او بدهند در اینجا حکمش به علت حفظ اجتماع لازم الاتباع می‌باشد چون مصلحت حفظ وحدت اجتماع و بقاء سیادت و بزرگی آنها امری است مهم و به واسطه آن مفسده مترتبه بر اوامر محتمل الخطاء تدارک می‌شود و بالجمله اولوالامر در آیه شریفه همین رؤساء و حکامی هستند که در میان امت وظیفه سرپرستی را دارند. اگر یقیناً در حکمی مخالف قول خدا و رسول خدا رفتار نمایند در خصوص آن حکم نباید از آنها پیروی کرد چون مقیدات از قبیل: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ**<sup>۲</sup>، و قول رسول خدا: **لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ**<sup>۳</sup> که شیعه و سنی در نقل و روایت آن از رسول الله ﷺ مشترک‌اند، و مثل قول رسول خدا: **لَا طَاعَةَ إِلَّا فِي الْمَعْرُوفِ**<sup>۴</sup> و امثال اینها و جوب اطاعت آنها را در موارد معصیت تخصیص می‌زنند، و

۱- تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۱۵.

۲- سوره اعراف: ۷- آیه ۲۸

۳- تفسیر «الدر المنثور» ج ۲ ص ۱۷۷ و ایضا روی عن عمران بن الحصین قال سمعت رسول الله قال: لا طاعة في معصية الله، و «وسائل الشيعة» ج ۱۱ ص ۴۲۲.

۴- «صحیح بخاری» ج ۹ ص ۷۹ (کتاب الاحکام باب ۴- ح ۴) قال (ص): «انما الطاعة

في المعروف»

اگر در حکمی اشتباه کنند باید آنها را متوجه نموده و به کتاب و سنت ارجاع داد و این در صورتی است که خطای آنها محرز باشد اما در صورت احتمال خطا و اشتباه، اوامر آنها حجیت دارد و مانعی نیست برای حجیت اوامر آنها در این موارد گرچه اتفاقاً عمل برخلاف واقع شود، چون حفظ مصلحت و نظام مسلمین به پیروی آنها از مفسده مترتبه بر این امور اهمیّتش بیشتر است.

ولیکن با تأمل کافی در ظهور آیه شریفه و سبک و سیاق آن این شبهه به کلی بی‌مورد است زیرا اگر چه فی حدّ نفسه جعل حجیت بر اقوال و افعال غیر معصوم محال نیست و در صورت خطای یقینی یا معصیت، دلیل مخصّص، لزوم اطاعت آنان و حجیت اوامر آنان را تخصیص می‌زند و در موارد خطاء محتمل، مفسده مخالف واقع به مصلحت سلوکیه که آن حفظ اجتماع و برقراری نظم است تدارک می‌شود و نظیر این‌گونه حجیت را در امراء سَرایا که حضرت رسول‌الله به عنوان جهاد می‌فرستادند و در مورد حجّتی که آن حضرت یا امیرالمؤمنین به ولایات نصب می‌نمودند و در مورد حجّتی قول مجتهدنسبت به مقلدودر مورد حجّتی روایات و خبرواحدمی توان یافت، ولی امکان جعل حجّتی اوامر اولوالامر بدین کیفیت مسئله‌ای است و ظهور آیه شریفه در اطلاق و جوب متابعت آنها مسئله‌ای دیگر، و این دو ابدأً با هم ربط ندارند. ما انکار امکان حجّتی حکام و رؤساء و به طور کلی هر شخص غیر معصوم را به طریق تدارک مفسده واقعه به مصلحت سلوکیه نمی‌کنیم ولیکن می‌گوئیم ظهور آیه شریفه از این مَصَبّ خارج است.

لزوم اطاعت	آیه شریفه به طور اطلاق، ظهور بلکه نصّ در لزوم متابعت
اولوالامر	آنها است و این معنی بدون عصمت آنها مستلزم محال است
به طور مطلق	زیرا سبک و سیاق آیه قابل تخصیص نیست. آیه اطاعت اولوالامر را در ردیف اطاعت رسول خدا و مقارن و ملازم

با اطاعت آن حضرت و در ردیف اطاعت خدا لازم شمرده است همچنان که در اطاعت خدا و رسول خدا تخصیص معنی ندارد همچنین است در اطاعت اولوالامر که با اطاعت آنها در یک قالب ریخته شده و به یک عبارت بیان شده است. در این مورد اگر احیاناً مخصّصی بود حتماً باید یا متصل به این جمله بوده باشد و موارد لزوم اطاعت را معین و موارد عدم لزوم رامشخص کند یا اقللاً آیه دیگری از قرآن مجید

صراحتاً ناظر به تخصیص در این مورد باشد مثلاً بگوید: لَا تُطِيعُوا أَمْرَهُمْ فِي مُخَالَفَةِ اللَّهِ .

و اما آیه إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ<sup>۱</sup> و نظایر آن ابدأً نظری به تخصیص این مورد ندارد و کلام رسول الله در حرمت متابعت مخلوق عند المعاصی رافع ظهور آیه شریفه اولوالامر نخواهد بود و به طور کلی طبق قواعد اصولیه، حکمی قابل تخصیص است که مخصّص، ظهور او را در عموم از بین ببرد و اما اگر مخصّص ظهور او را از بین نبرد و به عموم خود باقی بود کشف می کنیم که مراد از مخصّص در مورد دیگری است و قابلیت تخصیص دادن آن عموم را ندارد. و علاوه ما می بینیم در موارد بسیار کم اهمیتی که خداوند لزوم احسان یا متابعت را در غیر مورد اولوالامر لازم شمرده است بلافاصله تخصیص زده و اطاعت آنها را منحصراً در غیر معاصی خدا قرار داده است. درباره احسان و پیروی از پدر و مادر می فرماید: وَصَيَّنا الْاِنْسَانَ بِالْاَدْبِئِهِ حُسْنًا وَّ اِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا<sup>۲</sup> « ما به انسان درباره احسان پدر و مادرش سفارش نمودیم و گفتیم که اگر آنان تو را دعوت به شرک کنند و بر خلاف امر خدا امر کنند از آنها پیروی مکن». در این مورد که لزوم اطاعت والدین را بیان می کند بلافاصله مقید و محدود می سازد در موارد غیر عصیان خدا. آیا این مورد اهمیتی بیشتر است یا ولایت کلیه امور مسلمین؟

اگر در آیه اولوالامر قیدی بود مسلماً باید برای او مخصّص و قید را متصلاً ذکر نمود و بر اساس اهمیتی موضوع در تأخیر آن کوتاهی نکرد. و بالجمله نتیجه بحث آن که اطاعت اولوالامر به طور اطلاق لازم است و سیاق جمله از تخصیص منع می کند و آیه نهی از فحشاء و کلام رسول خدا در عدم جواز اطاعت در موارد معاصی ابدأً نظری به تخصیص لزوم اتباع اوامر اولوالامر ندارد و بنابراین ظهور بلکه نص آیه دلالت بر عصمت آنان با مقدمه محالیت اجتماع امر و نهی دارد و هذا واضح لمن تدبّر وَالْحَمْدُ لِلَّهِ .

۱- سوره اعراف : ۷- آیه ۲۸.

۲- سوره عنکبوت : ۲۹- آیه ۸.

در لقب  
«امیرالمؤمنین»  
که افضل القاب  
علی بن ابیطالب  
علیه السلام است

اولوا الامر جمع است یعنی صاحبان امر و منظور صاحبان امر مؤمنین اند چون می فرماید: «أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و این ولّین لقبی است که رسول خدا از طرف خدا به حضرت علی بن ابیطالب دادند چون کلمه مفرد «أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» همان «ذی الامر» از مؤمنین است که با امیرالمؤمنین که نیز به معنی صاحب امر از مؤمنین است لفظاً و معنی یکی است. این لقب از مهمترین القاب آن حضرت است و از میان «سیدالمسلمین» و «یغسوب الدین» و «قائد الغرّ المحجلین» و «امام البرّرة» و «قاتل الفجرّة» و «خلیفة رسول الله» و «وصیّه» و «وزیره» و امثال اینها، مهم تر و در درجه بالاتر و جلوتری قرار دارد و به همین جهت رسول الله مردم را امر کردند که به حضرت علی بن ابیطالب سلام نموده و او را بدین لقب نام برند و تحیّت بگویند. و این لقب عنوان اعتباری نیست بلکه بیان حقیقتی است و کشف سرّی که در آن حضرت موجود بوده است چون امیر و رئیس به هر چه اضافه شود راجع به معنی و حقیقت آن شیء است. امیرجیش یعنی شخصی که از نقطه نظر فنّ رزم آزمائی بر تمام جیش مقدم است، و امیر الأمراء یعنی شخصی که از نقطه نظر امارت بر سایر امراء برتری دارد.

امیرالمؤمنین یعنی شخصی که از نقطه نظر ایمان، رئیس و سپهسالار مؤمنین است و لذا ابن عباس گوید:

قال رسول الله: ما أنزل الله آية فيها «يا أيها الذين آمنوا» الا وعلی رأسها و امیرها<sup>۱</sup>.

و نیز ابن شهر آشوب از طریق عامه چنین نقل می کند که: قال مجاهد فی تفسیره: ما كان فی القرآن «يا أيها الذين آمنوا» فان لعلی عليه السلام سابقة ذلك لانه سبقهم الى الاسلام فسماه الله فی تسع وثمانین موضعا امیرالمؤمنین و سید المخاطبین الى يوم الدين<sup>۲</sup>.

بنابراین هر جا که در قرآن «يا أيها الذين آمنوا» گفته شده یا خطاب به مؤمنین بدون این لفظ بوده یا تعریف و تمجید از مؤمنین شده و به خصلتی آنان را

۱- «مطالب السؤل»: ص ۲۱ و «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص ۶۴ و در «ینایع المودة» ص ۲۱۲ گوید:

عن ابن عباس: لیس من آیه فی القرآن یا آیه الذین آمنوا الا علی رأسها و امیرها و شریفها و لقدعاتب الله اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم فی القرآن و ما ذکر علیا الا بخیر.

۲- «غایة المرام» ص ۲۶.

ستوده در رأس و طلیعه آن امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دارد .

امیرالمؤمنین  
علیه السلام در  
جمع فضائل  
اکمل بودند

و از این لقب می توان پی برد همان طور که آنحضرت از تمام جهات فضائل نفسیه و مکارم اخلاق و ملکات درجات توحید از همه افضل و اکمل بوده اند ، حتماً باید در زهد از صفات مؤمنین است از همه ازهد باشد و الاً در این خصوص عنوان امارت نخواهد داشت؛ و اگر فرض شود در تمام امت مثلاً یک نفر زهدش از آن حضرت بیشتر باشد یا در ردیف زهد آن حضرت باشد در این صورت از این نقطه نظر، آن حضرت امیر او نخواهد بود و همچنین در سایر صفات حسنه مانند جود و سخا و ایثار و عفو و اغماض و علم و حلم و کرم و صلاة و صوم و انفاق و جهاد و قضاء و حکم و لطافت دل و پاکی ضمیر و معارف الهیه و اطلاع بر اسرار و اتصاف به صفات خدا و اسماء حسنی، و وصول به درجات مقربین و صدیقین و شهداء و تجلی ذات مقدس حضرت احدیت و مراتب فنا و بقا، در همه امیرالمؤمنین به علت مزیت و شرافت، عنوان رهبری و امارت را داشته است و در همه جلو و مقدم بوده است. و در آخرسوره فرقان که چهارده خصلت برای بندگان خدا می شمرد :

وَعِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا \* وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا \* وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا \* إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا \* وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا \* وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا تَا أَنْكِهِ مِي فَرْمَايِد: وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا \* وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا \* وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا<sup>۱</sup>، در تمام این موضوعات علی بن ابیطالب سپهسالار و پیشقدم است، و همچنین در سایر آیات مانند آیه: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ<sup>۲</sup> و آیه: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَأُ وَوَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ<sup>۳</sup> و

۱- سورة فرقان : ۲۵- آیه ۶۳- ۷۴.

۲- سورة بقره : ۲- آیه ۱۶۵

۳- سورة انفال : ۸- آیه ۷۴.

آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا ۗ وَ آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا ۚ وَ آیه: يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ ۗ وَ آیه: وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۗ وَ آیه: لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ ۗ وَ آیه: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ ۗ وَ آیه: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ۗ وَ آیه: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ۗ وَ آیه: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۗ وَ آیه: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ۗ وَ آیه: وَ الْمُقِيمِ الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۗ وَ آیه: وَ يَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۗ وَ آیه: يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۗ ۱۳.

و نظیر این آیات که در قرآن مجید فراوان است. البته فعلاً کلام در این آیات و نظایر آنها است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرد شاخص و نمونه بارزی است در این صفات و افعال، و اما آیاتی که در قرآن کریم وارد شده و اختصاص به آن حضرت داشته و شأن نزول آنها آن حضرت بوده است فعلاً از کلام ما خارج است. و بر همین اساس حضرت امیرالمؤمنین دارای صفات متقابل و متضاده بوده، چون هم دارای شجاعت و ثبات قدم و جهاد راسخ در راه خدا بوده و هم رقت قلب و صفای باطن و توجه به خدا و زهد و عبادت فراوان، که مورد کلام و بحث علماء و بزرگان واقع شده است.

- |                               |                            |
|-------------------------------|----------------------------|
| ۱- سورة انفال : ۸- آیه ۲۹.    | ۲- سورة انفال : ۸- آیه ۴۵. |
| ۳- سورة ابراهيم : ۱۴- آیه ۲۷. | ۴- سورة يونس : ۱۰- آیه ۲.  |
| ۵- سورة يونس : ۱۰- آیه ۴.     | ۶- سورة رعد : ۱۳- آیه ۲۸.  |
| ۷- سورة مجادله : ۵۸- آیه ۱۱.  | ۸- سورة فصلت : ۴۱- آیه ۸.  |
| ۹- سورة بينه : ۹۸- آیه ۷.     | ۱۰- سورة عصر : ۱۰۳- آیه ۳. |
| ۱۱- سورة حج : ۲۲- آیه ۳۵.     | ۱۲- سورة قصص : ۲۸- آیه ۵۴. |
| ۱۳- سورة سجده : ۳۲- آیه ۱۶.   |                            |

اجتماع صفات متضاده در امیرالمؤمنین علیه السلام

جامع «نهج البلاغه» مرحوم سید رضی در مقدمه‌ای که بر آن نوشته است گوید: از عجائب امیرالمؤمنین علیه السلام آن عجایبی که اختصاص به خود او داشته و هیچکس نتوانسته است با او مشارکت کند آن است که چون شخص متأمل و متفکر در کلمات آن حضرت راجع به زهد و موعظه و یادآوری خدا و منع از توجه به دنیا و غیر خدا به دقت بنگرد و تأمل کند و از موقعیت آن حضرت با آن جلالت قدر و نفوذ قدرت و سیطره کلیه بر امت صرف نظر کند و به کلی شئون اجتماعی آن حضرت را از دل خارج کند هیچ گونه شک و تردیدی برای او پیدا نمی‌شود که این مواعظ، کلام یک زاهد است که غیر از زهد بهره‌ای نداشته و به غیر از عبادت شغلی نداشته، همیشه سر خود را در خانه شکسته و بیغوله‌ای فرو برده یا در دامنه کوهی سکنی گزیده و با احدی رفت و آمد نداشته و غیر از حس خود و نفس خود چیزی را ندیده و برخورد نکرده است. و هیچ‌گاه نمی‌تواند باور کند که این مواعظ و زواجر، کلام کسی است که در دریای جنگ فرو می‌رفته است و پیوسته با شمشیر بران گردن‌های رجال روزگار و گردن‌کشان را می‌زده، شجاعان عالم را به خاک و خون می‌کشیده و از دم شمشیرش خون می‌چکیده است و در عین حال از تمام زهاد روزگار زاهدتر و از ابدال این عالم بوده است. و این حقیقت از فضائل عجیب و اختصاصات لطیف آن حضرت است که بین اضداد جمع نموده و مشتتات صفات و اخلاق را در نفس نفیس خود تألیف و آشتی داده است. و من در بسیاری از اوقات با برادران دینی خود این قضیه را گفته‌ام و آنها نیز در عجب فرو رفته‌اند، و واقعا موضع عبرت و تفکر است<sup>۱</sup>. ابن ابی‌الحدید شافعی شارح معتزلی در ذیل کلام سید رضی گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام دارای اخلاق متضاد بوده‌اند.

یکی همان که سید رضی ذکر کرد و واقعا جای شگفت است. زیرا آنچه بر مردان شجاع روزگار و اهل جرأت و اقدام در معارک و مغامر غلبه دارد همانا قلب‌های قسی و بی‌باکی و جبروتیت و سرکشی است، و آنچه بر مردان زاهد و تارک دنیا که دست از لذات کشیده و به موعظه مردم و یادآوری آنان از مرگ و ترسانیدن آنها از

۱- «شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید» ج ۱ ص ۱۶.



معاد مشغول شده‌اند غلبه دارد همانا رقت قلب و نرمی و نازکی خاطر و لطافت دل و فتور و ضعف طبع حیوانی است و این دو صفت از حالات متضادی هستند که در امیر المؤمنین علیه السلام مجتمع بوده است .

دیگر آنکه: آنچه بر افراد شجاع و خون ریز غلبه دارد همانا اخلاق سبعیت و طبع‌های سرکش و غرائز و صفات وحشی است، و نیز آنچه بر اهل زهد و صاحبان نصیحت و پند و اندرز به ترک دنیا و شهوات آن غلبه دارد همانا انقباض در اخلاق و گرفتگی چهره و رمیدن از مردم و استیحاخ از آنان است و امیر المؤمنین علیه السلام از همه مردم شجاع‌تر و در راه خدا خون ریزتر و از همه زاهدتر و از لذات دنیا کنارتر و از همه پند و موعظه‌اش به مرگ و فنای دنیا و عبرت از گذشتگان و احوال آنها بیشتر بود و سعی و اجتهادش در عبادت از همه فزون‌تر و کوشش او در ملاحظه آداب نفس بیشتر بود و با این حال اخلاقش از تمام اهل عالم لطیف‌تر و چهره‌اش بشاش‌تر و صورتش نورانی‌تر و تبسم و لبخندش بیشتر بود ، ابداً در آن حضرت انقباض چهره موحش یا خلق زنده یا گرفتگی و عبوست صورت یا غلظت و تندخویی که نفس از آن متنفر گردد و دل از آن مکدر شود دیده نشد، تا به جائی که بر آن حضرت به «دعابة» (کثرت مزاح و شوخی) خورده گرفتند و چون دستاویزی برای آنان پیدا نشد که بدان، آن حضرت را طعن کنند و به عیب نسبت دهند برای دور نمودن مردم از آن حضرت به دُعابت و مزاح آن حضرت متوسل شدند و گفتند: «چون علی مزاح می‌کند قابل خلافت نیست» و این از عجائب و غرائب لطیف او است .

و دیگر آن که: آنچه بر مردمان شریف و کسانی که از اهل بیت سیادت و ریاست هستند غلبه دارد آن است که دارای تکبر و تبختر و بزرگ منشی و بلند پروازی هستند، خصوصاً اگر به شرافت نسبی آنها شرفی دیگر از جهات عدیده ضمیمه شود، و امیر المؤمنین علیه السلام منبع و سرچشمه و معدن شرف بود، و در این معنی دوست و دشمن شک ندارند که بعد از رسول خدا، ابن عمش صلوات الله علیه اشرف خلق خدا بوده و برای آن حضرت غیر از شرافت نسبی شرافت‌های دیگری از جهات عدیده حاصل بود و در عین حال از تمام مردم فروتنی و تواضعش نسبت به صغیر و کبیر بیشتر بود و نرم‌تر و ملایم‌تر بود و اخلاقش خوش‌تر و لطیف‌تر و به حق داناتر و از کبر و خودپسندی دورتر بود . و این حال آن حضرت بود در دو زمان ، زمان خلاف و زمان

قبل از خلافت، ریاست و امارت او را تغییر نداد و حکومت اخلاق او را عوض نکرد. چگونه ریاست اخلاق او را عوض کند، و همیشه او رئیس بود و چگونه امارت، سجیه او را تغییر دهد و همیشه او امیر بود. او از خلافت شرافتی را اخذ نمود و از آن زینتی به خود نگرفت بلکه چنانکه ابو عبدالله احمد بن حنبل گفته است همان طور بود.

شیخ ابوالفرج عبد الرحمن بن علی ابن الجوزی در تاریخ معروف خود «المنتظم» گفته است: در محضر احمد بن حنبل از خلافت ابوبکر و علی سخن گفتند و بسیار گفتند. سپس احمد سر خود را بلند نموده گفت: زیاد سخن گفتید انّ علیاً لم تزنه الخِلافه و لکنه زائها: «خلافت علی را زینت نداد بلکه علی خلافت را زینت داد». و این کلام به مفهومه دلالت دارد بر آنکه غیر علی از خلافت زینت یافتند و نقصان خود را به خلافت تمام نمودند و در علی علیه السلام نقص نبود تا آنکه محتاج شود به خلافت نقص خود را متمیم کند بلکه خلافت صاحب عیب و نقص بود و به ولایت علی نقص خود را تمام کرد.

و دیگر آنکه: آنچه بر ارباب شجاعت و کشندگان نفوس و ریختن خون غلبه دارد آن است که بسیار کم گذشت و بعید العفو هستند چون دارای جگرهای پر غیظ و غضب و دل‌های ملتهب و آتشین هستند و قوای غضبیه در آنها شدید است. و اما حال امیرالمؤمنین علیه السلام را در بسیاری خون ریزی و در عین حال، گذشت و عفو و اغماض و حلم و غلبه بر هوای نفس دانستی و دیدی چگونه در یوم جمل پس از فتح و پیروزی و غلبه بر دشمن، عفو و اغماض نمود و کرامت و بزرگی به خرج داد<sup>۱</sup>.

و چه خوب «مهیاری» راجع به آن حضرت سروده است:

حَتَّى إِذَا دَارَتْ رَحَى بَعْیَهُمْ	عَلَيْهِمْ وَ سَبَقَ السَّيْفُ الْعَدْلَ
عَادُوا بِعَفْوٍ مَا جِدَّ مَعْوَدٌ	لِلْعَفْوِ حَمَالٌ لَهُمْ عَلَى الْعَلَلِ
فَنَجَّتِ الْبُقْيَا عَلَيْهِمْ مَنْ نَجَا	وَ أَكَلَ الْحَدِيدُ مِنْهُمْ مَنْ أَكَلَ
أَطَّتْ بِهِمْ أَرْحَامُهُمْ فَلَمْ يُطِعْ	ثَائِرَةُ الْعَيْظِ وَ لَمْ يَشْفِ الْعَلَلِ

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام عائشه را بخشید و با وجود حقد شدیدی که از آن حضرت در دل خود داشت حضرت او را عفو نمود. قال فی نهج البلاغه: واما عائشة فقد ادركها ضعف رأی النساء. و نیز از مروان حکم گذشت و او را عفو نمود با آنکه خودش هنگام عفو غدر و مکر او را بیان می کند. (نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۲۳).

«و زمانی که گردونه ستم به ضرر خودشان به گردش افتاد و مورد ملامت و سرزنش قرار گرفتند پناه آوردند به عفو بزرگ مردی که بخشش شیوه اوبوده و آنها را به پیمودن راه حق و امی داشت. پس گروهی طالب نجات و رستگاری ابدی شده، و دسته‌ای دیگر طعمه شمشیرخشم قرار گرفتند. ولی با تمام این عفو و بخشش‌ها پس از پایان جنگ و بازگشت به خویشان خود غضبشان فرو نشست و از کفرشان کاسته نگردید.»

و دیگر آنکه: ما ندیدیم هیچ گاه شخص شجاعی، جواد و سخی باشد. عبدالله بن زبیر شجاع بود و بخیل‌ترین مردم و پدرش زبیر شجاع بود و بخیل و حریص. عمر به او گفت: اگر خلافت را بگیری همیشه در بطحاء برای ربودن صاع و مدی که در دست مردم است آنها را لطمه و سیلی می‌زنی. و علی علیه السلام چون خواست که جلوی تذبذیر مالی برادر زاده خود عبدالله بن جعفر را بگیرد، نقشه‌ای کشیده و او را با زبیر در اموال و تجارتش شریک ساخت و پس از آن می‌فرمود: زبیر از تذبذیر عبدالله سوءاستفاده نمود و به پناهگاه خوبی تکیه داد (و اموال او را بی‌دریغ از دست او به نفع خود می‌ربود) و این شرکت زبیر نتوانست عبدالله را از تذبذیرها و زیاده‌روی‌ها جلوگیری کند. وطلحه شجاع بود و لکن بسیار حریص و بخیل بود و از انفاق امساک می‌نمود تا به حدی که از اموال پس از خود آنقدر باقی گذاشت که به حساب در نیاید. و عبدالملک شجاع بود و بسیار حریص و بخیل به طوری که در بخل و حرص ضرب المثل شده بود و به او می‌گفتند: رَشْحُ الْحُجْرِ یعنی ترشحات او همه منع، و انفاق او بخل و امساک است. و اما حال امیرالمؤمنین علیه السلام را دانستی که در شجاعت و سخاوت تا چه سرحدی بود و چگونه چنین نباشد و این نیز از عجائب آن حضرت است<sup>۱</sup>. و راجع به این موضوع ادیب شاعر شیخ صفی‌الدین بن عبدالعزیز بن سیراباء حلّی سروده است:

فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَنْدَادُ	جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَضْدَادُ
فَاتِكَ نَاسِكَ فَقِيرٌ جَوَادُ	زَاهِدٌ حَاكِمٌ حَلِيمٌ شُجَاعُ
وَلَا حَازَ مِثْلَهُنَّ الْعِبَادُ	شِيمٌ مَا جُمِعْنَ فِي بَشَرٍ قَطُّ

۱- «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۶ و ۱۷.

خُلِقَ يُحِبُّ اللُّطْفَ مِنْ النَّسِيمِ      وَبِأَسْ يَذُوبُ مِنْهُ الْجَمَادُ  
ظَهَرَتْ مِنْكَ فِي الْوَرَى مَكْرُمَاتُ      فَأَقْرَرْتُ بِفَضْلِكَ الْحُسَّادُ  
إِنْ يُكْذِبُ بِهَا عَدَاكَ فَقَدْ      كَذَّبَ مِنْ قَبْلُ قَوْمٌ لُوطٌ وَعَادُ  
جَلَّ مَعْنَاكَ أَنْ يُحِيطَ بِهِ الشُّعْرُ      وَيُخْصِي صِفَاتِهِ التَّنْقَادُ<sup>۱</sup>

«ای علی، در تو صفات متضاد و مغایر جمع شده، از این رو تو را نظیر و مانندی نیست. در تو جمع گشته: زهد، حکومت، حلم، شجاعت، قدرت، عبادت، فقر، سخاوت، صفاتی که غیر از تو در هیچ بشری دیده نشده، و هیچ بنده‌ای واجد آنها نخواهد بود.

حُسنِ خُلُقِی که نسیم از لطف او به شرمساری افتد، و هیبتی که سنگ از سَطْوَتِش آب گردد. یا علی از تو آن قدر بزرگواری‌ها سرزده که حسودان بر کرامتت اعتراف دارند.

اگر دشمن تو را تکذیب نموده بی سابقه نیست، که قوم لوط و عاد این پیامبران را تکذیب نمودند.

ای علی بزرگ است منزلت تو که در شعر بگنجد، یا که نَقَّادان و سخنوران صفات نیکویت را به شمار آورند» .

قاضی نورالله پس از نقل این اشعار می گوید که: استجماع امیرالمؤمنین علیه السلام به صفات متضاده بر اساس تشبیه آن حضرت به جناب حق تعالی است در وسعت کمال و احاطه او که منحصر به طرفی از اضداد و مقید به جانبی نیست بلکه مقتضی تعاقب اطراف و جامعیت اضداد است زیرا در نزد اهل تحقیق مقرر است که کمال هر صفتی در آن است که با ضد خود معانق و مشابه گردد چنانکه در عقد فرائد الاسماء الحسنی مشاهده می رود وَهُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ پس به اعتبارات مختلفه وصف خدای متعال و متشبهان او در صفات کمال

۱- صفاتک (ظ).

۲- «مجالس المؤمنین» ص ۴۹۳ و «سفینة البحار» ج ۱ ص ۴۳۷.

شیخ صفی الدین شاعر شاگرد محقق جلی بوده و شیخ مجدالدین فیروزآبادی شافعی که از اکابر فن حدیث و از متأخرین است به صحبت او رسیده است .

به صفات متقابله توان کرد و در هیچکدام محصور نباشد .

و چه خوب شاعر پارسی زبان گفته است :

نشد اسیر که بر مؤمنین امیر آمد	اسیر نفس نشد یک نفس علی ولی
که سر بلند نشد آن که سربه زیر آمد	اسیر نفس کجا و امیر خلق کجا
مگر که سیر خورد آن که نیم سیر آمد	علی نخورد غذائی که سیر برخیزد
نشد حقیر که دشمن برش حقیر آمد	علی ستم نکشید و حقیر ظلم نشد
که بر حساب و کتاب خدا خبیر آمد	علی نداد به باطل حقی زبیت الملل
چنین بلند مقام و چنین خطیر آمد	درود باد بر آن ملتی که رهبروی



درس هفدهم

نقد نظریه عصمت اجتماع اهل حل و عقد





## درس ۱۷

### بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة  
الله على أعدائهم أجمعين من الآن الى قيام  
يوم الدين و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.  
قال الله الحكيم فى كتابه الكريم:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي  
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ  
تَأْوِيلًا<sup>۱</sup>.

زمخشرى گوید<sup>۲</sup>: مراد از اولوالامر يا علماء امت هستند يا خلفاء راشدین و  
مَنْ تَبِعَهُمْ عَلَى الْحَقِّ وَ يَا أَمْرَاءَ سَرَايَا . و سیوطی<sup>۳</sup> نیز بر همین نهج روایات بسیاری در  
تفسیر خود آورده است و بسیاری دیگر از مفسرین عامه بر همین نهج سلوک کرده اند و  
استدلال کرده اند اولاً به داستان نزاع عمّار و خالد بن ولید، و آن اینکه:

حضرت رسول ﷺ خالد بن ولید را برای سریه ای فرستادند و در میان  
آنها عمّار بود. لشکر حرکت کرد برای مأموریت و قبل از آنکه به آن قوم برسند در  
نزدیکی آنان توقف کرده و نزول نمودند و چون شب بود خالد بنا را بر آن گذاشته بود  
که فردا به آن قوم حمله کنند. در آن شب ذوالعبینین از آمدن لشکر خالد به آن قوم  
خبر داد همه آنها فرار کردند غیر از یک مرد که به زوجه اش دستور داده بود که اثاث  
البيت را جمع کند و خود آن مرد در تاریکی شب پیاده آمد تا به لشکر خالد رسید  
و از عمّارین یاسر جويا شد. عمّار را به او نشان دادند گفت: يا أَبَالَيْقُظَانَ من مسلمان

۱- سورة نساء: ۴- آیه ۵۹ .

۲- تفسیر «کشاف» ج ۱ ص ۵۲۵ .

۳- «الدرّ الثمور» ج ۲ ص ۱۷۶.

شده‌ام و شهادت به لا اله الا الله و محمد رسول الله و عبده داده‌ام و تمام اقوام من چون خبر ورود شما را شنیدند فرار کردند و من تنها مانده‌ام آیا این اسلام، فردا که هوا روشن می‌شود دست مرا می‌گیرد و از هلاکت نجات می‌دهد یا من هم فرار کنم؟ عمّار به او گفت: این ایمان برای تو مفید است. آن مرد اقامت نمود و فرار نکرد چون صبح شد خالد دستور حمله و غارت داد. لشکریان غیر از این مرد هیچ کس را نیافتند خالد این مرد را گرفت و تمام اموال او را ربود، خبر به عمّار رسید عمّار به نزد خالد آمد و گفت: این مرد را آزاد کن و دستت را از او بردار، او اسلام آورده و من او را امان داده‌ام. خالد گفت: تو چه کاره هستی که امان دهی؟ عمّار و خالد یکدیگر را دشنام دادند و شکایت به نزد رسول خدا آوردند. حضرت پناه دادن عمّار را امضاء نمود و تصدیق کردند و نهی نمودند که پس از آن اگر در تحت تبعیت امیری باشد امان بدهد. آن دو نفر باز در نزد حضرت رسول یکدیگر را دشنام دادند خالد گفت: یا رسول الله تومی‌گذاری این عبد اجدع مرا دشنام دهد، حضرت فرمودند: ای خالد، عمّار را دشنام مده و او را سب مکن به درستی که کسی که عمّار را دشنام دهد خداوند او را دشنام می‌دهد و کسی که عمّار را به غضب آورد خداوند او را به غضب درخواهد آورد، و کسی که عمّار را لعن کند خداوند او را لعن می‌کند. عمّار از خشونت و انحراف خالد بن ولید به خشم آمده و برخاست، خالد به دنبال او رفته و لباس او را گرفت و از او پوزش طلبید، عمّار راضی شد. و خداوند این آیه را فرستاد<sup>۱</sup>.

و نیز از ابوهریره روایت کنند که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي<sup>۲</sup>. و نیز روایات دیگری را نقل می‌کند که مقصود از اولوالامر حکام هستند گرچه آنها جائز و ظالم باشند.

می‌گوئیم: اولاً همان طور که سابقاً استدلال نمودیم منظور از اولوالامر حتماً معصومین هستند و الاً لازمه‌اش اجتماع امر و نهی در موضوع واحد و از جهت واحده است و این خلاف منطق عقل و مستلزم محال است. و به این معنی فخر رازی در تفسیر

۱- «الدرالمثور» ج ۲ ص ۱۷۶.

۲- «الدرالمثور» ج ۲ ص ۱۷۶.

خود اعتراف نموده است.

و اما روایت خالد و عمّار، آنچه مسلم است حضرت، عمّار را نهی نکردند که دیگر کسی را امان ندهد و این جمله در روایت زیاد شده است و شاید راوی عمداً این جمله را اضافه کرده است تا بتواند آیه اولوالامر را بر لزوم اطاعت امراء سرایا به عنوان اولوالامر تطبیق کند. حضرت رسول الله امان دادن هر مسلمان را محترم می‌شمردند گرچه پست‌ترین فرد مسلمان بود تا چه رسد به عمّار، خصوصاً امان شخصی را که اسلام آورده و اقرار به شهادتین می‌کند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي خُطْبَةٍ حُطِبَهَا فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، نَصَّرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَبَلَّغَهَا إِلَى مَنْ لَمْ يَبْلُغْهُ. يَا أَيُّهَا النَّاسُ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، قَرُبَ حَامِلٍ فَقِهِ لَيْسَ بِفَقِيهِ وَ رُبَّ حَامِلٍ فَقِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ. ثَلَاثٌ لَا يَغُلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللَّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ. الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَى دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ يَدُ عَلِيٍّ مَنْ سِوَاهُمْ، يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ.<sup>۱</sup>

و علاوه از دقت در متن روایت خالد و عمّار معلوم می‌شود که خالد در این قضیه گناهکار بوده است. اگر عمّار خطا کرده بود چرا این قدر رسول خدا از او تمجید می‌نمایند و خالد از عمّار عذرخواهی می‌کند؟!

و اما حدیث مَنْ اطاعَ أَمِيرِي فَقَدْ اطاعَ اللَّهَ بر فرض تسلیم چه مناسبت با آیه اولوالامر دارد، آن به جای خود محفوظ، و اولوالامر نیز افراد معصومی هستند که در ردیف رسول الله اطاعت آنان به طور اطلاق واجب شمرده شده است.

فخر رازی متوجّه عصمت در اولوالامر شده و چون نمی‌خواهد بر ائمه معصومین تفسیر کند لذا دچار خلط و اعوجاج شده است. او می‌گوید: «آیه، دلالت بر لزوم متابعت اولوالامر به طور اطلاق دارد و چون شخص معصومی وجود ندارد یا دسترسی به او نیست، بنابراین مقصود از اولوالامر اهل حلّ و عقد از بزرگان امت‌اند که عارف به مسائل و احکام بوده، و چنانچه در مسئله‌ای متحد الکلمه گردند مسلماً آن نظریه حاصله، نتیجه پاک و منزّه از هر گونه عیب و خطا، و معصوم به عصمت الهی

۱- «تنمة المنتهى» ص ۱۵۳

است. و بنابراین از آیه، اصول اربعه عامه را در فقه می توان استنتاج نمود. *أَطِيعُوا اللَّهَ* دلالت بر حجیت کتاب، و *أَطِيعُوا الرَّسُولَ* دلالت بر حجیت سنت رسول الله، و *أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ* دلالت بر حجیت اجماع، و *فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ* دلالت بر حجیت قیاس دارد. چون مراد از تنازع در مسئله، عدم فهم آن از کتاب و سنت و اجماعی است که به طور اطلاق متابعت از آنها واجب شده است و در این صورت معنای ردّ به کتاب خدا و سنت رسول خدا همان به دست آوردن حکم آن مسئله از اشباه و نظایر آن است، و این قیاس است. و چون آیه حجیت را در این چهار موضوع منحصر می گوید، استحسانی را که ابوحنیفه قائل است و استصوابی را که مالک قائل است اگر همین معنا قیاس باشد فیهما، و اگر غیر معنای قیاس باشد آیه بطلان آن را معلوم کرده است». برای استدلال بر این مطالب مفصلاً بحث کرده و گفته است که :

اگر کسی گوید که: معنای اولوالامر اگر اجماع اهل حلّ و عقد باشد بنابراین مخالف اجماع مرکب علماء در تفسیر آیه خواهد بود چون تفاسیری که برای اولوالامر شده است از چهار موضوع تجاوز نمی کند: اول: منظور خلفای راشدین هستند، دوم: امراء سرایا، سوم: علماء، و چهارم: آنچه از روافض نقل شده که مراد ائمه معصومین اند، جواب گوئیم که: مراد از اهل حلّ و عقد همان علماء امت اند که به مسائل عارف و به صلاح و فساد عالم اند و اجتماع و اجماع آنان چون وجوب تنزه رأی آنان از خطا می شود براساس قول رسول خدا که *لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى خَطَا*، بنابراین مخالف قول سوم نیست بلکه همان قول و تصحیح آن به نحو اکمل است».

لیکن با اندک ملاحظه خوب واضح می شود که وی در این استدلال خود مغالطه ای نموده و نتیجه گیری کرده است.

اولاً- سؤال می کنیم که با فرض آنکه یکایک از اهل حلّ و عقد معصوم نیستند و احتمال خطا در هر یک از آنها می رود، چگونه نتیجه آراء مصون از خطا و معصوم از اشتباه است؟ و به عبارت دیگر با فرض آن که هر یک از آنان جایز الخطا باشند نتیجه آراء نیز جایز الخطا خواهد بود. ولی البته مسلم است که در اجتماع، خطا دورتر و واقع نزدیکتر می شود، ولی این تقریب و تبعید، جواز خطا را تبدیل به عصمت نمی کند.

و در این صورت عصمت حاصله به واسطه یکی از سه علت خواهد بود. اول آنکه تمام افراد حلّ و عقد معصوم باشند در این صورت بدون تردید نتیجه این اجتماع عصمت خواهد بود، ولی بدیهی است که از زمان رحلت رسول خدا تا به حال حتی یک روزی که اهل حلّ و عقد همگی معصوم باشند پیش نیامده است، و خود فخر رازی بدین حقیقت معترف است و با این حال محال است که خدا اطاعت خود را معلق به امر محال گرداند یعنی اولوالامری که ابداً در خارج مصداق و واقعیتهای ندارد.

دوم - آنکه اهل حلّ و عقد گرچه یکایک آنان غیر معصوم و جایز الخطا باشند لکن اجتماع آنها موجب عصمت باشد، و این صفت قائم بر هیئت اجتماعیّه آنان است نه بر ذوات افراد، این نیز غلط است. چون عصمت در رأی از صفات واقعی و حقیقی است و وصف هیئت اجتماعیّه یک عنوان اعتباری بیش نیست، و محال عقلی است که یک واقعیتهای بر یک امر اعتباری قائم شود. صفات حقیقیّه در خارج محتاج به موضوعات واقعیّه هستند ولیکن اعتباریّات تابع نظر اعتبارکنندگان بوده، چه بسا بر صفات حقیقیّه و چه بسا بر صفات اعتباریّه امری اعتباری را حمل کنند. و چون معلوم شد که وصف هیئت اجتماعیّه امر اعتباری است و ما بجزاء خارجی ندارد بنابراین واقعیّت و خارجیّت آن همان ذوات افراد است، اگر این صفت عصمت بر ذوات مترتب شود همان محالیّت اول لازم آید، که چگونه جواز خطا در یکایک از افراد نتیجه عصمت از خطا دهد، و اگر این صفت بر هیئت اجتماعیّه مترتب شود لازم می آید که امر اعتباری مقوم امر حقیقی خارجی گردد و این نیز محال عقلی است.

سوم - آنکه بگوئیم این صفت نه قائم به ذوات است بما هی ذوات و نه قائم به وصف هیئت اجتماعیّه است، بلکه خداوند سنتش بر این تحقق یافته است که نتیجه آراء اهل حلّ و عقد را مصون از خطا قرار دهد کما آنکه در خبر متواتر چنین است. در خبر هر یک از آحاد مخبرین جواز خطا موجود است ولیکن در خبر متواتر این جواز از بین رفته و خبر، معصوم از خطا می گردد و لذا مفید یقین است.

و به عبارت واضح تر همان طوری که خبر واحد محتمل الخطاء می باشد و از کثرت اخبار این احتمال رفته رفته ضعیف می شود تا به حدی که تعداد مخبرین افزایش یابند آن احتمال خطا به کلی معدوم می گردد و خبر مفید قطع می شود،

همچنان هر یک از نظریه اهل حلّ و عقد، محتمل الخطاء و الفساد بوده و هر چه به تعداد آنان اضافه شود این احتمال ضعیف تر تا به جایی که به کلی معدوم، و نظریه، متّصف به صفت عصمت می گردد، و بر همین اساس است که رسول خدا فرموده است: لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى خُطَاءٍ .

این احتمال نیز بی جا و بی مورد است زیرا:

**اولاً** - این روایت بر فرض صحّت سند دلالت دارد بر آنکه امت اجتماع بر خطا نمی کند، نه آنکه اهل حلّ و عقد اجتماع بر خطا نمی کنند. و در کدام آیه یا روایت یا کتاب لغت امت به اهل حلّ و عقد تفسیر شده است؟.

**ثانیاً** - این روایت نفی اجتماع امت را بر خطا می نماید نه نفی خطا را از اجتماع امت و بین این دو تفاوت بسیار است. در صورت اول مفادش چنین می شود که: تمام امت اتفاق بر امری که آن امر خطا باشد نخواهند نمود. و این قول همان عقیده شیعه است که در تمام ازمه امام معصوم، موجود، و زمین هیچگاه از حجت خالی نخواهد بود. و بنابراین اگر تمام امت بر امری اجماع کنند، مسلماً در میان آنها معصوم وجود دارد فلذا آن رأی و نظریه طبق نظریه معصوم خواهد بود وَ هُوَ الْحُجَّةُ.

و اما بر فرض دوم معنی چنین می شود که در اجتماع آنان خطائی نیست و این معنی صحیح نیست زیرا در اجتماع آنان بنحو موجب جزئیة ممکن است خطا باشد و البته چون در میان آنها معصوم هم وجود دارد قول صواب هم در میان آنها موجود است. و بنابراین معنی روایت موافق با آیات و احادیثی است که دلالت می کند بر آنکه هیچگاه زمین از دین حق و معصوم خالی نخواهد بود مثل قوله تعالی: فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ<sup>۱</sup>.

و مثل آیه سابق الذکر: وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ<sup>۲</sup> و مثل قوله: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ<sup>۳</sup> و مثل قوله: وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ<sup>۴</sup>. و البته این معنی اختصاص به امت حضرت سید المرسلین ندارد، بلکه روایات متواتری از فریقین نقل شده است که دلالت دارد بر آنکه قوم یهود به هفتاد و

۱- سوره انعام: ۶- آیه ۸۹.

۲- سوره زخرف: ۴۳- آیه ۲۸.

۳- سوره حجر: ۱۵- آیه ۹.

۴- سوره فصلت: ۴۱- آیه ۴۲.

یک فرقه قسمت شدند همه آنها هالکند الا یک فرقه، و قوم عیسی به هفتاد و دو فرقه قسمت شدند و همه هالکند الا یک فرقه، و قوم محمد به هفتاد و سه فرقه قسمت شدند و همه آنها هالکند الا یک فرقه. به طور کلی روایت «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى خَطَا» بر فرض صحّت سندش از مورد کلام خارج است بلکه مورد کلام عصمت اهل حلّ و عقد است. اگر آن مراد از آیه اولوالامر باشد در اینصورت می‌گوئیم عامل در عصمت آنها چیست؟

و با تأمل می‌توان گفت که از سه جهت خارج نیست:

جهت اول آنکه بگوئیم: سنّت خدا بر آن قرار گرفته است که نظریه اهل حلّ و عقد را از خطا مصون می‌دارد گرچه نظریه هر یک از آنان محتمل الفساد و الخطاء باشد. معلوم است که این حرف تمام نیست چون اهل حلّ و عقد در خصوص مالک مسلمین نیستند، بلکه از سابق الایام در هر ناحیه‌ای بلکه در هر شهر و ده و قریه‌ای اهل حلّ و عقد بوده و ریش سفیدان و کخدایان محلّ در امور حادثه تبادل نظر می‌نمودند. و بسیار دیده شده است که بعد از تبادل آراء اشتباه کرده و به خطر افتاده‌اند و تاریخ و تجربه دو گواه صادق است. بنابراین چگونه می‌توان عصمت اهل حلّ و عقد را سنّت لایتغیر خدا دانست.

جهت دوم آنکه بگوئیم: سنّت خدا در میان خصوص مسلمین چنین قرار گرفته است که امتناناً به امت مرحومه، آراء اهل حلّ و عقد را در میان آنان مسلوب الخطاء و الفساد قرار داده است. این نیز صحیح نیست زیرا این مزیت و اختصاص در خصوص مسلمین بر خلاف سایر امم اگر بود مسلماً یک معجزه قاهره و امر خارق العاده‌ای بود که برخلاف ناموس خلقت، خداوند از آراء جایز الخطاء یک نتیجه معصوم تولید می‌نموده است که همیشه برای حفظ امت مرحومه و بقای حیات آنان مفید باشد، و در حیات عملی امت به منزله قرآن که حیات علمی آنان است واقع شود. اگر چنین بود مسلماً رسول خدا آنرا در ردیف معجزات ذکر می‌نمود و حدود و ثغور آنرا معین می‌فرمود که آیا این اجتماع اهل حلّ و عقد که منتج چنین نتیجه‌ای است به چه صورت و کیفیت باید تحقق پذیرد افراد آن چه کسان باشند، و چه مقدار و در چه ظرفی اجتماع کنند و آیا برای تمام امت اسلام یک اجتماع از آنان کافی است یا در هر ناحیه‌ای یک اجتماع خاصّ برای خصوص آنها لازم است. اگر چنین بود مسلماً قرآن به آن تحدی می‌نمود

ورسول خدا خصوصیات آنرا به اصحابش می فرمود و در کتب اخبار و تواریخ نقل می شد و علاوه نیز لازم بود که خود اصحاب خصوصیات آنرا از رسول خدا سؤال کنند، چه شده که از موضوعات بسیار بسیط مانند جبال و حیض و اهلّه و انفال و موارد انفاق سؤال کردند و قرآن بازگو می کند: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِةِ ۱. وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ۲. وَ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ۳. وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ ۴. وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ ۵. وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْتَيْنِ ۶.** و از این موضوع مهم که ملازم با حیات عملی مسلمین تا بقای عالم است هیچ سخنی به میان نیامد. و مسلماً نمی توان گفت که از خصوصیات این مجلس حلّ و عقد سؤال کردند، منتهی مانند بسیاری از چیزها که نظریه مخالفین در آنها مؤثر بوده آنها را از بین برده و بالنتیجه بما نرسیده است، زیرا این مجلس مخالف نظریه اکثریت امت که می خواهند بر این طریقه سیر کنند نبود و در شرائط آن امری مخالف آراء آنان نبوده، بلکه ارباب حلّ و عقد از افرادی هستند که خواهان چنین اجتماعی بوده و هستند.

و علاوه لازم بود که در فتن و حوادثی که بعد از رحلت حضرت رسول الله اتفاق افتاد کارگردانان سقیفه بنی ساعده و منتحلین به خلافت رسول الله در احتجاجات و مناظرات خود از چنین اجتماعی بازگو کنند، و ادعای خود را بر اساس این معجزه عجیب پایه گذاری نمایند چه شد که از چنین دلیلی با این متانت صرف نظر کردند؟ به طوری که در هیچ کتاب حدیث یا تاریخ حتی به یک حرف از این موضوع اشاره ای نشده است نه از صحابه و نه از تابعین! تا آنکه فخر رازی بعد از گذشتن قرون متمادی به این معجزه خارق العاده وقوف یافته و خود و من تبع او برای تصحیح مجلس ابوبکر و عمر و ابو عبیده در سقیفه بدین امر عظیم اطلاع یافتند.

حقاً اگر نفس این مجلس و نتیجه رأی معصومی را که از آن برخاست معجزه ندانیم مسلماً اطلاع فخر رازی بعد از ششصد سال بر این امر مکتوم معجزه ای بدون تردید خواهد بود! و علاوه خود او معترف است به اینکه مفسرین و اهل حدیث در

۱- سوره بقره: ۲- آیه ۱۸۹.

۳- سوره بقره: آیه ۲۲۲.

۵- سوره طه: ۲۰- آیه ۱۰۵.

۲- سوره انفال: ۸- آیه ۱.

۴- سوره بقره: آیه ۲۱۹.

۶- سوره کهف: ۱۸- آیه ۸۳.



تمام عالم اسلام اولوالامر را از چهار طائفه خلفاء راشدین و امراء سرایا و علماء و ائمه معصومین خارج نمی‌دانند، و این مجلس حلّ و عقد که خلاف اجماع مرکب است باید به نحو تصحیح آراء علماء جزء یکی از آن چهار طائفه قرار گیرد و بدین نهج از خرق اجماع جلوگیری شود با آنکه سیوطی روایاتی را که در کتاب «الدرالمثور»<sup>۱</sup> از بعضی از مفسرین راجع به حجّیت قول علماء در تفسیر آیه اولوالامر ذکر می‌کند هیچ بوئی از مجلس و اجتماع اهل حلّ و عقد از آن استشمام نمی‌شود بلکه مطلق قول آنها را حجّت و طبق آیه فوق لازم الاطاعة ذکر می‌کند. و بنابراین خود فخر رازی با اعتراف به انحصار اقوال در این چهار قول این مبنای خود را که مراد اهل حلّ و عقد باشند باطل نموده و زحمات خود را در تفسیر این آیه به هدر داده است.

جهت سوّم آنکه بگوییم: عصمتی که از اهل حلّ و عقد برمی‌خیزد روی عنوان معجزه نیست بلکه روی تربیت صالحه‌ای است که امت در اثر تعالیم قرآن و روش رسول الله پیدا نموده‌اند و چون قرآن و رسول الله بنای تعلیم و تربیت را براساس دقیق و روش صحیح قرار داده‌اند لذا افرادی که در این مکتب تربیت می‌شوند همیشه در اجتماع آنان نظریه پاک و منزّه از خطا پدید می‌آید. این جهت نیز غیر تامّ و غلط است.

چون اولاً - طبق آنکه ادراکات تمام افراد همان ضمّ ادراکات بعضی با بعض دگر است، و چون در هر یک از آنها احتمال خطا به جای خود بالفرض باقی است چگونه این تربیت صالحه، نتیجه خارق زائیده و رأی حاصله را معصوم قرار داده است. و عمده از صدر اسلام تا به حال کدام مجلسی تشکیل شده که اهل حلّ و عقد در آن نتیجه معصومی داده باشند؟ این مشاجرات و منازعاتی که از روز رحلت رسول خدا تا به حال در بین مسلمین وجود دارد، و این اباطیل و مفسدات که امت را به قعر ظلمات کشانیده، از کجا پیدا شده است؟ چه بسیار از این اجتماعاتی که پیدا شده و نمونه بارز آن سقیفه بنی ساعده بوده و بر همان اساس تا امروز مجالسی تشکیل و اهل حلّ و عقد اجتماع نموده و تبادل آراء و افکار نموده و نتیجه‌گیری می‌کنند و در عین حال یک قدم برای صلاح امت برداشته تخم ضلالت و شقاوت را در قلوب امت بیچاره

۱- «الدرالمثور» ج ۲ ص ۱۷۶ و ۱۷۷

بجای سعادت و هدایت ریختند.

جنایات حکام  
منصوب از ناحیه  
اهل حل و عقد

آن نبوت پاک و اساس تعالیم قرآن که بر حیات معنوی و زندگی بر اساس توحید و تعالیم فطرت و صدق و صفا و ایثار و انفاق و عاطفه و رحم و دستگیری از مخلوقات و هدایت آنان به راه صلاح واقع بود در اثر مدّت کوتاهی به یک امپراطوری عظیم که معاویه در شام تشکیل داد و بر اساس عدوان و ظلم بر مردم بیچاره و امت متخیر تبدیل شد، و دیکتاتوری بجای حرمت اسلام نشست و قوانین خدا کاملاً به عکس شد، حدود خدا تعطیل و احکام و قوانین قرآن از بین رفت و اموال مردم به یغما رفت و خون‌های بی‌گناهان ریخته شد و نوامیس اسلام پاره گشت. و سپس در دوران حکومت بنی امیه و بنی العباس و خلفای بعدی چه جنایات که نشد و حقاً اگر این طرز حکومت را حکومت جائره ظالمه شیطانیه نام گذاریم، سزاوارتر است تا یک حکومت الهی بگوئیم، و تمام این جریانات بر اساس همان اجتماع اهل حل و عقد بوده و این مفسد را به بار آورد و این تحمیلات عجیب را بر دوش مردم مسکین قرار دادند.

حکومت معاویه بر امضاء و تصحیح عمر بود، عمر او را والی شام نمود و او را بر اعراض و اموال و بیت المال مسلمین مسلط ساخت و حکومت امپراطوری و متجمل او را امضاء نمود، و او را بر آن حکومت تقریر و تثبیت نمود. حکومت معاویه و سپس حکومت یزید و مروان و عبدالملک همه بر اساس و پایه دستور عمر بود. عمر خلافت را در مجلس شورا قرار داده و شش تن از اهل حل و عقد را بر آن قرار داد و بالأخره با رأی عبدالرحمن بن عوف، عثمان بر مسلمین و اعراض و اموال و دماء و نوامیس آنان مسلط شد و پایه‌های اسلام را متزلزل نمود، بیت المال مسلمین را صرف آراء شخصیّه و به اقوام خود قسمت می‌کرد و معاویه را بر حکومت شام تقریر و تثبیت نمود و حکم قتل محمد بن ابی‌بکر را به والی خود در مصر نوشت و بالأخره در اثر قیام مصری‌ها با آن وضع فجیع کشته شد و آن همه مفسد به بار آمد.

عمر به انتخاب ابوبکر که خود را تنها اهل حل و عقد می‌دانست بر سرکار آمد. عمر بود که در خانه حضرت صدیقه زوج مرتضی، بضعه رسول خدا را آتش زد و مقام ولایت کبری را با شمشیر کشیده بدون عمامه به مسجد آورد و او را امر به بیعت نمود، در حضور جماعت مسلمین تمام فضائل و وصایت و خلافت و وزارت و ولایت و

حتی اخوت آن حضرت را انکار کرد<sup>۱</sup>. تمام این مفاسد نتیجه همان روز سقیفه است که خشت را کج نهاده و مسیر اسلام را از جای خود عوض نموده و تاریخ را تحریف کردند. ابوبکر فدک را از حضرت زهرا گرفت، ابوبکر مالک بن نویره را به امارت خالد بن ولید کشت، ابوبکر از اجرای حدّ زنا و قتل و فریبه و غارت اموال مسلمین از خالد خودداری نمود و او را تبرئه کرد<sup>۲</sup>. و این باب تبرئه از گناه از آن زمان برای حکام جور و قضاة ظلم و امرای فاسق و فاجر باز شد.

عجیب است که بعضی از جهّال در کتب خود نوشته‌اند که حکومت ابوبکر و عمر ساده و یک حکومت الهی بود. از این حکومت ساده که در مقابل اصل اسلام و ولایت کبری قیام می‌کند و با تأویل و مصلحت اندیشی سیر حیات مسلمین را تغییر می‌دهد بیشتر باید ترسید تا حکومت عثمان و معاویه که علناً پرده‌داری می‌کنند. آنها با جرأت و تهتکی که داشتند عالم را بر جنایات خود واقف و علناً ابلاغ انحرافات خود را نمودند ولی عمر و ابوبکر که به عنوان حمایت اسلام و عدم تفرقه جماعت مسلمین و به عنوان دلسوزی چنین کارهای خطیر را انجام دادند حقاً اساس ظلم و پایه‌گذار ستم بودند. ابوبکر با گریه فدک را از حضرت زهرا ربود، ابوبکر به عنوان یک مرد مصلحت اندیش و مُصلح واقعی و بی طرف خود را معرفی کرد، و روزی که بر منبر خطبه خواند و خود را خلیفه معرفی نمود از تصرف بیت المال نسبت به مصارف شخصیّه و خانه خود اظهار بی میلی کرد تا عمر او را وادار به تصرف نمود<sup>۳</sup>. از این لطائف الحیل و نرمی‌ها بیشتر باید ترسید تا از تجرّی عثمان و معاویه.

باری تمام این مفاسد که دامنه طویلی پیدا کرد همه و همه نتیجه همان رأی معصومی بود که به عقیده فخر رازی از سقیفه برخاست، فَمَرَّحَبًا بِهَذِهِ السَّقِيفَةِ وَ مَرَّحَبًا بِهَذِهِ الْعِصْمَةِ!!

اگر این بیعت مُنتج رأی عصمت بود چرا ابوبکر می‌گفت: لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِكُمْ أَقِيلُونِي<sup>۴</sup>. کما آنکه بر این معنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گویا هستند

۱- «الامامة والسياسة» ج ۱ ص ۱۳.

۲- «تاریخ ابوالفداء» ج ۱ ص ۵۸ و «تاریخ الخمیس» ج ۲ ص ۲۳۳

۳- «الامامة والسياسة» ج ۱ ص ۱۷.

۴- «الامامة والسياسة» ج ۱ ص ۱۴.

در خطبه شقشقیه: فَيَا عَجِبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَبَعَدَ وَقَاتِهِ<sup>۱</sup> از کلام آن حضرت استفاده می‌شود که ابوبکر می‌گفت: که مرا رها کنید و استعفاء دهید و علی را به جای من برگزینید و الا اگر تقاضای مجرد استقاله و استعفاء بود و تقاضای نصب علی نبود اینکه تعجبی نداشت. شاهد بر معنی آنکه می‌گوید: أَقِيلُونِي وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فَيْكُمْ. این لفظ با خصوص قید «وَ عَلِيٌّ فَيْكُمْ» در «تجريد»، موجود و شارح آن قوشجی که سنی مذهب است بر آن ایراد نکرده و این لفظ را از ابوبکر معترف است.

و در کتاب «احقاق الحق» قاضی نورالله شوشتری وارد است که فضل بن روزبهان در هنگام جواب از زشتیهای ابوبکر و آتش زدن در خانه حضرت زهراء عليها السلام خود تصریح می‌کند که در صحاح کتب اهل سنت موجود است که ابوبکر بر فراز منبر آمده و گفت: أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فَيْكُمْ، و نیز ابن حجر در «الصواعق المحرقة» ص ۳۰ جمله اقاله را از ابوبکر اعتراف دارد.<sup>۲</sup>

و نیز اگر رأی سقیفه منتج عصمت بود چرا عمر آنرا لغزش شمرده است؟<sup>۳</sup> طبری از عمر نقل می‌کند که گفت: ثُمَّ إِنَّهُ بَلَّغَنِي أَنَّ قَائِلًا مِنْكُمْ يَقُولُ: لَوْ قَدِمَاتِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عمر مقصود است) بَايَعْتُ فُلَانًا، فَلَا يُعْرَنُ أَمْرًا أَنْ يَقُولَ: إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَةً فَقَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ وَقَى شَرَّهَا.<sup>۴</sup>

و ابن هشام گوید: ثُمَّ إِنَّهُ قَدْ بَلَّغَنِي أَنَّ فُلَانًا قَالَ: وَاللَّهِ لَوْ قَدِمَاتِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لَقَدْ بَايَعْتُ فُلَانًا، فَلَا يُعْرَنُ أَمْرًا أَنْ يَقُولَ: إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَةً فَتَمَّتْ، وَ إِنَّهَا قَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ وَقَى شَرَّهَا.<sup>۵</sup>

و از «انساب الاشراف» بلاذری ج ۱ ص ۵۸۱ نقل شده است که این مطلب

۱- «نهج البلاغة» فیض الاسلام ص ۴۷

۲- «شيعه و اسلام» سبط جزء ۲ ص ۱۰۳.

۳- در «الغدیر» ج ۵ ص ۲۷۰ می‌گوید که عمر گفته است: انها كانت فلتنة و قی الله شرها (مصادر بسیاری در پاورقی) یا گفته: فلتنة كفلتات الجاهلية (تاریخ طبری) فمن عاد مثلها فاقتلوه (الصواعق المحرقة).

۴- «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۴۴۶

۵- «سیره ابن هشام» ج ۴ ص ۱۰۷۳. و در «غایة المرام» ص ۵۴۹ در حدیث ۱۵ از محمد بن علی الحکیم الترمذی که از اکابر علماء عامه است نقل می‌کند که ابوبکر گفت: اقبلونی فان علیاً حق منی بهذا الامر، و فی روایة: کان الصدیق یقول ثلاث مرات: اقبلونی اقبلونی فانی لست بخیرکم و علیٌّ فیکم.

را عمر با تصریح ذکر و نام بجای فلان ذکر کرده است قال: إِنَّ عُمَرَ قَالَ: بَلَّغْنِي أَنْ الزُّبَيْرَ قَالَ: لَوْ قَدْ مَاتَ عُمَرُ بَايَعْنَا عَلِيًّا... و در ص ۵۸۳-۵۸۴ گوید: إِنَّ فُلَانًا وَ فُلَانًا قَالَا: لَوْ قَدْ مَاتَ عُمَرُ بَايَعْنَا عَلِيًّا... فَمَنْ بَايَعَ رَجُلًا غَيْرَ مَشُورَةَ فَإِنَّهُمَا أَهْلٌ أَنْ يُقْتَلَا، وَ إِيَّيْهِ أَقْسِمُ بِاللَّهِ لَيَكْفَنَنَّ الرَّجَالُ أَوْ لَيَقَطَّعَنَّ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ وَ لَيُصَلَّبَنَّ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ... الحديث<sup>۱</sup>».

وَ فِي «السِّيَرَةِ الْحَلَبِيَّةِ» ج ۳ ص ۴۰۱: قَالَ سَيِّدُنَا عُمَرُ: إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ فُلْتَةٌ، أَيْ مِنْ غَيْرِ اسْتِعْدَادٍ وَ لَا مَشُورَةَ كَمَا تَقَدَّمَ رَدًّا عَلَيَّ مَنْ بَلَّغَهُ عَنْهُ إِنَّهُ قَالَ: إِذَا مَاتَ عُمَرُ بَايَعْتُ فُلَانًا وَ اللَّهُ مَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ بِمَشُورَةَ، الْبَيْعَةُ لَا تَتَوَقَّفُ عَلَيَّ ذَلِكَ. فَغَضِبَ، فَلَمَّارَجَعَ مِنْ آخِرِ حِجَّةٍ حَجَّهَا الْمَدِينَةَ قَالَ عَلِيُّ الْمُنْبِرِ: قَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ فُلَانًا قَالَ: وَ اللَّهُ لَوْ مَاتَ عُمَرُ بِنُ الْخَطَّابِ لَقَدْ بَايَعْتُ فُلَانًا، إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فُلْتَةً مِنْ غَيْرِ مَشُورَةَ، فَلَا يَعْتَرَنَّ امْرُؤٌ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فُلْتَةً، فَنَعَمْ كَانَتْ كَذَلِكَ إِلَّا أَنْ اللَّهَ قَدْ وَقَى شَرَّهَا.

اگر نتیجه آراء اهل حلّ و عقد عصمت است، ابوبکر که برای تعیین عمر مجلسی تشکیل نداد و به تنهایی عمر را به خلافت نصب نمود و با آنکه ابوبکر معصوم نبود چگونه انتخاب عمر برای ابوبکر به تنهایی منتج عصمت شد؟ با آنکه طلحه به ابوبکر برخاش نموده و انتخاب او را غلط معرفی کرد. طلحه مسلماً از اهل حلّ و عقد بود، رأی ابوبکر بر رأی طلحه چه مزیتی داشت، که آن نتیجه عصمت دهد و رأی طلحه نتیجه خلاف عصمت؟!

إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لَمَّا نَصَّ عَلَيَّ عُمَرَ قَامَ إِلَيْهِ طَلْحَةُ فَقَالَ: مَا تَقُولُ لِرَبِّكَ وَ قَدْ وُلِّيتَ عَلَيْنَا فَظًّا غَلِيظًا؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَرَكْتُ لِي عَيْتِيكَ وَ دَلَكْتُ لِي عَقِيْبِيكَ وَ جِئْتَنِي تَكْفُنُنِي عَنْ رَأْيِي وَ تَسُدُّنِي عَنْ دِينِي؟ أَقُولُ لَهُ إِذَا سَأَلْتَنِي: حَلَفْتُ عَلَيْهِمْ خَيْرَ أَهْلِكَ<sup>۲</sup>.

و اگر نتیجه آراء عصمت است چرا عبدالرحمن بن عوف که با عثمان بیعت کرد و او را به خلافت برگزید قاطبه مسلمان او را مذمت کردند و بعد از آنکه جنایت‌های عثمان مشهود شد خود عبدالرحمن بر عثمان خرده گرفت تا جائی که

۱- «عبدالله بن سبا» چاپ مصر ص ۹۲ و در «غایة المرام» ص ۵۲۰ راجع به قول عمر: ان بیعة ابی بکر

فلتة، از طریق عامه ۸ حدیث و در ص ۵۶۱ از طریق خاصه ۲۳ حدیث ذکر می‌کند.

۲- «الغدیر» ج ۷ ص ۱۵۲.

عثمان او را از مدینه تبعید کرد<sup>۱</sup>.

بالجمله تمام مفاسدی که در عالم اسلام بروز نمود به واسطه خودسری و خودکامی بعضی بود که بعداً امثال فخر رازی به واسطه توجیّهات و تأویلات روی جنایات آنها سرپوش گذارده و با جعل روایات و تفسیر به رأی، حکومت ضالّه آنان را بر رقاب مسلمین توجیه کردند.

ابوبکر صریحاً از خالد بن ولید در قضیه قتل مالک بن نویره  
اعتراض مالک  
پشتیبانی می‌کند، و نه تنها از قصاص او و از حدّ زدن به او  
ابن نویره به  
درباره زناى محصنه با عیال مالک خودداری نمود، بلکه  
خلافت ابوبکر  
صریحاً او را سیف‌الله قلمداد نموده و می‌گوید: لا أَشِيمُ سَيْفًا  
سَلَّهُ اللهُ عَلَى الْكَافِرِينَ.

مالک بن نویره فدائی مقام ولایت شد. محبت او به امیرالمؤمنین و تشیع او، او را به کشتن داد و همین جهت موجب بخشودگی گناه خالد گشت. مالک بن نویره تیمی یربوعی از بزرگان شُجعان و فارسان و شاعران بود و در بنی یربوع در جاهلیت و اسلام، بزرگ و سالار بود.

مرحوم قاضی نورالله شوشتری گفته<sup>۲</sup> و نیز محدث قمی از کتاب «فضائل»<sup>۳</sup>  
شیخ فقیه ثقه جلیل القدر شاذان بن جبرئیل قمی که سیّد فخر بن سعد موسوی استاد محقق حلّی از او روایت می‌کند حدیث کرده‌اند از براء بن عازب، که گفت: وقتی در محضر رسول خدا نشسته بودیم و بعضی از اصحاب نیز حضور داشتند و رؤسای بنی - تمیم که یکی از آنان مالک بن نویره بود خدمت رسول خدا مشرف شدند و مالک گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي الْإِيمَانَ يَعْنِي بِيَامُوزِ مَرَا كَيْهَ إِيمَانٍ چيست فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، وَتُصَلِّيَ الْخَمْسَ، وَتُصُومَ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَتُؤَدِيَ الزَّكَاةَ وَتُحِجَّ الْبَيْتَ، وَتُؤَالِيَ وَصِيِّي هَذَا - وَأَشَارَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام - وَلَا تَسْفِكَ دِمَاءً وَلَا تَسْرِقَ وَلَا تَحُونَ وَلَا تَأْكُلَ مَالَ الْيَتِيمِ وَلَا تَشْرَبَ الْخَمْرَ وَتُؤْمِنَ بِشِرَائِعِي وَتَحُلَلَ حَلَالِي وَتُحْرَمَ حَرَامِي وَتُعْطِيَ الْحَقَّ مِنْ نَفْسِكَ الضَّعِيفِ وَالْقَوِيَّ وَالْكَبِيرَ وَالصَّغِيرَ، وَعَدَّ عَلَيْهِ شِرَائِعَ الْإِسْلَامِ.

۱- «الغدیر» ج ۷ ص ۵۸ نقلاً عن «تاریخ ابی الفداء».

۲- «مجالس المؤمنین» ص ۱۱۴ .

۳- «سفینه البحار» ج ۲ ص ۵۵۱

حضرت رسول الله در پاسخ او گفتند: ایمان آنست که شهادت به لا اله الا الله و به رسالت من از جانب خدا دهی، و نمازهای پنجگانه را ادا کنی، و روزه ماه رمضان بجای آری، و زکات بدهی، و حج خانه به جای بیاوری، و وصی مرا نیز دوست داری و اشاره کردند به علی ابیطالب علیه السلام، و خون ناحق نریزی، و دزدی نکنی، و خیانت ننمائی، و مال یتیم را نخوری، و مسکر نیشامی، و به دستورات و قوانین من ایمان بیاوری، و حلال مرا حلال و حرام مرا حرام بدانی، و حقوقی را که ضعیف و قوی و کبیر و صغیر بر تو دارند ادا کنی، و یکایک از دستورات را حضرت برای او شمرند. مالک بسیار شاد شد و از غایت نشاط دامن کشان می رفت و می گفت: تَعَلَّمْتُ الْإِيمَانَ وَ رَبُّ الْكُفْبَةِ. «به خدای کعبه سوگند که ایمان را آموختم.» و چون از نظر رسول الله دور شد حضرت فرمودند: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ «کسی که دوست دارد به مردی از مردان بهشت نظر بيفکند به این مرد نظر کند».

ابوبکر و عمر دستوری از حضرت رسول طلبیده و از دنبال او رفتند و این بشارت به او دادند و از او التماس کردند که چون رسول خدا تو را از اهل بهشت نامیده تقاضا داریم درباره ما طلب مغفرت بنمائی. مالک گفت: لَا غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ «خدای تعالی شما را نیامرزد» که رسول الله را که صاحب شفاعت است می گذارید و از من می خواهید که جهت شما استغفار کنم. آن دو شرمنده شده بازگشتند، چون حضرت آنها را نگریست فرمود: فِي الْحَقِّ مَبْعُضَةٌ «سخن حق شنیدن گاهی آدمی را خشمناک می کند»<sup>۱</sup>.

چون حضرت رسول الله رحلت کردند مالک به مدینه آمد و از وصی آن حضرت جويا شد. روز جمعه ای بود که ابوبکر به منبر رفته بود و خطبه می خواند، مالک بی طاقت شد و به ابوبکر گفت: تو همان برادر تیمی ما نیستی؟ گفت: بلی. مالک گفت: پس چه شد آن وصی رسول خدا که آنحضرت مرابه ولایت او امر فرموده

۱- مکالمه ابوبکر و عمر با مالک و سخن حضرت رسول با آنها در «سفینة البحار» نیست و فقط در «مجالس المؤمنین» مذکور است لکن مرحوم محدث قمی بعد از آنکه قضیه مالک را نقل کرده فرموده است: انتهى ملخصاً.

بود؟ مردم گفتند: ای اعرابی چه بسا اتفاق می افتد که حادثه‌ای بعد از حادثه پدید می آید، مالک گفت: والله هیچ کاری حادث نشده بلکه شما خیانت کرده‌اید در انجام وصیت رسول خدا. پس رو به ابوبکر نموده گفت: کیست که تو را بر این منبر بالا برده، در حالی که وصی پیغمبر نشسته است. ابوبکر به حاضران گفت: این اعرابی بَوَالٍ عَلٰی عَقِيْبِهِ را بیرون کنید. قُنْفُذٌ و خالد بن ولید او را زدند و از مسجد بیرون کردند، مالک بر شتر خود سوار شد و صلوات بر رسول خدا فرستاد و این ابیات را انشاد کرد:

أَطَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كَانَ بَيْنَنَا  
فِيَا قَوْمٍ مَا شَأْنِي وَ شَأْنِ أَبِي بَكْرٍ  
إِذَا مَاتَ بَكْرٌ قَامَ بَكْرٌ مَقَامَهُ  
فَتِلْكَ وَ بَيْتِ اللَّهِ قَاصِمَةُ الظُّهْرِ

کشتن خالد بن ولید باری چون رسول خدا مالک را برای جمع آوری صدقات مالک بن نویره را و زکوات قوم خود مأمور کرده بودند چون بعد از رسول خدا و زنا با عیال او به مدینه آمد و خلافت را بر خلاف نص رسول خدا و وصیتی که به او نموده بودند به دست ابوبکر دید چون به قوم خود برگشت، از فرستادن صدقات به نزد ابوبکر خودداری نمود و صدقات را بین قوم خود تفریق نمود. گوید:

فَقُلْتُ حُذُّوا أَمْوَالَكُمْ غَيْرَ خَائِفٍ  
وَلَا تَنْظُرُوا فِيمَا يَجِيءُ مِنَ الْغَدِ  
فَإِنَّ قَامَ بِالدِّينِ الْمُحَقَّقَ قَائِمٌ  
أَطَعْنَا وَ قُلْنَا الدِّينُ دِينُ مُحَمَّدٍ<sup>۱</sup>

«مالک گوید: من به قوم خود گفتم: اموال خود را که صدقات باشد پس بگیرید و هیچ ترس نداشته باشید و نه انتظار گزندی که فردا به شما برسد. سپس اگر به این دین مخلوط شده با کثافات صاحب اصلی آن قیام کرد، ما اطاعت نموده و زکات خود را پرداخته و می گوئیم که دین، دین محمد است.»

ابوبکر خالد بن ولید را مأمور نمود که با لشکری به بُطاح<sup>۲</sup> بروند و با افرادی که بر خورد می کنند اذان بگویند و اقامه نماز کنند. اگر آنان نیز اذان گفتند و اقامه نماز کردند با آنها جنگ نکنند و در این حال از آنها فقط زکات طلب کنند و اگر

۱- «عبدالله بن سبا» ص ۱۰۴ نقلاً عن «الاصابة».

۲- بُطاح: آبی است در دیار اسدبن خزیمه.



ندادند فقط به غارت اموال آنها پردازند و کسی را نکشند، و اگر از اذان و نماز خودداری کردند آنها را بکشند چه به آتش زدن باشد و چه به غیر از آن<sup>۱</sup>.

در لشکر خالد بن ولید، ابوقتاده<sup>۲</sup> که اسمش حارث بود و عبدالله بن عمر نیز بودند.<sup>۳</sup> لشکر خالد چون به بطناح رسید کسی را نیافت و لشکر در تاریکی شب بر بنی یربوع که اقوام مالک بودند شبیخون زده و آنها را در تحت مراقبت گرفتند، مالک و سایر اقوامش با خود سلاح برداشتند. خالد و همراهانش گفتند: چرا سلاح برداشتید؟ آنها گفتند: شما چرا سلاح برداشته اید؟ اینها گفتند: ما مسلمانیم و تعدی نمی کنیم. آنها گفتند: ما نیز مسلمانیم. اینها گفتند: اگر مسلمانید سلاح خود را کنار بگذارید ما نماز می خوانیم شما هم نماز بخوانید، آنها سلاح خود را برداشته و نماز خواندند.<sup>۴</sup> در این حال خالد دستور داد همه را اسیر نموده و گردن بزنند. مالک بن نویره گفت: چرا ما را می کشید؟ ما مسلمانیم. قتاده و عبدالله بن عمر گفتند: ای خالد دست از کشتن مالک بدار او مسلمان است ما نماز او را دیدیم<sup>۵</sup>، خالد گفت: باید کشته شود. بین قتاده و خالد سخن بالا گرفت و قتاده عهد کرد با خدا که دیگر در لشگری که خالد بن ولید است نرود و تحت لوای او نباشد.<sup>۶</sup>

مالک گفت: ای خالد تو مرا به نزد ابوبکر ببر خود در موضوع ما حکم شود. خالد گفت: ابدأ تو را مهلت نمی دهم.<sup>۷</sup> چشم خالد که به زوجه مالک افتاده و نام او ام تمیم بود و در غایت حسن و جمال بود دل او را ربوده و قصد زنا با او داشت و کشتن مالک را مقدمه وصول به این مقصد قرار می داد. مالک در حضور خالد به زنش گفت: تو مرا به کشتن دادی و من در راه غیرت و حفظ ناموس باید کشته شوم.<sup>۸</sup> بالأخره آنچه مالک گفت در دل خالد اثری نکرد، مالک گفت: ای خالد تو برای انجام مأموریت دیگری آمده ای که جرم ما از آن بسیار کوچکتر است.<sup>۹</sup>

۱- «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۵۰۳.

۲- ابوقتاده انصاری خزرجی شهد اُحداً و ما بعدها و شهد مع علی فی خلافته مشاهده کلها و توفی فی الکوفه فی خلافة علی سنه ۳۸ اوسنه ۴۰ و هو ابن سبعین سنه فکبر علی فی صلاته علیه ستاً «عبدالله بن

سبا» ص ۱۰۵ در پاورقی.

۳- «الغدیر» ج ۷ ص ۱۵۸.

۴- «تاریخ ابوالفداء» ص ۱۵۸.

۵- «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۵۰۳.

۶- «طبری» ج ۲ ص ۵۰۳، و «یعقوبی» ج ۲ ص ۱۳۲.

۷- «تاریخ ابوالفداء» ص ۱۵۸.

۸- «تاریخ ابوالفداء» ص ۱۵۸.

۹- «تاریخ ابوالفداء» ص ۱۵۸.

خالد دستور داد به ضرار بن ازور که گردن مالک را بزند، او مالک را صبراً کشت<sup>۱</sup>، و همان شب خالد با زوجهٔ مالک امّ تمیم همبستر شد<sup>۲</sup> و دستور داد سرهای کشتگان را به جای سه پایه زیر دیگ‌های غذای خود گذارند و آتش افروختند. مالک سر بزرگی داشت و بسیار پرمو بود قبل از آنکه آتش او را گداخته کند به واسطهٔ سوختن موهای فراوان غذا به جوش آمد و آماده شد<sup>۳</sup>. خالد دستور داد تمام زنها را به عنوان اسارت به مدینه حمل دادند و تمام اموال آنان را غارت نمود.

این قضیه بر مسلمین بسیار گران آمد. عمر به نزد ابابکر آمده گفت: خالد مردم مسلمان را کشته، مالک بن نویره را کشته است و با زن مسلمان همبستر شده، و اموال مسلمین را غارت کرده باید او را قصاص کنی و حدّ زنا بر او جاری کنی.

چون خالد به مسجد مدینه داخل شد قبائی در بدن داشت که مملو از آهن و تیر بود و عمامه‌ای بر سر انداخت که چوبه‌های تیر را در آن فروبرده بود. عمر چون چشمش به خالد افتاد برخاست و چوبه‌های تیر را از عمامه او بیرون آورده و همه را شکست و گفت: الآن تو را می‌کشم و رجم خواهم نمود، مرد مسلمان را کشتی و با زن او زن مسلمان همخوابگی نمودی؟! خالد هیچ نمی‌گفت چون احتمال می‌داد این نحو تغییر عمر ناشی از میل و رغبت ابوبکر باشد. چون خالد به ابوبکر وارد شد و مذاکراتی با هم نمودند از جمله آنکه گفت: علّت کشتن من مالک را این بود که دربارهٔ تو چنین و چنان می‌گفت و معتذر بود که مالک قَالَ لِخَالِدٍ وَهُوَ يُرَاجِعُهُ: مَا إِحْضَالُ صَاحِبِكُمْ إِلَّا وَقَدْ كَانَ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا.

«می‌گوید: مالک به من گفت: من از صاحب شما ابوبکر کناره‌گیری نکردم مگر به علّت آنکه چنین و چنان می‌گفت». خالد در جواب او گفت: أَوْ مَا تُعَدُّهُ لَكَ صَاحِبِيًّا؟ «آیا تو ابوبکر را صاحب خودت نمی‌شناسی» فلذا امر کردم گردن او را زدند  
 ابوبکر خالد را تبرئه نمود. خالد از نزد ابوبکر خوشحال بیرون  
 آمد. عمر به نزد ابوبکر رفت و گفت: خالد زنا کرده او را حدّ جنایات خالد

۱- «تاریخ ابوالفداء» قتل ضرار را دارد ولی قتل صبراً بنا به نقل امینی در ج ۷ ص ۱۶۵ «الغدیر» از «اصابه» ج ۳ ص ۳۵۷ و «مرآت الجنان» ج ۱ ص ۶۲ می‌باشد.

۲- «تاریخ یعقوبی» ج ۲ ص ۱۳۲ .

۳- «طبری» ج ۲ ص ۵۰۳ .

۴- «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۵۰۴ .

بزن، ابوبکر گفت: لا، لَأَنَّهُ تَأْوَلُ فَأَحْطَأُ: «نه، چون او در کار مالک تأویل نموده و اشتباه کرده است». عمر گفت: مرد مسلمان را کشته است او را بکش. ابوبکر گفت: لا، لَأَنَّهُ تَأْوَلُ فَأَحْطَأُ: نه، او تأویل کرده و در قتل مالک اشتباه کرده است»، سپس گفت: ای عمر ما كُنْتُ لِأَعْمِدَ سَيْفًا سَلَّهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ<sup>۱</sup>.  
عمر گفت: ای ابوبکر او را از منصب خود معزول گردان. ابوبکر در پاسخ گفت: لا أَعْمِدُ سَيْفًا شَهَرَهُ اللَّهُ عَلَى الْكُفَّارِ<sup>۲</sup> «من شمشیری را که خدا به روی کفار ظاهر نموده در غلاف فرو نمی برم».

برادر مالک متمم بن نویره به مدینه آمد و از ابوبکر طلب خون برادر خود مالک را نمود و اسراء را طلب کرد. ابوبکر دستور داد اسراء را برگردانند. عمر به ابوبکر اصرار و الحاح نمود که خالد را عزل کند و گفت که: إِنْ فِي سَيْفِهِ رَهَقًا<sup>۳</sup> «در شمشیر خالد تعدی و تجاوز و خون به ناحق ریختن است»، ابوبکر گفت: لا، يَا عُمَرُ لَمْ أَكُنْ لِأَشِيمَ سَيْفًا سَلَّهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ<sup>۴</sup>: «نه ای عمر من در غلاف نمی کنم شمشیر برآنی را که خدا بر کافران از غلاف بیرون کشیده است».

عبدالله بن عمر و قتاده به نزد ابوبکر آمدند و شهادت دادند که خالد مسلمان را کشت، مالک بن نویره مسلمان بود، اذان و اقامه او را دیدیم. ابوبکر از قتاده اعراض نمود و از او متنفر شد<sup>۵</sup>.

باری مالک را خالد به عنوان رجوع و ارتداد از اسلام کشت و آن مرد مؤمن هر چه گفت: من مسلمانم خالد گفت: باید کشته شوی، و چون گفت: جمال زن من مرا به کشتن داده است خالد گفت: بَلْ رَجُوعُكَ عَنِ الْإِسْلَامِ<sup>۶</sup>. با آنکه صحابی نیک سیرت مالک بن نویره از اسلام مرتد نشد و فقط درباره ابوبکر سخنانی گفته بود که آنرا خالد به ابوبکر بازگو کرد، و همین سخنان خون آن مرد بسی گناه را هدر نموده و خالد را تبرئه کرد. ابوبکر خالد را تبرئه نمود نه او را کشت و نه حد زنا بر او جاری

۲- «تاریخ الخمیس» ج ۲ ص ۲۳۳

۱- «تاریخ ابوالفداء» ج ۱ ص ۱۵۸

۳ و ۴- «طبری» ج ۲ ص ۵۰۳ و نیز گوید: قال ابوبکر: هیه یا عمر تأول و أخطأ فارع لسانک عن خالد.

۵- «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۵۰۲.

۶- «الغدیر» ج ۷ ص ۱۶۰ نقلاً عن «تاریخ ابن شحنه» هامش «الکامل» ج ۷ ص ۱۶۵

کرد و نه حدّ مفتری بر او جاری نمود و نه به واسطه تعدّی بر اموال مسلمین او تعزیر کرد بلکه او را عتاب و سرزنش نیز ننمود، بلکه از او دفاع نموده صراحتاً این مرد فاجر فاسق فاتک را شمشیر برتده خدا قرار داده و چنان معرفّی نمود که او شمشیرخدا است که برای کشتن کافران (امثال مالک بن نویره و تعدّی به نوامیس زنهای مسلمان و هتک اعراض و نهب اموال آنها) از غلاف بیرون کشیده و عریان نموده است.

فرضاً که مالک از دادن زکات امتناع نمود مگر حکم قتل است؟ مالک از دادن زکات به ابوبکر امتناع نمود نه از دادن آن به وصی رسول خدا، چنانکه از شعر او معلوم شد مالک مسلمان بود آیا کشتن مسلمان جایز است؟ فرضاً به واسطه ارتداد مالک از ابی بکر او را مرتد از اسلام بدانیم آیا زنا با زن او که مسلمان بود جایز است؟ آیا این قابل تأویل است؟ آیا وجود عبدالله بن عمر و قتاده که از نزدیک ناظر قضیه بودند برای رفع تأویل، حجّت قاطعه نیست؟ چرا ابوبکر از گفتار آنان نفرت نموده و اعراض کرد، برای آنکه خالد یار و معین حکومت او بود.

ابوبکر دستور داد دیه مالک را از بیت المال بپردازند و اسراء را برگردانند. آیا تمام این جریانات را فعل صحیح ابوبکر بدانیم و به عنوان آنکه اولوالامر و معصوم است تأویل نموده و حمل بر اجتهاد او کنیم؟ حقّاً امثال فخر رازی که این سیئات صریح را تأویل و توجیه می کنند در جرم و جریمه با صاحبان آن جرائم سهیم و شریک هستند. آیا واقعاً شمشیر خالد سیف خدا بود که به دست او داده و خود خدا او را از غلاف بیرون کشیده است؟

عمر می گوید: *إِنَّ فِي سَيْفِهِ رَهَقًا* «در شمشیر خالد تعدّی و خون به ناحق ریختن است»، آیا این هتک و تجاوز، فعل خداست و خالد شمشیر خدا؟ عمر می گوید: چنین نیست، اما ابوبکر می گوید: خالد شمشیر خداست. *قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْنَا أَلَّا نُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا... وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمُ وَصِيَّتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ... وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكَمُ وَصِيَّتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ*<sup>۱</sup>.

۱- سورة انعام : ۶- آیه ۱۵۱-۱۵۳.

درس هیجدهم

امام انسانِ واصل به مقام توحید است و قرآن به واسطه  
امام هادی بشر است



## درس ۱۸

### بسم الله الرحمن الرحيم

و صلیّ الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة  
الله علی أعدائهم أجمعين من الآن الی قیام  
یوم الدین و لاحول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم.  
قال الله الحکیم فی کتابه الکریم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي  
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا.  
امام، مربی انسان به اعلى درجه کمال و آخرين نقطه از ذروه توحيد و مقام  
معرفت است و چون انسان به حق آفريده شده است بايد امام به حق راهنما و موصل  
آدمی بدین ذروه گردد و الا کسی ديگر که مادون مقام معرفت و توحيد و درجات قرب  
است از اين نصيب بى بهره است.

توضیح این معنی آنکه خداوند می فرماید: مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ  
وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ ۲.

« ما آسمانها و زمین و آنچه بين آنهاست را نیافریدیم مگر به حق »  
وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ  
كَفَرُوا ۳.

خلقت عالم  
هستی و انسان  
بر اساس حق  
است

« ما آسمان و زمین و آنچه بين آنهاست را باطل نیافریدیم این گمان کسانی  
است که روی حق را پوشانیده و کافر شده اند ».

۲- سورة احقاف : ۴۶ - آیه ۳.

۱- سورة نساء : ۴ - آیه ۵۹.

۳- سورة ص : ۳۸ - آیه ۲۷.

از این آیات استفاده می‌شود که خلقت موجودات عبث و لهو و بیهوده نبوده، و روی غرض صحیح و منظور اصیلی آفریده شده‌اند و در این حقیقت هیچ موجودی مستثنی نشده است. تمام این دستگاه آفرینش و جهان خلقت بر اساس حق به وجود آمده‌اند از کوچک و بزرگ موجودات زنده و بی‌روح در تحت این ناموس کلی واقع و از این واقعیت تجاوز نمی‌کنند. انسان که نیز جزئی از این موجودات به شمار می‌رود به همین منظور آفریده شده است. او را خدا به حق آفریده و با فطرت توحید سرشته است. فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخُلُقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ<sup>۱</sup>. «توجه دل خود و چهره باطن خود را به سوی این دین حنیف که بر اساس حق استوار است، و از انحرافات منزّه و مبرّی است بگردان. این دین بر پایه همان فطرت و سرشتی است که خداوند انسان را بر آن فطرت سرشته است و در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست، این است آن دین استوار و لکن اکثریت مردم از درک این حقیقت فرو مانده‌اند».

انسان دارای ادراک و معرفتی است و دارای غرائز و صفاتی که در اصل، تمام آنها از مبدأ توحید سرچشمه گرفته است. خداوند انسان را بر اساس معرفت و درک حقیقت آفریده و دل او را مخزن اسرار خود قرار داده است.

توحید یعنی یگانه دانستن خدا در تمام مراحل وجود از ذات و صفات و مظاهر عالم هستی. تمام این کاخ وجود بر ذات او قائم و به او بسته‌اند. در آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است حکومتی جز حکومت خدا و قدرتی جز قدرت خدا و علم و حیاتی جز علم و حیات خدا مشهود نیست و ذره کوچکی از این امر جدا نیست و هیچ شائبه استقلال و اتکاء به ذات، غیر از ذات حضرت احدیت وجود ندارد.

بنابراین چون تمام این جهان بر این اصل متکی است، خداوند انسان را برای درک این معنی و رسیدن به معرفت و دریافت این حقیقت آفریده، و در دل انسان نیروی کشش و پرش بدین آستان را قرار داده است. این همان حقیقت و فطرتی است که انسان را با آن سرشته‌اند.

از طرف دیگر می‌دانیم که خداوند هر موجودی را خوب و نیکو آفریده است و

۱- سوره روم: ۳۰- آیه ۳۰.



نقص و عیب در کاخ آفرینش نیست: **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ<sup>۱</sup>**.

«خداوند است که هر موجودی را که خلقت فرموده آفرینش او را نیکو قرار داده و ابتدای خلقت انسان را از گل قرار داده است». و علاوه بر آنکه خلقت را نیکو و تام و تمام نموده است هر موجودی را به کمال خود هدایت می‌نماید.

**قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ \* قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ<sup>۲</sup>**.

«فرعون به موسی گفت: پروردگار شما دو نفر (موسی و هارون) کیست؟ موسی در پاسخ او گفت: پروردگار ما کسی است که هر موجودی را که آفریده آنچه لازمه خلقت و تمامیت آفرینش او بوده به وی عنایت نموده و سپس نیز او را در راه کمال خود رهبری نموده است». از میان این موجودات بی‌شمار که همه تام الخلقه ایجاد شده و در راه کمال به سوی مقصد در حرکت هستند، انسان نیز که بر اساس فطرت خدا و سرشت توحید خلق شده است باید به سوی کمال رهبری شود و آن استعدادهاى نهفته را به ظهور برساند. اگر در راه مستقیم حرکت نمود به مقصد می‌رسد و الا دچار اضطراب و تشویش خاطر شده مانند مرغ بی‌آشیان هنگام طوفان و باران و رعد و برق و صاعقه آن قدر خود را به این طرف و آن طرف زده تا هلاک شود و بدون ظهور استعداد و فعلیت غرائز خدادادی جان سپرده ناقص از دنیا برود.

**يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ \* فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا \* وَيُثْقَلُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا \* وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا وَيَصَلَّىٰ سَعِيرًا<sup>۳</sup>**.

«ای انسان به تحقیق که تو با رنج و مشقت فراوان به سوی پروردگار خود در سیر و حرکت هستی، و به شرف ملاقات او خواهی رسید. پس کسی که (در راه مستقیم حرکت کرده و به کردار نیک اشتغال ورزیده) نامه عمل از دست راست به او داده شده است به زودی به حساب او به طور آسان رسیدگی شده و به سوی کسان خود در بهشت مسرور و شادمان خواهد رفت. و اما آن کسی که (از راه کج و انحراف

۱- سوره سجده : ۳۲ - آیه ۷ .

۲- سوره طه : ۲۰ - آیه ۴۹-۵۰

۳- سوره انشقاق : ۸۴ - آیه ۷-۱۳.

حرکت و به گناه و تعدی اشتغال ورزیده و) نامه عمل از پشت سر به او داده شده (بد به احوال او که) بر هلاکت خود آه و فریاد کند و به آتش سوزان دوزخ درافتد». بنا بر این انسان باید در تحت تعلیم و تربیت صحیح واقع شود تا به کمال خود برسد و لذا خدا قرآن را نیز به حق فرستاده است. **اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ<sup>۱</sup>**.

و نیز حضرت رسول الله را به حق و دین حق مأموریت داده است «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ<sup>۲</sup>».

قوانین دین	یعنی دینی که رسول الله آورده دین حق است و در او
براساس توحید	هیچ جنبه عبث و باطلی وجود ندارد و می تواند جوابگوی
است	نیازهای یکایک از افراد بوده، و تمام آنها را به کمال حقیقی و توحید واقعی رهبری کند.

اسلام دین توحید است، یعنی تمام دستورات اخلاقی و علمی آن بر اساس توحید نازل شده است و مقنن و مشرع آن توحید بوده و این قوانین را برای وصول به توحید جعل کرده است. پس این قوانین بر اساس توحید پائین آمده و چنانچه عمل شود بر توحید بالا می رود.

چگونه می بینیم که در قوانین دنیا و نظامنامه های احزاب دستوراتی است که از روح آن دسته و حزب سرچشمه گرفته و نماینده افکار و آراء آن حزب است، و اگر کسی بدان پابند شود او را به آراء و افکار صاحبان آن حزب سوق می دهد، همین طور دین اسلام از توحید سرچشمه گرفته است. توحید یعنی تمام موجودات را بدون استثناء در تحت علم و قدرت و تأثیر خدا دیدن و خدا را در تمام عوامل وجود مؤثر دانستن، و در قبال خدا برای هیچ موجودی ارزش و استقلال وجودی نیافتن است. دستورات اسلام همگی بر این اصل وضع شده است. شخص مسلمان و پابند به این قانون خود را مرتبط به تمام جهان هستی می بیند و از هیچ موجودی نمی گریزد، با همه انس و الفت دارد، از ملاقات و برخورد با مردم، صلۀ رحم، عیادت مریض، برآوردن حوائج نیازمندان، و الفت با فقرا و مسکینان، بذل مال برای آسایش دیگران، و هزاران

۱- سوره شوری: ۴۲- آیه ۱۷.

۲- سوره صف: ۶۱- آیه ۹.

دستوری که انسان را با تمام موجودات می پیوندد لذت می برد و کأنه انسان یک قطعه غیر قابل انفکاک از کارگاه هستی بوده است. و لذا می بینیم که قوانین جهاد با عبادات کاملاً سازش و ملایمت دارد. جهاد بر اساس هدایت مردم گمراه است نه بر اساس جهانگیری و ربودن مال و ملک مردم، لذا در دستورات جهاد اسلام تعدی و تجاوز نیست، بی رحمی و بی انصافی نیست، کشتن اطفال و زنان و آتش زدن و سوزاندن درختها و متاعها و آب بستن و تشنه گذاردن و داروی سمی ریختن نیست، چون منظور از جهاد هدایت مردم است نه از ریشه کندن آنها برای جلب منافع شخصی، و لذا جهاد عبادتی است که حتی با نماز که لازمه اش طهارت و خلوص است کاملاً سازش دارد. نکاح با طلاق که به صورت ظاهر دو امر متخالف هستند با هم انس و آشنائی دارند.

در قرآن مجید به اندازه ای دستورات طلاق روی مبنای صحیح و اخلاقی بیان شده که حَقاً اگر عمل شود یک دنیا رحمت و عطوفت را در بردارد. می گوید یا انسان زن را به خوبی نگاه دارد یا به خوبی رها کند، برای طلاق او را در مضیقه نگذارد، و اگر مهریه او به اندازه یک پوست گاو پر از طلا و جواهرات بود دیناری از مهریه او نرباید و برای بخشیدن مهر، او را در فشار نگذارد و به او آزار نرساند، و در حقیقت طلاق یک امر توأم با رحمت و مودت است. ملاحظه می شود که در دستورات این دین مبین هر کاری که انسان را به لطف و مودت و رحمت و شفقت و حُسن نزدیک می کند تأکید شده، و از هر چه موجب تفرقه و جدائی و پریشانی و دوری از ابناء نوع می باشد نهی به عمل آمده است و حتی عیب جوئی و عیب گوئی گناه است، سوء ظن گناه است، مردم را به القابی که راضی نیستند یاد کردن گناه است، سب و شتم گناه است، تجسس در احوال نمودن گناه است.

اسلام می گوید مسلمان باید حُسن ظن داشته باشد و به برادران ایمانی به دیده نیک بنگرد و به تمام موجودات از نقطه نظر ارتباطی که با خدا و مبدأ توحید دارند به دیده حُسن بنگرد. مسلمان باید شخصیت طلب نباشد، استکبار نداشته باشد، اموال خود را به فقرا و مسکینان بدهد، زر و سیم اندوخته نکند، دنیاپرست نباشد، کار کند و دسترنج خود را برای رضای خدا و وصول به اعلی درجه انسانیت به افراد تهی دست و بینوا بدهد. این قوانین همه رحمت است و از توحید نازل شده و در تمام شئون

زندگی و حیات با روح توحید پیاده شده است، و اگر کسی به آن عمل کند او را به توحید بالا برده و به مبدأ و منشأ خود می‌رساند. به خلاف قوانین غیر توحیدی که خواهی نخواهی بر اساس افتراق و نفع طلبی و سودجوئی و کامیابی است. آن قوانین انسان را به تفرقه دعوت می‌کند، پیوند انسان را با جهان می‌بُرد، هرکس گمان می‌کند که از عالم جداست و برای بقاء وجود خود گرچه منافات با هستی غیر داشته باشد می‌کوشد.

حتی در ممالک راقیه، آنها دنبال منافع خود می‌روند و به فقر و مسکنت و ضلالت کشورهای دیگر کاری ندارند، مرام آنان کامیابی خود آنان است و بدین وسیله خود را از جهان هستی منقطع می‌دانند «مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَاَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ\*»<sup>۱</sup> من الذین فرقتوا دینهم و کائوا شیعاً کل حزب بما لدیهم فرعون!

اسلام می‌گوید: همه به سوی خدا حرکت کنید و لباس دُوئیت را بکنید و از آنچه شما را از منظور و مقصد توحید باز می‌دارد اجتناب کنید، و برای وصول بدین منزل اقامه نماز بنمائید، و از مشرکین نباشید که آنها قوانین خود را طبعاً بر اساس تفرقه قرار داده و دسته دسته منشعب و متفرق شده‌اند.

این دین حنیف فقط و فقط خدا را فاعل ما یشاء می‌داند و او را مؤثر و مربی و مکمل معرفی می‌کند و تمام موجودات را فعل و اثر خدا و محکوم اراده متین و مشیت او می‌داند، به خلاف مرامها و سُننی که بر اساس توحید بنا نشده است، آنها افراد انسان را مؤثر می‌دانند. شرک به هر درجه که باشد غیر خدا را نیز در عالم وجود شرکت می‌دهد و بالتسبیح در آنچه غیر خدا را مؤثر دانسته است خدا را منفعل و متأثر معرفی می‌کند. انسان که به فعل خود متکی باشد به همان اندازه خدا را در خیال خود عقب زده و او را منفعل می‌داند، غفلت از خدا که نیز درجه‌ای از شرک است همین اثر را دارد.

خدا برای تربیت مردم و بالا بردن سطح معارف و هدایت آنان به اصالت علم و واقعیت‌های جهان که همه در پرتو توحید واقع‌اند می‌فرماید: اَلْکُمْ الذَّکْرُ وَ لَهُ الْاٰثِی \* تِلْکَ اِذَا قِسْمَةٌ ضِیْرٰی \* اِنْ هِیَ اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّیْتُمُوْهَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ

۱- سوره روم: ۳۰ - آیه ۳۱-۳۲.

بها مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَىٰ !  
 « آیا قوای فعل و اثر، متعلق به شما افراد انسان، و انفعال و تأثر از آن خدا است؟ این قسمت تقسیم نادرستی است. این موجوداتی که برای آنها قدرت و عظمتی قائلید فقط نامهایی هستند که شما و پدرانتان روی آنها گذارده‌اید، (و حقیقت و واقعیتی ندارند) و شما از روی گمان و هوای نفس آنها را در مقابل خدا مؤثر می‌دانید. و به تحقیق که از جانب خدا دین توحید آمد و شما را بر اصل توحید و انحصار قدرت و عظمت و اراده و علم و حیات و سایر صفات و اسماء به ذات مقدس لایزالی معرفی نمود.

بنابراین هر کس به مقام توحید واقعی و یقین کامل رسیده باشد او به مرتبه انسانیت واصل شده و اگر نرسیده باشد ناقص، و احتیاج به تربیت دارد. معلم و مربی آدمی باید شخص کامل باشد، شخص ناقص نمی‌تواند راهبر انسان به

قرآن به واسطه

امام هادی

بشر است

کمال باشد. منظور از دین، مجرد بعضی از اعمال صالحه نیست تا گفته شود: كَمَا نَا كِتَابَ اللَّهِ. قرآن به تنهایی نمی‌تواند راهبر بشر باشد، از حقایق قرآن چه کسی خبر دارد؟

امام، معلم قرآن و عارف به مبدأ و منشأ احکام، و در آبشخوار قانون نشسته و مصالح و مفاسد را با دیده حق بین از منشأ و اصل می‌نگرد.

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ \* إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ۲ .

«ما تو را در سرچشمه و مبدأ نزول امر قرار دادیم که قوانین و فرامین را از اصل خود می‌نگری، بنابراین از آنها پیروی کن و از آراء و افکار مردم بی‌خرد و جاهل پیروی ننما. آنها نمی‌توانند از بهره‌های الهی تو را بی‌نیاز کنند و تو را به هدف و مقصد تو که رضای خدا و ملاقات خداست برسانند» .

امام می‌تواند دست انسان را بگیرد و او را به حقیقت مطلق رهبری نماید.

۱- سوره النجم: ۵۳ - آیه ۲۱ - ۲۳ .

۲- سوره جاثیه: ۴۵ - آیه ۱۸ .

چون دانسته شد که خلقت آسمانها و زمین و خلقت انسان و انزال قرآن و ارسال حضرت رسول الله همه به حق است و انسان نیز باید به حق راه یافته و راه و مرتبه خود را به اقصی درجه توحید طی کند، آیا بدون امام و مربی این راه طی می شود؟ آیا بعد از پیامبر اکرم تربیت و تعلیم برداشته شد؟ آیا لطف خدا فقط در زمان رسول الله بوده و بعداً خدا امت را مهمل و بی بند و بار قرار داده؟ آیا نفس پیغمبر بعد از ممات کافی برای دستگیری و ایصال امت به مقام کمال بوده، اما حی و زنده و صاحب یقین لازم نیست؟ آیا عمل به قرآن طبق فهم ساده‌ای که مردم دارند بدون معرفی حقایق کافی است؟ آیا نفس عمل صالح مانند نماز و روزه و صدق و اجتناب از دزدی و قمار انسان را به سرمنزل انسانیت می رساند؟

می گویند: در سویس و بعضی از نقاط دیگر، مردم هیچ دروغ نمی گویند دزدی نمی کنند، خیانت نمی کنند و و . . . درست است که چون انسان را به هر قسم بار بیاورند به همان قسم عمل می کند ولی این صفات حسنه در آنها آیا ناشی از عقل و علم و خداشناسی و معرفت و درک مصالح صدق است یا این طور تلقین شده و بر همین اساس تربیت شده اند<sup>۱</sup>؟ من خود دیده‌ام که در دهات که صبح گوسفندها و بزها را به صحرا می برند چون چوپان با گوسفندهای خود حرکت می کند از در هر خانه عبور کند گوسفند آن خانه روی عادت، خود به خود از منزل بیرون آمده و با گله می رود و شب، هنگام غروب که گله برمی گردد و از کوچه باغها عبور می کند از جلوی هر منزلی که می گذرد گوسفند و بز که متعلق به آن منزل است خود به خود از گله جدا شده و به منزل می رود. این عمل در این حیوان روی عادت است و سزاوار تحمید و تمجید نیست. ضبط صوت خوب صدا را می گیرد و بدون دخالت بازگو می کند، بدین صدق و راستی که حَقاً صدای نفس خواننده یا ورق کاغذ را نیز بازگو می کند مستوجب تحمید و تحسین نمی گردد. انسان اروپائی که تعلیم و تربیتش بر اساس توحید و رحم و مروّت و ایثار و گذشت نیست، صدق و نظم و امانت او (به هر مقدار که صحّت داشته باشد) صرفاً بر اساس تربیت و تلقین و عادت

۱- البته بنا بر صحت این اقوال، و الا در واقع مردمان این مناطق هم جز در بعضی آداب و مقررات ظاهری و تشریفاتی در سایر جهات عملی تفاوتی با دیگران ندارند.

است، این چه قیمتی دارد؟ کارگر اروپائی که صبح دنبال کار می‌رود و فرضاً بدون مراقبت مربی و سرپرست کار خود را در کارخانه انجام می‌دهد چه مرتبه‌ای از انسانیت را درک کرده، بسیاری از ماشین‌ها هستند خود به خود به طور اتوماتیک چندین ساعت متوالی بدون مراقبت کارگر کار می‌کنند و محصول صحیح و سالم بیرون می‌دهند و پس از انجام مقدار معینی از تهیه محصول که مورد نیاز است خود به خود خاموش شده و متوقف می‌گردند. آیا این ماشین‌ها با این نظم سزاوار تحسین و تعریف هستند؟ این افراد انسان هم بدین منوال تربیت شده‌اند و بر این صراط دائماً در حرکت‌اند و بهتر آن است که آنها را انسان‌های ماشینی نام گذاریم که صرفاً عمل مطلوب را انجام داده ولی از خطوط معرفت و حقیقت و صفا و محبت و آثار توحیدی، فاقد و چون جمادی پیوسته در راه و نشانی که بدانها داده‌اند در سیر و حرکت‌اند، ولی معنای انسانیت این نیست. ذات انسان چون بر اساس فطرت آفریده شده، طیّ راه کمال او به این نیست، وقوف بر درجات علم و معرفت و پیدا کردن اسرار الهی و راز آفرینش و وقوف بر صراط و میزان و حق و باطل به این نیست.

انسان باید به مرحله توحید پا گذارد. پس از پیغمبر چه کسی است که انسان را بدین مرحله معرفی کند؟ معلمی که از چهار عمل اصلی در حساب، معلوماتش بالاتر نیست چگونه می‌تواند به شاگرد معادلات چند مجهولی آموخته، ریشه‌گیری و ترسیم منحنی و هندسه فضائی و مثلثات و حساب استدلالی تعلیم کند؟ این محال است، او نهایت درجه قدرتی را که اعمال کند همانا رسانیدن شاگرد در حدود معلومات خود اوست. و بنابراین چگونه شخص غیر کامل و غیر موحد که از دستبرد شیطان و هوای نفس خارج نشده است می‌تواند معلم بشر به راه توحید و موصل آنان به کمال انسانیت گردد! این امری محال است، یا باید گفت که: مشیت خدا از راهنمایی مردم به کمال خود برگشته و آنها را مهمل گذارده است، و این درست نیست چون ثابت شد تمام آسمان و زمین و انسان بر حق خلق شده‌اند و معنایش عدم بطلان و عبث است، یا باید گفت: مهمل نیستند بلکه محتاج به مربی و مکمل هستند در این صورت آن مربی باید اکمل مردم باشد و الا مکمل نخواهد بود و هو المطلوب.

و نتیجه بحث این می‌شود که همان طور که اصل تشریح شریعت بر اساس حق است و ارسال رسول نیز بر همین اصل است،

همچنین نصب امام و پیشوائی که دارای مقام کمال منصب امامت باشد و مربی و معلم بشر به اعلیٰ درجه انسانیت و فعلیت قوای ویژه مخلصین است خدادادی و مقام توحید، نیز بر اساس حق بوده و هر دو مسئله از یک ریشه بوده، گلبن یک اصل بوده و از یک پستان شیر می‌خورند. و اما شخصی که به مقام توحید مطلق و اعلیٰ درجه انسانیت نرسیده و هنوز نفس امّاره و شیطان از سر او دست برنداشته‌اند، هنوز حساب خود او روشن نشده، هنوز خود او در ظلمات شرک (گرچه شرک خفی باشد) به سر می‌برد، هنوز خود راه حق را یقین ننموده، و تا به حال از روی تقلید یا بعضی از شوائب دیگر ایمان داشته، و بر ایمان او محک نخورده و تصحیح نشده، و خود، طعمه گرگ آرزوی باطل و گرفتار در چنگال گرگس هوای نفس است نمی‌تواند معلم و راهبر شود.

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ \* حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ۱

«از پلیدی‌ها که عبادت بُتها (و نفس امّاره که بت واقعی) است اجتناب کنید و نیز از گفتار باطل تحرّز کنید. بر اساس مستقیم دین توحید را که از هر جانب افراط و تفریط مبری و از کجی و کاستی منزّه است سیر کنید و ابداً با خدا به هیچ وجه من الوجوه شریک نیآورده موجود دیگری را مؤثر ندارید، و هر کس با خدا موجود دیگری را مؤثر و در انجام چرخش عالم دخالت دهد، مثل آن است که یک باره از مراتب هستی سقوط کرده و از آسمان فضیلت به پائین پرتاب شده و مرغ آدمی خوار هوی او را به سرعت ربوده و طعمه خود گردانیده یا تند باد حوادث و پریشانی او را به مکان دوری پرتاب کرده است.» شخصی که به مقام کمال نرسیده و هنوز خود در حجاب نفس محجوب است و به گرد نفس و هوای خود دائماً می‌گردد، و نتوانسته شکافی پیدا کرده یا رخنه‌ای در پرده‌های تاریک دل باز نموده و خود را از آن رخنه و شکاف بیرون بیفکند، و در فضای عالم پرواز نموده، و در انشراح صدر و اطمینان دل وسعه عالم رضا به خطاب: ارجعی الی ربك راضیة مخاطب، و به خلعت «فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» مخلع گردد، به هر درجه و مقام که رسیده باشد باز هم

۱- سوره حج: ۲۲- آیه ۳۰- ۳۱.



محجوب و عنوان کفر واقعی نسبت به حال و درجه او بر او منطبق می‌شود، و پیوسته در مقابل شدائد و امتحانات لرزیده و صاعقه هوی و حب ریاست و جاه که به مراتب از صدای رعد و برق حب مال و فرزند و حتی حیات و زندگی شدیدتر است او را در بیابان و تیه بدبختی در یافته و به هلاکت و تباهی می‌رساند.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ لَّهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ .

«پیوسته به افرادی که روی حق را می‌پوشانند در اثر کردارشان کوبنده‌های شدید می‌رسد و آنها را می‌کوبد و خرد می‌کند یا در نزدیکی خانه آنها بر زمین فرود می‌آید تا زمانی که وعده خدا برسد و البته خداوند در وعده خلاف نمی‌نماید.»

آیا چنین فردی که چون مبتلا به قارعه آسمانی بوده و سیل خاطرات نفسانی دائماً بر قلب او هجوم آورده، و لشکر و جنود شیطان دل او را احاطه می‌نماید، می‌تواند دستی از امت بگیرد و راهبر ضعفای امت در راه توحید و اقویای آنان به مقام کمال گردد؟

ابو قَتِيبَةُ دِينَورِي که از اعظام و اعیان قدماء عامه است و تمام  
اعتراف ابی‌بکر اهل تَسَنُّنْ به جلالت و قدر او معترفاند می‌گوید: پس از  
به ضعف خود رحلت رسول خدا ابوبکر بر منبر پیغمبر بالا رفته و این خطبه را  
خواند:

وَلَقَدْ وُئيتُ امْرَأًا عَظِيمًا مَالِي بِهِ طَاقَةٌ، وَلَوَدِدْتُ أَنْ وَجَدْتُ اقْوَى النَّاسِ عَلَيْهِ مَكَانِي، فَاطْبَعُونِي مَا أَطَعْتُ اللَّهَ فَإِذَا عَصَيْتُ فَلَا طَاعَةَ لِي عَلَيْكُمْ، ثُمَّ بَكَى وَقَالَ: اِغْلُمُوا أَيُّهَا النَّاسُ أَنِّي لَمْ أَجْعَلْ لِهَذَا الْمَكَانِ أَنْ أَكُونَ خَيْرَكُمْ، وَلَوَدِدْتُ أَنْ بَعْضَكُمْ كَفَانِيهِ وَلَيْتَنِي أَخَذْتُ مَوْنِي بِمَا كَانَ اللَّهُ يُقِيمُ بِهِ مِنَ الْوَحْيِ مَا كَانَ ذَلِكَ عِنْدِي وَمَا أَنَا إِلَّا كَأَحَدِكُمْ، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ اسْتَقَمْتُ فَاتَّبِعُونِي وَإِنْ زَعْتُمْ فَقَوِّمُونِي. وَأَعْلَمُوا أَنَّ شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي أحيانًا فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي عَصَيْتُ فَاجْتَنِبُونِي، لَا أُؤَثِّرُ فِي أَشْعَارِكُمْ وَأَبْشَارِكُمْ؛ ثُمَّ نَزَلَ.<sup>۲</sup>

۱- سوره رعد: ۱۳ - آیه ۳۱.

۲- «الامامة والسياسة» ج ۱ ص ۱۶. ونيز در ص ۱۵۷ و ۱۵۸ از همين كتاب به عباراتی ديگر خطبه ابوبکر نقل شده است مراجعه شود.

می‌گوید: «ای مردم من تولیت و سرپرستی امر عظیمی را عهده‌دار شده‌ام که به انجام آن طاقت و قدرت ندارم، و دوست داشتم این که قوی‌ترین مردم را به جای خود می‌یافتم، پس شما از من پیروی کنید تا وقتی که من از خدا اطاعت می‌کنم، و هر زمان که مخالفت و گناه نمودم دیگر عهده‌ای بر شما ندارم. و سپس گریه نموده و گفت: ای مردم بدانید من که این مکان و منبر را اشغال کردم نه به جهت آن است که بهترین فرد از افراد شما هستم و دوست داشتم اینکه بعضی از شما مرا کفایت کند، و اگر از من مسائلی درخواست می‌کنید و حاجتی تقاضا می‌نمائید که احتیاج به علم باطن و نور قلب و وحی آسمانی باشد دست من از آن خالی است، و من نیستم مگر مانند یک فرد از شما، پس اگر مرا مستقیم یافتید پیروی کنید و اگر من کج شده و انحراف پیدا نمودم مرا راست کنید.

و بدانید ای مردم که با من شیطانی است که بعضی اوقات مرا در برمی‌گیرد و بر من مستولی و چیره می‌شود، پس زمانی که دیدید من مخالفت امر خدا نموده و از آن شیطان پیروی می‌کنم شما دست از پیروی من بردارید، من هیچ اثری در شما نمی‌گذارم نه در موهای شما و نه در پوستهای بدن شما».

و چون در جواب مسائل مردم فرو می‌ماند می‌گفت: سَأَقُولُ فِيهَا بِرَأْيِي<sup>۱</sup>:  
«من در آتیه رأی خود را بیان می‌کنم».

و چون خسته می‌شد و از عهده کار بر نمی‌آمد می‌گفت: أَيُّ سَّمَاءٍ تُظِلُّنِي<sup>۲</sup>:  
«کدام آسمان بر سر من سایه می‌افکند و مرا از این مشقت می‌رهاند؟»

او معترف است که هنوز از دستبرد نفس امّاره و شیطان خارج نشده و گهگاهی معصیت می‌کند و شیطان او را در آغوش خود می‌گیرد با این حال چگونه امامت می‌کند، و نه تنها ضعفای امت بلکه بزرگان از آنها را مانند سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و حذیفه و جابر بن عبدالله انصاری و بلکه مقام عصمت کبری و ولایت عظمی امیرالمؤمنین علیه السلام را به پیروی خود کشیده و به بیعت و سرسپردگی و اقتدای به او امر و فرامین و سنت خود امر می‌کند و در صورت تخلف عمر را به قتال و

۱- «مسند احمد» ج ۱ ص ۱۱ مراجعه به «الغدیر» ج ۷ ص ۱۱۸.

۲- «مسند احمد» ج ۱ ص ۱۱ و «الریاض النضرة» ج ۱ ص ۱۷۷ مراجعه به «الغدیر» ج ۷ ص ۱۱۸.

جنگ با آنان دستور می دهد و می گوید: **فَإِنْ أَبَوْا فَقَاتِلْهُمْ**<sup>۱</sup>: «اگر برای بیعت نیامدند و خود را تسلیم بدون قید و شرط ما ننمودند با آنان کارزار کن». با آنکه می داند و خوب هم می داند که امیرالمؤمنین محور حیات اسلام و قطب سعادت و پیروزی امت است.

امیرالمؤمنین فرمود: **أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى ، يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ**<sup>۲</sup>.

« سوگند به خدا که فرزند ابوقحافه لباس خلافت را در بر کرد، با آنکه به خوبی می دانست که منزله من نسبت به خلافت مانند نسبت قطب است به سنگ آسیا. سیل و باران رحمت از اطراف و جوانب من فرو می ریزد و هیچ مرغ و عنقای بلند پروازی نمی تواند بر فراز سر من اوج گیرد». در اینجا حضرت می فرماید که او می دانست که بدون من آسیا قطب ندارد و در اثر گردش، سنگهایش لغزیده و نه تنها گندم را خرد نمی نماید بلکه آسیابان و خانه آسیا را خراب و با خطر مواجه می کند.

**أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ**<sup>۳</sup>. **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ**<sup>۴</sup>. **وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ**<sup>۵</sup>.

۱- «عبدالله بن سبا» ص ۶۸ نقلاً عن ابن عبد ربّه و ابی الفداء.

۲- «نهج البلاغه» فیض الاسلام خطبه ششقیه ص ۴۶.

۳- سوره جاثیه: ۴۵- آیه ۲۱.

۴- سوره عنکبوت: ۲۹- آیه ۴.

۵- سوره انفال: ۸- آیه ۵۹.



درس نوزدهم

آراء اکثریت مردم نمیتواند معیار انتخاب امام معصوم باشد



## درس ۱۹

### بسم الله الرحمن الرحيم

و صلیّ الله علی محمّد و آله الطاهرين و لعنة  
الله علی أعدائهم أجمعين من الآن الی قیام  
یوم الدین و لاحول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم.  
قال الله الحکیم فی کتابه الکریم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي  
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا.  
سابقاً ذکر شد که خلقت آسمانها و زمین و موجودات آسمانی و زمینی و  
خلقت انسان و انزال کتاب الهی و ارسال حضرت رسول الله ﷺ همه بر اساس  
حقّ بوده و آیات قرآنیّه صراحت دارد بر آنکه باطل و بیهوده و عبث را در سازمان  
آفرینش و هدایت انسان به سوی کمال دخالتی نیست، بنابراین امر و نهی خدا نیز بر  
حقّ بوده و امر به اطاعت از حقّ می نماید چون این امر در راه و طریق همان اصول  
تکوینیّه قرار دارد و مؤید خلقت است، و محال است خدا امر به باطل نماید چون  
باطل نفس آدمی را از جاده مستقیم خارج می کند و او را در ضدّ راه کمال و طیّ  
سعادت به حرکت درمی آورد و چنین نتیجه گرفته می شود که پیوسته باید اوامر  
تشریحیه خدا طبق سازمان تکوینیّه او باشد نه بر خلاف آن.

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ<sup>۲</sup>.

«و خداوند پیوسته دعوت به حق می نماید و به راه راست هدایت  
می کند». وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِينَ الَّذِينَ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى

۱- سوره نساء : ۴- آیه ۵۹ .

۲- سوره احزاب : ۳۳- آیه ۴ .

صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ<sup>۱</sup>.

«کسانی که علم و معرفت الهی به آنان داده شده به قرآنی که خدا بر تو نازل کرده است به حقّ می‌نگرند، و می‌بینند که اوست حقّ محض و به سوی راه خدای عزیز و پسندیده مردم را هدایت می‌نماید». بنابراین هیچگاه خداوند امر به باطل یا امر به متابعت از ظلم و معصیت نمی‌نماید یا دعوت به پیروی از غیر حقّ نمی‌کند.

اولوالامر که در آیه مبارکه فوق بدون قید و شرط اطاعت آنها لازم شمرده شده است تحقیقاً پیروی از آنان پیروی از حقّ بوده والاّ این امر و دعوت، بر خلاف ناموس کلی الهی می‌شود. و لذا مراد از آنها حتماً باید معصومینی بوده باشند که فعل و قول و سیره و سنت آنها حقّ باشد.

بسیاری از اهل تسنّن بلکه غالب آنها بلکه همه آنها گویند که اولوالامر لازم نیست معصوم بوده باشند بلکه با انتخاب اکثریت یا با بیعت اهل حلّ و عقد می‌توان امامی را انتخاب نمود و به مفاد آیه مبارکه اطاعت از او واجب می‌شود. این نظریه بر خلاف اساس قرآن و تشریح شریعت حقّ و مبنای دین مبین است، زیرا امام دارای احوال و ملکات نفسیه‌ای است که غیر از خدای علامّ الغیوب و دانای سرائر پنهانی‌ها را از آن اطلاعی نیست مانند عصمت و پاکی روح و قداست باطن و نزاهتی که با ذات امام توأم بوده و او را از هر گونه قول یا فعل غیر حقّی مصّون می‌دارد و از أهواء و شهوات برکنار می‌کند، و مانند علم و دانشی که با وجود آن چیزی بر او مجهول نمی‌ماند و بسیاری دیگر از صفات روحیه دقیق و لطیفی که از آن به خارج اثری مشاهده نمی‌شود مگر جزئیاتی، و به دست آوردن آن ملکات از این پدیده‌های جزئی و ترشحات خارجی بسیار مشکل است. وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ<sup>۲</sup>.

«و خدای تو می‌داند آنچه را که دل‌های مردم مخفی می‌کند و آنچه را که آشکار می‌نماید» اَللّهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يُجَعَلُ رِسَالَتُهُ<sup>۳</sup>: «و خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد».

۱- سبأ : ۳۴- آیه ۶.

۲- سورة قصص : ۲۸- آیه ۶۹.

۳- سورة انعام : ۶- آیه ۱۲۴.



عجز اکثریت  
مردم در انتخاب  
امام

بنابراین مردمی که در راه علم به باطن و سرائر و نیات و ملکات بر آنها بسته شده است از کجا می‌توانند شخصی را که متّصف به دقیق‌ترین و عمیق‌ترین و لطیف‌ترین ملکات نفس و صفات روحی بوده او را بشناسند و انتخاب کنند؟ و اگر چنین کنند غالباً به خطا و ضلالت می‌افتند. جائی که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام نتیجه انتخاب او از هزاران نفر هفتاد نفر شد، و آنها چنین از امتحان برآمدند که در میقات خدا را با چشم ظاهر طلب نموده و *أَرَأَى اللّٰهَ جَهْرَةً* گفتند، از انتخاب مردمی عادی چه توقع باید داشت، مردمی مادی که پیوسته دوست دارند افرادی مانند خود را که مادیات و شهوات آنها را تأمین می‌کند انتخاب کنند؟! و در این صورت چه دلیل قاطع و قانع کننده‌ای است که بگوئیم آنها در انتخابشان اشتباه نمی‌کنند و شخص منحرفی را اختیار نمی‌نمایند؟

چه بسا انتخاب آنها به افراد خائن که در پس پرده خود را مخفی نموده‌اند بوده و بدین وسیله جرائمی و جنایاتی در خارج تحقّق پذیرد و معاصی و گناهان شیوع یابد، و این مسکینان ابداً متوجّه نشوند و لطائف الحیل و خدعه‌های منتخب را نفهمند یا آنکه بفهمند و دیگر راهی برای جلوگیری از آن نداشته باشند، و او بر مردم مسلط شده و همه را در کام مهلکه خود فرو برد. کما اینکه این قضیه در بیعت با معاویه و یزید و خلفای امویین بسیار محسوس و مشهود بود.

خداوندی که عالم آفرینش و انسان را بر حقّ آفریده چگونه می‌شود اختیار نصب امام را به دست مردم بسپارد، مردمی که در کار خود فرو مانده و احتیاج به معلّم دارند و *رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ*.<sup>۲</sup>

«و پروردگار تو خلق می‌کند آنچه را که بخواهد و اختیار می‌کند آنچه را که بخواهد، برای مردم اختیاری نیست.»

و به این حقیقت رسول خدا از اولین روزی که دعوت خود را منتشر نمود و در میان قبائل تبلیغ کرد مردم را متوجّه ساخت. چون دعوت به بنی عامر بن صعصعه رسید یکی از آنان به آن حضرت گفت: اگر ما از تو پیروی کنیم و به متابعت ما خدا تو را

۱- سوره نساء : ۴- آیه ۱۵۳.

۲- سوره قصص : ۲۸- آیه ۶۸.

بر دشمنان غالب کند آیا بعد از تو از حکومت تو برای ما نصیب و بهره‌ای خواهد بود؟ حضرت فرمود: امر به دست خدا است هر جا که بخواهد قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا.<sup>۲</sup>

«چون خدا و رسول خدا در امری حکم کنند هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را یاری اختیار در امر خودشان نیست، (همه باید محکوم به حکم خدا و رسول باشند و اختیار خود را کنار بگذارند) و کسیکه مخالفت امر خدا و رسول خدا کند به تحقیق در گمراهی آشکاری فرو رفته است».

چگونه مردم می‌توانند انتخاب امام برای خود کنند با آنکه ملاحظه می‌شود که اغراض و دعاوی و شهوات نفسیه و اختلاف انظار و تفاوت آراء و معتقدات در میزان تشخیص منتخب صالح موجود است بالأخص با کثرت دستجات و تشکلات و روحیات و دسته‌بندی‌های ضد حق، که همیشه دامنگیر بنی‌آدم بوده است. و لذا دیده می‌شود که در اثر انتخابات چه حقوقی ضایع شد و چه خونهای ریخته شد و چه اموالی به غارت رفت و چه ناموسهائی هتک شد و چه احکامی معطل ماند، و چه حدودی زیر پا افتاد، و آن اسلام حیات بخش که بر اساس حق و عدل شاخه‌های خود را بر سر امت گسترده تبدیل به یک صحنه از فجایع و قبايح گردیده و به دست فُجَّار و فُسَّاق افتاده معرکه را برای حملات خود بر علیه مسکینان خالی دیدند و تا توانستند از تعدی و تجاوز کوتاهی نمودند.

و مقتضای این بیان و نتیجه بحث این می‌شود که خلیفه باید معصوم بوده و از جانب خدا معین گردد. علاوه بر تمام این‌ها ممکن است برای خلیفه انتخاب شده مسائل علمی پیش آمد کند که از جواب فرو ماند، و در این صورت برای حفظ شخصیت یا از پیش خود نظری داده و فتوای بدون دلیل می‌دهد و یا به اهل نظر مراجعه نموده و به کسی که در این مسئله از او بصیرتر است مراجعه می‌کند. در صورت اول در قانون و حکم خدا شکست و فتور پدید آورده است، و در صورت دوم

۱- «سیره ابن هشام» ص ۲۸۹ و «سیره حلبیه» ج ۲ ص ۳.

۲- سوره احزاب: ۳۳- آیه ۳۶.

مکانت و منزلت خود را از انظار ساقط نموده است. و امام که زمامدار روحی و معنوی مردم است به منزله نفس پیغمبر باید از او پیروی شود و ما اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ<sup>۱</sup> تا بتواند اقامه حدود الهیه را بنماید و باطل را منکوب نماید. وجه بسا عجز او از پاسخ مسئله‌ای موجب ضعف یقین و پیدایش شکوک برای سؤال کننده می‌شود. قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ<sup>۲</sup>: «بگو آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند مساوی و برابرند؟ این مطلب را صاحبان خرد درک می‌کنند».

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تُسْتَوَى الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ<sup>۳</sup>: «بگو آیا

شخص نابینا و بینا یکسانند و آیا تاریکی‌ها با نور برابر است»؟

و در صورت قیام مفضول بر افضل، قیام باطل بر حق، و قیام جهل بر علم خواهد بود، و فسادها از همین ناحیه برمی‌خیزد. أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَكَثُرْتُمْ لَلْحَقِّ كَارِهُونَ<sup>۴</sup>: «و لو اَتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ<sup>۵</sup>».

«یا اینکه می‌گویند به پیغمبر ما جنونی رسیده است؟ نه بلکه پیغمبر حق را برای آنان آورده و آنها از حق گریزانند. و اگر حق از اهواء آنها تبعیت کند آسمانها و زمین و کسانی که در آنها هستند فاسد خواهند شد، ما برای مردم راه تذکر و سعادت را آوردیم ولی آنها از راه تذکر اعراض می‌نمایند».

اکثریت مردم به دنبال منافع خود می‌روند و از حق گریزانند، اکثریت مردم چه می‌فهمند؟ آنان دوست دارند شخصی که منافع مادی و شهوی آنان را تأمین کند انتخاب کنند. طفل شاگرد مدرسه مدیر و معلم و مربی را چه می‌شناسد؟ مدیر با تدبیر صحیح و عزمی راسخ، اطفال را به درس وادار می‌کند و آنها را منظم نموده طبق نقشه ذهنی خود که ابداً اطفال را بدان دسترسی نیست آنها را در راه ترقی و تکامل و لو بدون خواسته آنها سیر می‌دهد. این حقی است که بر افکار و اهواء آنان غلبه پیدا نموده است و براساس این حق امور مدرسه منظم و نتیجه مطلوبه عائد خواهد شد.

۱- سوره نساء: ۴- آیه ۶۴.

۲- سوره زمر: ۳۹- آیه ۹.

۳- سوره رعد: ۱۳- آیه ۱۶.

۴- سوره مؤمنون: ۲۳- آیه ۷۰- ۷۱.

اگر بنا بشود به فرض، تعیین مدیر با انتخاب شاگردان صورت گیرد آنها شخصی را انتخاب خواهند نمود که درس آنها را تعطیل و تمام اوقات آنها را صرف بازی کند. اگر از اطفال رأی بگیرند که چه کاری در مدرسه بنمایند می‌گویند: تمام ساعات تفریح و بازی باشد. اگر رأی بگیرند که امروز مدرسه تعطیل باشد یا نباشد؟ همه می‌گویند تعطیل باشد. آیا باید محکوم حکم اطفال شد و به اکثریت آراء، مدیر متقی و عالم و خبیر به مصالح را برکنار داشت و یک نفر بازیگر را به جای او به دلخواه اطفال نصب کرد؟ یا هزاران رأی آنها در این باره ارزش ندارد و صدها مدرسه پر از شاگرد تدبیر یک مدیر مطلع را نمی‌تواند بنماید.

افراد بشر نیز چنین هستند غالباً مبتلی به شهوات و مادیات بوده افکار آنها از نفع طلبی و سودجویی و انتقام‌های شخصی و جاهلی و لذت‌های موقتی و اعتباری تجاوز نمی‌کند. در این صورت اگر امر به دست آنها سپرده شود از سطح افکار خود چون نمی‌توانند افقی بازتر و وسیع‌تر را بنگرند، لذا سعادت خود و همه را در همان جا محبوس و زندانی می‌کنند.

وَإِنْ تُطْعَمْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ<sup>۱</sup>.

«اگر از اکثریت آراء مردم روی زمین پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند چون آنها از گمان خود فقط پیروی می‌کنند و دسترسی به حقایق و واقعیات پیدا نکرده‌اند» و «وَأَنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بَعِيرِ عِلْمٍ<sup>۲</sup>: «بسیاری از مردم به واسطه آهواء خود بدون هیچ دانشی (پیروان خود را) گمراه می‌کنند» اگر بنا بود آراء اکثریت حاکم، بر حق باشد در این صورت می‌باید از مشرکین قریش برای تبلیغات پیغمبر اکرم در مکه رأی گرفت. و مسلم است که رأی آنها کشتن و قطعه قطعه نمودن آن حضرت بود چنانکه تمام اهل حلّ و عقد و کارگردانان مکه در دارالندوة جمع شدند و با اتخاذ رأی، حکم قتل آن حضرت را صادر نموده و پهلوان‌های نامی را برای کشتن آن حضرت از قبایل جمع‌آوری کردند.

و نیز اکثریت مشرکین قریش با اتخاذ آراء و تبعیت از اهل حلّ و عقد مانند

۱- سورة انعام: ۶- آیه ۱۱۶.

۲- سورة انعام: ۶- آیه ۱۱۹.

ابوسفیان برای کشتن رسول الله و مسلمین و از ریشه کندن اسلام و برباد دادن قرآن و تعدی به نوامیس مسلمانان از مکه به سوی مدینه تجهیز جیش نموده، و جنگ بدر و احد و احزاب و غیره را برپا کردند و آن همه خسارات را وارد آوردند.

این است سطح فکر مردم جاهلی، که در بین مردم زمان‌ها این اصل باقی است گرچه مظاهر آن در هر زمان تفاوت می‌نماید. و نه تنها در قبائل رسول الله مطلب چنین بوده، در تمام امت‌ها و قبایل، اساس برنامه مردم همان آراء جاهلی و افکار مادی بوده و لذا با پیغمبران در هر زمان از در ستیزگی و نفاق و عدوان وارد می‌شدند. وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَتَّقُونَ<sup>۱</sup>.

«به موسی کتاب تورات را دادیم و به دنبال او نیز پیغمبرانی را برای مردم فرستادیم و به عیسی ابن مریم بیّنات و معجزات واضحی عنایت کردیم، و او را به روح القدس مؤید ساختیم. آیا هروقت رسولی راما به سوی شما بفرستیم که نفوس شما او را نپذیرد و مطابق خواهشهای نفسانی و آهواء شما نباشد تکبر نموده دسته‌ای از شما از در تکذیب او وارد شده و دسته‌ای از شما به جنگ با او برمی‌خیزد؟»

لذا در تمام زمان‌ها غالباً اکثریت مردم افراد منحرف و سودجوئی بوده‌اند. خداوند در سوره شعراء در هشت موضع که از عادات امت هشت پیغمبر (قوم حضرت محمد خاتم النبیین و قوم حضرت موسی و قوم ابراهیم و قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و قوم لوط و قوم شعیب) بیاناتی می‌فرماید و معامله آنان را با پیمبرانشان ذکر می‌کند، در پایان هر موضعی می‌فرماید: وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ<sup>۲</sup>. یعنی «اکثریت امت‌های آنان مؤمن نبوده‌اند»

و نیز می‌فرماید: فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ<sup>۳</sup>. «نظر بیفکنید و ببینید که عاقبت مردمانی که قبلاً بوده‌اند چه شد، اکثریت آنان مشرک بوده‌اند».

۱- سوره بقره: ۲- آیه ۸۷.

۲- سوره شعراء: ۲۶- آیات ۸ و ۶۷ و ۱۰۳ و ۱۲۱ و ۱۳۹ و ۱۵۸ و ۱۷۴ و ۱۹۰.

۳- سوره روم: ۳۰- آیه ۴۲.

و نیز درباره قوم رسول الله می فرماید: وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ<sup>۱</sup>. «اکثریت این مردمی که ایمان آورده‌اند ایمان آنها واقعی نیستند و آنها با خدا شریک و انباز می‌آورند». لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ<sup>۲</sup> «بر این مردم حجت خدا تمام شد و بر اکثریت از آنها راه عذری نماند اینان ایمان نمی‌آورند». وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ<sup>۳</sup> «ای پیغمبر اکثر مردم مؤمن نیستند گرچه تو خود را برای هدایت آنان به تعب اندازی و میل و حرص شدید به ایمان آنها داشته باشی». و در سه جای قرآن می‌فرماید: وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ<sup>۴</sup> «ولیکن اکثر مردم ایمان نمی‌آورند». و در یک جا می‌فرماید: بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ<sup>۵</sup> «بلکه اکثریت مردم ایمان نمی‌آورند». و نیز می‌فرماید: که اکثر مردم از پذیرش حق امتناع می‌ورزند. بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ<sup>۶</sup> «بلکه پیغمبر ما حق را برای مردم آورد در حالی که اکثر آنها از حق کراهت دارند». لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ<sup>۷</sup> «به تحقیق که ما حق را برای شما آوردیم و لکن اکثر شما از حق کراهت دارید. و نیز می‌فرماید که اکثریت مردم روی حق را همیشه می‌پوشانند و به خدای خود کافر می‌شوند» وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ<sup>۸</sup> «بدرستی که بسیاری از مردم به ملاقات پروردگارشان کافرند». وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ<sup>۹</sup> «اکثریت مردم کافرند». فَآبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا<sup>۱۰</sup> «اکثریت مردم از پذیرش حق ابا نموده و بسیار کفر می‌ورزند».

و نیز می‌فرماید که اکثر مردم فسق می‌ورزند، وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ<sup>۱۱</sup> «به درستی که اکثر شما از جاده انصاف منحرفید». وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ<sup>۱۲</sup> «و به تحقیق که ما اکثر ایشان را از حق و عدالت منحرف یافتیم». وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ<sup>۱۳</sup> «و

۱- سوره یوسف: ۱۲- آیه ۱۰۶.

۲- سوره یس: ۳۶- آیه ۷.

۳- سوره یوسف: ۱۲- آیه ۱۰۳.

۴- سوره هود: ۱۱- آیه ۱۷ و سوره رعد: ۱۳- آیه ۱ و سوره غافر: ۴۰- آیه ۵۹.

۵- سوره بقره: ۲- آیه ۱۰۰.

۶- سوره زخرف: ۴۳- آیه ۷۸.

۷- سوره روم: ۳۰- آیه ۸.

۸- سوره نحل: ۱۶- آیه ۸۳.

۹- سوره مائده: ۵- آیه ۵۹.

۱۰- سوره فرقان: ۲۵- آیه ۵۰.

۱۱- سوره اعراف: ۷- آیه ۱۰۲.

۱۲- سوره آل عمران: ۳- آیه ۱۱۰ و سوره توبه: ۹- آیه ۸.

اکثریت مردم از حق عدول نموده منحرف می‌شوند». و نیز می‌فرماید که اکثریت مردم حق شناس و سپاسگزار نیستند، وَلَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْکُرُونَ<sup>۱</sup>. در سه جا می‌فرماید: ولیکن اکثر مردم شکر خدای را به جا نمی‌آورند، وَلَا تَجِدَ أَكْثَرَهُمْ شَاکِرِينَ<sup>۲</sup> «شیطان به خدا می‌گوید که اکثریت مردم را سپاسگزار نخواهی یافت». وَلَکِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا یَشْکُرُونَ<sup>۳</sup> «ولکن اکثر آنها سپاسگزار نیستند». و نیز می‌فرماید که: اکثریت آنها به عهد خود وفا نمی‌کنند، وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ<sup>۴</sup> «ما برای اکثر مردم حفظ عهد و پیمان را نیافتیم».

و نیز می‌فرماید که اکثریت آنها از گمان خود پیروی می‌کنند و در کارها قاطعیت و یقین ندارند، وَمَا یَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا<sup>۵</sup> «و تبعیت نمی‌کنند اکثر مردم مگر از گمان خود». و نیز می‌فرماید که اکثر آنها جاهل هستند، وَلَکِنَّ أَكْثَرَهُمْ یَجْهَلُونَ<sup>۶</sup> «ولیکن اکثر آنها جهالت دارند».

و نیز می‌فرماید اکثریت مردم تفکر و تعقل نمی‌کنند و فکر خود را به کار نمی‌اندازند، وَأَكْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ<sup>۷</sup> «واکثر آنها فکر نمی‌کنند». بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ<sup>۸</sup> «بلکه اکثر آنها تعقل نمی‌نمایند».

و نیز می‌فرماید که اکثر مردم به سخن حق و دعوت حق گوش فرا نمی‌دهند، کِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ \* بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا یَسْمَعُونَ<sup>۹</sup> «ما کتاب آسمانی خود قرآن را که آیات او جدا جدا شده و عربی واضح می‌باشد برای گروهی که می‌دانند و دارای علم و دانشند فرو فرستادیم. این کتاب بشارت دهنده به رحمت خدا و بیم دهنده از عذاب خداست اما اکثریت مردم از آن اعراض نموده و آنها گوش فرا نمی‌دهند». أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ یَسْمَعُونَ أَوْ یَعْقِلُونَ<sup>۱۰</sup>

۱- سوره بقره: ۲- آیه ۲۴۳ و سوره یوسف: ۱۲- آیه ۳۸ و سوره غافر: ۴۰- آیه ۶۱.

۲- سوره اعراف: ۷- آیه ۱۷.

۳- سوره یونس: ۱۰- آیه ۶۰ و سوره نمل: ۲۷- آیه ۷۳.

۴- سوره اعراف: ۷- آیه ۱۰۲. ۵- سوره یونس: ۱۰- آیه ۳۶.

۶- سوره انعام: ۶- آیه ۱۱۱. ۷- سوره مائده: ۵- آیه ۱۰۳.

۸- سوره عنکبوت: ۲۹- آیه ۶۳. ۹- سوره فصلت: ۴۱- آیه ۳ و ۴.

۱۰- سوره فرقان: ۲۵- آیه ۴۴.

«آیا چنین می‌پنداری که اکثریت مردم می‌شنوند یا تعقل می‌نمایند؟ و نیز می‌فرماید که بسیاری از مردم از آیات ما غافلند. وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ<sup>۱</sup>. و در بیست و چهار موضع از قرآن مجید می‌فرماید که اکثریت مردم نمی‌دانند. در نه موضع بدین لفظ می‌فرماید: وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ<sup>۲</sup>. «ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند». و در نه موضع دیگر بدین لفظ می‌فرماید: وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ<sup>۳</sup> «ولیکن اکثر آنها نمی‌دانند». و در پنج موضع دیگر بدین لفظ می‌فرماید: بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ<sup>۴</sup> «بلکه اکثر آنها نمی‌دانند». و در یک موضع دیگر بدین لفظ می‌فرماید:

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ مُعْرِضُونَ<sup>۵</sup> «بلکه اکثر آنها حقّ را نمی‌دانند و از حقّ روی می‌گردانند».

باری این صورت و نمایش سطح افکار و خواسته‌ها و مراتب فهم و ادراک اکثریت مردم بود که قرآن مجید نشان داد. آیا این مردم می‌توانند امام برای خود معین کنند؟ امامی که از هر گونه خطا مصون، و اطاعت او عین اطاعت خدا باشد؛ امامی که پیوسته آنان را به راه حقّ رهبری کند آنان را به کمال استعداد و قابلیت خود برساند، امامی که روح آنها را تهذیب فرموده و دل آنان را به نور خدا روشن کند، امامی که آنها را از اضطراب و تشویش و نگرانیهای خاطرات نفسانی عبور داده به مقام اطمینان برساند، امامی که آنها را از شرک بیرون نموده به توحید درآورد. امام کسی است که با حقّ توأم بوده و برخلاف خواسته‌های اکثریت با تعلیم و تربیت صحیح آنان را از شهوترانی و عیش‌رانی و بدمستی و خودخواهی و خودبینی با

۱- سوره یونس: ۱۰- آیه ۹۲

۲- سوره اعراف: ۷- آیه ۱۸۷ و سوره یوسف: ۱۲- آیه ۲۱ و سوره نحل: ۱۶- آیه ۳۸ و سوره روم:

۳۰- آیه ۶ و ۳۰ و سوره سبأ: ۳۴- آیه ۲۸ و ۳۶ و سوره غافر: ۴۰- آیه ۵۷ و سوره جاثیه ۴۵- آیه ۲۶.

۳- سوره انعام: ۶- آیه ۳۷ و سوره اعراف: ۷- آیه ۱۳۱ و سوره انفال: ۸- آیه ۳۴ و سوره یونس:

۱۰- آیه ۵۵ و سوره قصص: ۲۸- آیه ۱۳ و ۵۷ و سوره زمر: ۳۹- آیه ۴۹ و سوره دخان: ۴۴- آیه ۳۹ و سوره طور:

۵۱- آیه ۴۷.

۴- سوره نحل: ۱۶- آیه ۷۵ و ۱۰۱ و سوره نمل: ۲۷- آیه ۶۱ و سوره لقمان: ۳۱- آیه ۲۵ و سوره

زمر: ۳۹- آیه ۲۹.

۵- سوره انبیاء: ۲۱- آیه ۲۴.



دستورات متین و فرامین وزین خارج نموده خداپرست و خدایین و خداخواه گرداند، و این امر توأم با عدم تمایل اکثریت است همچنانکه هر پیغمبری از جانب خدا برای اصلاح و تربیت مردم آمد خلاف میل اکثریت آن مردم بود. امام باید با اراده راسخ و عزم متین خود، مردم را تربیت کند و ابتدا به آهواء و آراء آنان که بر اساس ماده پرستی و لذت خواهی است اعتنائی ننماید. فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنَّا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ<sup>۱</sup> «بدین جهت مردم را دعوت کن و در این راه استقامت ورز، و از افکار و آراء مردم پیروی مکن و بگو که من به کتابی که خدا فرستاده ایمان آورده‌ام و از طرف او مأمور شده‌ام در میان شما به عدالت رفتار کنم».

قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُوهُ إِلَىٰ الْهُدَىٰ اثْبَاتًا قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأُمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ<sup>۲</sup> «بگو ای پیغمبر به مردم که آیا ما غیر از خدا را بخوانیم و دل به غیر او دهیم، خواندن چیزهایی که برای ما منفعت و ضرری ندارد و ما بر اعقاب جاهلی خود برگردیم مانند آن کسی که شیاطین عقل و ادراک او را ربوده و در میان زمین سرگردان و متحیر مانده است و برای او یارانی است که او را به مرام و مسلک خود به نام هدایت دعوت می‌کنند و می‌گویند به سوی ما بیا و از راهنمایی ما برخوردار شو. ای پیغمبر بگو هدایت خدا فقط هدایت است و ما مأمور شدیم که در مقابل پروردگار جهانیان تسلیم شویم». وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ<sup>۳</sup> «ای پیغمبر بر مرام و مسلک خود باش و از راه حق تجاوز مکن و تابع افکار و آراء یهود و نصاری مباش»، آنها از تو راضی نخواهند شد مگر آنکه از آنها تبعیت کنی و از آئین و سنت آنان پیروی بنمائی بگو هدایت خدا فقط هدایت است. و اگر از افکار و خواسته‌های آنها پیروی کنی بعد از آنکه به مقام علم رسیدی و حقایق بر تو مکشوف افتاد از طرف خدا هیچ دوست و هیچ یاورى نخواهی داشت». وَلَئِن آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا

۱- سوره شوری: ۴۲- آیه ۱۵.

۲- سوره انعام: ۶- آیه ۷۱.

۳- سوره بقره: ۲- آیه ۱۲۰.

قِبْلَتِكَ وَمَا آتَتْ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ يَتَابِعُ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَكِنَّ أَتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ<sup>۱</sup>» ای پیغمبر اگر هر آیه و نشانه توحید و عظمت خدا و حقایق خود را برای اهل کتاب بیاوری آنها از قبله تو پیروی نمی‌کنند، و جهت دل خود را به طرف مقصود و منظور تو معطوف نمی‌دارند، و تو نیز با کشف حقائق و اطلاع بر سرائر و مشاهده جمال لایزالی نمی‌توانی از قبله آنان پیروی نموده چهره دل خود را بدان صوب معطوف داری. و همچنین آنها که نیز به دستجاتی منقسم و هر کدام برای خود قبله‌ای تعیین نموده و دل بدو داده‌اند نمی‌توانند بعضی از قبله بعضی دگر تبعیت کنند، و اگر تو از اهواء و افکار آنان پیروی کنی پس از آنکه از جانب خدا مطلب بر تو مکشوف افتاد و حقایق و علوم بر تو آشکارا شده هر آینه در آن هنگام از ستمکاران خواهی بود».

تمام این آیات به طور واضح و روشن می‌رساند که فقط باید از حقّ تبعیت نمود و اختیار خود را به دست آراء و افکار عامه نسپرد، آنها انسان را گمراه نموده و در مسلک و طریق خود وارد می‌کنند و آنها به هیچ وجه از مسلک حقّ و مرد حقّ راضی نبوده و پیوسته از او گریزانند. آیا با این حال که سطح فکر و شعاع اندیشه آنان به این حدّ محدود است می‌توانند برای خود امام قائم به حقّ تعیین کنند حاشا و کلاً.

عامه مردم گرفتار احساسات هستند و به درجه تکامل عقل ارتقاء نیافته‌اند، و بنابراین اگر بنا بشود حقّ انتخاب رئیس و امام به آنها سپرده شود، اختیار آنان بر اساس تخیلات و اهیه و توهمات دانه می‌باشد، از دیدن عکسی و با استماع گفتار یک سخنرانی فریفته می‌شوند و رأی می‌دهند؛ در حالی که ممکن است آن صاحب عکس و آن سخنران از شیادان بوده باشد و به قصد شکار مردم عامی خود را مجهز کرده باشد؛ ما چه بسا در زمان خود به کرات و مرات دیده‌ایم که با نصب پوسترها و حمل پلاکاردها و نوشتن نام شخص کاندیداها بر در و دیوار، مردم گرایش پیدا می‌کنند و رأی می‌دهند، و چون صحنه عوض شود و تبلیغات دگرگون گردد، و شخص دیگری باز به همین منوال، با عکس و پوستر و پلاکارد و ژست گرفتن در هنگام سخنرانی و ادعاهای پوچ و واهی، مردم را به خود جلب می‌نماید، و درجه رأی خود را افزونی می‌دهد.

۱- سوره بقره: ۲- آیه ۱۴۵.

آیا در اسلام که بناء آن بر اصل تبعیت از حقّ و پیروی از اصالت و متن واقع بنیاد گذاری شده است، اختیار انتخاب امام را که عقل منفصل توده‌هاست و عهده‌دار مسئولیت بار گران ترقّی و تکامل افراد جمعیت‌ها به سر منزل هدایت و سعادت دنیا و آخرت و تشکیل مدینه فاضله و اقامه قسط و عدل در سراسر جهان و رهبری به وادی عرفان و توحید الهی است، می‌تواند به دست افرادی سپرده شود که از درجه علم و تقوی و ادراکات عقلانیّه در مرتبه‌ای پستی قرار دارند؟ ابدأً ابدأً، عامّه مردم انتخاب می‌کنند کسی را که مطابق ذوق آنان باشد، و در روش و سلوک با آنان هم سلیقه و همگام باشد؛ و در این صورت واضح است که جامعه تا چه درجه‌ای سقوط و به دست تباهی و فساد سپرده می‌شود، و از محور عدل و اصالت عقل به وادی تمایلات شخصی و وهمیات اعتباری تنزل می‌یابد.

ما در اینجا یک سؤال داریم، و طرفداران دموکراسی که حقّ انتخاب امام و پیشوا را به تمام افراد و توده‌ها می‌دهند باید جوابگوی آن باشند.

و آن سؤال این است: در هر جمعیتی از توده‌های مردم، عامّه مردم در یک سطح واحد از فهم و عقل و شعور و درایت نیستند، بلکه مشهود است که مختلف و در مراتب متفاوتی قرار دارند، بعضی زحمت کشیده و رنج برده و عقل و علم خود را بالا برده، و چون یک فیلسوف با درایت، و یک عالم با کفایت، و یک عارف روشن ضمیر، از حقائق اطلاع حاصل کرده‌اند، و به وضعیّات و مصالح و مفسدات مردم پی برده، و با حسّ آدم‌شناسی خود می‌توانند اعقل و اعلم و أروع و أشجع و أبصر افراد امت را به امور و مصالح تشخیص دهند، و او را برای رهبری و پیشوائی مردم برگزینند.

البته این افراد در تمام جوامع بشری کمیاب هستند، و دسترسی به آنان مشکل است.

طبقه دیگر کسانی هستند که بدین درجه از کمال نرسیده‌اند، ولی در راه تقویب قوای علمی و عملی برآمده و در صدد تکمیل آنها هستند، و با پیمودن درجات و مراتب عقلی و علمی و کلاس‌های تربیتی می‌خواهند خود را به کمال برسانند.

این افراد در جوامع بشری یافت می‌شوند و تعداد آنان نیز کم نیست، ولی نسبت به مقدار افراد توده مردم بسیار کم‌اند، اینان در تشخیص حق از باطل، گرچه

به درجهٔ طبقهٔ اول نرسیده‌اند، ولی تا اندازه‌ای بدین مرحله آشنا شده‌اند. طبقهٔ سوم عاومهٔ مردم هستند که توده‌ها را تشکیل می‌دهند، نه خود در سطح عالی علم و عمل ارتقاء یافته‌اند، و نه در این صراط گام برمی‌دارند، اینان تابع جلوه‌ها و رنگ‌ها و بوها هستند؛ هر چیز چشمگیری آنان را به سوی خود می‌کشد، گرچه از معنویت و واقعیت تهی باشد، اینانند که به هر که زیباتر باشد رأی می‌دهند، و هر که عکسش بر در و دیوار بیشتر خورده باشد، و رسانه‌ها روی او بیشتر تبلیغ کرده باشند، نظرشان را به خود خیره می‌کند.

اگر بنا بشود فرضاً رأی را به تمام مردم سپرد، و آنان را در انتخاب پیشوا دخالت داد؛ باید این سپردن بر میزان عقل و درایت و بصیرت آنان ضریب بگیرد، مثلاً به مردم عامی حقّ یک رأی دهد؛ به محصل حقّ ده رأی؛ به طالب علم حقّ صد رأی؛ به دانشمند و عالم حقّ هزار رأی؛ به حکیم و فیلسوف الهی حقّ ده هزار رأی؛ به عالم ربّانی امت و عارف که از خود بیرون بسته، و از هوای نفس تهی شده، و به حقّ و حقیقت و کلیت راه یافته است حقّ صد هزار رأی؛ و به آن امامی که در مصدر ولایت نشسته و از عالم امر نگران عالم خلق است، و با سعهٔ صدر و انشراح سینهٔ خود برای دریافت انوار الهیه و پخش به عالم کثرت، در آبشخوار شرع و شریعت قرار دارد حقّ تمام رأی را داد، و او را یگانه عامل تصمیم‌گیری حتی در انتخاب امام از جانب خدا دانست؛ و این است منطق شیعه که می‌گوید: حقّ انتخاب امام از طرف خداست که به وسیلهٔ پیامبر یا امام پیشین معین می‌شود.

ای آزادیخواهان جاهلی! آیا شما هم حقّ انتخاب پیشوا و امام را به توده‌های مردم بر همین میزان می‌دهید؟! آیا مردم را به گروه‌ها و دستجات مختلف تقسیم می‌کنید! و با حقّ ضریب‌های متفاوت حقّ انتخاب را به آنان می‌دهید؟! بدیهی است که چنین نیست.

بلکه بر اساس سیاهی جمعیت و تعداد نفرات، به هر یک خواه فاضل و دانشمند باشد، و خواه نادان و جاهل، و خواه مغز متفکر کشور باشد، و خواه یک فرد تهی مغز، حق یک رأی می‌دهید!

و این غلط است. در منطق عقل و درایت غلط است. این رویه و سنّت، ارزش عقل و عقلا و علم و علما را ساقط می‌کند؛ و در میزان سنجش قیمت و آرج

رای، دانا و نادان و جامعه‌شناس و شخص بی اطلاع را مساوی قرار می‌دهد، و افراد صاحب درایت و بینش را در ردیف عامی‌ترین افراد می‌دهد؟

چگونه شما پاسخگوی این سؤال خواهید بود؟! چگونه در محضر عدل انسان و شرف انسانیت جوابگوی هستید؟! چگونه در برابر عدل پروردگار، حقوق عامه مردم را به ترک انتخاب پیشوائی که مورد نظر و عنایت عقلای جامعه و متفکران مردم است، ضایع می‌کنید؟! و بالتیجه جامعه را رو به تباهی و فساد می‌کشید؟!

این اشکالی است که در نزد حقیر به لواداران دموکراسی جاهلی وارد است، و خداوند تبارک و تعالی الهام فرموده است، بیائید شما پاسخ آنرا بدهید! و هیئات از اینکه بتوانید پاسخ دهید!

در کتب تاریخ و جامعه‌شناسی از طرز افکار عامه مردم بحث‌ها و گفتگوها به میان آمده است؛ و بسیاری از آنان طرز فکر توده‌ها را چنان توصیف می‌کنند که حَقّاً آدمی را دچار شگفت و تعجب می‌نمایند، و ما در اینجا برای نمونه مقداری از آنچه را که مورخ امین شیعی مذهب **أبي الحسن علي بن الحسين بن علي مسعودی** متوفای ۳۴۶ هجری در کتاب «مُرُوج الذهب» آورده است ذکر می‌کنیم:

گوید: از زیرکی‌ها و زرنگی‌های معاویه در تسخیر و تسلط او بر دلهای خاصان خود و عامه مردم این بود که چون از جنگ صفین با علی بن ابیطالب به دمشق برگشت، یکی از اهالی کوفه که بر شتر خود سوار بود نیز به دمشق وارد شد؛ در اینحال یکی از اهالی دمشق جلوی او را گرفت و گفت: این ناقه، ناقه من است که در جنگ صفین از من گرفته شده است.

نزاع مرد شامی و مرد کوفی به نزد معاویه کشیده شد؛ و مرد شامی پنجاه مرد را به عنوان بیّنه و شاهد به نزد معاویه حاضر ساخت؛ و همگی گواهی دادند که این ناقه متعلق به مرد شامی است؛ معاویه بر علیه مرد کوفی حکم کرد و دستور داد که شتر را به مرد شامی بدهند.

مرد کوفی گفت: **أصلحك الله**، ای معاویه! این شتر من جَمَل است و اصلاً ناقه نیست (شتر نر است نه شتر ماده) چگونه این پنجاه نفر مرد شاهد، گواهی بر ناقه بودن این شتر دادند و تو هم حکم کردی؟!

معاویه گفت: ای مرد، این حکمی است که صادر شده است و قابل

برگشت نیست! و چون از نزد او متفرّق شدند، در پنهانی آن مرد کوفی را طلبید و گفت: قیمت شتر تو چقدر است؟!

دو برابر ارزش شتر را به آن مرد داد، و درباره او احسان و اکرام کرد، و گفت: به علی بن ابیطالب پیام مرا برسان، و بگو که: من با صد هزار لشگر به جنگ او پرداختم، که در میان آنها یک نفر نیست که بین ناقه و جمل (شتر ماده و شتر نر) فرق بگذارد.

و اطاعت و پیروی مردم شام از معاویه به حدّی بود که چون از جنگ صفین برگشت نماز جمعه را در روز چهارشنبه بجای آورد، و کسی بر او خرده نگرفت، و مردم شام برای حفظ معاویه و سلامت او در هنگام نبرد، سرهای خود را می‌دادند و با جان‌های خود کفیل جان او می‌شدند، و از اوتا بدین سرحدّ حمایت می‌کردند.

و چون عمّار یاسر که از اصحاب امیرالمؤمنین بود و به دست سپاهیان معاویه کشته شد (و به مردم شام نیز این روایت از رسول خدا رسیده بود که عمّار را گروه ستمگر می‌کشند) همین که عمرو بن عاص سرلشکر معاویه گفت: کشته‌ی عمّار یاسر علی بن ابیطالب است، چون او عمّار را برای نصرت خویش به معرکه جنگ فرا خوانده است همگی پذیرفتند، و گفتار او را سند و حجت قرار داده و علی و یارانش را گروه ستمگر شمردند.

و مرتبه و درجه اطاعت اهل شام از معاویه به حدّی رسید که لعن و سب علی را سنت قرار دادند، و سالیان دراز کودکان با لعن او نشو و نمو می‌کردند، و بزرگان نیز با لعن او از دنیا می‌رفتند.

مسعودی گوید: از غفلت و نادانی اهل شام و عراق همین بس که بعضی از اهل خیر و حدیث از مردی که از زعماء و بزرگان و صاحبان عقل و درایت و تدبیر امور شام بود، پرسید: این ابوثراب (علی بن ابیطالب) که پیشوا و امام شام معاویه او را بر فراز منبر لعنت می‌کند کیست؟!

آن مرد در پاسخ گفت: من چنین می‌دانم که او دزدی از دزدان فتنه‌گر و آشوب طلب است.

و جاحظ گوید: من خودم از مردی که از عوام بود، چون عازم حج بیت الله الحرام بود، شنیدم که می‌گفت: چون من به نزدیک خانه خدا بروم از داخل خانه چه

کسی با من به سخن گفتن می‌پردازد؟

و نیز جاحظ گوید: یکی از دوستان من می‌گفت که: چون صلوات بر محمد فرستادم، و آن صلوات را مرد عامی شنید، از من پرسید: درباره این محمد رأی شما چیست؟! آیا او پروردگار ماست؟!

ثمامة بن اشرس گوید: روزی من در بازار بغداد عبور می‌کردم، ناگهان دیدم مردی سخن می‌گوید، و جمعیت انبوهی از مردم در اطراف او گرد آمده‌اند و به سخنان او گوش فرا می‌دهند.

از قاطر خود پیاده شده، و نزدیک رفتم و پرسیدم: این اجتماع برای چیست؟ و مردم را شکافتم و جلو رفتم؛ دیدم مردی توصیف سُرْمه‌ای را می‌کند که با خود همراه دارد، و می‌گوید: هر کس از این سُرْمه به چشم خود بکشد، چشمان او از تمام دردها و امراضی که عارض بر چشم او شده شفا پیدا می‌کند.

چون به چشمان او نظر کردم، دیدم یک چشمش پر از نقطه‌ها و خال خال است<sup>۱</sup>، و چشم دیگرش برگشته و خراب و یا آنکه معیوب و ناقص است.

گفتم: ای مرد! اگر این سُرْمه تو این همه خاصیت دارد که تمام امراض و عیوب چشم را خوب می‌کند، پس چرا دو چشم تو را خوب نکرده است؟!

در پاسخ من گفت: ای مرد جاهل! مگر در این شهر شما بغداد چشمان من درد گرفته است؟!

۱- عبارت چنین است که: نظرتُ فاذا عینه الواحدة برشاء و الأخری مأسوكة. در «شرح قاموس» گوید: برش بتحریک و برشه بضم اول: در موی اسب خال‌ها و نقطه‌های کوچک است که مخالف رنگ سایر بدن اوست و آنرا به فارسی چپار گویند و آن اسب اُبُرش بر وزن اُحْمَر است و بریش بر وزن امیر است. و برش سفیدی است که آشکار می‌شود در ناخن‌ها - انتهی . و بنابراین معنای چشم برشاء چنین می‌شود که در چشم خالهایی پیدا شده و یا درساهی چشم سفیدی پدید آمده است. و نیز راجع به مأسوکه گوید: اسکتان به کسر اول به صیغه تثنیه: دولب رجم و زهدان است یا دوسوی آنست از آنچه پهلو لب‌های آنست یادوسوی فرج است و جمع آن أسک بفتح اول و کسراول؛ و بروزن عنب می‌آید، و مأسوکه بروزن معلومه آن زنی است که غلط کرده است ختنه‌کننده او پس دریافته است غیر جای بریدن را - انتهی، و بنابراین مراد از چشم مأسوکه چشمی است که پلک‌های آن خراب و مانند بریده شده باشد؛ و نظیر همین معنی را برای مأسوکه در تاج العروس و «لسان العرب» نموده است ولیکن در نسخه بدل «مروج الذهب» مأسوکه نیز آمده است و آن از ماده و کس یکس و کساً می‌باشد به معنای ناقص و معیوب.

چشمان من در مصر درد گرفته است!

همه مردم و جمعیتی که حاضر بودند تصدیق گفتار او را نمودند، و گفتند:

چشمان او در مصر درد گرفته است، و این اعتراض تو بی‌مورد است.

ثمامه گوید: چون من خواستم به آنها بفهمانم که این مرد مغلطه می‌کند،

بگذار چشم در مصر درد بگیرد، فعلاً سُرْمه در بغداد است و باید آن چشم را شفا دهد،

آنها ابداً نمی‌فهمیدند، و جملگی با کفش‌ها و نعل‌های خود چنان بر سر من ریختند و

مشغول زدن شدند که من با سختی و مشقت بسیاری توانستم خود را از چنگال آنان

برهانم.

مسعودی بعد از ذکر این قضایا از جاحظ و از ثمامه گوید: بعضی از برادران

من برای من چنین گفتند که: مردی از عوام بغداد شکایت همسایه خود را مبنی بر

اینکه زندقه شده است به نزد بعضی از والیان آنجا که از طالبیین و نیز از ارباب کلام و

متکلمین بود، برد.

والی پرسید: این مردی که از او شکایت آورده‌ای، چه مذهبی دارد؟!

گفت: او مُرْجئئ، قَدْرئ، ناصبی، رافضی است.

والی گفت: به چه دلیل او چنین مذهبی دارد؟

گفت: برای آنکه او معاویه پسر خطّاب را که با علی فرزند عاص جنگ

کرد دشمن دارد.

والی گفت: ای مرد کمالات تو به حدّی رسیده است که من متحیرم در

کدامیک از آنها بر تو رشک برم آیا بر پایه دانش تو: بگفتارها و مقالات، یا بر مقدار

علم تو: به ریشه‌ها و انساب؟

و نیز مسعودی گوید: مردی از برادران ما که از اهل علم است برای من

حکایت کرد که: عادت ما چنین بود که ما در نشست‌ها درباره ابوبکر و عُمر و علی

و معاویه سخن بازگو می‌کردیم و مناظره می‌نمودیم، و نیز عادت چنین بود که

جماعتی از عامّه می‌آمدند، و سخنان ما را می‌شنیدند.

روزی یک نفر از آنها که عقلش از همه بیشتر بود، و ریشش بلندتر بود، بمن

گفت: تا چه اندازه شما درباره علی و معاویه و فلان و فلان سخن را به درازا

می‌کشید؟!



به او گفتم: تو درباره آنها چه می‌گویی، و چه رأی و نظری داری؟!  
گفت: منظور تو کدام یک از آنها است؟!  
من گفتم: منظور من علی بن ابیطالب است، رأی و نظر تو درباره او  
چيست؟!

گفت: آیا علی پدر فاطمه نیست؟!  
من گفتم: فاطمه که بوده است؟!  
گفت: فاطمه زوجه پیامبر ﷺ بوده است، و دختر عائشه و خواهر  
معاویه بوده است.

من گفتم: سرگذشت و داستان علی چه بوده است؟!  
گفت: در جنگ خُنین با پیغمبر ﷺ کشته شد.  
مسعودی بعد از نقل داستان دیگری درباره بنی امیه و عبدالله سفاح گوید:  
در عصر هارون الرشید در بغداد یک نفر از دهریون که علم طب را به خوبی  
نمی‌دانست، اشتغال به معالجه و مداوای مریض‌ها نمود، و خود را طیب حاذق  
و انمود می‌کرد، و اظهار می‌نمود که من از اهل سنت و جماعت هستم و پیوسته  
ارباب بدعت را لعنت می‌فرستاد؛ و در میان عامه به مرد سنی شناخته شد، و مردم از  
مداوای او و گفتار او همیشه مطیع و منقاد بودند، و در هر روز خلق کثیری در نزد او  
جمع می‌شدند، و در دست هر یک قاروره<sup>۱</sup> آب بود، که آنان را معالجه کند.  
و چون تمام مردم گرد می‌آمدند، برمی‌خاست و روی دو پای خود  
می‌ایستاد، و می‌گفت: ای جماعت مسلمانان! شما مگر نمی‌گوئید: هیچ نفع  
رساننده، و ضرر رساننده‌ای غیر از خدا نیست؟! پس چرا نزد من آمده‌اید و از نفع‌ها

۱- در «لغت نامه دهخدا» در ماده قاروره آورده است از فرهنگ آنندراج که قاروره شیشه کوچک مدّوری  
است که به صورت مثانه سازند و در آن بول پر کنند؛ و مثنوی مولوی در این باره گوید:

آن زجاجی کو ندارد نور جان      بول قاروره است قندیلش مخوان

و بر همین اساس چون در قدیم ادرار را برای معاینه در شیشه می‌گرفتند، از این حیث قاروره گرفتن  
بمعنای ادرار گرفتن استعمال شده است و این مجاز باشد تسمیه حال به اسم محلّ. و بر این معنی در  
«تذکره الاولیاء» عطار آمده است که: خلیفه طیبی ترسا داشت سخت استاد حاذق، پیش سفیان فرستاد تا  
معالجت کند؛ چون قاروره اوبدید، گفت: این مردی است که از خوف خدای جگر او خون شده است، و  
پاره پاره از مثانه بیرون می‌آید.

و ضررهای خود از من سؤال می‌کنید؟!

به سوی پروردگارتان بروید! و باو پناه برید! و بر خالق خود توکل کنید! تا آنکه کردار شما همانند گفتار شما باشد! در این حال بعض از مریضها رو به بعضی دیگر نموده، و می‌گفتند: آری سوگند به خدا این مرد به ما راست می‌گوید.

و از نزد او باز می‌گشتند، و چه بسیاری از آنان معالجه نمی‌نمودند تا می‌مردند، برخی او را به حال خود وامی‌گذازدند، تا از حدت و شدت سخنانش فرو می‌نشست، و در این وقت قاروره بول را به او نشان می‌دادند، و او برای آنان دوائی تشخیص می‌داد و به هر یک از آنان می‌گفت: ای مرد! ایمان تو ضعیف است و اگر ضعیف نبود توکل بر خدای خود می‌نمودی، زیرا همانطور که خدای ترا مریض کرده است، او نیز شفا می‌بخشد.

و بر همین اساس طبق گفتار او که مریضها را دعوت به عدم معالجه و مداوا می‌نمود، خلق کثیری کشته شدند.

مسعودی به دنبال این مقاله ادامه می‌دهد و می‌گوید: از جمله عادات و اخلاق عامه مردم اینست که ولایت و زعامت و بزرگی را به کسی می‌دهند که حق ولایت و زعامت و بزرگی را ندارد؛ و برتری و تفضیل می‌دهند کسی را که برتر و فاضل نیست، و پیروی از اندیشه‌های غیر عالم می‌نمایند؛ و ایشان پیروان کسی می‌شوند که فقط در امری از امور از آنها جلو افتاده و پیشی گرفته است، بدون آنکه بین فاضل و مفضول تمیز دهند، و بین فضل و نقصان فرق گذارند؛ و هیچ برای آنان قوه تشخیص و معرفت حق از باطل نیست.

پس از این بیان، ای مرد حق شناس نظری بینداز به مجالس علماء و ببین که فقط خواصی از صاحبان درایت و عقل و مروّت و تمیز در آنجا دور هم گرد می‌آیند، و تا چه اندازه عامه مردم نسبت بدان مجالس بی‌اعتناء و در حضور و پیوستن به آنجا آرج و ارزشی قائل نمی‌شوند: به طوری که اصولاً در آنجا یافت نمی‌شوند.

و درست بنگر پس عامه مردم را نخواهی دید مگر آنکه پیوسته می‌شتابند بدنبال کسی که خرسی را در دست دارد و به رقص در می‌آورد؛ یا به سمت میمون بازی که دایره‌ای در دست دارد و با زدن آن، میمون را به شکل خاصی که تربیت کرده است به حرکت وا می‌دارد؛ یا اشتیاق شدید و آکید به لُهو و کعب دارند؛ یا

پیوسته رفت و آمد می‌کنند به نزد شعبده باز مکار که با چشم بندی خود به صورت سحر و جادو شبهه می‌اندازد، و دروغ می‌پردازد؛ و یا آنکه گوش فرا می‌دهند به سوی افسانه خوانان دروغگو، و یا آنکه در اطراف شخصی که تازیانه خورده و حدی بر او جاری شده جمع می‌شوند؛ و یا برای تماشای شخص به چوبه دار آویخته شده مدتی وقوف می‌نمایند.

چون آواز باطلی را بشنوند همگی پیروی می‌کنند؛ و چون ندای حقیقی به آنان برسد ابدأ متابعت نمی‌نمایند و از باطل دست برنمی‌دارند؛ کار ناپسند و زشت را زشت نمی‌دانند، و کار پسندیده و نیکو را معروف و خوب نمی‌شناسند. هیچ باکی ندارند از آنکه به شخص نیکوکار نسبت فجور دهند، و او را به فاجر متهم کنند، و به مؤمن نسبت کفر دهند، و او را به کافر ملحق سازند. رسول خدا ﷺ از این سر پرده برداشته و حقیقت را منکشف نموده است آنجا که فرموده است:

النَّاسُ اثْنَانُ : عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ ، وَ مَا عَدَا ذَلِكَ هَمَجٌ رَعَاعٌ لَا يَعْبَأُ اللَّهُ بِهِمْ .

«مردم دو دسته هستند: عالم و متعلم؛ و غیر از این دو دسته افراد مردم همانند مگس‌هایی هستند که برصورت و چشم چهار پایان می‌نشینند و پست و بی‌مقدارند و خداوند به آنان اعتنائی ندارد» .

و همین مضمون از علی بن ابیطالب علیه السلام وارد است که چون درباره عامه مردم از آن حضرت پرسیدند فرمود: هَمَجٌ رَعَاعٌ ؛ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ ، وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ .

«پشه‌ها و مگس‌های چهره حیوانات‌اند و پست و بی‌ارج، که بدنبال هر آوازی می‌روند، و دل‌های آنان به نور دانش روشن نشده است، و به پناهگاه متین و استوار پناهنده نشده‌اند».

و تمام اصناف و طبقات می‌دانند که آنها غوغاء هستند و نام آنان را غوغاء گذارده‌اند و ایشان کسانی هستند که اگر احیاناً بر امری اجتماع کنند، بدون عقل و درایت پیش می‌برند و غلبه می‌کنند، و چون متفرق گردند هیچ نمی‌دانند ( و یا

۱- غوغاء به بچه ملخ‌هایی گویند که آماده پرواز شده‌اند و بعد از آنکه تازه بال‌پرانها درآمده‌است، و در اینجا عبارت است از انبوه مردمی که باهم در آمیخته‌ودر نهایت پستی و رذالت بسوی شر شتاب می‌ورزند.

آنکه آنقدر بی‌ارزش هستند که اصلاً شناخته نمی‌شوند.» .

ای انسان، تدبیر و تأمل کن بین چقدر در حالات خود و روش‌های خود متفرق و متشتت می‌باشند! پس نظری بیفکن به سوی اجتماع بزرگان و اشراف آنها که از جهت اُبْهَت، چشمگیر و در سینه‌ها ایجاد خوف و وحشت می‌کنند؛ و بین که رسول خدا ﷺ با نهضت و بعثت خود قیام کرد و خلق خدا را در مدت بیست و دو سال به سوی خدا دعوت کرد، و وحی الهی بر او نازل می‌شد، و او آن وحی را بر اصحاب خود املاء می‌نمود و آنها می‌نوشتند و در محافظه و کتابی تدوین می‌کردند، و الفاظ وحی را یک به یک و لفظ به لفظ از زبان رسول الله جدا می‌کردند، و سوا می‌نمودند؛ و حال معاویه در این مدت به طوری بود که خدا می‌داند.

و از این گذشته رسول خدا چند ماه قبل از رحلت خود درباره معاویه آن چیزی را که باید نوشت.

با وجود این حال نام معاویه را بالا بردند و منزله او رفیع کردند تا به جائی که او را کاتب وحی شمردند و به واسطه این لقب و این کلمه او را تعظیم و تکریم کردند و معظم و مبجل دانستند، و به این مقدار نیز قناعت نکردند، بلکه عنوان کاتب وحی را فقط از آن او دانستند، و از غیر او سلب کردند، و نام غیر او را ساقط کردند و از زبان‌ها و مغزها بیرون بردند.

و اساس این کار همان اُلفت و عادت است که عامه بر آن خو گرفته‌اند و همان طبیعت پستی است که بر آن تولد یافته‌اند و با آن نشو و نما نموده‌اند؛ پس در وقت بلوغ و بهره‌برداری به همان طبیعت آشنا شده و الفت گرفتند؛ آری عادت این طور عمل خود را انجام می‌دهد؛ و به نهایت درجه بلوغ خود، انسان را می‌رساند.

و درباره عادت‌ها و طبیعت‌های مردم، شعراء شاعرها سروده‌اند، و اُدبَاء و اهل درایت سخن به درازا کشانده‌اند. شاعر گوید:

لَا تُهَيِّ بَعْدَ إِذْ أَكْرَمْتَنِي فَشَدِيدُ عَادَةِ مُنْزَعَةٍ

«بعد از آنکه مرا اکرام کردی و گرامی داشتی خوار منما و اهانت مکن!

چون عادت را که بخواهند بیرون کنند بسیار دشوار است.» .

و شاعری دیگر در مقام عتاب و مؤاخذه به رفیقش می‌گوید:

وَلَكِنْ فِطَامُ النَّفْسِ أَثْقَلُ مَحْمِلًا مِنْ الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ حِينَ تَرُومُهَا  
 «ولیکن باز گرفتن نفس از عادت‌های خود از نظر سنگینی و ثقلت، سنگین‌تر است از آنکه بخواهی سنگ‌های سخت و صلب را از جایشان بر کنی!».  
 حکماء عرب گفته‌اند: الْعَادَةُ أَمْلَكُ بِالْأَرْبِ.

«عادت، تسلط و اقتدارش بر شخص عاقل بیشتر است از عقل و بینش او». و  
 حکماء عجم گفته‌اند: الْعَادَةُ هِيَ الطَّبِيعَةُ الثَّانِيَةُ.  
 «عادت در حکم طبیعت ثانوی برای انسان است».

أبو عقیل کاتب درباره اخلاق عوام کتابی تصنیف نموده است که در آن اخلاق و صفات و ملکات و گفتگوها و مخاطبات آنان را ذکر کرده است و آن را «مُلْهی» نام گذارده است؛ و اگر من بیم تطویل سخن را نداشتم، و از مقصد خارج نمی‌شدم، دوست داشتم که از نوادر اخلاق عوام مردم ظرائف کردارشان و پندارشان شرحی می‌دادم که همگان را به شگفت آورد، و در آن مراتب مختلف مردم را در اخلاق و تصرفشان را در احوالشان معین و مبین می‌ساختم<sup>۱</sup>.

باری ما این مطالب را از تاریخ این مورخ و جامعه شناس شهیر که مورد تصدیق خاصه و عامه است نقل کردیم، تا سند و حجّتی باشد برای مؤلف و مخالف و بدانند که عامه مردم که در چنین سطحی از افکار و خیالات و احساسات زیست می‌کنند نمی‌توانند تعیین امام معصوم را بنمایند.

روح و جان امام علیه السلام در نقطه‌ای از ذروه حقائق و ادراک معنویات و تشخیص حق باطل قرار دارد. امام دارای فرقان الهی است که مفرق بین درست و نادرست می‌باشد، بلکه دارای مرتبه اعلی از این فرقان است؛ یعنی دارای قوه تشخیص دهنده و رادار نفسانی است که خطا نمی‌کند و از کرده خود پشیمان نمی‌شود.

إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا<sup>۲</sup>.

۱- «مُروح الذّهب» ج ۳ ذکرایام معاویه بن ابی سفیان ص ۴۱ تا ۴۵ از طبع مطبعه سعادت در مصربا تحقیق

محمد محیی الدین عبد الحمید

۲- سوره انفال: ۸ - آیه ۲۹.

«اگر تقوای خدا را پیشه سازید خداوند برای شما فرقان قرار می‌دهد». همان فرقانی را که برای حضرت موسی و هارون علی نبینا و آله و علیهما الصلوة والسلام قرار داد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ<sup>۱</sup>.

«و به تحقیق که ما به موسی و هارون فرقان را عنایت کردیم، و روشنی و ذکر متقیان را عطا نمودیم».

وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ<sup>۲</sup>.

«و بیاد بیاورید زمانی را که ما به موسی کتاب و فرقان را دادیم به امید آنکه هدایت شوید».

امام دارای بصیرت و نوری است که پیوسته راه را از چاه و شایسته را از ناشایسته و حق را از باطل جدا می‌سازد و در پرتو آن مَشی می‌کند؛ و امور خود و متعلقان خود و جامعه خود را بر آن اساس ترتیب می‌دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ<sup>۳</sup>.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای خدا را پیشه گیرید و ایمان خود را به رسول خدا زیاد کنید تا در پاداش آن خداوند دو نصیب از رحمت خود به شما بدهد و دیگر آنکه نوری به شما عنایت کند که در پناه آن راه بروید». و معلوم است که امام دارای درجه عالی از این نور است و کجا مردم عادی و عامی را دسترسی بدان نور است تا با دیده بصیرت - نه با چشم سر - امام را بشناسند و او را انتخاب کنند؟! در پایان این درس یک روایت بسیار عالی و ارزنده که در شرائط امام از معدن ولایت و امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد شده است می‌آوریم.

حدیث امام	مرحوم محمد بن یعقوب کلینی <sup>۴</sup> حدیث می‌کند از عبدالعزیز -
رضاع(ع) راجع	بن مسلم که او گفت: ما با حضرت رضا (ع) در مرو بودیم
به شرایط امام	و در بدو ورود در مسجد جامع مرو در روز جمعه‌ای به جماعت

۱- سوره انبیاء: ۲۱- آیه ۴۸ .

۲- سوره بقره: ۲- آیه ۵۳ .

۳- سوره حدید: ۵۷- آیه ۲۸ .

۴- «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۹۸ .

رفتیم. در آنجا از امر امامت بسیار سخن به میان رفت و اختلافات مردم را در این موضوع بیان می کردند. پس از آن من بر حضرت رضا علیه السلام وارد شدم و او را از بحث و خوض مردم در امر امامت مطلع نمودم.

آن حضرت تبسمی فرمود و سپس گفت: ای عبدالعزیز این مردم جاهلند و به آراء و افکار خود گول خورده اند. خداوند عزوجل جان پیغمبر خود را نگرفت مگر آنکه دین او را کامل نمود و قرآن را بر او فرو فرستاد که فیهِ تِبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ. در قرآن حلال و حرام بیان شده و حدود و احکام و جمیع آنچه که مردم بدانها نیازمندند همه را بیان فرموده، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ<sup>۱</sup>. و در حَجَّةُ الْوَدَاعِ که آخر عمر حضرت رسالت بود این آیه را فرستاد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا<sup>۲</sup>. و امر امامت از تمامیت دین است و پیغمبر از دنیا نرفت مگر آنکه برای امت خود معالم دین آنها را بیان فرموده و روشن ساخت و راه سلوک آنها را نشان داد و بر راه حق آنها را برقرار کرد و برای آنها علی علیه السلام را راهنما و امام قرار داد، و تمام چیزهایی را که امت بدانها محتاج هستند روشن ساخت. پس کسی که گمان کند خداوند عزوجل دین خود را کامل ننموده است کتاب خدا را رد کرده و کسی که کتاب خدا را رد کند به خدا کافر شده است. آیا آنها قدر و منزلت امام را می دانند و محلّ و مکانت او را می شناسند تا بتوانند برای خود امام اختیار کنند؟

إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يُبْلَغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرْبَائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ.

«امامت قدرش بزرگتر و شأنش عظیم تر و درجه اش عالی تر و از دسترس مردم دورتر و رسیدن به حقیقت او مشکل تر است از آنکه مردم بتوانند با عقل های خود بدان برسند یا به آراء خود بدان دست یابند یا به اختیار خود امامی را تعیین کنند». امامت مقامی است که خداوند عزوجل به حضرت ابراهیم بعد از اعطای نبوت و خلت، در درجه سوّم عنایت فرمود، و فضیلتی است که خدا او را بدان مشرف فرمود و بدان فضیلت ثنا و مدح خود را بر آن پیغمبر بیان کرد فَقَالَ: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا<sup>۳</sup> «من

۱- سوره انعام: ۶- آیه ۳۸.

۲- سوره مائده: ۵- آیه ۳.

۳- سوره بقره: ۲- آیه ۱۲۴.

ترا برای مردم امام قرار دادم». و از مسرتی که ابراهیم از این خطاب پیدا نمود عرض کرد: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؟» آیا این منصب امامت نصیب ذریّه من نیز می گردد؟» خداوند تبارک و تعالی فرمود: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ «عهد من به ستمکاران نخواهد رسید».

پس این آیه، امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل نمود و امامت مخصوص به پاکان و برگزیدگان شد. سپس خداوند ابراهیم را گرامی داشته، و امامت را در آن طبقه از ذریّه او که اهل طهارت و صفوت بودند قرار داد و فرمود:

وَاهْبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ\* وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ<sup>۱</sup>.

و پیوسته و همیشه امامت در ذریّه ابراهیم بود بعضی از بعضی قرناً بعد قرن ارث می بردند تا آنکه خدا آن را به پیغمبر اکرم میراث داد و فرمود جَلَّ وَعَلَا: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۲</sup>. پس این امامت اختصاص به رسول الله پیدا کرد و آن حضرت آن را به علی عليه السلام سپرد به امر خداوند تعالی طبق ما فرض الله و سپس در ذریّه پاک و اصفیای از اولاد آن حضرت آنهایی که به آنها علم و ایمان داده شد، قرار گرفت. خداوند تعالی فرمود:

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ<sup>۳</sup>.

پس آن امامت فقط در اولاد علی عليه السلام است تا روز رستاخیز چون پیغمبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله نیست. بنابراین از کجا این جهال امام اختیار می کنند؟

به درستی که امامت منزله و مقام پیمبران و ارث اوصیا است. امامت خلافت خدا و جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و میراث حسن و حسین علیهما السلام است. امامت زمامداری دین و نظام مسلمین و موجب صلاح دنیا و عزت مؤمنین است امامت ریشه و اساس زنده، و شاخه های بلند اسلام است. به امام است که نماز کامل و تمام می شود و زکات و روزه و حج و جهاد هر یک موقعیت و تمامیت خود را حائز می گردند، و نیز موجب زیادی فیئ و صدقات و به

۱- سوره انبیاء: ۲۱-آیه ۷۲ و ۷۳.

۲- سوره آل عمران: ۳-آیه ۶۸.

۳- سوره روم: ۳۰-آیه ۵۶.



جریان انداختن حدود و احکام و منع سرحدات و اطراف است از دستبرد تعدیّات. امام حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می‌گرداند و حدود خدا را اجرا می‌نماید و دست دشمنان و متجاوزان را از حریم دین خدا دور می‌دارد و باحکمت و پندهای نیکو مردم را به راه خدا می‌خواند. امام مانند شمس عالمتاب است که طلوع نموده و جهان را به نور خود روشن می‌نماید، و او بر فراز افق مکان و منزلتی دارد که دستها و چشمها را یارای وصول به آن نیست، امام ماه شب چهارده و نور دهنده دلها است و چراغ رخشان و نور بلند و نمایان و ستاره راهنما در قطعات تاریکی‌های شدید و در وسط بیابانها و زمین‌های خشک و سوزان و در لجه‌های دریاها است، امام آب شیرین است در تشنگی و راهنما است بر راه سعادت و نجات دهنده است از سقوط و هلاکت، امام آتشی است بر فراز تپه‌ها و موجب حرارت است برای افرادی که خود را بدان گرم می‌کنند و راهنما و دلیل است در مواضع هلاکت، کسی که از امام جدا شود هلاک گردد. ابر پربران و باران درشت و فراوان و خورشید نوردهنده و آسمان رحمت سایه گستر و زمین صاف و بی‌خاشاک و چشمه پر آب حیات و منبع آب و گلستان فضائل است.

امام انیسی است با مهر و شفقت، و پدری است با رحمت و عطوفت و برادری است عدیل و مهربان و چون مادری است با کودک خردسال خود نیکو و رؤف، و ملجأ و پناه بندگان است در شدائد و مهمّات. امام امین خدا است بر آفریدگان او و حجّت اوست بر بندگان او و خلیفه اوست در بلاد او، دعوت کننده مردمان است به سوی او، و منع کننده مفسد و موانع است از حرم او، امام از هر گناهی منزّه و از هر عیب و نقصی مبری است.

خداوند او را مخصوص به علم نموده و موسوم به حلم فرموده است و نظام دین و عزّ مسلمین و قهر و غضب بر منافقین و هلاکت کافرین است. امام یگه و فرید زمان است که هیچ کس را یارای نزدیکی به مقام او نیست و هیچ دانشمندی هم طراز و هم رتبه او نه، و نه از برای او بدلی یافت شود و نه مثل و مانندی، خداوند بخشاینده و کرم کننده او را بدین فضائل بدون طلب و اکتساب مخصوص گردانیده است. بنابراین چه کسی را قدرت معرفت امام است، یا می‌تواند او را اختیار کند هیئات هیئات!

عقول در اینجا گم می‌شود و دلها متحیر می‌گردد و خردها عاجز و سرگردان می‌ماند و چشمها فرو می‌خوابد. بزرگان کوچک می‌شوند و حکیمان متحیر می‌گردند و حلیمان کوتاه می‌گردند و خطیبان محدود و محصور می‌شوند و خردمندان به جهل اعتراف می‌کنند و شاعران لال می‌گردند و ادیبان ناتوان می‌شوند و بلیغان عاجز می‌گردند از توصیف شأنی از شئون امام یا فضیلتی از فضائل او، و همه و همه اقرار به عجز و اعتراف به تقصیر می‌نمایند. و چگونه تمام صفات و فضائل او را می‌توان وصف کرد یا از کنه و ذات او سخنی گفت یا چیزی از شئون او را ادراک کرد یا بتوان کسی را بر مسند او نشانند که مانند امام بهره دهد و بی‌نیاز کند؟ نه، چنین نمی‌شود چگونه و به چه کیفیت بتوان چنین کاری کرد؟ در حالی که او مانند ستاره‌ای است بر فراز آسمان، کجا می‌توانند مردم او را به دست گیرند، و توصیف کنندگان از حقیقت اوصاف او سخنی گویند؟ با این حال مردم کجا می‌توانند امام را اختیار کنند و عقلها کجا تواند این حقیقت را درک کند و کجا می‌تواند مانند کسی دیگر پیدا شود؟

آیا شما چنین گمان می‌برید که امامت در غیر آل رسول الله محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله یافت می‌شود؟ سوگند به خدا که نفس‌های آنها به آنان دروغ گفت و آمانی و آرزوهای باطل در دل‌های آنان جا گرفت و بنابراین بر مکان سخت و مرتفعی، و بر نردبان لرزان و صعبی بالا رفتند که ناگهان قدمهای آنان از فراز به پائین بلغزید. آنها چنین خواستند که امام را با عقل‌های ناقص و پریشان و گرفتار هوی و هوس خود تعیین کنند و با آراء گمراه کننده خود نصب نمایند پس هر چه بیشتر کوشیدند بیشتر دور شدند قَاتِلَهُمُ اللَّهُ اَنْیَ یُؤَفِّکُونَ<sup>۱</sup>! وحقاً قصد مطلب صعبی نمودند و با افک و دروغ سخن گفتند و گمراه شدند گمراهی آشکاری و در حیرت و سرگردانی در افتادند زیرا با بصیرت امام را ترک گفتند، وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ<sup>۲</sup>. از اختیار خدا و اختیار رسول خدا و اهل بیت رسول خدا اعراض نموده و به اختیارات خود گرویدند درحالی که قرآن به اعلی صوت ندا در

۱- سوره توبه: ۹- آیه ۳۰. و این آیه بنا به روایت صفوانی است همچنانکه مجلسی اشاره کرده

است.

۲- سوره عنکبوت: ۲۹- آیه ۳۸.

می دهد: وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ<sup>۱</sup>. و نیز خدای عزوجل فرمود: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ<sup>۲</sup>. و نیز فرمود: مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ \* أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ \* إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَحْيُرُونَ \* أَمْ لَكُمْ آيْمَانُ عَلَيْنَا بِالْعَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنْ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ \* سَلُّهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ \* أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ<sup>۳</sup> و نیز خداوند عزوجل فرمود: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا، يَا آنکه طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ<sup>۴</sup>، يَا آنکه قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ \* إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ<sup>۵</sup>. وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ \* يَا آنکه قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا<sup>۶</sup>.

بلکه امامت فضل خداست، کسی را که بخواهد می دهد و خداوند دارای فضل عظیمی است. چگونه برای آنان اختیار تعیین امام است؟ در حالی که امام عالمی است که برای او هیچ چیز مجهول نیست و نگهبان و حافظی است که به هیچ وجه فتور و سستی در او پیدا نمی شود. معدن قُدس و طهارت است، و چشمه تقوی و زهدات، و علم و عبادت، اختصاص یافته به دعوت رسول، و نسل پاک بتول، در نَسَب او گفتگو و طعنی نیست، و هیچ ذی حسب و اعتباری را یارای نزدیکی به مقام او نه. از بیت قریش است و از خاندان بلند مرتبه هاشم و از عترت رسول ﷺ و الرِّضَا مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. از تمام اشراف شریف تر و شاخه ای از عبد مناف. علمش پیوسته زنده و بیدار، حلمش کامل و استوار، در انجام وظائف امامت قادر و توانا است، و بر سیاست عالم و دانا، پیروی او از ناحیه خدا بر همه خلق واجب آمده، و به امر خداوند عزوجل قائم شده، نصیحت کننده بندگان خداست، و نگهدارنده دین و آئین خدا.

خداوند به انبیاء و ائمه صلوات الله علیهم توفیقی خاصّ عنایت نموده و از خزانه علم و حکم خود چیزهایی به آنان مرحمت فرموده است که به دیگران نداده،

۱- سوره قصص: ۲۸- آیه ۶۸.  
 ۲- سوره قلم: ۶۸- آیه ۳۷- ۴۲.  
 ۳- سوره توبه: ۹- آیه ۸۷. «فهم لا يعلمون».  
 ۴- سوره بقره: ۲- آیه ۹۳.  
 ۵- سوره احزاب: ۳۳- آیه ۳۶.  
 ۶- سوره محمد (ص): ۴۷- آیه ۲۴.  
 ۷- سوره انفال: ۸- آیه ۲۱ تا ۲۳.

بنابراین علم آنها عالی تر و رفیع تر از علم تمام اهل زمان است. خدا می فرماید: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ<sup>۱</sup>. و نیز فرماید: وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوْتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا<sup>۲</sup>. و درباره طالوت گوید: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ<sup>۳</sup>. و به پیمبرش ﷺ فرموده: أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا<sup>۴</sup>. و درباره ائمه از اهل بیت او و عترت او و ذریه او صلوات الله عليهم فرموده است: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا<sup>۵</sup> فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا<sup>۶</sup>.

چون بندهای را خدا برای ولایت و سرپرستی امور بندگان اختیار کند سینه او را برای تحمّل این بار، منشرح و گشاده می دارد و در دل او چشمه های حکمت قرار می دهد و پیوسته از علوم خود بدو الهام می نماید به طوری که دیگر از جواب فرو نخواهد ماند و از راه صواب حیران و سرگردان نخواهد شد، و بنابراین او به عصمت الهی معصوم و به تأیید و توفیق او مؤید و موفق خواهد بود؛ از هر گونه اشتباهی یا لغزش و خطائی مأمون و مصون خواهد بود. و این مقام را خدا به او اختصاص داده تا بر بندگان حجّت بوده باشد و بر آفریدگانش شاهد و گواه و ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ<sup>۶</sup>.

آیا کسی می تواند این ملکات را داشته باشد و قدرت بر وظائف امامت را دارا باشد تا او را انتخاب کنند؟ یا اینکه مختار و منتخب آنان دارای چنین صفاتی است تا او را مقدم دارند؟ سوگند به بیت الله که از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را چنان به پشت سر انداختند گویا که اصلاً بر آن دانا نبودند. در کتاب خدا راه هدایت مشهود و شفای از هرگزند و مصیبتی معلوم بود لکن آنرا به دور انداختند، و از آهواء و خیالات خود پیروی کردند. خداوند آنان را مذمت نموده و وجهه بصیرت آنها را برو درافکنده، دیده دل آنان را کور و قلب آنان را هلاک و تباه فرموده است.

۱- سوره یونس: ۱۰- آیه ۳۵.

۲- سوره بقره: ۲- آیه ۲۶۹.

۳- سوره بقره: ۲- آیه ۲۴۷.

۴- سوره نساء: ۴- آیه ۱۱۳.

۵- سوره نساء: ۴- آیه ۵۳- ۵۴.

۶- سوره جمعه: ۶۲- آیه ۴.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعِيرٌ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ<sup>۱</sup>. و نیز فرمود: فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ<sup>۲</sup>. و نیز فرمود: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ<sup>۳</sup>. و صَلَّى اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

باری چون این حدیث از معدن ولایت و چشمه امامت فیضان یافته است و از دو لب مبارک حضرت ثامن الأئمة و الحُجَّجِ ترشح نموده و حقاً هر کلمه از آن گنجینه‌ای است بس نفیس که باید روی آن ماهها تفکر نمود و از خدا درخواست فهم و ادراک حقائق آن را کرد، تمام آن را بیان کردیم تا موجب روشنی دلها و سرور قلبها و طراوت و تازگی چشمها گردد.

نتیجه بحث ما این شد که برای بشر راه اختیار و انتخاب امام مسدود است و چون فکرش به مقامات و درجات امام نمی‌رسد و از حدود افکار و آهواء خود تجاوز نمی‌کند برای او چنین حقی نیست.

و بعضی که گفته‌اند<sup>۴</sup>: همین طور که در خبر واحد احتمال خطا موجود ولیکن در خبر متواتر احتمال خطا معدوم می‌گردد و خبر متواتر مفید یقین است، همچنین اگر فرد واحدی بخواهد امام را انتخاب کند در انتخاب او احتمال خطا زیاد است ولی هر چه تعداد انتخاب کنندگان بیشتر باشد این احتمال رو به ضعف می‌گذارد تارفته رفته، چنانچه اجماع اهل حل و عقد بر آن قائم گردد، به کلی معدوم، و نتیجه آراء، معصوم خواهد بود؛ از بحث ما روشن شد که این دعوی غلط و خبر متواتر شاهد و مثالی برای ما نخواهد بود چون در خبر متواتر شرط است که مخبرین، اخبار از محسوسات دهند چون احتمال خطا در هریک از اخبارات آنها به تنهایی می‌رود از کثرت مخبرین بدون توطی و تشریک مساعی یقین به صدق خبر حاصل می‌شود. و اما اگر از معقولات و آراء خبر دهند ابداً مفید یقین نبوده و به طور کلی خبر متواتر در این مقولات تحقق نمی‌یابد. مسئله انتخاب امام نیز چنین است، برای مردمی که درک

۱- سورة قصص: ۲۸- آیه ۵۰.

۲- سورة غافر: ۴۰- آیه ۳۵.

۳- سورة محمد: ۴۷- آیه ۸.

۴- تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۱۸ عند التعرض لأدلة القائلين بالاختيار.

فضائل امام و ملکات و نفسیات خفیه مخفیّه و حالات روحیه و درجات قرب او را به عوالم توحید نمی‌توانند بکنند چه یک نفر چه صد هزار نفر همه در یک ردیف و در یک طراز واقع‌اند، و از اجتماع و انتخاب آنها ابداً کشف آن ملکات و فضائل روحی نخواهد شد، و بنابراین راه اختیار مسدود و اختیار آنان مُنتج عصمت رأی و مصونیت از اشتباه و خطا نخواهد گردید.

درس بیستم

امام باید افضل و در رأس امورات باشد





## درس ۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ  
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ  
يَوْمِ الدِّينِ وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.  
قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ  
فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ  
تَأْوِيلًا<sup>۱</sup>.

آنچه درباره امامت از نقطه نظر عقل و شرع به نظر می‌رسد آن است که امامت منصبی است مانند نبوت از جانب خدا بر اساس لطف و محبت بر بندگان، گرچه شأن رسول تشریح احکام و قوانین به واسطه وحی الهی است، و شأن خلیفه رسانیدن احکام و بیان نمودن آداب و سنن و روشن نمودن مجملات و تفسیر معضلات و تطبیق آیات و کلمات بر مصادیق و موضوعات و نبرد و پیکار برای رسانیدن تأویل آیات همچنان که وظیفه خود پیغمبر قتال برای تنزیل کتاب بود، و نیز اظهار و بیان بعضی از خصوصیات احکامی است که در زمان رسول‌الله به عللی موقعیت برای اظهار آن نبوده یا به جهت تأخر ظروف و عدم تحقق موضوعات آن یا به جهت آماده نبودن نفوس برای پذیرش آن، همچنان که اصول کتاب به تدریج بر مردم نازل شده است و به عللی قوانین و احکام رفته رفته بدانها رسیده، همچنین فروع احکام و خصوصیات موضوعات و بیان حقائق و تأویل قرآن نیز باید متدرجاً برای آنها روشن شود، و این وظیفه خلیفه و امام است.

---

۱- سوره نساء : ۴- آیه ۵۹

و به همان دلیل که لطف الهی پیغمبران را برای نزدیک نمودن بندگان به طاعت خدا و دور نمودن آنان از معصیت خدا و معرفت و وصول به مقام قرب و حرم امن خدا برگزید تا بندگان را به آداب عبودیت مؤدب کنند و نادانستنی‌ها را بدانها تعلیم فرمایند و آنان را مانند بهائم و چهارپایان نیافرید تا بخورند و بیاشامند و غافلانه زیست کنند بلکه برای معرفت، آنها را به وجود آورد تا به راهنمایی پیغمبران راه رضای او را جستجو کنند و بدین وسیله جاده‌های سلوک را برای آنان سهل و آسان فرمود، و با ارسال رسل و انزال کتب و پیاپی آمدن وحی آسمانی در هر زمان پیوسته حجّت را بر مردم تمام نموده، و آنان را به وسیلهٔ پیغمبران به راه سعادت هدایت فرمود، به همان دلیل، لطف الهی ایجاب می‌کند که بعد از پیغمبران برای شریعت و آئین آنها امامی باشد افضل خلق و اعرف و اعلم آنها به حقائق دین تا نفوسی را که تکمیل نشده‌اند کامل گرداند و احکامی که تشریح شده ولی به عللی به مردم تبلیغ نشده تبلیغ گردد، و نیز افرادی که در زمان آن پیغمبر تولّد نیافته و بعداً به دنیا می‌آیند آنها را تربیت بنماید و به راه هدایت سوق دهد. و معقول نیست که اُمت را مهمل و بی‌سرپرست بگذارد در حالی که تمام مردم از نقطه نظر احتیاج به مربی، یکسان و از نقطه نظر شمول قاعدهٔ لطف الهی دربارهٔ آنان برابرند.

پس لازم است بر خداوند تبارک و تعالی آنکه برای تکمیل نفوس برانگیزاند کسی را که با بیان خود شریعت را کامل کند و شبهات مُلحدین را دفع نماید، و عالم جهل را به نور عرفان منور کند، و معارف و اسرار دین را برای نفوس قابله واضح گرداند، و با شمشیر و سنان نیز دشمنان دین را از حوزهٔ آن دور نماید، و با دست و زبان خود کژی‌ها را راست و کاستی‌ها را برطرف و پُر نماید. چون بین زمان دو پیغمبر، زمانی فاصله است و بعد از زمان خاتم النبیین دیگر شریعتی و قانونی نیست، بنابراین وجود امام در بین شرایع و پس از انقضای زمان حیات رسول‌الله به عنوان وجود مبقیهٔ آن اساس فرض و لازم خواهد بود. و چون خدای سبحان را بر بندگان لطفی است خفی و عنایتی دقیق و خود بر خود هدایت و نیکی به آنها را برعهده گرفته و غیر از خیر و سعادت بر آنان چیزی مقرر نفرموده بنابراین بر عهدهٔ اوست که دین پیغمبر خود را به رحلت او ناقص نگذارد و با تعیین امام که فقط او قدرت بر حمل این بارگران و

وظیفه سنگین را دارد و در تمام خصوصیات نمونه و مثال بارز و مثل اعلای وجود پیغمبر است، مردم را در راه کمال سوق دهد. و بر همین اساس تعیین وصی از طرف پیغمبر لازم است و لذا خداوند به وسیله پیغمبرش، علی بن ابیطالب سلام الله و صلواته علیهما را بر کافئه امت به وصایت تعیین نمود و گذشته از وصیائی که در دوران بیست و سه سال زمان نبوت چه در مکه و چه در مدینه راجع به خلافت و وصایت آن حضرت بیان فرمود، نزدیک به رحلت در مراجعت از حجّة الوداع در غدیر خم آن حضرت را به مشهد و مرآی صد هزار و بیشتر از نفوس مردم به امامت و خلافت تعیین و بر این اریکه نصب فرمود.

لیکن چون رسول خدا رحلت فرمود، و افرادی در ماسک دلسوزی به اسلام در سقیفه بنی ساعده برخلاف نصّ رسول خدا قیام نموده و وصی آن حضرت را نادیده گرفته و مردم را به بیعت خود دعوت کردند و کردند آنچه را که کردند و سپس که به منبر آن حضرت برآمدند نیازهای مردم را نتوانستند برآورند و در جواب مسائل و حلّ مشکلات فرو می ماندند و در اداره امور مسلمین حتی از نقطه نظر ظاهر عاجز می شدند و به حضرت مولی المولی کراراً و مراراً مراجعه می نمودند، لذا علمای اهل تسنن و طرفداران آنها بنا را بر این اصل گذاردند که اصلاً امامت افضل افراد بر امت لازم نیست، مفضول را با وجود افضل می توان بدین سیمت نصب نمود، و تعیین امام نیز از طرف خدا لازم نیست. اختیار به دست امت است هر کس را که بخواهند به زعامت خود انتخاب می کنند. و چون با آنها بحث شود و از آیات قرآن و اخباری که مورد نظر و صحّت است و در کتب خود ثبت نموده اند بر آنها خوانده شود هیچ پاسخی ندارند مگر آنکه می گویند: چون فعل سَلَف صالح بر این بوده است و ما را حقّ دخالت و انتقاد در افعال صحابه نیست لذا حتماً فعل آنها را هر که باشند و هر چه بنمایند بدون ملاحظه و دقّت و بدون بحث و انتقاد و بدون جرح و تعدیل و بدون تجزیه و تحلیل باید بپذیریم. **إِنَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ.**<sup>۱</sup>

«ما پدران و نیاکان خود را بر این راه و روش یافتیم و البته ما

۱- سوره زخرف: ۴۳- آیه ۲۳.

اعتذار اهل تسنن  
بر عدم انتقاد از عمل  
صحابه، اعتذار مردم  
جاهلی است

از آثار آنها تبعیت خواهیم نمود». عیناً همان پاسخ مردمان جاهلیت است در مقابل براهین ساطعه و آیات باهره حضرت رسول الله ﷺ که چون آیات خدا را بر آنان می خوانند و از راه عقل و فطرت تمام طرق شرک را بر آنها مسدود نموده آنان را به پرستش خداوند یگانه ملزم و از نقطه نظر استدلال و برهان مبین می ساخت، می گفتند: **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ<sup>۱</sup>** «چون ما نیاکان خود را بر این راه و روش یافتیم لذا در راه و روش آنها رفته و از آثار و رویه آنها تجاوز نمی کنیم».

و چون به آنان گفته می شد بیائید تا از احکام خدا پیروی کنیم در جواب می گفتند که: **از سنت قومی و رویه پدران دست بر نمی داریم. وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ<sup>۲</sup>** خداوند در پاسخ آنها می فرماید: «اگر چه پدرانشان هیچگاه فکر نکنند و قادر بر تعقل هیچ چیز نباشند و راه را نیافته باشند»؟

ما نیز به اهل سنت می گوئیم آیا میزان، دین و اصول تعالیم کتاب خدا و سنت رسول خداست؟ یا آنکه عمل صحابه نیز در قبال آنها حجیت دارد؟ اگر فقط حجّت کتاب خدا قرآن و سیره رسول الله است دیگر نباید عمل صحابه را با آن ضمیمه نمود و آنرا نیز از اصول و مدارک اعتقاد و عمل به حساب آورد، بلکه باید با کتاب خدا و سنت رسول خدا اعمال آنها را بررسی نموده نیک را نیک و زشت را زشت قرار داد، و اما اگر عمل صحابه را با کتاب خدا و سیره رسول خدا مجموعاً دلیل برای اعتقاد و عمل قرار دهیم در آن حال دین جدیدی پیدا شده که نتیجه عمل صحابه و عمل رسول خدا است. و البته این دین، دین آسمانی نخواهد بود چون طبعاً به واسطه حجیت عمل صحابه باید بعضی از سنت رسول خدا یا بعضی از آیات خدا را کنار گذاشت، و در مقام تعارض از آنها دست برداشت. فلذا نتیجه عمل صحابه ملاک عمل واقع می شود این کجا و اسلام کجا؟

سنّی ها نیز پاسخ مردمان جاهلی را داده و همان دلیل تبعیت از نیاکان و صحابه رسول خدا را ملاک عمل نموده و از آیات صریحه قرآن و اخبار متضافر و متواتری که درباره وصایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام است رفع ید

۱-سوره زخرف: ۴۳ - ۲۲.

۲-سوره بقره: ۲ - ۱۷۰.

نموده هر یک از آنها را بنحو غیر قابل تأویلی تأویل و با توجیهاات بارده غیر وجیهی توجیه می کنند، و إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَأَلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاتِنَا وَ لَوْ كَانَ آبَاتُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ<sup>۱</sup>» و زمانی که بدانها گفته شود بیائید از آنچه خدا نازل نموده و از سیره و عمل پیغمبر پیروی کنیم (که دو اصل اصیل برای اعتقاد و عمل است و چیز دیگری لفافه نموده و جزء اصول اعتقادی خود نیاریم، و از آهواء باطله خودداری کنیم. میزان، حق است و بس، نه عمل صحابه، میزان قول خدا و روش رسول خداست، نه کردار افراد بشری جایز الخطاء) در جواب می گویند برای ما آن روش و طریقه پدران و بزرگان ما کافی است (خداوند می فرماید) گرچه پدران آنها ابداً چیزی را ندانند و به راه مستقیم هدایت نشده باشند؟.

در بعضی از اقوال دیده می شود و نیز در بعضی از نوشتجات به چشم می خورد که بعد از هزارسال چرا ما باید در اقوال و افعال صحابه نظر کنیم و آنها را مورد عتاب قرار داده و با میزان اخبار رسول خدا و آیات اندازه گیری نموده و بعضی را از درجه صدق و امانت خارج کنیم، این بحث ها که دوران خود را طی نموده به چه درد ما می خورد آنها خوب یا بد، حسابشان با خداست ما را بدانها چکار؟ امروز وقتها کوتاه و اجازه ورود در مسائل اختلافیه را نمی دهد. گذشته، این بحثها موجب طغیان احساسات و عواطف مذهبی است که منجر به جدال خواهد شد ووو... لکن با اندک توجه واضح می شود که این ایرادات بی جاست، چون نظر در سیره صحابه از نقطه نظر عیب جوئی نیست تا عواطف را برانگیزد بلکه از نقطه نظر ملاک عمل و تطبیق روش ما بر اساس صحیح است و بس، هیچ منظور دیگری نیست، ما با برادران سنی نشسته و مانند دو برادر باید در این مسائل بحث روان و آزاد نموده و از هر گونه تعصب جاهلی خود را بر کنار داریم تا هر یک از حجتهای شرعی که میزان و ملاک عمل ماست واضح شده خدای ناکرده سالیان دراز، عمرها، قرن ها عمل خود را بر اساس غیر صحیح و غیر اسلامی قرار ندهیم. اگر ما صحابه را شناسیم و روش آنها را ندانیم و میزان معرفت و ایمان آنها را شناسیم و بدون توجه سالیان متمادی عمل خود را طبق عمل و سیره آنها قرار دهیم، و به فعل آنها در امور خود احتجاج کنیم آیا

۱-سوره مائده : ۵- آیه ۱۰۵.

این عمل صحیح است یا نه؟ مطلب و مبحث ما، خوبی و بدی آنها از نقطه نظر خود آنها نیست، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **وَ الْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ**<sup>۱</sup>.

بحث ما از نقطه نظر اصطکاک عمل ماست با سیره آنها. این درد مهم و ناراحت کننده است که ما به عقیده خود می‌خواهیم مسلمان باشیم و ملاک عمل خود را حقّ قرار دهیم و بر شریعت الهیّه سید المرسلین متکی باشیم و سپس خلاف این منظور به علت پیروی از افرادی که عملشان منطبق بر کتاب و سنت نبوده است حاصل شود، ما زحمت می‌کشیم که دین خود را برای خدا خالص کنیم، **وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**<sup>۲</sup> و سپس غیر خالص از آب درآید **فَهَذِهِ هِيَ الْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى**. ما می‌ترسیم که در تحت عنوان آیه شریفه: **وَ أَنْ كَثِيرًا لِيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ**<sup>۳</sup> «و بسیاری از مردم به علت پیروی از آهواء خود گمراه می‌کنند» واقع شویم. ما می‌ترسیم مصداق این آیه بوده باشیم: **أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ** «آیا دیدی تو کسی را که خدا و معبود خود را هوای نفس خود قرار داده و خدا او را با وجود علم گمراه نموده است و گوش و قلب او را مهر کرده و بر روی چشم او پرده‌ای کشیده در این صورت که هدایت الهی بر او مسدود شده چه کسی می‌تواند او را هدایت کند، آیا شما متذکر نمی‌گردید؟».

ما از افتراء برخدا بیم داریم و از تشریح محرّم ناراحتیم و گریزان، **وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ**<sup>۴</sup>. «کدام فردی ظالم‌تر است از کسی که به دروغ بر خدا افتراء ببندد در حالتی که او را به اسلام (واقعی و دین پاک و بی‌آلایش الهی) دعوت می‌کنند و خداوند ستمکاران را به مقصود نمی‌رساند».

ما می‌خواهیم خود و همه مسلمانان بلکه همه اهل عالم تابع شریعت حقّه و دین پاک و بی‌پیرایه و خالی از هرگونه خرافات و تعصبات نژادی و قومی و عاری از هرگونه پلیدی که بعداً در طول راه و سیر تاریخ به آن بسته شده است بوده باشیم،

۱- راجع به کردار عائشه در جنگ جمل، «نهج البلاغه» چاپ فیض الاسلام ص ۴۸۷.

۲- سوره بینه: ۹۸- آیه ۵.

۳- سوره انعام: ۶- آیه ۱۱۹.

۴- سوره جائیه: ۴۵- آیه ۲۳.

۵- سوره صف: ۶۱- آیه ۷.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زَيْنَ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ<sup>۱</sup> «آیا کسی که پیوسته از طرف خدا با بیئنه و دلیل روشن مواجه است با کسی که زشتی کردار بر او زینت داده شده و از اهواء باطله خود پیروی می‌کند مساوی خواهد بود؟»

و بالأخره دین اسلام دین عقل و علم و بصیرت است، دین تفکر و تأمل و دقت است و بر همین اساس باید از جزئیات حالات و سیره رسول و ائمه معصومین اطلاع کافی داشته باشیم و به روش صحابه و طرز تفکر آنها کاملاً بصیر باشیم و به ظن و گمان اکتفاء نکنیم، و لا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا<sup>۲</sup>. «از چیزی که به او علم و یقین نداری پیروی مکن، حقاً که گوش و چشم و دل، همه آنها از پیروی باطل مؤاخذه خواهند شد»، و إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا<sup>۳</sup>. «و بدرستی که حدس و گمان انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند»، بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ<sup>۴</sup>. «بلکه ستمکاران از آراء و اهواء خود بدون رسیدن به علم و درک حقیقت پیروی می‌کنند و کسی که خدا او را گمراه کند چه کسی می‌تواند او را به مقصود برساند، این افراد یار و یآوری ندارند».

علمای تسنن می‌گویند: عصمت و افضلیت در امام لازم نیست چون منصب خلیفه را فقط برای رسیدگی به امور اجتماعی و شئون عامه می‌دانند، مانند اقامه حدود، بریدن دست دزد و کشتن قاتل و حفظ امنیت و نگهداری و جمع آوری زکوات و بیت المال و نگهداری سرحدات و تجهیز جیش و دفع ظالم و تقسیم فیئ بین مسلمانان و فرستادن آنها به حج و جهاد. می‌گویند: در این امور افضلیت لازم نیست بلکه ممکن است شخص غیر افضل و غیر اعلم فردی بوده باشد که از نقطه نظر رسیدگی به این امور قدرتش بیشتر و عملش صحیح‌تر بوده از عهده آن بهتر برآید و بنابراین این بر امت لازم است که افضل را کنار گذاشته و مفضل را به خلافت برگزینند. می‌گویند: خلافت به وصیت و تنصیب خلیفه سابق و یا با بیعت اهل حل و عقد منعقد می‌گردد مانند وصیتی که ابوبکر برای خلافت عمر نمود و مانند بیعتی که مسلمین با خلفای بعدی نمودند، و لازم نیست تمام اهل حل و عقد بیعت کنند بلکه

۱- سوره محمد (ص): ۴۷- آیه ۱۴. ۲- سوره اسراء: ۱۷- آیه ۳۶.

۳- سوره نجم: ۵۳- آیه ۲۸. ۴- سوره روم: ۳۰- آیه ۲۹.

بیعت یک نفر یا دو نفر و حداکثر پنج نفر کافی است؛ به دلیل آنکه در روز سقیفه یک نفر یا دو نفر یا پنج نفر بیشتر با ابوبکر بیعت نکردند، عمر، ابو عبیده جراح، اُسَید بن خضیر، بشیر بن سعد، سالم مولی ابی خذیفه.

ماوردی گوید: «علماء تسنن در تعدادی که با بیعت آنان خلافت تحقق می‌یابد اختلاف کرده‌اند: بعضی گفته‌اند که خلافت منعقد نمی‌گردد مگر به بیعت تمام افراد اهل حلّ و عقد در بلد، برای آنکه رضا به خلافت او عام بوده و همگی تسلیم امامت او باشند. و این مذهب صحیح نیست بیعت با ابوبکر با اختیار حاضرین تمام شد و منتظر آمدن غائبین نشدند. و اما بعضی که گویند که در بیعت پنج نفر لازم است یکی استدلال کرده‌اند به بیعت پنج نفر فوق با ابوبکر، و دیگر آنکه عمر شوری را بین شش تن قرار داد تا آنکه پنج تن از آنها با یک تن بیعت کنند. و بعضی گویند: بیعت دو نفر کافی است تا آنکه او حاکم، و بیعت کنندگان به منزله دو شاهد بوده باشند، مانند عقد نکاح که با ولیّ و دو شاهد صورت می‌گیرد. و بعضی گفته‌اند که بیعت یک نفر کافیست چون عباس هنگام رحلت رسول خدا به علی بن ابیطالب گفت: أُمِدُّ يَدَكَ أَبَايَعُكَ فَيَقُولُ النَّاسُ عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ بَايَعَ ابْنَ عَمِّهِ فَلَا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ أَثْنَانُ «دستت را پیش بیاور تا من با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عموی رسول خدا با پسر عموی رسول خدا بیعت کرد و در این صورت حتی دو نفر را یارای مخالفت با تو نخواهد بود».

بیان اهل تسنن در عدم لزوم امام معصوم  
و دلیل دیگر آنکه «بیعت حکم است و حکم شخص واحد نافذ است»<sup>۱</sup>.

و بر همین مطلب یعنی کفایت بیعت یک نفر از اهل حلّ و عقد، امام الحرمین جوینی در کتاب «ارشاد» و الامام ابن العربی المالکی در «شرح صحیح بخاری» و قرطبی در تفسیر خود و الامام ابوالمعالی و دیگران اتفاق دارند.<sup>۲</sup> و حتی تفتازانی در «شرح مقاصد» گوید: اگر خلیفه بمیرد کسی که قابلیت خلافت را دارد می‌تواند متصدی مقام خلافت گردد گرچه هیچکس با او بیعت نکند و حتی اگر فاسق یا جاهل هم بوده باشد علی الأظهر، و اطاعت خلیفه واجب است وقتی که بر خلاف

۱- «الغدیر» ج ۷ ص ۱۴۲.

۲- همان کتاب ج ۷ ص ۱۴۳ و ۱۴۴.



شرع حکمی نداده باشد خواه خود او عادل باشد یا ظالم.<sup>۱</sup> و اما صفات و مشخصاتی که باید در خلیفه باشد آنکه باید قُرشی باشد و بتواند قضاوت کند و در امر جنگ بصیر باشد و تدبیر جیش و لشکر بتواند بنماید و سرحدات را حفظ کند و انتقام از ظالم بکشد و در اقامه حدود رقت قلب نداشته و در تازیانه زدن و آدم کشتن جزع نکند. و لازم نیست افضل امت باشد بلکه در صورت مصالحی می‌توان مفضول را به امامت منصوب نمود و لازم نیست معصوم باشد و نه عالم به غیب باشد، نه از همه امت فراستش بیشتر و نه شجاع‌تر و نه از بنی‌هاشم بوده باشد. امام از نقطه نظر علم با سایر امت مساوی است و لازم نیست اعلم باشد و اگر بگویند که در مسائل، مردم به که مراجعه کنند و مجهولات خود را به که ارجاع دهند؟ جواب داده می‌شود که امام مسئول این امر نیست بلکه مسئولیت و عهده‌داری او همان امور اجتماعی ظاهری است که ذکر شد.

و جمهور از اهل تسنن که به کلام آنها اعتنا می‌شود می‌گویند: امام به فسق و ظلم و غصب اموال و تازیانه‌های بیجا زدن بر مردم بی‌گناه و آدم کشی‌های بیجا و قتل نفوس محترمه و ضایع نمودن حقوق و تعطیل کردن حدود و سایر محرّمات از خلافت نمی‌افتد و باز هم خلیفه و واجب‌الاطاعة است و حرام است کسی بر او خروج کند بلکه فقط در صورت امکان باید او را موعظه نمود. اطاعت خلیفه در هر صورت واجب است گرچه مال انسان را ببرد و شلاق و تازیانه ستم بر انسان بنوازد چون از پیغمبر و از صحابه روایت شده است که: *إِسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَ لَوْ لِعَبْدٍ حَبَشِيٍّ، وَ صَلُّوا وَرَاءَ كُلِّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ. وَ رَوَى أَنَّهُ قَالَ: أَطِيعُهُمْ وَ إِنْ أَكَلُوا مَالَكَ وَ ضَرَبُوا ظَهْرَكَ وَ أَطِيعُوهُمْ مَا أَقَامُوا الصَّلَاةَ.* «گوش فرا دارید و اطاعت کنید گرچه حاکم بر شما غلام لب بریده‌ای باشد یا غلامی از سیاهان حبشه، و نماز بخوانید پشت سر هر مرد صالح و هر مرد فاسق و فاجر، و روایت شده است که رسول خدا گفت: اطاعت کن آنها را گرچه مال تو را بخورند و گرچه ترا تازیانه بیجا زنند، اطاعت کنید از آنها تا وقتی که آنها نماز را اقامه می‌کنند».

اینها مطالبی بود که از ابوبکر باقلانی صاحب کتاب «تمهید القواعد» که در اصول طبق آراء اهل سنت نوشته است نقل کردیم.<sup>۲</sup>

۱- «الغدیر» ج ۷ ص ۱۳۹.

۲- همان کتاب ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

روایات مجعوله عامه بر وجوب اطاعت خلیفه و حاکم ظالم همانطور که در لزوم اطاعت حاکم جائز بعضی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم:

علامه امینی گوید: «صحیح مسلم» و «سنن بیهقی» از حدیثی روایت است که قال: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا بَشَرًّا فَجَاءَ اللَّهُ بِخَيْرٍ فَخَنُّ فِيهِ، فَهَلْ مِنْ وِرَاءِ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: وَ هَلْ وِرَاءَ هَذَا الشَّرِّ خَيْرٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَهَلْ وِرَاءَ ذَلِكَ الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: كَيْفَ يَكُونُ؟ قَالَ: يَكُونُ بَعْدَ أُمَّةٍ لَا يَهْتَدُونَ بِهَدَايَ وَلَا يَسْتَنْوَنَ بِسُنَّتِي، وَ سَيَقُومُ فِيهِمْ رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فَيُجْتَمَانِ اِنْسٌ. قُلْتُ: كَيْفَ اصْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ؟ قَالَ: تَسْمَعُ وَ تُطِيعُ لِلْأَمِيرِ، وَ إِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ وَ أَخَذَ مَالَكَ فَاسْمَعْ وَ اطِيعُ. «حدیثی می‌گوید: به رسول خدا گفتم: ای رسول خدا ما در زمان شرّی بودیم خدا خیری آورد و بحمدالله ما الآن درخیر هستیم آیا دنباله این خیر شرّی است؟ فرمود: بلی، گفتم دنباله آن شرّ خیری است؟ فرمود: بلی. گفتم آیا دنباله آن خیر نیز شرّی است؟ فرمود: بلی. گفتم: چگونه است؟ فرمود: بعد از من پیشوایانی بر شما حکومت کنند که به هدایت من هدایت نیافته‌اند و به سیره و سنّت من رفتار نمی‌کنند و در میان آنان مردانی هستند که دل‌های آنها دل‌های شیاطین است ولی در لباس انسان درآمده‌اند. گفتم: اگر من آن زمان را دریافتم چه کنم؟ فرمود: گوش فرادار و از امیر اطاعت کن، و اگر پشت تو را تازیانه بیجا زند و مال تو را بر باید گوش بده و پیروی کن.»

دیگر در «صحیح مسلم» و «سنن بیهقی» از عوف بن مالک اشجعی روایت است که گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: خِيَارُ أُمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُحِبُّوهُمْ وَ يُحِبُّوكُمْ وَ يُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَ يُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ. وَ شَرَارُ أُمَّتِكُمُ الَّذِينَ يُبْغِضُونَكُمْ وَ يُبْغِضُونَكُمْ وَ تَلْعَنُونَهُمْ وَ يَلْعَنُونَكُمْ، قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا نُنَا بِذِهِمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لَا، مَا أَقَامُوا فِيكُمْ الصَّلَاةَ. أَلَا وَ مَنْ وُلِيَ عَلَيْهِ وَ آلَ فَرَّاهُ يَأْتِي شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلْيَكْرِهْ مَا يَأْتِي مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ لَا تَنْزَعَنَّ يَدًا مِنْ طَاعَتِهِ.

«بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما آنها را دوست دارید و آنها نیز شما را دوست دارند، شما بر آنها دعا می‌کنید آنها نیز شما را دعا می‌کنند، و

پیشوایان بد شما کسانی هستند که شما آنها را مبعوض دارید آنان نیز شما را مبعوض دارند، شما آنها را لعن می‌کنید آنها نیز شما را لعن می‌کنند. می‌گوید: گفتیم: یا رسول الله آیا در این حال ما بر علیه آنان قیام نکنیم و آنها را از این مسند کنار نزنیم؟ فرمود: نه، مادامی که در میان شما نماز را اقامه می‌کنند. آگاه باشید کسی که بر او امیری ولایت کند و در او معصیتی از معاصی خدا را ببیند باید آن معصیت را روش ناپسند بداند ولی نباید دست اطاعت را از دست او بیرون کشی».

و نیز در «صحیح مسلم» و «سنن بیهقی» از سلمه بن یزید جعفری روایت است می‌گوید گفتیم: یا رسول الله ان قامت علينا امراء يسألوننا حقهم و يمنعوننا حقا فما تأمرنا؟ قال: فأعرض عنه رسول الله ﷺ سألته فقال: اسمعوا و اطيعوا فانما عليهم ما حملوا و عليكم ما حملتم. «اگر امرائی بر ما فرمان دهند و آنان حق خود را از ما طلب کنند ولی حقوق ما را به ما ندهند در آن حال تکلیف ما چیست؟ می‌گوید: پیغمبر از پاسخ اعراض کردند و دو مرتبه سؤال کرد حضرت فرمودند: گوش فرا دارید و اوامر آنان را اطاعت کنید، بر عهده آنانست کارهایی را که می‌کنند و بر عهده شما است کارهایی را که می‌کنید».

و نیز از «سنن بیهقی» از مقدم روایت است که رسول خدا فرمود: اطيعوا امراءكم ما كان، فان امرؤكم بما حدثتكم به فانهم يؤجرون عليه و تؤجرون بطاعتكم، وان امرؤكم بشيء مما لم امركم به فهو عليهم وانتم منه برآء، ذلك بائكم اذا لقيتم الله قلتم: ربنا لا ظلم؟ فيقول: لا ظلم. فتقولون: ربنا ارسلت إلينا رسلاً فأطعناهم بإذنك و استخلفت علينا خلفاء فأطعناهم بإذنك، و أمرت علينا امراء فأطعناهم. قال: فيقول: صدقتم هو عليهم وانتم منه برآء. «امرای خود را اطاعت کنید در هر امری که بنمایند. اگر شما را امر کردند به آنچه من به شما امر کرده‌ام آنها مزد می‌برند و شما نیز به سبب اطاعت از آنها به ثواب می‌رسید، و اگر شما را امر کردند به چیزی که من شما را بدان امر نکرده‌ام گناه آن به عهده خود آنها است نه به عهده شما، به علت آنکه چون خدا را ملاقات کنید می‌گوئید: خدایا این روز ظلم نیست؟ خدا می‌گوید: ظلم نیست. پس می‌گوئید: خدایا به سوی ما فرستادی پیغمبرانت را و ما از آنان به اذن تو اطاعت

۱- این روایت در «الدرالمثور» ج ۲ ص ۱۷۸ نیز ذکر شده است.

کردیم، و خلفائی بر ما گماشتی<sup>۱</sup> و ما از آنها به اذن تو پیروی کردیم لَهْمَرَّائِي رَابِر مَا حَكُومَتِ دَادِي وَ مَا از آنها اطاعت کردیم، خدا می گوید: راست می گوئید گناه به عهده آنان است و شما از هر گونه گناهی منزّه هستید».

و در «سنن بیهقی» از سوید بن غفله نقل است که قال لِي عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ: يَا أَبَا أُمَيَّةَ لَعَلَّكَ أَنْ تَخْلُفَ بَعْدِي، فَاطِعَ الْإِمَامِ وَإِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا. إِنْ ضَرَبَكَ فَاصْبِرْ، وَإِنْ أَمَرَكَ بِأَمْرٍ فَاصْبِرْ، وَإِنْ حَرَمَكَ فَاصْبِرْ، وَإِنْ ظَلَمَكَ فَاصْبِرْ، وَإِنْ أَمَرَكَ بِأَمْرٍ يَنْقُصُ دِينَكَ فَقُلْ: سَمِعْتُ وَ طَاعَةٌ، دَمِي دُونَ دِينِي.<sup>۲</sup> و نیز سیوطی روایت کند از ابن جریر از ابن زید فی قوله تعالی: «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قال: قال أَبِي: هُمُ السَّلَاطِينُ، قال: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الطَّاعَةُ وَ فِي الطَّاعَةِ بَلَاءٌ. وَقَالَ: لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَ الْأَمْرَ فِي الْأَنْبِيَاءِ - يَعْنِي لَقَدْ جَعَلَ لِيهِمْ وَ الْأَنْبِيَاءُ مَعَهُمْ - أَلَا تَرَى حِينَ حَكَمُوا فِي قَتْلِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا؟<sup>۳</sup>

«گوید: اَبی گفته: مراد از اولی الامر سلاطین اند، و می گوید: پیغمبر فرمود: از حاکمان اطاعت کنید اطاعت، و رد اطاعت بلا است. اگر خدا می خواست پیوسته ریاست و حکومت را در انبیاء قرار می داد لکن قرار نداد بلکه با وجود انبیاء در امراء و حکام قرار داد آیا نمی بینی درباره کشتن یحیی بن زکریا حکم نمودند؟».

و نیز روایت کند از بخاری از انس قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَ أَنْ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ حَبَشِيٌّ كَانَ رَأْسَهُ زَبِيئَةً.<sup>۴</sup> «گوش فرا دهید و پیروی کنید اگر چه یک غلام حبشی بر شما حکومت کند و سرش مانند کشمش یا انجیری خشک بوده باشد».

و نیز از ابی هریره روایت کند که پیغمبر فرمود: سَيَلِيكُمُ بَعْدِي وَاةٌ فَيَلِيكُمُ الْبُرِّ بِرَّهُ وَ الْفَاجِرُ بِفَجْرِهِ فَاسْمَعُوا لَهُمْ وَ أَطِيعُوا فِي كُلِّ مَا وَافَقَ الْحَقَّ، وَ صَلُّوا وَرَاءَهُمْ، فَإِنْ

۱- این مطلب افتراء و دروغ بستن به خداست، هیچگاه خداوند خلفاء و امرای جور را بر مردم قرار نداده و اطاعت آنانرا واجب ننموده است.

۲- «الغدیر» ج ۷ ص ۱۳۸. و نیز این روایت را در «الدرالمثور» ج ۲ ص ۱۷۷ آورده است.

۳ و ۴- «الدرالمثور» ج ۲ ص ۱۷۶.

أَحْسِنُوا فَلَهُمْ وَ لَكُمْ، وَإِنْ أَسَأَوْا فَلَكُمْ وَ عَلَيْهِمْ<sup>۱</sup>» ابوهیریه می‌گوید که: پیغمبر فرمودند: به زودی بعد از من بر شما والیانی حکومت می‌کنند، والی‌های خوب و نیکوکار و والی‌های فاجر و فاسق و زشت کردار. پس بشنوید فرمان آنها را و اطاعت کنید هر چه را با حق موافقت دارد، و پشت سر همه نماز بخوانید. اگر خوب بودند هم برای آنها مفید است و هم برای شما، و اگر بد بودند برای شما مفید است و برای آنان مضر<sup>۲</sup>».

باری اینها نمونه‌ای از روایاتی است که عامه در کتب خود نقل نموده و اساس اطاعت از اولوالامر را بر آنها پایه‌گذاری می‌کنند. آنها اطاعت اُمراء را تا وقتی که نماز را اقامه کنند واجب می‌دانند، امیر هر که باشد و هر چه بجا آورد. البته معلوم است که این روایات همگی مجعول است. بعد از آنکه خلفای جور بر سر کار آمدند بالاخص در زمان معاویه برای سر و صورت دادن به زشتیهای آنها و برای ساکت نمودن مردم روایات بسیاری را علماء درباره معاویه جعل کردند و در بین مردم منتشر نمودند، و بر خلاف نص صریح قرآن مجید و سنت رسول اکرم ﷺ احکامی را نشر و اباطیلی را پخش کردند. خود حضرت رسول الله از این مصیبت خبر داده و می‌فرماید: «بعد از من اقوال بی‌جا در بین مردم پیدا می‌شود هر حدیثی را از قول من اگر یافتند که مخالف کتاب خدا باشد آنرا به دیوار بزنید». کنایه از آنکه دور بیفکنید و بدان اعتنا نکنید، روایت‌سازان آنرا جعل نموده و مردم مسکین را بدین وسیله گمراه می‌کنند. ما قبل از مراجعه به سند روایات فوق باید آنها را با کتاب خدا تطبیق کنیم.

ایات داله بر اینک ما چند آیه از قرآن مجید نقل می‌کنیم: فَلَا تُطِعِ الْمُكذِبِينَ<sup>۲</sup> «از افرادی که حقائق را تکذیب می‌کنند اطاعت مکن». وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ<sup>۳</sup> «از هر فردی که سوگند بسیار یاد می‌کند و فرومایه است پیروی منما».

وَلَا تُطِعُ الْكٰفِرِينَ وَ الْمُتٰنٰفِقِينَ وَ دَعٰ اٰذِيَٰهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلٰی اللّٰهِ<sup>۴</sup> «از کافران و منافقان اطاعت مکن و از جور و آزار آنان درگذر و کار خود را به خدای خود بسپار». فَلَا تُطِعِ

۱- «الدرالمثور» ج ۲ ص ۱۷۷.

۲- سوره قلم: ۶۸- آیه ۸.

۳- سوره قلم: ۶۸- آیه ۱۰.

۴- سوره احزاب: ۳۳- آیه ۴۸.

الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا» از پوشانندگان حق و کافران پیروی منما و با آنها جهاد بزرگی بجای آور و مبارزه سختی بنما. «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ»<sup>۲</sup> و از رویه و امر اسراف کنندگان اطاعت مکنید. «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا»<sup>۳</sup> برای بجا آوردن حکم خدا شکبیا باش و پافشاری بنما و ابداً از مردمی که گناهکارند یا کفران می نمایند پیروی مکن. «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»<sup>۴</sup> و پیروی مکن از کسی که ما قلب او را از یاد خود غافل نمودیم و او از هوای نفس خود پیروی نموده و کارهای او از روی ظلم و تعدی است. «يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَآطَعْنَا الرَّسُولَ»<sup>۵</sup> و قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَانَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا\* رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا»<sup>۶</sup> و روزی خواهد رسید که گناه کاران در آتش افتاده و صورتهایشان از شدت آتش برگردد، می گویند: ای کاش ما از خدا و رسول خدا اطاعت می کردیم. و می گویند: بار پروردگارا ما از بزرگان و رؤسای خود تبعیت نمودیم و آنها راه را بر ما گم نمودند. بار پروردگارا آنان را از عذاب خود دو چندان بچشان و آنها را از رحمت خود بسیار دور گردان.»

وَذَرُوا ظَاهِرَ الْأَيْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَيْمَ سَيَجْزُونَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ\* وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ أَلْسِنًا لِيُضِلُّوكُمْ وَأَنَّ أَطْعَمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»<sup>۷</sup> و از ظاهر و باطن گناه (از آشکار و پنهان آن) دوری جوئید، کسانی که خود را به گناه آلوده کنند به زودی به نتیجه گناه خود خواهند رسید. و از چیزی که نام خدا بر او برده نشده است نخورید و به درستی که آن خوردن فسق و گناه است و شیاطین به سوی دوستان خود خبر می دهند که با شما مجادله کنند و اگر شما از آنها پیروی کنید هر آینه شما از مشرکین خواهید بود. «كَلَّا لَا تُطِيعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ»<sup>۸</sup> پس از آنکه خداوند انحراف و روگرداندن شخصی را که از نماز

۲- سوره شعراء: ۲۶- آیه ۱۵۱.

۱- سوره فرقان: ۲۵- آیه ۵۲.

۴- سوره کهف: ۱۸- آیه ۲۸.

۳- سوره دهر: ۷۶- آیه ۲۴.

۶- سوره انعام: ۱۲۰- ۱۲۱.

۵- سوره احزاب: ۳۳- آیه ۶۶- ۶۸.

۷- سوره علق: ۹۶- آیه ۱۹.

منع می نمود بیان کرد می فرماید: «أبدأُ از او پیروی مکن و سجده خدا بجا آور و نزدیک شو».

باری اینها نمونه‌ای از آیاتی است که متابعت از ظالم و اطاعت از او را به هر عنوان که باشد حرام نموده و صریحاً از پیروی او جلوگیری می کند. و بنابراین چون متن اخباری که ذکر شد مخالف با نص کتاب خدا است همه از درجه اعتبار ساقط و نسبت دادن چنین اخباری به رسول خدا گناه است. هر کس به کتاب خدا و سیره رسول خدا آشنائی داشته و با روح دین مأنوس باشد بطلان این اخبار را فوراً درمی یابد.<sup>۱</sup>

جائی که خداوند انسان را از اطاعت پدر و مادر اگر انسان را به معصیتی دعوت کنند باز می دارد چگونه می شود که امر به اطاعت فساق و فجّار و ظلّمه بنماید؟ و اِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا<sup>۲</sup>. و اِنْ جَاهِدَاكَ عَلٰى اَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا<sup>۳</sup>. «اگر پدر و مادر تو را وادار نمودند که به خدا شریک بیاوری آنچه را که به او علم نداری، از آندو پیروی منما».

امام باید افضل  
و در رأس امور  
امت باشد

اما اینکه گفته اند ممکن است با وجود افضل در میان امت شخص مفضول بهتر امورات عامه و اجتماع را اداره کند سخنی بی جا است چون افراد تا هنگامی که به سر حدّ توحید محض و لقای خدا نرسیده اند در میان آنها تفاضل نسبی موجود است. ممکن است شخصی از جهتی از دیگری بهتر و آن شخص از جهت دیگری از ولی لایق تر باشد، ولی چون کسی به مرحله عبودیت مطلقه که همان مرتبه ولایت است برسد دیگر در آنجا عنوان نسبت برداشته می شود. ولی خدا که از تمام صفات امکان و هستی مجازی عبور کرده و به هستی خدا «هست» شده و خود را در دریای بیکران عالم توحید غرق نموده است، دیگر چه معنی دارد که دیگری ولو از جهتی من الجهات از او بهتر و افضل باشد؟ ولی خدا صفاتش مندرک در صفات خدا شده و نفس و ملکات او از عالم تقدیر و اندازه گذشته، علم و قدرت و حیاتش بی حدّ و

۱- خطبه مفصلی امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد نموده اند که در آن روایات دروغی را که از رسول الله نقل کرده اند بیان می فرماید - «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۴۲۳.

۲- سورة لقمان : ۳۱- آیه ۱۵.

۳- سورة عنکبوت : ۲۹- آیه ۸.

مقدار گردیده است، و بنابراین در تمام صفات بدون استثناء از همه امت برتر است، چون خود رسول الله که در تمام صفات بدون استثناء اکمل و افضل و مربی و مکمل دیگران بوده‌اند، و با آنکه در غزوات، خود شمشیر نمی‌زدند ولی از همه به دشمن نزدیک‌تر بودند، و موجب قوت دل امت بودند، و در انفاق و ایثار و علم و حمیت و وفا و سایر صفات به مقیاس غیر قابل قیاسی جلوتر بودند. همین طور امام علیه السلام که، بالفرض به مقام یقین و توحید محض رسیده و مقام رجوع را برای تربیت امت عهده‌دار شده است از هر جهت از تمام امت افضل و اعلم خواهد بود و انفکاک فضیلتی از فضائل از او محال و فرض صفت غیر تامی نیز در او محال است، و بدین معنی بزرگان از عرفای اهل تسنن اقرار و اعتراف نموده‌اند.

اگرچه خود امام زمامدار امور بوده باشد کارهای اجتماعی را بر افرادی قسمت نموده و خود در رأس قرار می‌گیرد. ولی فرق است که این کارهای اجتماعی را آنان تحت نظر و تبعیت امام انجام دهند یا مانند گفته سنیان مستقلاً در آنها ذی نظر باشند، عمده اشکال همین نظر استقلالی است که آنها را از صواب بر حذر داشته است.

ولی اگر به نظر و صلاحدید امام انجام دهند اولاً - چه بسیاری از آنان را که امام لایق نداند از کار برکنار می‌کند کما آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به مجرد خلافت ظاهریه تمام والی‌هائی را که عثمان بر ولایات گماشته بود و همچنین معاویه را از ولایت شام معزول کردند.

ثانیاً - اگر آنها تحت نظر و مراقبت امام باشند از تخطی و تجاوز مصونند زیرا به مجرد اندک اشتباهی امام آنها را متوجه و متنبه نموده و از کار آنان جلوگیری می‌کند. همچنان که از مکاتبه آنحضرت با عثمان بن حنیف که از ناحیه ایشان ولایت بصره را عهده‌دار بود، و از مکاتبه ایشان نیز به عبدالله بن عباس که او نیز بعداً ولایت آنجا را متعهد بود به خوبی معلوم می‌شود. چون امام در این حال به منزله قلب است که تخطی و تجاوز اجزاء را اصلاح و ترمیم نموده و در صورت عدم قابلیت او آن را از خود جدا می‌کند، و عضو فاسد باید بریده شود، اما اگر امام غیر معصوم باشد تمام امور را زیر نظر غیر معصوم خود انجام می‌دهد و والی‌هائی را که می‌گمارد نیز در تحت نظر غیر معصوم خود اوست. در این صورت چه مفاسدی است که بار نیاید؟! و علاوه از اینها



ممکن است که شخص زعیم در اوّل وهله روی کار آمدن مرد متعدّدی و متجاسری نباشد لکن توجّه به دنیا و ریاست یک امتحان عجیب و بسیار مشکلی است خورد کننده و شکننده.

تصدی امور اجتماع  
به غیر امام معصوم  
همواره در معرض  
لغزش و انحراف  
است

کیست غیر از معصوم که از این مهالک سالم جان بدر برد، عنوان و اعتبار و ریاست و مُطاعیّت رفته رفته او را به تعیّنات و اعتباریّات بیشتر متوجّه می نماید، تا کم کم روح لطیف او آلوده و قلب رقیق او سنگین و دل رحیم او سخت و چشم گریان او خشک و حالات خوش هنگام نماز تبدیل به غفلت می گردد تا جائی که عیناً مانند همان فجّار و فسّاق از آب در می آید.

و این مسئله از نقطه نظر روان شناسی ثابت و در کتب علماء اخلاق با براهین و ادله ای موجود و علاوه تجربه شاهد صادق و گواه روشنی بر این مطلب است. و با این حال چگونه در سنّت خدا تعیین شخص ناقص برای زعامت مردم رواست، در صورتی که اولاً - نفس او دستخوش هلاکت گردد، و ثانیاً - یک امّت را بر اساس روش و سیره خود به هلاکت کشاند. یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ.<sup>۱</sup> «در روز قیامت فرعون جلودار قوم خود می شود او به جلو و قوم او در عقب او رفته همه آنها را وارد آتش می کند».

و بسیاری از اهل تسنّن برای خلیفه استقلال در نظر و رأی را قائلند و می گویند: چنانچه خلیفه حکمی را برای امّت مصلحت بیند می تواند آن را اجرا کند گر چه مخالف حکم خدا و مناقض صریح دین باشد.<sup>۲</sup> کما آنکه دیده می شود بسیاری از خلفاء در مسائل حادثه به رأی خود رفتار می نمودند.

عمر متعّه حجّ و متعّه نساء را تحریم نمود و حیّ علیّ حَیْرَ الْعَمَلِ را از اذان برداشت و غیر ذلک. سنی ها بنا بر آیه و جوب اطاعت اولی الامر این احکامی را که از خلفاء صادر شده لازم المراعاة می دانند.

مانند آنکه سیوطی روایت می کند از عکرمه که چون از او سؤال شد راجع

۱- سوره هود: ۱۱- آیه ۹۸.

۲- احمد امین المصری فی کتابه «فجر الاسلام» علی مانقله العلامة الطباطبائی فی تفسیره «المیزان»

به امّ ولد در پاسخ گفت: آزاد است، یعنی به مجرد آنکه کنیزی از مولای خود بچه‌ای بیاورد آزاد می‌شود. به او گفتند، به چه دلیلی این مطلب را می‌گوئی؟ گفت: به قرآن. گفتند: به کدام آیه از قرآن؟ گفت: به این آیه: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**<sup>۱</sup>، چون این آیه وجوب اطاعت اولی الامر را می‌رساند و عمّر از افراد اولی الامر است، و او فتوی به آزادی امّ ولد داده است لذا قرآن آزادی امّ ولد را حکم نموده است.<sup>۲</sup>

این استدلال از دو جهت غلط است: اول - آن که گفتیم مراد از اولوالامر معصومین هستند نه غیر آنها، دوم - آن که گفتیم حقّ تشریح ندارند تشریح اختصاص به کتاب خدا دارد در اصول و امّاد در فروع و بیان خصوصیات احکام و تعیین موضوعات حقّ تشریح مختصّ رسول الله است و اولوالامر را در آنها حقّی نیست فلذا عند التّنّازع در آیه مبارکه مورد بحث می‌فرماید: **رُدُّهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ**.

و بنابراین هیچ یک از آراء و فتاوائی را که خلفاء داده‌اند صغریّ و کبریّ مورد امضاء شارع نیست.

باری این دسته از عامّه بر مدّعی خود به این نحو استدلال می‌کنند که چون مراعات مصلحت عمومی و مقتضیات در هر زمان ایجاب می‌کند که خلیفه در بعضی از مواقع حکم خاصّی صادر کند گرچه مخالف با آیات خدا و سیره رسول خدا باشد باید از حکم او اطاعت نمود و این حکم نیز طبق آیه اولوالامر مورد نظر و پسند دین است چون دین مسلماً صلاح امت را در هر زمان منظور می‌دارد، و چون خلیفه طبق آیه اولوالامر بر مردم حکومت می‌کند و او این حکم خاصّ مخالف نصوص دینی را صادر نموده است لذا طبعاً این حکم مورد نظر شارع دین خواهد بود.

و کسی که در تاریخ نظر کند می‌بیند که از صدر اسلام حکومت‌های مختلفی زمام امور امت را در دست گرفتند، و بعداً در زمان خلافت امویّین و عباسیّین نظیر این حکمها از خلفاء بسیار صادر شده است. بنابراین نظریّه، دیگر دین مفهوم صحیحی نخواهد داشت چون به نظر اینها دین عبارتست از مصلحت‌های اجتماع که در هر زمان به

۱- سورة نساء : ۴- آیه ۵۹.

۲- «الدرالمثور» ج ۲ ص ۱۷۷.

مقتضای آن، خلیفه می‌تواند رفتار کند و حکم خدا و رسول خدا را به نظریّه و مصلحت دید خود عوض گرداند مانند سایر مجتمعات که اهل حلّ و عقد در هر زمان طبق صلاح آن جمعیت نظری می‌دهند و آن را اجرا می‌کنند، و در این فرضیه دین فقط یک سنت اجتماعی خواهد بود که در زمان سابق در قالب دین و به صورت ابراز وحی، پیغمبران برای تربیت مردم بیان می‌کردند. کما آنکه بعضی تصریح کرده‌اند که دین یک سنت اجتماعی است در قالب وحی، و مشاهده جبرئیل و وجود بهشت و دوزخ و صراط و کتاب برای تفهیم و تسلیم مردم ساده بیان شده است، و چون علوم تکامل خود را به دست آورده است دیگر تربیت مردم به صورت دین معنی ندارد. دین در یک حلقه از حلقه‌های گذشته دوران سابق، مکتب تربیت بوده و همان طور که علماء فعلی از بررسی آثار طبقات الارضی «ژئولوژی» امتعه و اشیائی از زیر زمین بیرون آورده، به بحث در احوال و خصوصیات اهل آن عصر می‌پردازند، علماء علم الاجتماع نیز امروز در مباحث دینی باید به همان طریقه نظر نموده، بحث کنند.

اگر اهل تسنن منظورشان از لزوم اطاعت خلفاء به هر صورت و کیفیت این معنی بوده باشد دیگر راه بحث ما قطع می‌شود چون مرجع این بحث انکار خدا و عوالم باطن و ملکوت و فضائل اخلاق و انکار معاد و اتصال قلوب پیغمبران به فرشتگان است.

و اما اگر منظورشان این باشد که با وجود اعتقاد به خدا و رسول خدا، خلفا چنین حق اجتماعی دارند که طبق مصالح زمان و استعدادات نفوس از نزد خود حکمی را جعل کنند در جواب آنها باید گفت که: دین امری است اصیل و احکام دینی بر اجتماعیات و مصالح آن حکومت دارد یعنی با تعالیم دینیّه باید اجتماعات را اصلاح کرد و با اجرای دستورات الهی باید مردم را تربیت نمود و بر اساس اوامر و فرامین دین باید اجتماع را به شکل و صورت خاصّ که مورد امضای دین است درآورد؛ نه آن که دین اصالت خود را از دست بدهد و اجتماع مستقلّ و مجزای از دین چون از رویّه فعلیه خود و مصالح تخیلیّه صرف نظر نمی‌کند بر احکام دینی حکومت نموده و آنها را دستخوش تغییر و تبدیل قرار دهد.

ما برای نمونه چند آیه از قرآن مجید را شاهد می‌آوریم: **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ**

يَقْصُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ.<sup>۱</sup> «حکم و قانون اختصاص به خدا دارد او حق را می‌برد و از باطل جدا می‌کند و او بهترین جدا کنندگان است». فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتَ تُصِرُّونَ.<sup>۲</sup> «از حکم خدا که حق است اگر تجاوز شود غیر از باطل و ضلالت چیز دیگر نخواهد بود پس چرا شما از حق به باطل می‌گرائید؟». وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ... وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ... وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ... فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا... وَأَنْ أَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ.<sup>۳</sup> «و کسانی که طبق حکم خدا حکم ندهند از کافرانند... و کسانی که طبق حکم خدا حکم ندهند از ستمکارانند... و کسانی که طبق حکم خدا حکم ندهند از فاسقانند... و حکم کن در میان مردم به آن حکمی که خدا به تو فرو فرستاده است و از افکار باطله و آراء آنها پیروی مکن بعد از آنکه حق از طرف خدا به سوی تو آمد، ما برای هر یک از شما پیغمبران شریعت و منهای قرار داده‌ایم... و حکم کن در بین مردم به حکم خدا که به تو نازل نموده است و از آراء و أهواء آنان پیروی منما».

و نیز فرماید: وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ.<sup>۴</sup> «و این چنین ما به سوی تو حکم روشن و آشکاری را فرستادیم و بنابراین بعد از آنکه علم خدائی را هبر و معین تو شد اگر از آراء و افکار مردم پیروی کنی دیگر از طرف خدا هیچ عهده دوستی و مصونیت نخواهی داشت».

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلُّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ.<sup>۵</sup> «ای داود ما تو را در روی زمین خلیفه خود قرار دادیم بنابراین در میان مردم به حق حکم کن و از هوای نفس پیروی منما چون تو را از راه خدا گمراه می‌کند، حقاً کسانی که از راه خدا گمراه شدند عذاب شدیدی را دارند به علت آنکه روز

۲- سورة یونس : ۱۰- آیه ۳۲.

۴- سورة رعد : ۱۳- آیه ۳۷.

۱- سورة انعام : ۶- آیه ۵۷.

۳- سورة مائده : ۵- آیه ۴۴- ۴۹.

۵- سورة ص : ۳۸- آیه ۲۶.

حساب را فراموش کردند». وَاَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ<sup>۱</sup>. «و بدانید که در میان شما رسول خداست که حکم خدا را اجرا می‌کند و به آراء و افکار شما توجهی نمی‌دارد، اگر بنا بشود در بسیاری از امور از حکم خدا صرف نظر نموده و از آراء و انظار شما پیروی کند بسیار با مشکلاتی مواجه خواهید شد».

باری علت تمام این حکمهای ناحق که داده شد آن است که بعد از رسول خدا چون خلافت را از محور اصلی خود برگردانیدند و حکم‌هائی طبق آراء و آهواء خود صادر کردند، از آن به بعد نیز هر خلیفه و حاکمی بر سنت سیئه آنان طبق میل و هوای خود حکمی صادر نموده و اسمش را مصلحت اجتماع گذارد.

امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام ضمن خطبه خود می‌فرماید:

انتقاد امیرالمؤمنین      حَتَّىٰ إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ

وَاغْصَبُوا خِلَافَتَهُ      وَغَالَتْهُمْ السَّبِيلُ وَأَتَكَّلُوا عَلَى الْوَلَائِحِ وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّجِيمِ

وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ وَتَقَلُّوا الْبِنَاءَ عَنِ رِصِّ

أَسَاسِهِ فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ مَعَادِنُ كُلِّ حَطِيئَةٍ، وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ<sup>۲</sup>.

می‌فرماید: «و چون حضرت رسول ﷺ رحلت نمودند جماعتی بر دو

پاشنه پا برگشته و به دوران جاهلیت بازگشتند، راههای شیطانی و نفس‌اماره آنها را به هلاکت افکند، و بر خاطرات نفسانی و افکار خود اتکاء نموده رجم رسول خدا ﷺ را کنار زدند و به غیر آن پیوستند، و از آن سببی که رسول خدا آنها را به مودت آن امر فرموده بود دوری جستند، و بنا و ساختمان دین را با تمام استحکام خود از بن کردند و در غیر موضع و جای خود بنا کردند، آنها معدن‌های هر گناهی بودند و باب و مفتاح برای هر کس که بعداً در این مهالک فرو رفت و در این فتنه‌ها داخل شد». سپس فرمود: قَدْ مَارُوا فِي الْحَيْرَةِ وَذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مَّنْقَطِعِ إِلَى الدُّبْيَا رَاكِبِينَ أَوْ مُفَارِقِينَ لِلدُّبْيَانِ مُبَايِنِينَ<sup>۳</sup>. «به تحقیق که در حیرت و سرگردانی خود مضطربانه حرکت کردند و از مستی و سکره هوی، نوامیس دین و پیغمبر را فراموش کردند، بر رویه و سیره

۱- سوره حجرات: ۴۹- آیه ۷.

۲ و ۳- «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۲۷۱.

فرعون. بعضی یکسره دل به دنیا داده و بر آن اعتماد کردند و بعضی به کلی دست از دین برداشته و جدائی جستند».

آن حضرت بسیار از غاصبین خلافت شکوه داشت و همان طور که ملاحظه شد آنها را مخرب دین قلمداد می‌نماید. در خطبه دیگر فرماید: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَأَكْفَوُوا إِنَائِي وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ غَيْرِي وَقَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تُنْمِعَهُ، فَاصْبِرْ مَعْمُومًا أَوْ مُتَّسِفًا، فَظَنَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا ذَابٌ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَّةِ فَاعْضَيْتُ عَلَى الْقَدَىٰ وَجَرَحْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَا وَصَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْعَيْظِ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْعَلَقَمِ وَاللَّقَلْبِ مِنْ حَزِّ الشُّفَارِ<sup>۱</sup>** «خداوند! من از تو یاری می‌طلبم بر قبیله قریش به درستی که ایشان بریدند پیوند و خویشی مرا و واژگون کردند کاسه آب مرا (کنایه از آنکه منقلب کردند امر خلافت را) و اتفاق کردند بر نزاع کردن با من در حقی که من سزاوارتر بودم بر آن از غیرخودم، و گفتند که در حق است که تو خلافت را بگیری و در حق است که از آن ممنوع شوی (یعنی اخذ خلافت و منع آن هر دو را علی السویه می‌دانستند و تمیز نمی‌کردند بین حق و باطل را و می‌گفتند که) پس یا با غم و غصه صبر کن و انیس باش و یا با تأسف بمیر. پس من چون نگریستم که یار و معینی نداشتم و نه مساعدت کننده‌ای و نه بازدارنده‌ای از شر اعداء لئام مگر اهل بیتم، پس دریغ داشتم که آنها را به دم تیغ و شمشیر بدهم، بنابراین صبر کردم در آن دوران تاریک و سیاه در حالیکه گوئی پلکهای چشم خود را در خاشاک و خار به هم می‌گذارم و آب دهان خود را از استخوان فرو رفته در گلو پائین می‌بردم و صبر کردم از فرو بردن خشم و کظم غیظ بر اموری که تلخ تر بود از صبر زرد و درد آورنده تر بود برای دل من از کارد برنده تیز و ساطور برآنی که در اعضاء و دل من فرو رفته باشد».

چون آن حضرت را تنها گذاشتند با فوریت و تردستی عجیبی، هنگامی که به غسل و کفن رسول خدا اشتغال داشت در سقیفه بنی ساعده بر خلاف نص رسول الله مردم را به بیعت خود خواندند. هنگامی که حضرت از امر دفن فارغ شد

۱- «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۴۳۷.

دید که کار خود را کرده‌اند، شیطان بر آنها غلبه نموده و شریعت را از قطب آن منحرف نموده‌اند امام را خانه‌نشین و خود بر منبر رسول خدا بالا رفتند و حضرت را چون جمل مخشوش در مسجد به نزد ابوبکر آوردند و با شمشیر کشیده از او بیعت طلبیدند. بعد از آن که آن حضرت محاجّه نمود و آنان را بر ضالالتشان متوجّه ساخت و شرف و فضیلت خود را بیان کرد و ابداً نتیجه‌ای نگرفت؛

وَخَرَجَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَحْمِلُ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى دَابَّةٍ لَيْلًا فِي مَجَالِسِ الْأَنْصَارِ تَسْأَلُهُمُ النَّصْرَةَ «حضرت شبانه زهرا علیها السلام را سوار بر مرکبی می‌نموده و در مجالس انصار می‌برد و فاطمه از آنها یاری می‌طلبد». فَكَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ مَضَتْ بِيَعْتُنَا لِهَذَا الرَّجُلِ، وَلَوْ أَنَّ زَوْجَكَ وَأَبْنَ عَمِّكَ سَبَقَ إِلَيْنَا قَبْلَ أَبِي بَكْرٍ مَا عَدْنَا بِهِ. «آنها می‌گفتند ای دختر رسول خدا بیعت ما با این مرد تمام شده و گذشته است اگر شوهر تو و پسرعم تو علی زودتر از ابوبکر ما را به خود می‌خواند ما از او به ابوبکر عدول نمی‌نمودیم»: فَيَقُولُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفَكُنْتُ أَدْعُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِهِ لَمْ أَدْفِنْهُ وَأَخْرَجُ أَنْزِعُ النَّاسَ سُلْطَانَهُ؟ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: مَا صَنَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَّا مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُ، وَلَقَدْ صَنَعُوا مَا لِلَّهِ حَسْبُهُمْ وَطَالِبُهُمْ. «امیرالمؤمنین به آنها می‌فرمود: آیا من جنازه رسول خدا را دفن نکرده در خانه‌اش بگذارم و برای ربودن مقام حکومت او از منزل خارج شده با مردم نزاع کنم؟ و سپس فاطمه می‌فرمود: ابوالحسن کاری نکرد مگر آن که سزاوار بود ولیکن غاصبین خلافت کردند آنچه را که خدا حساب گیرنده و مؤاخذه کننده آنهاست».<sup>۱</sup>

۱- «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۲.





درس بیست و یکم

مراد از «اولوالامر» ائمه معصومین هستند



## درس ۲۱

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ و لَعْنَةُ  
اللّٰهِ عَلٰى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ مِنَ الْاَنِّ اِلَى قِيَامِ  
يَوْمِ الدِّينِ و لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.  
قال اللّٰهُ الْحَكِيمِ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا الرَّسُولَ و أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ و الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ و أَحْسَنُ تَأْوِيلًا<sup>۱</sup>.

منظور و مراد از اولوالامر یکی از دو ثقل است که پیغمبر ﷺ برای امت خود باقی گذارد. قال النَّبِيُّ ﷺ: إني تاركٌ فيكم الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ و أَهْلَ بَيْتِي و إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ<sup>۲</sup>.

۱- سورة نساء : ۴- آیه ۵۹.

۲- این حدیث را به عین ابن الفاظ احمد حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح، اول در ابتدای ص ۱۸۲ و دوم در انتهای ص ۱۸۹ در جزو پنجم از «مسند» خود نقل می‌کند. و نیز احمد در «مسند» و طبرانی در «معجم کبیر»، و در «کنز العمال» ج ۱ ص ۴۷-۴۸ بدین صورت نقل کرده است: قال رسول الله (ص): إني تاركٌ فيكم خليفتين كتاب الله عزوجلّ جبل ممدود ما بين السماء و الارض و عترتي اهل بيتي و ائمتها لن يفترقا حتى يردا على الحوض. و سيوطي در «الذّر المشور» ج ۶ ص ۷ می‌گوید: و اخرج الترمذي و حسنه و ابن الانباري في «المصاحف» عن زيد بن ارقم رضی الله عنه قال: قال رسول الله (ص): إني تاركٌ فيكم الثقلين ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدى، احدهما اعظم من الآخر كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الارض و عترتي اهل بيتي و لن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما. و در «غاية المرام» ص ۲۱۱ از طریق عامه ۳۹ حدیث و در ص ۲۱۷ از طریق خاصه ۸۲ حدیث راجع به حدیث ثقلین نقل می‌کند. و علامه خبیر میرزاجم الدین شریف عسکری کتابی به نام «محمّد و علی و حدیث ثقلین» و حدیث السفینة» نوشته و طرق حدیث را مفصلاً ذکر کرده است.

پیغمبر اکرم در آخرین<sup>۱</sup> خطبه‌ای که ایراد نمودند فرمود: «من در میان شما دو چیز به یادگار می‌گذارم، دو چیز بزرگ و گرانبها، کتاب خدا و اهل بیت من، و آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر هر دو با هم بر من وارد شوند».

چون قرآن بدون معلّم و قیّم برای مردم به تنهایی کافی نیست. عمّر که گفت: **كَفَانَا كِتَابُ اللَّهِ** برای ما کتاب خدا کافی است و ما احتیاج به امام نداریم طبق فرموده رسول خدا اشتباه گفت، چون رسول خدا فرموده است: «این دو: کتاب خدا و اهل بیت، قابل جدا شدن نیستند». پس کسی که یکی را بدون دیگری بخواهد بگیرد آن یکی هم به دست او نیامده است.

بنابراین آن مرد که گفت: ما قرآن را می‌گیریم و به عترت  
بدون اهل بیت  
نیازمند نیستیم حقّاً کتاب خدا هم به دستش نرسیده و خود و  
کتاب خدا  
تابعینش دستشان هم از کتاب و هم از اهل بیت کوتاه شده  
کفایت نمی‌کند  
است، چون قرآن دارای حقیقت و واقعیتی است که از این

الفاظ بالاتر و بسیار مهم‌تر است.

همانطوری که اگر ما در روی کاغذ نامی را مانند حسن، تقی، علی بنویسیم این نام حکایت از یک واقعیت در خارج می‌کند که دارای بدن و روح و حدود و مشخصات و حیات و علم و قدرت و نفس و غرائز و نیات و غیرها است و آن حقیقت به هزاران مرتبه بلکه بیشتر از این لفظ حاکی، عالی‌تر و راقی‌تر است و این نام فقط یک معرف و نماینده ایست از آن واقعیت، همین‌طور حقیقت قرآن کریم عالمی است بسیار عالی و بزرگ و زنده، جمیع حقائق در او موجود، و تمام راهها و مسالک خیر و شرّ و نتایج اعمال از بهشت و دوزخ و صراط و کتاب و میزان در او مشهود. و این الفاظ که بین الدفّین نوشته شده است نماینده‌ای و نامی از آن حقیقت است، و امام علیه السلام به آن حقیقت واقف و جمیع معانی و واقعیت‌های این کتاب آسمانی در نفس امام مُنطوی است، و **كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مِّبِينٍ**.<sup>۲</sup> و این همان معنای است که رسول خدا فرمود: **عَلَيَّْ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيًّا**

۱- فی المقدمة الثانیة من تفسیر «الصادق» نقلاً عن «الکافی».

۲- سورة یس: ۳۶ - آیه ۱۲.

الْحَوْضُ.<sup>۱</sup> «علی با قرآن و قرآن با علی است و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».

چون معلوم است که این معیت در واقع و حقیقت قرآن است نه در این کتاب مشهود و ملموس خارجی، وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا السِّكِّاتِ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ... \* وَ مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَحِطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ \* بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ<sup>۲</sup> «بلکه قرآن مجید عبارت است از آیات روشن که در سینه‌های کسانی که به آنها علم داده شده است قرار دارد». و نیز خداوند می‌فرماید: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ<sup>۳</sup> «بگو کافی است که خدا گواه باشد بین من و شما، و نیز کسی که به او علم کتاب داده شده است گواه است بر این معنی».

در روایات بسیار از طریق شیعه و سنی وارد شده است<sup>۴</sup> که

احاطة امیر المؤمنین

مراد از آن کسی که به او علم کتاب داده شده است حضرت

علیه السلام بر قرآن

امیر المؤمنین عليه السلام است. و نیز در حدیث وارد است رسول الله

و جنگ در راه آن

فرمودند: صلى الله عليه وآله إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يَقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ

عَلِيَّ تَنْزِيلِهِ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ عُمَرُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا. وَلَكِنْ خَاصِيفُ التُّغْلِ - وَكَانَ أَعْطَى عَلِيًّا تَعْلَهُ يَخْصِفُهَا. ۵. حضرت رسول الله فرمودند: «در میان شما کسی است که جنگ می‌کند برای تأویل و معنای قرآن همانطور که من جنگ کردم برای تنزیل و ظاهر قرآن. ابوبکر گفت: من هستم یا رسول الله؟ فرمود:

۱- در «ینابیع المودة» ص ۹۰ معیت علی با قرآن و قرآن با علی را از کتاب «جمع الفوائد» روایت می‌کند و سپس می‌گوید: للاوسط والصغير. و نیز در «غایة المرام» ص ۵۳۹ سه حدیث از خوارج می‌آورد زمخشری در «ربیع الابرار» راجع به این موضوع نقل می‌کند.

۲- سورة عنکبوت: ۲۹- آیه ۴۷- ۴۹. ۳- سورة رعد: ۱۳- آیه ۴۳.

۴- در «غایة المرام» ص ۳۵۷ از طریق عامه ۶ روایت و از طریق خاصه ۱۸ روایت وارد شده است.

و در «ینابیع المودة» ص ۱۰۲ احادیث بسیاری راجع به این موضوع نقل می‌کند.

۵- «الغدیر» ج ۷ پاورقی ص ۱۳۱ این حدیث را نقل کرده و گوید که: این حدیث را جمعی از حفاظ تخریج کرده‌اند و حاکم و ذهبی و هیشمی آنرا صحیح شمرده‌اند که با تأتی تفصیله. و راجع به قتال امیر المؤمنین نسبت به تأویل قرآن روایات بسیاری است که در «بحار الانوار» ج ۸ ص ۴۵۵ و ۴۵۶ نقل شده است.

نه. عمر گفت: من هستم یا رسول الله؟ فرمود: نه، و لیکن آن کسی است که مشغول پینه زدن کفش من است. و حضرت در آن وقت کفش خود را به امیرالمؤمنین علیه السلام داده بودند و حضرت مشغول پینه زدن کفش رسول خدا بود.

از این روایات نیز به خوبی مستفاد می شود که امیرالمؤمنین علیه السلام محیط بر قرآن و قیم کتاب آسمانی بوده اند که از طرف خدا مأمور به جنگ با امت برای قبول معنی و باطن قرآن شده اند. بنابراین آنچه ذکر شد نتیجه آن که: سخن افرادی که می گویند: ما به قرآن مراجعه می کنیم و استفاده خود را می نمائیم و نیازی به روایات وارده از معصومین نداریم، کلامی است خالی از معنی و ساقط از درجه اعتبار. چون مضافاً به آن که کتاب خدا بدون امام کافی نیست علاوه خود کتاب خدا ما را امر به تبعیت از اهل بیت نموده در آیات بسیاری مانند: **مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**.<sup>۱</sup> «آنچه رسول خدا به شما امر کرده است بگیرید و به جای آورید و آنچه را که نهی کرده است ترک کنید». و مانند آیه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**.<sup>۲</sup> «این است و جز این نیست که ولی و سرپرست و صاحب اختیار شما خدا و رسول خدا و کسانی هستند که اقامه نماز نموده و در حال رکوع انفاق به فقرا می نمایند». و روایات از طریق شیعه و سنی بسیار وارد است که مراد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هستند.<sup>۳</sup> و نظیر آیه اولوالامر که خدا اطاعت آنها را به طور مطلق واجب شمرده است.

در «غایة المرام» ص ۲۶۳ چهار حدیث از عامه و در ص ۲۶۵ چهارده حدیث از خاصه نقل می کند که مراد از اولوالامر ائمه طاهرين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعین هستند. بنابراین کسانی که می گویند: ما به کتاب خدا رجوع می کنیم، باید بدانند که کتاب خدا آنان را ارجاع به رسول داده و طبق آیه و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ،<sup>۴</sup> و طبق آیات **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ**،<sup>۵</sup> و آیات **وَاطِيعُوا اللَّهَ**

۱-سوره حشر: ۵۹- آیه ۷.

۲-سوره مائده: ۵- آیه ۵۵

۳-در «غایة المرام» ص ۱۰۳ از طریق عامه ۲۴ حدیث و از طریق خاصه ۱۹ حدیث در ص ۱۰۷

نقل کرده است

۴-سوره نساء: ۴- آیه ۶۴.

۵-سوره نساء: ۴- آیه ۵۹ و سوره مائده: ۵- آیه ۹۲ و سوره نور: ۲۴- آیه ۵۴ و سوره محمد (ص)



نکرده است که از هر چهل درهم باید یک درهم خارج کرد بلکه رسول خدا برای آنان تعیین و تفسیر فرمود، و حج واجب شد ولی خدا نگفت که هفت شوط طواف کنید بلکه رسول خدا معین نمود، و آیه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** نازل شد و این آیه درباره علی و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد و سپس رسول خدا درباره علی فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ** «هر کس که من صاحب اختیار و اولی به تصرف در امور او هستم علی صاحب اختیار و اولی به تصرف در امور اوست». و قال: **أَوْصِيكُمْ بكتابِ الله وَاَهْلِ بَيْتِي، فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ لَا يَفْرُقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يُورِدَهُمَا عَلَيَّ الْخَوْضَ، فَأَعْطَانِي ذَلِكَ.** حضرت رسول الله فرمودند: «من شما را به تمسک به کتاب خدا و اهل بیتم توصیه و سفارش می‌کنم چون من از خدا مسئلت نمودم که بین آن دو جدائی نیندازد تا هر دو را کنار حوض کوثر بر من وارد کند، خدا دعوت مرا اجابت فرموده، این حاجت را به من عنایت فرمود». و قال: **لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ**<sup>۱</sup> و حضرت رسول فرمودند: «شما به اهل بیت من چیزی یاد ندهید آنها از همه شما اعلم و داناترند». و قال: **إِنَّهُمْ لَنْ يُخْرَجُوَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى وَّلَنْ يَدْخُلُوَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ.** و نیز حضرت رسول فرمودند: «اهل بیت من هیچگاه شما را از در هدایت خارج نمی‌کنند و در در ضلالت و گمراهی وارد نمی‌سازند».

پس اگر رسول خدا ساکت می‌شد و درباره اهل بیت خود بیان نمی‌فرمود خلافت را آل فلان و آل فلان ادعا می‌کردند و لکن خداوند متعال در قرآن کریمش تصدیقاً لنبیهِ ﷺ نازل فرمود: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**<sup>۲</sup> «این است و جز این نیست که فقط خداوند اراده کرده است که از شما اهل بیت هر گونه رجس و پلیدی را از میان بردارد و به تمام معنی شما را پاک و پاکیزه گرداند». در این حال در نزد حضرت رسول الله علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام بودند، پیغمبر خدا همه آنها را در زیر کساء در خانه ام سلمه داخل نمود ثم قال ﷺ: **اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلًا وَثَقْلًا وَهُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَثَقْلِي** «خداوند! برای هر

۱- فی ضمن حدیث الغدير ذکر بعضه فی «غایة المرام» ص ۲۱۴ عنوان حدیث هیجدهم و نوزدهم.

۲- نزول آیه تطهیر را درباره اهل بیت در «غایة المرام» ص ۲۷ از طریق عامه ۴۱ حدیث و در ص ۲۹۴ از خاصه ۲۴ حدیث آورده است.



پیغمبری اهلی و ثقلی است و اینها اهل بیت من و ثقل من هستند» ام سلمه گفت: آیا من از اهل تو نیستم؟ حضرت فرمودند: تو به خیر هستی و لیکن اهل من و ثقل من ایشانند. در این حال خداوند آیه تطهیر را فرستاد.<sup>۱</sup>

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که از آن حضرت سئوال شد که پایه‌ها و ستونهای اسلام بر چه بنا شده است که چون به آنها اخذ شود و عمل شود عمل انسان را پاک و جهالت امور دیگر برای انسان ضرر ندارد؟ فرمود: شهادت بر لا اله الا الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، و اقرار به آنچه خدا به پیغمبرش نازل فرموده است، و ادای حق زکات در مال، و ولایتی را که خدا مردم را به آن امر نموده است و آن ولایت آل محمد علیهم السلام است چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد به مردن مردمان جاهلی از دنیا رفته است»، قَالَ اللهُ: اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم

«

فَكَانَ عَلِيٌّ عليه السلام ثُمَّ صَارَ مِنْ بَعْدِهِ الْحَسَنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ هَكَذَا يَكُونُ الْأَمْرُ، إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِإِمَامٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. خداوند فرموده است: «از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا و صاحبان امر اطاعت کنید. پس صاحب امر علی علیه السلام بود و بعد از آن حضرت، حسن بود و سپس حسین و سپس علی بن الحسین و سپس محمد بن علی و همچنین امر تا آخر، یکی بعد از دیگری خواهد بود، زمین صالح نمی‌شود مگر به وجود امام علیهم السلام».

محمد بن یعقوب کلینی با اسناد خود از منصور بن حازم روایت می‌کند که گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند بزرگتر و والاتر است از آنکه به مخلوقاتش شناخته شود بلکه مخلوقات به خدا شناخته می‌شوند، فرمود: راست می‌گوئی. عرض کردم: کسی که بشناسد که پروردگاری دارد سزاوار است آنکه موجبات رضا و غضب او را نیز بشناسد تا آنکه مرتکب عملی که موجب خشم

۱- این حدیث را مفصلاً در «تفسیر صافی» ج ۱ ص ۳۶۴ آورده است.

۲- «تفسیر صافی» ج ۱ ص ۳۶۵.

اوست نگردد بلکه موجبات رضا و خشنودی او را بجای آورد. و رضا و غضب او معلوم نمی‌شود مگر از راه وحی الهی که به خود او برسد یا از راه خبر دادن رسول از طرف خدا. و بنابراین کسی که وحی به او نرسد باید به طلب پیغمبران برود و چون به آنان برخورد کرد می‌داند که آنان از طرف خدا حجت‌اند و اطاعت آنها واجب. و من به مردم گفتم: آیا می‌دانید که رسول الله ﷺ از جانب خدا حجت بر بندگان اوست؟ گفتند: آری. گفتم: در وقتی که رسول الله ﷺ از دنیا رفت حجت بر بندگان خدا کیست؟ گفتند: قرآن، و من چون در قرآن تأمل کردم دیدم که کتابی است که با آن مُرجی و قَدَری و زندیق<sup>۱</sup> که به خدا ایمان ندارد استدلال می‌کنند و آیات قرآن را برای اثبات مدّعی خودشان بر علیه رقیبانشان شاهد و دلیل می‌آورند، و بنابراین دانستم که قرآن به تنهایی نمی‌تواند حجت بر بندگان خدا باشد مگر به واسطه قیمی که عارف بر حقائق و اسرار و تأویلات کتاب خدا باشد. اوست که از جانب خدا بر مخلوقاتش حجت است و آنچه را که او در معانی و تأویلات قرآن بگوید حق است. و بنابراین به آنها گفتم: قیم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود می‌دانست قرآن را و عُمَر می‌دانست و حذیفه می‌دانست. گفتم: آیا تمام قرآن را می‌دانست؟ گفتند: نه، و بنابراین هیچکس را نیافتم که بگویند که تمام قرآن را بداند مگر علی بن ابیطالب علیه السلام را. و چون مشکل و مجهولی در بین قومی باشد این بگوید: نمی‌دانم و دیگری بگوید: نمی‌دانم و دیگری نیز بگوید: نمی‌دانم و لیکن یکی بگوید: می‌دانم، و در تمام مشکلات و مجهولات قرآن علی می‌گوید می‌دانم، و مشکل را حل می‌کند پس بنابراین فهمیدم که علی علیه السلام قیم قرآن است و اطاعت او بر اُمت واجب، او حجت خداست بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردم و آنچه را درباره قرآن بگوید حق است. حضرت چون این استدلال را از من شنیدند فرمودند: خدا تو را رحمت کند.<sup>۲</sup>

۱- مُرجی و جمعی مُرجئه فرقه‌ای از اسلام هستند که می‌گویند با ایمان هیچ معصیتی ضرر ندارد و با کفر هیچ طاعتی فائده ندارد. و آنها را مرجئه می‌گویند چون معتقدند که خدا عذاب آنها را به تأخیر می‌اندازد. و قدری کسانی هستند که جبری مذهب یا تفویضی مذهب هستند، و زندیق کسی است که یا انکار خدا کند و یا دو مبدأ خیر و شر را قائل باشد.

۲- «اصول کافی» ج ۱ کتاب الحجّه ص ۱۶۸.

و نیز کلینی با اسناد خود از یونس بن یعقوب روایت کند که گفت: من در نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام آمد و گفت: من مردی هستم دارای علم فقه و کلام و مسائل عملیه، آمده‌ام تا با اصحاب تو مناظره و مباحثه کنم. حضرت فرمودند: آیا تو از پیش خود سخنی می‌آوری یا سخنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله اتخاذ شده است؟ گفت: هم از نزد خود سخنانی دارم و هم از نزد رسول خدا سخنانی دارم. حضرت فرمودند: بنابراین تو شریک رسول خدا هستی؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: آیا از جانب خدا به تو وحی می‌رسد و تو را با خبر می‌کند؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: آیا اطاعت از تو مانند اطاعت از رسول خدا واجب است؟ گفت: نه. یونس می‌گوید: حضرت رو به من کرده فرمودند: ای یونس بن یعقوب این مرد قبل از اینکه شروع به مناظره کند خود بر علیه خود اعتراف نمود و بر علیه دعاوی خود اقرار کرد.

مناظره اصحاب

امام صادق

علیه السلام بامرد

شامی درباره امامت

سپس حضرت فرمودند: ای یونس اگر در فنّ مناظره و کلام دست داشتی چه خوب بود که با این مرد به مناظره می‌پرداختی. یونس می‌گوید: با خود گفتم: واحسرتاه که من از این فنّ بی‌بهره‌ام، و سپس به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم شنیدم از شما که ما را از کلام و مجادله منع می‌نمودید و می‌فرمودید: وای بر متکلمین که در بین سخن و مناظره می‌گویند: این درست است آن نادرست، این را می‌توان گفت آنرا نمی‌توان گفت، این را تعقل می‌کنیم آنرا تعقل نمی‌کنیم. حضرت فرمودند: من گفتم وای بر آنان که اگر در مناظرات خود آنچه را من می‌گویم نادیده گرفته و از نزد خود آنچه را می‌پسندند در مناظرات بیاورند.

سپس حضرت فرمودند: برخیز و بیرون برو بین از متکلمین کسی را می‌یابی با خود بیاور. یونس گوید: من حُمران بن اَعین را آوردم و قدرت بر مناظره داشت و او را (محمد بن نعمان که او را مؤمن الطاق گویند) آوردم و او نیز قدرت بر مناظره داشت و هشام بن سالم را آوردم و او نیز قدرت بر مناظره داشت و قیس بن ماصر را آوردم و او به نظر من از همه اینها قدرتش در فنّ مناظره بیشتر بود، او کلام و مناظره را از حضرت علی بن الحسین علیه السلام آموخته بود. چون همه اینها آمدند و همه در نزد آن حضرت در خیمه‌ای که در کنار حرم قبل از اداء حجّ حضرت بر پا می‌کردند چند

روزی در آن خیمه در دامنه کوه به سر می‌بردند جمع شدند و مجلس مستقر شد، حضرت سر خود را از خیمه بیرون کرده دیدند که شتر سواری نیمه تُند می‌آید حضرت فرمودند: سوگند به خدای کعبه هشام است. ما چنین پنداشتیم که هشامی که از نواده‌های عقیل بوده و حضرت به او محبت شدیدی داشتند آمده است. ناگهان هشام بن حکم وارد شد، جوانی بود که تازه سبزی مو بر عارضش دمیده و تمام افراد ما سَنَشان از او بیشتر بود، حضرت برخاستند و او را در کنار خود جای دادند و فرمودند: **نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ** «هشام یار و معین ماست با قلبش و زبانش و دستش».

سپس حضرت فرمودند: ای حمران با این مرد شامی به مباحثه پرداز. حمران مشغول مباحثه شد و بر او غالب آمد. سپس حضرت فرمودند: ای طاقی<sup>۱</sup> با او مناظره کن. او مناظره نمودند و نیز بر او چیره گشت، سپس حضرت فرمودند: ای هشام بن سالم با این مرد به سخن و کلام مشغول شو. آن دو به قدری با یکدیگر تکلم کردند که از مطالب یکدیگر بدون غلبه یکی بر دیگری آگاه شدند. سپس حضرت فرمودند: ای قیس بن ماصر با این مرد مباحثه کن، او مشغول به تکلم شد و به واسطه شکستگی ای که در مناظره بر شامی وارد می‌کرد حضرت می‌خندیدند. بعداً حضرت به شامی گفتند: با این جوان «هشام بن حکم» سخن بگو. مرد شامی گفت: بلی، و رو کرد به هشام و گفت: ای جوان از من راجع به امامت این مرد (منظور حضرت صادق است) سؤال کن، هشام چنان به غضب درآمد به حدی که بلرزید و گفت: ای مرد شامی خدا بیشتر در امور بندگانش صاحب نظر و حکم و تدبیر است یا آن که بندگان بیشتر صاحب نظرند نسبت به نفوس خود؟ شامی گفت: خداوند بیشتر صاحب نظر است.

هشام گفت: خداوند با این نظر و تدبیر و محبتی که به خلقش دارد برای آنها چه می‌کند؟

شامی گفت: حجّت و راهنما می‌فرستد تا آنکه متفرّق و متشتّت نگردند و در امور خود با یکدیگر اختلاف نکنند، آن راهنما آنها را با یکدیگر مهربان کند و کجی

۱- طاقی همان مؤمن الطّاق است و چون در زیر طاق دگان داشته او را مؤمن الطّاق گویند، ولی سنی‌ها در کتب خود او را شیطان الطّاق گویند.

و اعوجاج آنها را راست گرداند و آنها را به فرائض و واجبات خدایشان رهبری کند.

هشام گفت: آن راهنما کیست؟

شامی گفت: رسول خدا.

هشام گفت: پس از رسول خدا حجّت کیست؟

شامی گفت: کتاب خدا و سنت رسول خدا.

هشام گفت: آیا امروز برای رفع اختلاف ما کتاب و سنت کافی است؟

شامی گفت: آری.

هشام گفت: پس چرا من با تو اختلاف دارم و تو از شام حرکت نموده و

راجع به مذاکره در مورد اختلافات اینجا آمده‌ای؟

یونس می‌گوید: شامی ساکت شد. حضرت صادق علیه السلام به شامی فرمودند:

چرا سکوت اختیار کردی، چرا صحبت نمی‌کنی؟ شامی گفت: اگر بگویم ما با

یکدیگر اختلاف نداریم دروغ گفته‌ام، و اگر بگویم: کتاب و سنت اختلاف ما را از

میان برمی‌دارند سخنی به باطل و گزاف گفته‌ام چون کتاب و سنت قابل حمل به

محاملی است و ذو وجوه است هر کس آن را طبق میل و سلیقه خود به نهجی خاص

حمل می‌کند و بر آن وجه استدلال می‌کند، و اگر بگویم: ما با یکدیگر اختلاف

داریم و لیکن هر یک از ما در مرام و مذهب خود راه حق می‌پیماید، در این صورت

دیگر کتاب و سنت کنار می‌رود و نیازی به آنها نیست. هیچ نمی‌توانم پاسخ این

جوان را بدهم مگر آنکه عین این حجّت و برهان را من بر علیه او اقامه کنم. حضرت

فرمودند: سؤال کن از او هر چه می‌خواهی، او را شخص با صبر و حوصله و مقتدری

خواهی یافت.

شامی گفت: ای جوان آیا پروردگار مردم نظر لطف و تدبیرش به آنها بیشتر

است یا نظر خود آنها نسبت به خودشان؟

هشام گفت: بلکه پروردگارشان لطف و رحمت و تدبیرش نسبت به آنها

بیش از خودشان است نسبت به خودشان.

شامی گفت: آیا خداوند برانگیخته است برای آنها کسی را که آنها را از

تشتت کلمه به وحدت کلمه سوق دهد و کژی و اعوجاج آنان را راست کند و آنها را

به حق خبردار نموده و از باطل بر حذر دارد؟

هشام گفت: در زمان رسول خدا ﷺ یا در این زمان؟

شامی گفت: در زمان رسول خدا معلوم است که رسول خدا حجّت است، بگو

بینم در این زمان کیست؟

هشام گفت: همین شخص نشسته‌ای که برای زیارت و ملاقات او شدّ  
رحال نموده با مرکب‌ها از راه‌های می‌آیند، و ما را از خبرهای آسمان (و زمین) خبر  
می‌دهد، و این میراثی است که به او از پدر و از جدّش رسیده است.

شامی گفت: من از کجا این معنی را بدانم؟

هشام گفت: از هر چه می‌خواهی از او سؤال کن.

شامی گفت: حجّت را بر من تمام کردی و راه عذر مرا بریدی بر عهده من  
است سؤال. سپس حضرت فرمودند: ای شامی خبر بدهم تو را که چگونه سفر  
کرده‌ای و راه سیر تو چگونه بوده است؟ سفر تو و طریق تو چنین و چنان بوده است.

شامی گفت: راست می‌گوئی، اَسَلَمْتُ لِلَّهِ السَّاعَةَ «الآن من در برابر حکم

خدا تسلیم شدم و اسلام آوردم». حضرت فرمودند: بَلْ آمَنَتْ بِاللَّهِ السَّاعَةَ «بلکه در این  
ساعت به خدا ایمان آوردی» اسلام قبل از ایمان است، بر اساس اسلام مردم از  
یکدیگر ارث می‌برند و نکاح می‌کنند و اما به درجات اخروی بر اساس ایمان  
می‌رسند. شامی گفت: صَدَقْتَ فَأَنَا السَّاعَةَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ  
اللَّهِ ﷺ وَأَنَّكَ وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ «راست گفتی و من الآن گواهی می‌دهم به لَا إِلَهَ  
إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ و اینکه تو وصی اوصیاء هستی».

یونس گوید: سپس حضرت رو کردند به حمران و فرمودند: تو بحث و کلام  
را بر اساس روایت قرار می‌دهی و به حقّ ظفر می‌یابی، و رو کردند به هشام بن سالم  
و فرمودند: تو می‌خواهی از راه روایت استدلال کنی ولی معرفت کافی به روایات  
نداری. و سپس رو کردند به احوّل و فرمودند: قِيَّاسُ رَوَّاعٍ، بسیار با قیاس و ملاحظه  
امور مشابه و نیز با لطائف الحیل می‌خواهی بر خصم غالب آئی و باطل او را به باطل  
می‌شکنی الاّ آنکه باطل تو به حقّ نزدیکتر است. و سپس رو کردند به قیس بن ماصر  
و فرمودند: تو مناظره می‌کنی و به عوض آنکه خبری که از رسول خدا به مطلب بسیار  
نزدیک است شاهد و دلیل خود بیاوری، آن را رها کرده و به خبری که بسیار از مطلب  
دور و از شاهد و دلیل بر کنار است استدلال می‌کنی، و در هنگام مناظره سخن

حقّ را با باطل مخلوط و درهم می کنی ولی بدان که سخن حقّ گر چه کوتاه و کم باشد از سخن باطل که بسیار باشد کفایت می کند، اَنْتَ وَالْاٰخُوْلُ قَفّازانِ حَادِقَانِ، تو و احوّل هر دو در مناظره بسیار از این شاخه به آن شاخه می پرید و طرف خود را گیج می کنی و در این فن استادید.

یونس می گوید: من در آن حال سوگند به خدا که چنین پنداشتم آن حضرت به هشام بن حکم هم مانند آنچه به این دو نفر گفتند می گویند، لکن حضرت به هشام بن حکم فرمود: ای هشام تو هیچ گاه در مناظره نمی گذاری خود را که بر زمین بیفتی، چون طائر و پرندۀ ای که او را بزنند چون بخواهی که بر زمین بیفتی پاهای خود را در شکم خود جمع نموده یک مرتبه بر آسمان پرواز می کنی، و مانند تو شخصی باید با مردم مناظره کند، و کمک های معنوی از عالم معنی ان شاء الله به تو خواهد رسید.<sup>۱</sup>

و نیز نعمانی در تفسیر خود آورده است که اسماعیل بن جابر می گوید: سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِاللهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا فَحَتَمَ بِهِ الْاَنْبِيَاءَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَ اَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا فَحَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ، اَحَلَّ فِيهِ حَلَالًا وَ حَرَّمَ حَرَامًا فَحَلَالُهُ حَلَالٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فِيهِ شَرْعُكُمْ وَ خَيْرٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ بَعْدُكُمْ وَ جَعَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِمًا بَاقِيًا فِي اَوْصِيَاءِهِ.<sup>۲</sup>

«می گوید: از حضرت ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود: خداوند تبارک و تعالی محمد را برانگیخت و به او نبوت را خاتمه داد، پس پیغمبری بعد از او نیست. و بر او کتابی فرو فرستاد و با آن به کتب سماویّه خاتمه داد، پس نیست کتابی بعد از آن، در آن کتاب چیزهایی حلال شمرده شده و چیزهایی حرام شمرده شده، حلال او حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت. و در آن کتاب شریعت و قانون شما است و اخبار کسانی که قبل از شما آمده اند و بعد از شما خواهند آمد، و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن کتاب را علم باقی در میان اوصیای خود قرار داده است.»

باری بعد از رحلت رسول خدا با ندای «كَفَانَا كِتَابُ اللهِ» اُمّت را از اهل بیت

۱- «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۷۱.

۲- «تفسیر صافی» ج ۱ ص ۲۳.

برگردانیده و مقام عصمت و ولایت کبری را بر کنار کرده، دنیا پرستان خلافت رسول خدا را امر مادی و ریاست ظاهری پنداشته و بر اریکه حکمفرمائی بر اساس هوای نفس سوار شدند و مردم را به غی و ضلالت سوق دادند و پایه‌های اسلام را متزلزل نمودند.

خطبه امیرالمؤمنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن خطبه دوم از راجع به مقامات آل محمد علیهم السلام می‌فرماید: هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَعَيْبَةُ عِلْمِهِ وَمَوْتِلُ حُكْمِهِ وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ. بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ لِتَعَادَ فَرَائِصِهِ. (وَ مِنْهَا يَعْنِي قَوْمًا آخِرِينَ)

زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ الْعُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ. لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ، وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ. إِلَيْهِمْ يَفِي الْغَالِي، وَ بِهِمْ يُلْحَقُ الثَّالِي. وَ لَهُمْ حَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ، وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ. الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ ثِقَلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ.<sup>۱</sup>

«آل محمد علیهم السلام محلّ و مخزن اسرار الهی هستند که موصوفاند به علوم نامتناهی، و پناهگاه امر خدا هستند که بدان قیام نمایند و صندوق و خزینه علم خدایند و مرجع اسرار و حکمت‌های او هستند، و کف‌ها و مخزن‌های کتب آسمانی از قرآن و غیر آن که بر انبیاء سلف نازل شده است و تأویل و تفسیر آن کما ینبغی می‌باشند، و کوه‌های دین اویند که نگاه دارنده زمین دین او از زلزله‌ها و بادهای اضطرابها که همان وساوس شیطانی و نفوس امّاره است از تحریف و تغییر و تبدیل باشند. و به آل محمد خدا کژی و اعوجاج و انحنای پشت دین خود را راست فرمود و لرزش بندها و مفاصل دین را بزدود (کنایه از آن که بدون قیمومت آل محمد دین داری کژی و انحناء و دارای لرزش و اضطراب است، کسی که آل محمد را رها کند و کتاب خدا را بگیرد دینش کوژ پشت و لِرزان و پیوسته مضطرب است، و به آل محمد پشت دین و کتاب خدا راست و به واسطه این قیّمان معصوم الهی بدن دین آرام و

۱- «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۲۹.



مطمئن و بدون اضطراب است).

اما آن کسانی که دین و کتاب خدا را از آل محمد جدا نمودند و خلافت را از مقررش منسلخ و در غیر موضع خود نهادند تخم نافرمانی و فجور را در دل‌های اُمّت مسکین کاشتند و در سینه‌های پر کینه خود مخفی بداشتند و با هوسها و آرزوها و غرور نفس اماره پیوسته آن را آبیاری نمودند تا بالتّیجه حاصل زراعت و محصول درو شده آنان ضلالت و هلاکت شد. زیرا که با آل محمد علیهم‌السلام هیچ فردی در این اُمّت قابل مقایسه و برابری نخواهد بود. آن کسانی که از نعمت آل محمد ربوده و به نام خلافت رسول الله این نعمت را بر خود جاری ساختند قابل قیاس با آنها نیستند. آل محمد اساس و پایه‌های دینند و ستونهای یقین، غلو کنندگانی که در دین تندروی نموده و از صراط مستقیم تجاوز کرده‌اند باید به راه و روش آل محمد برگردند و خود را با مقیاس سیره و سنت آنان معتدل بنمایند، و عقب‌افتادگانی که به علت سستی و تکاهل از راه یقین و سلوک رضا عقب مانده‌اند باید برای سعادت خود، خود را به آل محمد برسانند و از رویه و روش آنها پیروی کنند. برای آل محمد است اختصاصات ولایت، از علوم غیر متناهی و قدرتهای الهی و معجزات و کرامتهایی که خدا آنها را بدان خلعت مخلع نموده است، در ایشان مقام وصایت و وراثت خاتم المرسلین است. و الآن وقتی است که حق به اهلش رسیده و به محلّش انتقال یافته است. (کنایه از آنکه تا به حال به ظلم و عدوان از محلّش جدا و از مستقرش به دور افتاده بود).  
و نیز در ضمن کلامی دیگر فرماید: **فَوَاللّٰهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّيْ مُسْتَأْتِراً عَلَيَّ**  
مُنْذُ قَبْضِ اللّٰهِ نَبِيَّهٖ ﷺ حَتّٰى يَوْمِ النَّاسِ هٰذَا.<sup>۱</sup> «به خدا سوگند که از زمانی که خداوند روح پیغمبرش را قبض نمود تا این زمان پیوسته از حق خود محروم و برکنار شده بوده‌ام، دیگران حق مرا ربوده خود را جلو انداخته و مرا ممنوع نموده‌اند».

خطبه حضرت	و از خطبه حضرت که بعد از رحلت رسول خدا ایراد کردند
امیر المؤمنین (ع)	در وقتی که عباس بن عبدالمطلب و ابوسفیان برای بیعت کردن
راجع به نداشتن	با آن حضرت آمده بودند پیداست که چقدر آن حضرت تنها و
یارومعین	بدون یاور بوده که خود را بدون جناح و بال معرفی می‌کند:

۱- «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۴۲.

أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُنَنِ النَّجَاةِ وَعَرِّجُوا عَنِ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَضَعُوا عَن تَبْجَانِ الْمُنَافَرَةِ. أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَّحَ. هَذَا مَاءٌ آجِنٌ وَ لَقْمَةٌ يَعْصُ بِهَا أَكْلِهَا وَ مُجْتَنَى الثَّمَرَةِ لِعَيْرِ وَقْتِ ابْنَاعِهَا كَالزَّرْعِ بَعِيرٍ أَرْضِهِ. فَإِنْ أَقْبَلُ، يَقُولُوا: حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ، وَإِنْ أَسْكَتْ يَقُولُوا: جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ، هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ آتَى. وَ اللَّهُ لِابْنِ أَبِي طَالِبٍ آسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِشَدَى أُمِّهِ، بَلْ انْدَمَجَتْ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ يُحْتَبَهُ لِأَضْطْرَبْتُمْ أَضْطِرَابَ الْأَرَشِيَّةِ فِي الطُّوَى الْبُعِيدَةِ.<sup>۲</sup>

«ای مردم بشکافید موجهای فتنه‌ها را که مانند دریاهای متلاطم درخروشند به کشتی‌های نجات (که مراد آل بیت رسول خدا هستند چون طبق روایت مسلمی که از طریق شیعه و سنی روایت شده است حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَسَفِينَةِ نُوْحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ: مثال اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح است کسی که در آن سوار شود نجات یابد و کسی که تخلف ورزد غرق خواهد شد)، و از پیمودن راه منافرت عدول نموده برگردید و تاج‌های مفاخرت و سرکشی و شخصیت طلبی را از سرهای خود بردارید (تا فتنه آرام گیرد و اسلام چهره رخشان خود را به عالم به واسطه علوم و معارف اهل بیت نشان دهد، وگرنه اگر شما بخواهید بر اساس خودپرستی و نفع طلبی علیه کسانی که آنان نیز بر این اساس قیام نموده‌اند برخیزید و پیکار و کارزار خونینی در صحنه مقارب رحلت رسول خدا به وجود آید دیگر اسمی از اسلام نخواهد ماند). کامیابی و رستگاری برای کسی است که با وجود اعوان و یاران کافی قیام کند و حق خود را بگیرد چون مرگی که با دو بال توانا و درست بر آسمان پرواز می کند، یا برای کسی است که در صورت فقدان اعوان و انصار خود را کنار کشیده و از جنگ و ستیز آن خود را آسوده بدارد. این خلافتی که مرا به آن دعوت می‌کنید و اصرار بر بیعت دارید گرچه حق مسلم من طبق آیات قرآن و وصایای رسول خداست لکن با وجود مخالفت بنی تميم و بنی عدی، که بلاد رنگ بعد از رحلت رسول خدا مردم را به بیعت خود دعوت کرده‌اند و جدلاً در مقام مخالفت و انکار وصایا آن حضرت ایستاده‌اند، مانند آب گندیده‌ای است که صفای خود را در اثر مقارنت هواها و هوسها از دست داده و به ملازمت این افکار سوء و

۲- «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۴۰.

نیات فاسده متعفن گردیده است، و مانند لقمه غذای پُر تیغ و خاری شده که هنگام فرو بردن گلو را بشکافد و در آن گیر کند. و کسی که میوه را از درخت قبل از رسیدن بچیند آن میوه تلخ و زنده و بیفایده بوده مانند شخص زارعی که در غیر زمین خود زراعت کند البته منتفع نخواهد شد (خلافت من یک خلافت الهی بر اساس تقوی و ولایت شرعیّه رسول خدا برای هدایت مردم به مقامات عالیّه معنوی و ظاهری است. و در صورت قیام بر علیه این مخالفان با وجود عدم انصار و اعوانی که بر آنها غالب آیند نتیجه، هرج و مرج، خونریزی‌ها و فتنه‌ها خواهد بود. و معلوم است که منافقان امت انتظار چنین روزی را می‌برند). بنابراین اگر بگویم که من در امر خلافت رغبت دارم می‌گویند: بر حکومت و ریاست حرص ورزیده است، و اگر سکوت اختیار کنم می‌گویند: از مرگ ترسیده است. و چه دور است از علی که بعد از آن شدائد و ناملایمات و منغمر شدن در معرکه جنگها و غزوات و تحمّل مشاقّ و مشکلات از مرگ بهراسد. سوگند به خدا که فرزند ابی طالب، اُنسش به مرگ بیشتر است از اُنسی که طفل شیرخوار به پستان مادر خود دارد، بلکه سبب عدم قیام من برای گرفتن خلافت آن است که چنان بر علوم و اسرار الهی و معارف قضا و قدر و تکلیف و سعادت و شقاوت وقوف یافته و آن خزینه‌های از علوم در نفس من پیچیده و منظوی شده که هر آینه اگر بعض آنها بر شما آشکار کنم مانند لرزش و تکان ریسمانی دراز در چاه‌های دور و دراز به خود خواهید لرزید و تاب و توان شنیدن آنها ندارید».

و این کلام حضرت کنایه از قضای حتمیّه الهیّه است که باید مردم را امتحان نموده و بر اثر پیدایش مخالفان، مردمی که تابع شریعت و نصوص رسول خدا راجع به ولایت بوده‌اند از کسانی که هوا و هوس بر آنها غالب آمده و دست از ولایت کشیده‌اند جدا شده، مردم در دو صف متمایز قرار گیرند، فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ. گروهی در حرم ولایت اهل بیت از هر گزندی مصون و در بهشت برین بیارمند، و گروهی دگر از این حریم دور و از این نعیم مهجور و دردوزخ و آتش سوزان بگدازند. وَ تِلْكَ الْأَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ وَ لَیَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ \* وَ لَیُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَمْحَقَ الْكَافِرِینَ \* أَمْ

حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ.<sup>۱</sup>

«ما این ایام روزگار را پیوسته در میان مردم به اختلاف احوال و انقلاباتی در گردش می‌آوریم و برای هر گروهی نوبتی خاص برای امتحانات خود مقرر می‌داریم، تا آنکه مقام اهل ایمان به امتحان معلوم شود و خداوند از شما (مانند علی بن ابیطالب را که دارای مقام یقین و وصول به اعلی درجه توحید است) گواه بر اعمال و رفتارشان بگیرد و خداوند ستمکاران را دوست ندارد.

و دیگر به جهت آن که اهل ایمان را از هر عیب و نقصی مبری و منزّه فرموده و کافران را به کیفر انکار و کفر خود محو و نابود گرداند. آیا شما گمان می‌کنید که داخل بهشت می‌شوید بدون آنکه امتحان الهی شما را فرا گیرد، و بدون آن که مقام مجاهدین در راه خدا و صبر کنندگان در برابر مشکلات و حوادث معلوم و مشهود گردد؟».

علت عدم قیام امیرالمؤمنین علیه السلام همانا نداشتن یاران کافی بود چنان که حضرت می‌فرماید که: حضرت رسول خدا به من فرمود: ای علی بعد از من اگر یاران کافی برای خود یافتی قیام کن و حق خود را بگیر و اگر نیافتی با جنگ و کارزار قیام مکن.<sup>۲</sup>

و در فرمایشات آن حضرت است که بعد از رحلت رسول خدا اگر چهل نفر یار و معین می‌داشتم (البته یار فدائی و معین حقیقی) قیام می‌کردم و دست به شمشیر می‌زدم.<sup>۳</sup>

۱- سورة آل عمران : ۳- آیه ۱۴۰ الی ۱۴۲.

۲- «غایة المرام» ص ۵۵۰ از کتاب سلیم بن قیس از سلمان فارسی نقل می‌کند در ضمن حدیث طویلی از رسول خدا هنگام رحلت که به امیرالمؤمنین فرمودند: یا اخی ستلقى بعدی من قریش شده من تظاهرم علیک و ظلمهم لک، فان وجدت اعواناً علیهم فجاهدهم و قاتل من خالفک بمن وافقک، و ان لم تجد اعواناً فاصبر و کف یدک و لاتلق بها الی التهلکة فانک منی بمنزلة هارون من موسی: و لک بهارون اسوة حسنة اِنَّه قال لموسی: ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی (الخ). و این حدیث طویل در کتاب سلیم به دو قسمت تجزیه شده قسمت اول درص ۶۹ الی ص ۷۲ و قسمت دوم درص ۷۹ الی ص ۸۳ آورده شده است.

۳- در کتاب «غایة المرام» ص ۵۵۰ در دو سطر آخر از سلمان ضمن حدیثی نقل می‌کند که پس از آن که حضرت شب فاطمه را سوار حمار نموده و از مهاجرین و انصار یاری خواست فما استجاب له الا اربعة ←

و نیز در نامه‌ای که معاویه برای آن حضرت می‌نویسد متذکر می‌گردد که تو ای علی همان کسی هستی که بعد از رحلت رسول خدا حتی چهل نفر ناصر و معین نداشتی، و وقتی که پدرم ابوسفیان آمد با تو بیعت کند به او گفتی که اگر چهل نفر معین و ناصر می‌داشتم بر علیه مخالفان قیام می‌نمودم.<sup>۱</sup> لذا چون آن حضرت را تنها یافتند ناصران آن حضرت که عبارت بودند از سلمان، ابوذر، مقداد، زبیر، عمار بن یاسر، عباس بن عبدالمطلب، اُبَی بن کعب، عُبَیة بن اَبی لهب، براء بن عازب، سعد بن ابی وقاص، طلحة بن عبیدالله<sup>۲</sup> و تمام بنی هاشم و بسیاری دیگر از مهاجرین و انصار در خانه فاطمه علیها السلام متحصن شدند و برای حفظ جان خود از گزند، جایی را بهتر از خانه دختر رسول خدا مأمن نیافتند. ابوبکر عمر را برای احضار آنان برای بیعت فرستاد و گفت: **فَإِنْ أَبَوْا فَقَاتِلْهُمْ**<sup>۳</sup> «اگر نیامدند با آنها مقاتله و کارزار کن».

<p>بردن حضرت امیرالمؤمنین (ع) را به مسجد برای بیعت</p>	<p>بیعت عمر با جماعتی از اعوان خود آمد و در خانه فاطمه <small>علیها السلام</small> وارد شد ابن ابی الحدید گوید: <b>ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ لِعَلِيٍّ: قُمْ فَبَايِعْ فَتَلَكَّا وَاحْتَبَسَ،<sup>۴</sup> فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَقَالَ: قُمْ، فَأَبَى أَنْ يَقُومَ، فَحَمَلَهُ وَدَفَعَهُ كَمَا دَفَعَ الزُّبَيْرَ حَتَّى أَمْسَكَهُمَا خَالِدٌ وَ سَاقَهُمَا عُمَرُ وَ مَنْ مَعَهُ سَوْقًا عَنيفًا، وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ يُنْظَرُونَ وَ أَمْتَلَاتُ شَوَارِعَ الْمَدِينَةِ بِالرِّجَالِ، وَ رَأَتْ فَاطِمَةُ مَا صَنَعَ عُمَرُ فَصَرَخَتْ وَ وُلَّوَتْ وَ اجْتَمَعَ مَعَهَا كَثِيرٌ مِنَ الْهَاشِمِيِّاتِ وَ غَيْرِهِنَّ فَخَرَجَتْ إِلَى بَابِ حُجْرَتِهَا وَ نَادَتْ: يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَسْرَعَ مَا أَعْرَثْتُمْ عَلِيَّ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ، وَ اللَّهُ لَا أَكْلُمُ عُمَرَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ.<sup>۵</sup></b></p>
--	--

و اربعون رجلاً، فأمرهم ان يُصبحوا محلّقين رؤوسهم و معهم سلاحهم على ان يبايعوه على الموت، واصبحوا لم يوافقهم منهم الا اربعة.

۱- نامه معاویه که از جواب امیرالمؤمنین در «نهج البلاغه» ص ۳۳ مکاتیب معلوم می‌گردد.

۲- در کتاب «عبدالله بن سبا» طبع مصر ص ۶۵ گوید: این گروه از بیعت تخلف نموده و در خانه فاطمه متحصن شدند، فی «الریاض النضرة» ۱۶۷/۱ و «تاریخ الخمیس» ۱۸۸/۱ و «ابن عبدربه» ۳/۶۴ و «تاریخ ابی الفداء» ۱۵۶/۱ و «ابن شحنة» بهامش «الکامل» ۱۱۲ و «جوهری» حسب روایة ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۳۰-۱۳۴ و «سیرة الحلیة» ۳/۳۹۴ و ۳۹۷.

۳- «کنز العمال» ج ۳/۱۴۰.

۴- تَلَكَّا به معنی اینستکه کندی کرد و توقف نمود و نیز اِحْتَبَسَ به معنی توقف و تأنی است.

۵- «شرح نهج» ج ۲ ص ۱۹ و نیز در ج ۱ ص ۱۳۴ این داستان را آورده است.

می‌گوید: پس از آنکه در خانه فاطمه ریختند و شمشیر زبیر را از دستش گرفته و به سنگ زده و شکستند و او را گرفته و به دست خالد بن ولید و جماعتی که با آنها آمده بودند تحویل دادند سپس عمر داخل شد و به علی بن ابیطالب گفت: برخیز و بیعت کن، حضرت خودداری فرموده و ابا و امتناع نمودند، عمر دست حضرت را گرفت و گفت: برخیز و بیعت کن، حضرت از برخاستن خودداری نمود، عمر و یاران او همگی همانطور که زبیر را گرفته بودند علی بن ابیطالب را گرفته و به شدت دفع نمودند، و خالد و عمر با جمیع همراهانشان با وضع بسیار فظیح و فجیعی با شدت و غلظتی هر چه تمام‌تر آنها را به مسجد بردند، مردم نیز در تمام شوارع و کوچه‌های مدینه جمع شده و نگاه می‌کردند. چون فاطمه این عملیات خشن را از عمر دید، ناله کرد، فریاد زد، و لوله نمود و به دنبال علی از منزل به سوی مسجد خارج شد و جماعتی بسیار از زنان بنی هاشم با فاطمه به سوی مسجد رفتند. فاطمه آمد تا در حجره خود در مسجد ایستاد و چون نظرش بر ابوبکر افتاد گفت: ای ابوبکر چقدر زود از روی عصیّت جاهلی و نخوت و حمیت نفسانی بر اهل بیت رسول خدا یورش بردید و تاخید، سوگند به خدا که دیگر من با عمر سخن نمی‌گویم تا آن که خدای خود را ملاقات کنم».

باری با این وضع عجیب امیرالمؤمنین را به مسجد بردند و ریسمان بر گردنش افکنده کَالْجَمَلِ الْمَخْشُوشِ او را برای تسلیم و تبعیّت از ابی‌بکر از منزل خارج کردند.

شاهد بر این آن که طلحة بن عبیدالله در زمان خلافت عثمان روزی که امیرالمؤمنین در حضور جماعت بسیاری از مردم فضائل و مناقب خود را می‌شمرد در جواب آن حضرت گفت: بنابراین با این فضائل و مناقب ما با ادعای ابوبکر و عمر چه کنیم در روزی که تو را ریسمان به گردن انداخته و برای بیعت به مسجد آوردند؟<sup>۱</sup>

۱- کتاب «سلیم بن قیس» ص ۱۱۷ و نیز در کتاب سلیم ص ۸۹ از سلمان فارسی نقل می‌کند که: نادى علیّ علیه السلام قبل ان یباع والحبل فسی عنقه: یا بنّامّ لّ القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی، و عین این عبارت را در «غایة المرام» ص ۵۵۲ از کتاب سلیم از سلمان نقل می‌کند.

و دیگر نامه‌ای است که معاویه به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته و در آن نوشته است که تو همان مردی هستی که مانند جَمَلِ مخشوش تو را برای بیعت با ابوبکر به مسجد آوردند. جَمَل به معنای شتر است و مخشوش شتری است که استخوان بینی او را از عرض سوراخ نموده و در آن خِشاش که چوبی است قرار می‌دهند و دو طرف آن چوب را طناب می‌اندازند که تا دیگر آن شتر سرکشی نکند و رام شود. امیرالمؤمنین در نامه بسیار جالب و دیدنی که محامد و محاسن خود و قبايح و سيئات معاویه را در آن گنجانیده است پاسخ نامه او را داده و نسبت به این جمله، حضرت جواب داده است که: درست، مرا با این حال به مسجد بردند ولی تو می‌خواهی مرا تعیب کنی و نفهمیده‌ای که این تحسین من است که برای عدم تحمل بار ظلم و ستم تا این درجه ابا و امتناع نمودم.

وَقُلْتُ إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمُخَشُّوشُ حَتَّى أَبَايَعُ، وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتُ وَ أَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتُ، وَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا فِي دِينِهِ وَ لَا مُرْتَابًا بِيَقِينِهِ وَ هَذِهِ حُجَّتِي أَلَى غَيْرِكَ قَصْدُهَا وَ لَكِنِّي أَطَلَقْتُ لَكَ مِنْهَا بَقْدَرٍ مَا سَخَّ مِنْ ذِكْرِهَا. «و اما آنچه در نامه خود نوشته‌ای که مرا مانند شتری که چوب در استخوان بینی او نموده و او را مهار کرده باشند برای بیعت می‌کشیدند سوگند به خدا که خواستی مرا بدین سرگذشت مذمت و عیب کنی لکن نفهمیده مرا ستایش نموده و تمجید کرده‌ای، و خواستی مرا رسوا کنی و ندانسته خود را رسوا کرده‌ای (چون عدم بیعت من از روی اختیار، دلیل بر بطلان آنهاست و تو که خود را تابع آنها می‌دانی بر بطلان خود و سیره خود اعتراف نموده و خود را رسوا کرده‌ای). بدان که برای مؤمن هیچ نقص و خواری نیست در اینکه مظلوم واقع شود مادامی که از آن ستم شکی در دین او پیدا نشود و در یقین او ریب و شکی داخل نگردد (بلکه خواری و مذلت برای ظالم است در دنیا به لعن و طعن و در آخرت به رسوائی جزا و عقوبت). و این حجت و دلیل من است برای غیر تو از گروه ستمکاران، زیرا که تو شایسته خطاب و اقامه برهان نیستی ولیکن من صورت دلیل

۱- «نهج البلاغه» ص ۳۳، از مکاتیب نامه ۲۸.

و حجّت را به مقدار مختصری که پیش آمد بیان کرده و راه گفتار را در آن آزاد گذاشتم»<sup>۱</sup>.

۱- ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ج ۳ ص ۴۵۵ الی ص ۴۵۷ که این نامه را نقل کرده و در مقام شرح برآمده گوید که: من از ابو جعفر نقیب یحیی زید راجع به این نامه سؤال کردم او گفت حضرت امیرالمؤمنین دو کاغذ در جواب دو کاغذ معاویه نوشتند. کاغذ اول را که معاویه فرستاد در آن لفظ **کالجمل المخشوش** نیست بلکه در آن این الفاظ هست: **حسدت الخلفا و بغیت علیهم، عرفنا ذلک من نظرتک الشّزر و قولک الهجر و تنفّسک الصعداء و ابطائك عن الخلفاء.** و این نامه را به وسیله ابومسلم خولانی به حضور امیرالمؤمنین فرستاده است. چون حضرت جواب او را نوشتند نامه دیگری به وسیله ابوالقاسم باهلی فرستاد و در آن این لفظ **کالجمل المخشوش** موجود است. (ابو جعفر نامه معاویه را بر ابن ابی الحدید املا کرده و او نوشته است ص ۴۵۶) و حضرت جواب این نامه را همانطور که در «نهج البلاغه» ملاحظه می شود نوشته اند. ابو جعفر نقیب گوید که: بسیاری از مردم از دو نامه معاویه اطلاع ندارند و گمان می کنند که فقط نامه ای را که فرستاده است همان نامه اول است و اشتهاً لفظ **کالجمل المخشوش** را در آن گذارده اند و این اشتباه است. و علامه امینی در ج ۷ ص ۷۸ از «الغدير» در پاورقی می گوید که: این جمله (کالجمل المخشوش) را در «العقد الفريد» ص ۲۸۵، «صبح الاعشى» ج ۱ ص ۲۲۸، «شرح ابن ابی الحدید» ج ۳ ص ۴۰۷ آورده اند.



درس بیست و دوم تائیسٲ و چهار

اشکالات وارده بر آیه «اولی الامر» و پاسخ آنها و أخوٲ  
امیرالمؤمنین با رسول خدا در همه مراتب



## درس ۲۲ تا ۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطاهرين ولعنة  
الله على أعدائهم أجمعين من الآن الى قيام  
يوم الدين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم.  
قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي  
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ  
تَأْوِيلًا<sup>۱</sup>

از مجموع مباحث گذشته به خوبی روشن شد که مراد از اولی الامر در این  
آیه مبارکه ائمه معصومین سلام الله و صلواته عليهم اجمعین هستند و حمل آن بر  
خصوص خلفاء اربعه بعد از رحلت رسول خدا یا بر امراء سرايا یا بر علماء جایز نیست  
چون در تمام این طبقات عصمت وجود ندارد.

و از تمام مسلمین کسی ادعای عصمت در آنها ننموده مگر طائفه شیعه که  
در حق امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام معتقد به عصمت هستند. و سابقاً ذکر  
شد که چون آیه بدون قید و شرط اطاعت آنها را واجب نموده و در ردیف اطاعت  
رسول خدا قرار داده است بنابراین حتماً آنها باید معصوم بوده باشند.

و اما حمل آن بر حکام و سلاطین نیز جایز نیست چون اگر اطاعت آنها  
مطلقاً واجب باشد این مخالف ضرورت دین و آیات صریحه قرآن مبین است که  
اطاعت از مکذبین و مسرفین و هرگونه گناه و مخالفت امر خدا را حرام می شمرد، و  
اگر به طور مقید و در صورت امر به طاعت واجب باشد این نیز مخالف با اطلاق آیه

---

۱- سورة نساء : ۴ - آیه ۵۹.

شریفه است و از همین جهت است که فخر رازی در تفسیر خود اعتراف به لزوم عصمت در اولوالامر نموده است و لیکن چون قائل به خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین و اولاد طیبین آن حضرت نیست، لذا گوید که: منظور از اولوالامر جماعتی از اهل حل و عقد هستند که دارای علم و خبریّت بوده و در مسائل، اجماع آنها حجّت و نتیجه آراء و افکار آنها ملازم با عصمت است.

ما در طی مباحث گذشته این نظریّه را باطل نموده و مواضع اشکال و فساد آنرا مفصلاً روشن ساختیم.

اشکالات اهل تسنّن اما اشکالاتی که عامّه بر انطباق آیه بر ائمه معصومین نموده اند  
تطبیق آیه اولوالامر مجموعاً هفت اشکال است که همه آنها واهی و بی اساس است.  
برائمه معصومین ما یکایک از آنها را بیان نموده و پاسخ آنرا نیز ذکر می کنیم.

**اشکال اول:** در آیه مبارکه لفظ اولوالامر را مقید به لفظ **مِنْكُمْ** نموده است یعنی اولوالامری که از طراز و سنخه شماس است و این دلالت می کند بر آنکه هر یک از اولوالامر یک انسان عادی مانند بقیه افراد انسان است و آنها مثل سایر افراد مؤمنین هستند بدون مزیت عصمت در آنها.

**پاسخ:** این استدلال در صورتی تمام است که متعلق لفظ **مِنْكُمْ** ظرف لغو باشد به اصطلاح علم نحو و ادبیت و لیکن ظاهر آیه آن است که آن ظرف مستقر است یعنی اولوالامری که از شما هستند (**أُولَى الْأَمْرِ كَاتِبِينَ مِنْكُمْ**) و این فقط دلالت دارد بر آنکه اولوالامری از جنس بشرند نه از غیر آنها مثل قول خدای تعالی: **هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ**<sup>۱</sup> «اوست خدائی که از میان مردم درس نخوانده پیغمبری را که از آنها بود برگزید».

و نیز مثل آیه: **رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ**<sup>۲</sup> حضرت ابراهیم به خدا عرض کرد: «بار پروردگارا برانگیز در میان آنها رسولی را از خود آنها».

و نیز مثل آیه: **رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي**<sup>۳</sup> «پیمبرانی که از خود شما هستند نزد شما آیند تا آن که بر شما آیات مرا بخوانند». و بنابراین، آیه فقط

۲- سوره بقره: ۲- آیه ۱۲۹.

۱- سوره جمعه: ۶۲- آیه ۲.

۳- سوره اعراف: ۷- آیه ۳۵.

دلالت دارد بر آنکه اولوالامر از خود مردم‌اند و البته در این شکی نیست که ائمه معصومین از جنس بشرند نه از جنس ملائکه یا غیر آن.

**اشکال دوم:** آنکه لفظ اولوالامر جمع است و البته جمع دلالت دارد بر آنکه مسمای این لفظ دارای کثرت و تعددی است، و اگر بخواهیم آنها را بر ائمه معصومین حمل نماییم چون در هر زمان یک نفر از آنها بیشتر امام نیستند لازمه‌اش آن است که لفظ جمع را حمل بر مفرد نموده باشیم و این خلاف ظاهر است.

**پاسخ:** آنچه خلاف ظاهر است آنست که لفظ جمع را بگوئیم و معنای مفرد را قصد کنیم و لیکن در آیه شریفه چنین نیست. اولوالامر دوازده امام معصوم هستند و اطلاق لفظ جمع بر آنها بدون اشکال است و لازم نیست که در صحت استعمال لفظ جمع تمام افراد آن فعلاً موجود باشند، بلکه اگر یکی پس از دیگری بوجود آیند لفظ جمع که منحل به آحاد و افرادی است بر آنها منطبق خواهد شد. مثل آنکه می‌گوئیم: شاگرد مدرسه باید کلاسها را طی کند، مسلماً کلاسها لفظ جمع است ولی طی نمودن آنها در یک زمان نیست بلکه یکی پس از دیگری است، و نظیر این گونه استعمال در میان مردم بسیار است. می‌گویند: از رؤسای خود پیروی کن، با آن که در هر زمان یک رئیس بیش نیست و در قرآن مجید از این گونه جمع‌ها بسیار است. **فَلَا تُطِيعُ الْمُكَذِّبِينَ**<sup>۱</sup> «از تکذیب‌کنندگان پیروی منما». **فَلَا تُطِيعُ الْكٰفِرِيْنَ**<sup>۲</sup> «از کافران اطاعت مکن». **حٰفِظُوْا عَلٰی الصَّلٰوٰتِ وَ الصَّلٰوَةِ الْوُسْطٰی**<sup>۳</sup> «بر نمازهای خود مواظبت بنمائید». **اِنَّا اطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَانَنَا**<sup>۴</sup> «ما از رؤساء و بزرگان خود اطاعت نمودیم». **وَ اَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلمُّؤْمِنِيْنَ**<sup>۵</sup> «بالهای محبت و لطف خود را برای مؤمنین بگستران». در این آیات معلوم است که انسان در زمان واحد تمام نمازها را نمی‌خواند و از همه بزرگان و رؤساء در وقت واحد پیروی نمی‌کند و بال خود را برای تمام مؤمنین در زمان واحد نمی‌گسترده بلکه این جمع‌ها منحل به افرادی است عدیده و در هر زمان که یکی از آنها مصداق پیدا نمود آن تکلیف بر او بار می‌شود. آیه

۱- سوره قلم: ۶۸- آیه ۸.

۲- سوره بقره: ۲- آیه ۲۳۸.

۳- سوره حجر: ۱۵- آیه ۸۸.

۴- سوره فرقان: ۲۵- آیه ۵۲.

۵- سوره احزاب: ۳۳- آیه ۶۷.

اولوالامر نیز چنین است چون منحلّ به افرادی است، و در هر زمان فردی از آنها در خارج متحقّق گردد و جوب اطاعت آن فرد متحقّق خواهد شد.

**اشکال سوّم:** آنکه اطاعت از اولوالامر اگر مراد ائمه معصومین باشند مشروط است به معرفت آنها چون اگر انسان به آنها معرفت نداشته باشد در این صورت جوب اطاعت از آنها محال و این تکلیف مالایطاق خواهد بود. و چون آیه مبارکه به طور اطلاق اطاعت آنها را واجب می کند بنابراین مراد ائمه معصومین نخواهند بود.

**پاسخ:** اولاً عین این اشکال بر خود اشکال کننده وارد است. زیرا که اگر اولوالامر را منتخب اهل حلّ و عقد هم بدانیم، باز اطاعت از آنها متوقّف و مشروط است بر شناسائی آنها، و فرقی نیست بین آنکه ما اولوالامر را امام معصوم بدانیم یا غیر آن در هر صورت اطاعت از تکلیف منوط است به شناسائی موضوع آن و فقط فرقی که دارد آن است که ائمه معصومین را باید خدا و رسول خدا معرفی کنند و اهل حلّ و عقد را خود مردم باید جستجو کرده و بشناسند.

و ثانیاً همانطور که در علم اصول فقه کاملاً بحث شده است علم و معرفت به موضوع، شرط اصل تکلیف نیست بلکه شرط تنجّز تکلیف و تحقّق بلوغ تکلیف است. بنابراین بدون معرفت به خود تکلیف یا به موضوع آن، تکلیف متحقّق است لکن تنجّز ندارد و در صورت قصور مکلف از علم، گردن گیر او نمی شود. و اگر بخواهیم فرضاً علم به تکلیف یا به موضوع آنرا از شرائط خود تکلیف قرار دهیم مانند استطاعت برای جوب حجّ و تمکّن از آب برای جوب وضوء هیچ تکلیف مطلقاً در خارج متحقّق نخواهد شد. بنابراین در آیه شریفه جوب اطاعت از اولوالامر به طور اطلاق است، و البته علم به آنها شرط تنجّز تکلیف است و در صورت عدم علم چنانچه از روی تقصیر نباشد تکلیف، تنجّز ندارد. و در غالب از تکالیف علم به موضوع از شرائط بلوغ تکلیف است نه از شرائط اصل تکلیف.

**اشکال چهارم:** در دنبال جوب اطاعت اولوالامر خدا می فرماید: **فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ** «اگر شما مردم در امری نزاع نمودید برای رفع منازعه و حلّ مسئله به خدا و رسول رجوع کنید».

در این آیه همین طور که ملاحظه می شود رافع نزاع را کتاب خدا و سنت رسول الله قرار داده است و اگر اولوالامر امامان معصوم باشند باید برای رفع نزاع به آنها مراجعه

نمود، چون ایشانند که طبق واقع در میان مردم حکم می‌کنند. ولی چون آیه شریفه رفع منازعه را به اولوالامر ارجاع نداده است معلوم می‌شود که آنها دارای عصمت نیستند و در منازعه قول آنها حجیت ندارد بلکه باید مرجع رفع نزاع را کتاب و سنت قرار داد.

**پاسخ:** همانطور که در اوائل بحث از این آیه مبارکه مفصلاً ذکر شد خطاب این آیه به مؤمنین است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.** در این خطاب به طور مطلق به و بدون قید و شرط پیروی از خدا و رسول خدا و اولوالامر واجب شده است. اطاعت خدا در قوانین کلیه و اصول احکام که منظور قرآن مجید است.

اطاعت رسول خدا دو ناحیه داشت، **ناحیه اول:** آن چه راجع به قانون و حکم بود مانند تفصیل احکام و بیان حدود موضوعات و مشخصات آنها و تفریع فروعی که اصول آن در کتاب خدا بیان شده است. این ناحیه راجع به تشریح بوده و اختصاص به رسول خدا دارد. **ناحیه دوم:** اوامر شخصیّه آن حضرت است راجع به مصالح اجتماع از تجهیز جیش و ارسال سرایا و تعیین امرای لشکر و ائمه جماعت و مؤذنین و سایر اموری که راجع به تشریح نیست بلکه منوط به رأی و نظریّه آن حضرت است. اطاعت از رسول خدا در هر دو ناحیه واجب است.

و اما اطاعت از اولوالامر فقط در ناحیه دوم از دو ناحیه اطاعت رسول خداست. زیرا که اولوالامر گرچه ائمه معصومین باشند چون شریعت تازه‌ای نیاورده و نمی‌آورند بلکه تابع شریعت رسول خدا هستند بنابراین برای آنها جنبه تشریح نیست بلکه وظیفه آنها بیان حکم و ابلاغ معانی قرآن و تأویل آن و تجهیز جیوش و نظریّه در مصالح اجتماع از تعیین وولات و قضاة شرع در بین مردم و غیر آنها می‌باشد. و بنابراین اطاعت از اولوالامر تنها از ناحیه نظریّه و آراء شخصی واجب است، و چون در آیه شریفه کتاب و سنت مرجع برای اخذ احکام قرار داده شده است و اولوالامر را در آن نصیبی نیست لذا برای رفع نزاع باید به عالم حکم خدا و سنت مراجعه نمود، خواه به اولوالامر مراجعه نمود یا به غیر آنها که نیز عالم به کتاب و سنت‌اند، و البته، چنانچه به اولوالامر مراجعه شود چون آنها عالم به کتاب و سنت هستند و طبق آندو حکم می‌کنند حکم آنها نیز قاطع و به دلیل آیه مبارکه واجب الاطاعة خواهد بود.

بنابراین واضح شد که علت آنکه خدا در مورد تنازع، ارجاع به کتاب و سنت داده و ارجاع به اولوالامر ننموده است برای تعیین مصادر احکام و تشریح است که منحصر به کتاب و سنت است نه از جهت عدم حجیت قول اولوالامر بلکه قول آنها حجّت است و رافع خصومت از جهت آنکه متخذ از کتاب خدا و سیره رسول الله است.

و مؤید و شاهد تمام مطالب فوق آیات بعدی است که رجوع به طواغیت زمان را برای رفع منازعه و خصومت حرام می‌شمرد. اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ يَزْعُمُوْنَ اَنْهُمْ اٰمَنُوْا بِمَا اُنزِلَ اِلَيْكَ وَ مَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُوْنَ اَنْ يَتَحَاكَمُوْا اِلَى الطَّاغُوْتِ وَ قَدْ اُمِرُوْا اَنْ يَكْفُرُوْا بِهٖ وَ يُرِيْدُ الشَّيْطٰنُ اَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلٰلًا بَعِيْدًا. (آیه ۶۰) وَ اِذَا قِيْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلَى مَا اُنزِلَ اِلَيْهِ وَ اِلَى الرَّسُوْلِ رَاٰتِ الْمُنٰفِقِيْنَ يَصُدُوْنَ عَنْكَ صُدُوْدًا (آیه ۶۱)... وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُوْلٍ اِلَّا لِيُطَاعَ بِاِذْنِ اللّٰهِ (آیه ۶۴).

این آیات رجوع به غیر خدا و رسول را در رفع منازعات و مشاجرات حرام می‌شمرد و به عنوان سرزنش و تعیب از افرادی که برای حل مشکلات خود به حکام جور که برخلاف حکم خدا و رسول خدا فصل خصومت می‌دهند مراجعه کرده‌اند مؤاخذه می‌نماید و فقط حکم پیغمبر را فاصل خصومت و رافع منازعه قرار می‌دهد. اینها شواهدی است که در آیه اولوالامر خداوند مرجع و مستند احکام را کتاب خود و سنت رسول خود قرار داده و از این جهت باید در منازعات آنها را حکم قرار داد، نه از جهت آنکه قول اولوالامر که بنا به فرض، معصوم بوده و از کتاب و سنت تجاوز نمی‌نماید حجّت نیست بلکه حجیت آن در طول حجیت کتاب و سنت است نه در عرض آن.

**اشکال پنجم:** آنکه شیعه می‌گوید: فائده امام معصوم همانا هدایت به صراط مستقیم و رهائی دادن آنها از منازعات و مشاجرات و تفرقه آنان است، و البته این نتیجه با فرض عصمت آنهاست، ولی چنانچه فرض شود در بین خود اولوالامر نزاعی درگیرد و راجع به اصل ولایت یا غیر آن منازعه‌ای کنند در این صورت معصوم نبوده و آن نتیجه عائد نخواهد شد. و چون آیه شریفه تنازع مردم را با وجود اولوالامر بلکه تنازع خود اولوالامر را بیان می‌کند و در تمام احوال، مرجع رفع خصومت را کتاب و سنت می‌داند بنابراین با وجود فرض تنازع میان آنها دیگر فرض عصمت بر آنها محال است.



**پاسخ:** همانطوری که ذکر شد وجهه خطاب در این آیه مبارکه با غیر اولوالامر از سایر مؤمنین است یا **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ... «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول خدا و اولوالامر اطاعت کنید پس اگر نزاع کردید در چیزی...»**

معلوم است که مخاطب به این خطاب افراد دیگر از مؤمنین‌اند و این خطاب که مردم را امر به اطاعت اولوالامر نموده شامل خود اولوالامر نخواهد شد. و سپس که می‌فرماید: پس اگر نزاع کردید به خدا و رسول مراجعه کنید، این خطاب هم به دنبال همان خطاب اول و چون عطف است مخاطب به آن همان مخاطبان اول یعنی غیر از اولوالامر است، و بنابراین مورد تنازع همان مسائل واقعه بین خود مردم است نه مسائل و احکامی که از امام صادر می‌شود. چون با وجوب اطاعت امام، تنازع در احکام و اوامر او معنی ندارد و فرض نمی‌شود و نه مسائلی که بین خود اولوالامر واقع شده و نزاعی که بین خود آنها درگیرد چون وجهه خطاب با مؤمنین است. و علاوه بر آنکه آنها معصوم بوده و نزاع نمی‌کنند خطاب شامل آنها نمی‌گردد. و البته معلوم است که مردم در منازعات خود باید به کتاب و سنت رجوع کنند و کسی که بدانها علم و معرفت داشته باشد چه اولوالامر و چه غیر آنها خصومت را فیصله دهد. مثل آیاتی که دلالت می‌کند بر آنکه مؤمنین باید از رسول خدا اطاعت کنند (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ) چگونه در این خطابات که متوجه مؤمنین می‌شود شامل خود حضرت رسول نخواهد شد، بلکه راجع به افراد مؤمنین غیر آن حضرت است که باید حکم خدا و رسول را از آن حضرت یا از غیر آن حضرت که مطلع و عالم باشد سؤال کنند و سپس اطاعت بنمایند، همچنین در آیه اولوالامر خطاب شامل حال آنها نشده بلکه راجع به غیر آنها از مؤمنین است که باید حکم و مسئله را از اولوالامر یا غیر آنها پرسیده و طبق حکم خدا و رسول خدا عمل نمایند.

**اشکال ششم:** ما در این زمان از دسترسی به امام معصوم و تعلم احکام و مسائل و تأویلات قرآن عاجزیم و هیچ راهی برای وصول به آن نداریم، بنابراین نمی‌شود خدا طاعت آنها را بر ما واجب کند، چون راهی برای طاعت نیست. و از طرفی چون می‌دانیم که آیه کریمه به طور اطلاق اطاعت اولوالامر را لازم شمرده است بنابراین اولوالامر ائمه معصومین نخواهند بود.

**پاسخ:** در زمان ظهور برای تمام مردم امکان دسترسی به امام هست مانند زمان یازده امام، و اما در زمان غیبت، عدم امکان دسترسی برای عموم مستند به خود آنهاست زیرا به واسطه خیانت‌ها و جنایتهای آنان فیض از آنها بازداشته شده است و این قصور از ناحیه خدا و رسول خدا نیست مثل آنکه امت، پیغمبر خود را بکشد و سپس بگوید که ما قدرت بر اطاعت نداریم، و اعتذار بجوید که ما متمکن از ملاقات و استفاده از محضر او نیستیم. کما آنکه در زمان حضور هم نظیر این مصائب که می‌توان آنرا نیز غیبتی شمرد برای امت دست داد.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را زندان کردند و حضرت رضا راجس نظر داشتند، و نیز سایر ائمه. حضرت امام محمد تقی و امام علی آنها ممکن نبود. هر وقت که امت خود را اصلاح نموده و قابلیت ظهور آن حضرت را پیدا کند مشرف به ملاقات خواهد شد، چنانچه آن حضرت ضمن نامه‌ای که به شیخ مفید رضوان الله علیه می‌نویسد این نکته را تذکر می‌دهند: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا - وَقَفَّهْمُ اللَّهُ لِيُطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا، وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى مَعْرِفَةِ الْحَقِّ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا، فَمَا يَحْسِنُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا تُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ.»<sup>۱</sup> و اگر شیعیان ما - که خداوند برای طاعت خود توفیقشان دهد - در وفای به عهدی که با آنان شده است یکدل بودند، هر آینه تشریف آنان به یمن ملاقات ما به تأخیر نمی‌انجامید و همای سعادت دیدار ما به خاطر معرفتی که آنان به حق و صداقتی که نسبت به ما دارند به سرعت برفراز خانه آنها می‌نشست. لکن ناملایماتی که از ناحیه آنان به ما می‌رسد که ابداً مورد انتظار ما نیست آنها را از دیدار ما محروم گردانیده است.»

این از نقطه نظر عموم، و اما از نقطه نظر خواص از مردم که در صدد تزکیه نفس بود و در طی صراط مستقیم و مجاهده با مُشتهیات نفسانیّه مجدّد و قدمهای استواری برمی‌دارند راه ملاقات و استفاده از محضر آن حضرت مسدود نمی‌باشد. هر کس

۱- «احتجاج» شیخ طبرسی طبع نجف ج ۲ ص ۳۲۵.

بخواهد خدمت آن حضرت تشرّف حاصل کند باید در این راه قدم به صدق نهد.

علاوه این اشکال بر خود فخر رازی که مستشکل است وارد است، زیرا او اولوالامر را اجماع اهل حلّ و عقد می‌داند که نظریّه آنها متبّع و در تمام عالم اسلام باید امتّ واحدی را تشکیل دهند. و البتّه امروز به هیچ وجه تمکّن از تشکیل امتّ واحد در تمام عالم اسلام به نظریّه و صلاحید اهل حلّ و عقد نیست.

**اشکال هفتم:** اگر مراد از اولوالامر ائمه معصومین باشند باید صراحتاً از جانب خدا و رسول خدا به تمام مردم معرفی گردند و اگر معرفی شده بودند، بعد از رحلت رسول خدا تمام امتّ بدانها مراجعه نموده و آنان را ولی و صاحب اختیار خود می‌شمردند و در این امر اختلاف و نزاعی حتّی بین دو نفر پیدا نمی‌شد.<sup>۱</sup>

**پاسخ:** علت مخالفت بعضی از امتّ فقدان نصّ از جانب خدا و رسول خدا نیست. چه بسیار از اموری که صراحتاً در کتاب خدا و سنت رسول خدا معین شده و در عین حال مخالفت شده است. دانستن حکم و فهمیدن واقع در یک طرف، تسلیم قلب و انقیاد دل در برابر امر خدا و رسول خدا در طرف دیگری است.

چه بسیار ممکن است که کسی مطلبی را خوب بداند و از نقطه نظر فکری و عقلی، بدون هیچ شبهه و تردید حقیقت امر را به دست آورده باشد ولی به جهات میل به ریاست و غلبه نفس امّاره و انغمار در لذّات و شهوات نفس و عدم تمکین دل و خضوع قلب در مقابل واقعیّات، آن امر معلوم و مسلّم را کنار زده و به مرحله عمل درنیآورد. و البتّه حبّ جاه و هوای ریاست هزاران بار در انسان از حبّ مال و بعضی از شهوات غذائی و جنسی قوی‌تر است و ممکن است کسی در صورت ظاهر از شهوات جنسی و غذائی و مالی خود را برکنار بدارد، ولی حبّ جاه و ریاست که بسیار مخفی و در روزنه‌ها و سوراخهای باریک و لطیف دل جای می‌گیرد و تا دم مرگ انسان را بدرقه می‌کند و آخرین چیزی است که از دل‌های صدیقین خارج می‌شود کجا به این زودی‌ها و به این آسانی‌ها از دل بیرون می‌رود، بلکه مانند صیّاد در گوشه ضمیر در کمین می‌نشیند و همین که زمینه برای تاخت و تاز خود مساعد دید حمله می‌کند و

۱- اشکال دوّم و سوّم و چهارم را فخر رازی در تفسیر خود ج ۱۰ ص ۱۴۶ ذکر کرده است و بقیّه اشکالات را به ضمیمه اشکالات فخر، علامه طباطبائی در «تفسیر المیزان» ج ۴ ص ۴۱۷ و ص ۴۲۵ و ۴۲۶ ذکر کرده و جواب داده‌اند.

مردم را به تبعیت و پیروی از خود دعوت می‌نماید و برای این منظور از همه چیز حتی از مال و فرزند نیز می‌گذرد، مگر آن کسانی که از این مراحل عبور کرده و آیه «انفسنا» و «تطهیر» درباره آنان نازل شده است، و دیگر افرادی که خود را تابع آنان دانسته و در راه وصول به مقصد در سلوکند، از نصوص کتاب و سنت تخطی ننموده در ولایت ائمه معصومین شک و تردیدی ننموده‌اند.

نصوص و تصریحات  
در کتاب خدا و  
کلام رسول خدا  
راجع به ولایت  
امیرالمؤمنین (ع)

آیا برای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد طاهرینش آیه ولایت نازل نشده: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.**

«این است و جز این نیست که صاحب اختیار و سرپرست شما خدا و رسول خدا و کسانی هستند که اقامه نماز نموده و در حال رکوع به

به فقرا انفاق می‌نمایند». که این آیه بدون تردید و به اجماع شیعه و سنی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. و نیز آیه: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.** «امروز من دین شما را کامل نموده و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد» به دنبال حدیث غدیر: **أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ. قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.**

در وقتیکه پیغمبر در غدیر خم خطاب نموده و به امت فرمود: «آیا من اولی به تصرف و صاحب اختیار در امور شما نیستم؟ گفتند: بلی. حضرت فرمود: هر کس که من صاحب اختیار او هستم بداند که اینک این علی صاحب اختیار اوست». و نیز آیه تطهیر: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** «خداوند اراده تکوینی نموده که شما (پنج نفر: رسول خدا، امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین) را که اهل بیت هستید از هر گونه پلیدی ظاهری و معنوی پاک گرداند».

و حدیث سفینه: **مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ** «مثال اهل بیت من در میان شما مثال کشتی نوح است هر کس در آن سوار شود نجات می‌یابد و هر کس از سوار شدن تخلف ورزد غرق می‌گردد».

و حدیث عشیره: **أَيُّكُمْ يُوَاظِرُنِي عَلَيَّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي؟** «کیست از شما که با من در امر رسالت و تبلیغ آن کمک کند تا آنکه برادر و وزیر و خلیفه من بعد از من در میان شما بوده باشد؟».

و حدیث ثَقَلَيْنِ: اِنِّي تَارِكٌ فَيَكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِي اَهْلَ بَيْتِي، مَا لَنْ تَمَسَّكُمْ بَعْدِي اَبَدًا «من در میان شما دو چیز بزرگ و گرانبها از خود به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند، تا زمانی که شما به این دو تمسک جوئید ابداً گمراه نخواهید شد».

و مانند حدیث منزلت: يَا عَلِيُّ اَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اِلَّا اَنْهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. «ای علی نسبت تو با من مانند منزله و نسبت هارون است به موسی مگر آنکه دیگر بعد از من پیغمبری نخواهد بود».

و حدیث خصف نعلین: اَنَا قَاتِلُ النَّاسِ عَلٰى تَنْزِيلِ الْقُرْآنِ وَ لَكِنْ خَاصِفُ النَّعْلِ بِقَاتِلِهِمْ عَلٰى تَاْوِيلِهِ - وَ كَانَ قَدْ اَعْطِيَ عَلِيًّا نَعْلَهُ يَخْصِفُهَا - «من کارزار کردم با مردم برای اعتراف و اقرار به ظاهر قرآن، و لیکن پینه کننده نعل کارزار می‌کند با مردم برای اقرار و اعتراف به باطن قرآن. و در آن حال که حضرت این جملات را فرمود نعلین خود را به علی بن ابیطالب علیه السلام داده بود که پینه زند و علی مشغول پینه زدن بود».

و مانند امر نمودن آن حضرت اصحاب را که به نام امارت بر آن حضرت سلام کرده و بگویند: السَّلَامُ عَلَيكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، و بسیاری از احادیث دیگر که در آنها نه یک بار و نه دو بار بلکه ده‌ها بار و صدها بار و نه در یک مجلس و دو مجلس بلکه در مجالس عدیده و مواطن کثیره آن حضرت امیرالمؤمنین را وصی خود، و وزیر خود، و وارث خود، و برادر خود، و نَفْسِ خود، و خَلِيفَةُ خود، و وَلِيِّ هر مؤمن بعد از خود خوانده است. و این احادیث و آیاتی که شأن نزولش آن حضرت بوده ذکر شد و احادیث و آیات دیگری که نیز وارد است همه مورد اجماع و اتفاق شیعه و سنی است. همه سند آنها را صحیح شمرده و از طریق عدیده از رسول خدا روایت کرده‌اند و در کتب معتبره تاریخ و حدیث و تفسیر ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup> آیا این همه آیات و روایات معتبره برای اثبات ولایت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش کافی نیست؟!

باری اگر این روایات و تصریحات را ما نصّ و تصریح ندانیم، بنابراین معنی نصّ و تصریح را نفهمیده‌ایم. اگر جبرائیل زبان درآورد و از بالای آسمان ندا

۱- ما سند بعضی از آنها را در مباحث گذشته ذکر کرده‌ایم و سند برخی دیگر در مباحث آتی

خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

کند که امیرالمؤمنین وصی رسول خداست باز هم می‌گویند: این نصّ و تصریح نیست. هر کس به کتاب‌های اهل تسنن وارد باشد می‌داند که تمام آنها مملو از وصایت امیرالمؤمنین و تصریحات رسول خداست، مع ذلک می‌گویند: رسول خدا تصریح نکرده است.

مشرکین قریش هر روزه آیات باهره و معجزات قاهره از رسول الله می‌دیدند که هیچ جای ابهام و تردید برای آنها باقی نمی‌گذاشت مع ذلک چون نفس آنها حاضر برای قبول قول حقّ و تمکین از واقع نبود قبول نمی‌کردند، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ أَنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ<sup>۱</sup>. «و بعضی از کافران و مشرکان به سخنان تو گوش فرا می‌دهند لکن چون ما بر روی دل‌های آنها پرده‌ای کشیده‌ایم که فهم آن سخنان نمی‌کنند و در گوش‌های آنان سنگینی قرار داده‌ایم لذا اگر تمام آیات الهی را مشاهده کنند باز ایمان نمی‌آورند تا آنجا که چون نزد تو آیند و در مقام مجادله برآیند، می‌گویند این آیات غیر از افسانه سرایی پیشینیان چیز دیگری نیست».

وَ أَنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَ أَنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ أَنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعُغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ<sup>۲</sup>. «و اگر هر آیه و نشانه‌ای از واقع ببینند باز ایمان نمی‌آورند و اگر راه رشد و هدایت را ببینند و بفهمند از آن پیروی نمی‌نمایند و اگر راه ضلالت و گمراهی را ببینند و تشخیص دهند آنرا انتخاب می‌نمایند، و این به علّت آن است که آیات ما را تکذیب کرده و از آن غافل شدند».

وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ\* وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ<sup>۳</sup>. «و چه بسیاری از آیات خدا در آسمان‌ها و زمین است که این مردم غافل بر آنها مرور نموده و آنها را مشاهده می‌کنند لکن به نظر عبرت نمی‌نگرند و اعراض می‌کنند و اکثر خلق خدا به خدا ایمان نداشته بلکه برای او

۱- سوره انعام: ۶- آیه ۲۶.

۲- سوره اعراف: ۷- آیه ۱۴۶.

۳- سوره یوسف: ۱۲- آیه ۱۰۶ و ۱۰۷.

شریک قرار داده و امور دیگری را در نظام عالم مؤثر می دانند.

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ\* وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ<sup>۱</sup>. «آن کسانی که کلمه خذلان و مُهر ضلالت از طرف خدا بر دل آنها خورده است ایمان نمی آورند و اگر تمام انواع و اقسام آیات خدا بر آنها وارد شود باز ایمان نمی آورند تا جائی که عذاب دردناک خدا را در مقابل چشمان خود مشاهده کنند».

هر کس سیره رسول خدا را با امیرالمؤمنین علیه السلام و روش و سلوک آن حضرت را با آن امام همام ملاحظه کند بدون هیچ شک و ریب می داند که آن امام وجود مبقیه رسول خدا و حکم جان و نفس آن حضرت را داشته اند و خلافت آن حضرت بعد از رسول خدا مانند خورشید روشن بوده است

اعتراف ابوبکر به تقدم امیرالمؤمنین علیه السلام  
 ابوبکر و عمر و دستیاران آنها از مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام به خوبی خبر داشتند، و تمام اخبارهایی که حضرت رسول راجع به وصایت و ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام داده بودند برای آنها معلوم و روشن بود مع ذلک مخالفت کردند و حتی بدون اطلاع آن حضرت در سقیفه جمع شده و مردم را به بیعت خود دعوت نمودند.

ابن حجر هیتمی شافعی گوید که: ابن سمان در کتاب خود که به نام «الموافقة» می باشد با اسناد خود از ابن عباس روایت کرده است قال: لَمَّا جَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَعَلِيٌّ لِيُزَيَّرَا قَبْرَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله بَعْدَ وَفَاتِهِ بِسِتَّةِ أَيَّامٍ، قَالَ عَلِيُّ لِأَبِي بَكْرٍ: تَقَدَّمَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: لَا أَتَقَدَّمُ رَجُلًا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ فِيهِ: عَلِيُّ مِثِّي كَمَنْزَلْتِي مِنْ رَبِّي<sup>۲</sup>. ابن عباس گوید: «چون بعد از شش روز که از رحلت رسول خدا گذشت ابوبکر و علی برای زیارت قبر رسول خدا آمدند علی به ابوبکر گفت: بفرما (یعنی در ورود به روضه شریفه، حضرت به او تعارف کردند) ابوبکر گفت: من هیچگاه جلوتر از مردی قدم نمی گذارم که از رسول خدا شنیدم که درباره او می فرمود: نسبت علی با من مثل منزلت من است نسبت به خدای من».

این حدیث را محب الدین احمد بن عبدالله طبری در دو کتاب خود:

۱- سوره یونس: ۱۰- آیه ۹۶- ۹۷.

۲- «الصواعق المحرقة» ص ۱۰۸.

«الریاض النّضرة».. ۲ ص ۱۶۳، و «ذخائر العقبی» ص ۶۴ روایت کرده است و لیکن بدین عبارت: عَلِيُّ مَتَّى بِمَنْزَلَتِي مِنْ رَبِّي.

و همچنین موفّق بن أحمد خوارزمی با اسناد خود از شعبی روایت کرده است قال: نَظَرَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُقْبِلًا فَقَالَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَجْدَرَهُمْ مَنْزِلَةً وَأَعْظَمَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَنَاءً وَأَعْظَمَهُمْ عَلَيْهِ فليَنْظُرُ إِلَى هَذَا - وَأَشَارَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - لَا تَلِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّهُ لَرَوْوْفٌ بِالنَّاسِ وَإِنَّهُ لَأَوَاهُ حَلِيمٌ<sup>۲</sup>. شعبی گوید: «در حالی که علی بن ابیطالب می آمد ابوبکر بدو نگاه کرد و گفت: هر کس دوست دارد که نزدیک ترین مردم را و شایسته ترین آنها را از لحاظ منزلت و مقام نسبت به رسول خدا، و عظیم ترین آنها را در نزد خدا از جهت تحمّل مشاق و زحمات دین خدا ببیند باین مرد نگاه کند، و با دست خود اشاره کرد به سوی علی بن ابیطالب و گفت: به عدّت آنکه من از رسول خدا شنیدم که می فرمود: علی بن ابیطالب نسبت به مردم بسیار مهربان و بسیار شکّیا و حلیم و نسبت به خدا خاشع و بسیار کثیر المناجات است». تمام این حدیث را بدون استشهاد به قول رسول خدا نیز محبّ الدین طبری در «الریاض النّضرة».. ۲ ص ۱۶۳ آورده است.

و شیخ سلیمان حنفی قندوزی از کتاب «مودّة القربی» روایت کرده است با سند متصل خود از عبدالله بن عمر: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: خَيْرُ رِجَالِكُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ خَيْرُ شَبَابِكُمْ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ خَيْرُ نَسَائِكُمْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ<sup>۳</sup>. عبدالله عمر می گوید که: رسول خدا فرمود: «بهترین

۱- بعید نیست تصحیف «وَأَعْزَمَهُمْ عَلَيْهِ» بوده باشد.

۲- «مناقب» خوارزمی ص ۹۷.

۳- «ینایع المودة» ص ۲۴۷. و روایات در این معنی که امیرالمؤمنین خیر البشر است از رسول خدا بسیار وارد و در کتب عامّه مضبوط است. ما در اوائل این کتاب قدری از آنها نقل کردیم و راوی بعضی از آنها عائشه بود. در «ذخائر العقبی» ص ۹۶ از عقبه بن سعد عوفی روایت کند که گفت: ما بر جابر بن عبدالله وارد شدیم و آنقدر پیروی او را در گرفته بود که موهای ابروانش بر چشمهایش ریخته بود و ما درباره علی سؤال کردیم. جابر موهای ابروانش را با دست بالا زده و نگاهی به ما کرد و گفت: «ذَاكَ مِنْ خَيْرِ الْبَشَرِ» «علی از بهترین افراد انسان است». نیز در «ینایع المودة» ص ۲۴۶ از علی علیه السلام و حذیفه و عائشه روایت کرده است که: عَلِيُّ خَيْرِ الْبَشَرِ، مِنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرُوا. در ص ۲۴۷ از عائشه روایت کرده است که: أَنَا لَللَّهِ قَدْ عَهَدَ



مردان شما علی بن ابیطالب، و بهترین زنان شما فاطمه دختر محمد، و بهترین جوانان شما حسن و حسین هستند».

و نیز از ابن عمر روایت کرده است که قال: کُنَّا إِذَا أَعَدَدْنَا أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ قُلْنَا: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ. فَقَالَ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَعَلَيْ مَا هُوَ؟ قَالَ: عَلِيٌّ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ لَا يُقَاسُ بِهِ أَحَدٌ، هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي دَرَجَتِهِ. إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» ففَاطِمَةُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي دَرَجَتِهِ وَعَلِيٌّ مَعَهُمَا<sup>۱</sup>. از عبدالله بن عمر روایت است که گوید: «ما هر وقتی که اصحاب رسول خدا را می شمردیم می گفتیم: ابابکر و عمر و عثمان. یک روز مردی گفت: ای ابا عبدالرحمن پس علی کیست؟ ابن عمر در پاسخ گفت: علی از اهل بیتی است که هیچ کس در روی زمین با او قابل مقایسه نیست. علی با رسول خدا و هم درجه اوست، خداوند می فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و ذریه آنان نیز در ایمان از آنها پیروی نمودند ما ذریه آنها را به آنان ملحق می نمایم». بنابراین فاطمه که ذریه رسول خداست به آن حضرت ملحق است و در درجه آن حضرت، و علی با آن دو است». برای این روایتی که عبدالله بن عمر آورده است که علی از خاندانی است که هیچ کس با آنها قابل مقایسه نیست شواهد و مؤیداتی بسیار از کلام رسول خدا و از کلام بزرگان علماء امامیه و علماء سنت یافت می شود.

در «ذخائر العقبی» ص ۱۷ از انس بن مالک روایت کرده است که قال: قال رسول الله: نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ. حضرت رسول فرمودند: «ما اهل بیتی هستیم که هیچ کس با ما قابل قیاس نیست». و در «ینابیع المودة» ص ۲۵۳ بعد از نقل این حدیث فرموده است که: احمد بن محمد کُرزری بغدادی گفت که: از احمد بن حنبل سؤال کردم که افضل صحابه که بودند؟ در پاسخ گفت: ابوبکر و عمر و عثمان و سپس ساکت شد. من گفتم: ای پدر جان پس علی بن ابیطالب کجا رفت؟ قال: هُوَ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ لَا يُقَاسُ بِهِ هَوِيٌّ «علی بن ابیطالب از اهل بیتی است که

←  
الی ان من خو.. علی علی فهو کافر فی النار. قيل: لم خرجت علیه؟ قالت: أنا نسيت هذا الحديث يوم  
الجملة حتى ذكرته بالبصرة، أنا أستغفر الله.

۱- «ینابیع المودة» ص ۲۵۳.

اینها با او قابل مقایسه نیستند».

و نیز در «کنز العمال» ۶۰۰ ص ۲۱۸ از «فردوس الاخبار» دیلمی روایت کرده است که قال: نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ.

و همچنین عیدالله حنفی در کتاب خود «أرجح المطالب» ص ۳۳۰ از ابن مردویه در کتاب «مناقب» خود این حدیث را آورده است، و نیز گوید که قال: عَلِيُّ عليه السلام عَلَى الْمُنْبَرِ: نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ. حضرت علی بن ابیطالب بر فراز منبر فرمودند: «مائیم اهل بیت رسول خدا که هیچ کس با ما قابل مقایسه نیست».

و در خطبه دوم از «نهج البلاغه» وارد است که آن حضرت فرمود: لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ.<sup>۱</sup> «از تمام این امت هیچ کس با آل محمد قابل مقایسه نیست».

و همچنین خوارزمی حنفی با اسناد خود از رسول خدا روایت کرده است که: أَنَّهُ صلی الله علیه و آله قَالَ: خَيْرٌ مَنْ يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۲</sup> حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «بهترین کسی که بعد از من بر روی زمین راه برود علی بن ابیطالب است».

اینها احادیثی بود که خود ابوبکر و عایشه و عبدالله بن عمر در فضائل امیرالمؤمنین و در افضلیت آن حضرت با زبان خود از رسول خدا حکایت کرده‌اند. و همچنین درباره اخوت آن حضرت با رسول خدا احادیثی از زبان خود عمر و عبدالله ابن عمر و غیر آنها نقل شده است.

أخوت امیرالمؤمنین با رسول خدا  
 محب الدین طبری گوید:<sup>۳</sup> عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: أَخَى رَسُولُ اللَّهِ  
 بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَجَاءَ عَلِيٌّ تَدْمَعُ عَيْنَاهُ فَقَالَ:  
 يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَيْتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَ لَمْ تُؤَاخِ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَحَدٍ؟ قَالَ

۱- «نهج البلاغه» ۱۰۰ ص ۳۰.

۲- «مناقب خوارزمی» ص ۶۳.

۳- «ذخائر العقبی» ص ۶۶ و این حدیث را ابن جوزی در «تذکره» ص ۱۵ ذکر کرده است و نیز محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» از «صحیح ترمذی» از زید بن ارقم روایت کرده است و نیز ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» ص ۲۲ از «صحیح ترمذی» از عبدالله بن عمر روایت کرده است و نیز در «نظم درر السمطين» ص ۹۴ باختلافی در لفظ آورده است.

لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ<sup>۱</sup>!

عبدالله بن عمر گوید: «رسول خدا بین اصحاب خود عقد اخوت بست و هر یک را با دیگری برادر قرار داد، علی بن ابیطالب آمد در حالی که از چشمانش اشک می‌ریخت عرض کرد: ای رسول خدا، بین اصحاب خود عقد اخوت بستی لکن بین من و کسی عقد اخوت نبسته‌ای؟ حضرت فرمود: ای علی تو برادر من هستی در دنیا و آخرت».

محبّ الدّین طبری بعد از نقل این حدیث گوید: این حدیث را ترمذی با سند متصل روایت نموده و گفته است که: حدیث حسن و نیز بغوی در «مصایح» نقل کرده و آن را از احادیث حسان شمرده است.

و در روایت دیگر از امام احمد حنبل وارد است که: **إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهُ لَمَّا قَالَ: أَخِيَّتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَ تَرَكْتَنِي؟ قَالَ: وَ لِمَ تَرَانِي تَرَكْتُكَ؟ إِنَّمَا تَرَكْتُكَ لِنَفْسِي، أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أُخُوكَ<sup>۱</sup>**. «چون امیرالمؤمنین علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستی و مرا واگذاردی؟ حضرت در پاسخش فرمود: گمان می‌بری که به چه دلیل من تو را واگذاشتم؟ من تو را برای خودم واگذارده‌ام، تو برادر من هستی و من برادر توام».

**وَ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: طَلَبَنِي النَّبِيُّ ﷺ فَوَجَدَنِي فِي حَائِطٍ نَائِمًا فَضَرَبَنِي بِرِجْلِهِ وَقَالَ: قُمْ فَوَاللَّهِ لَأَرْضِيَنَّكَ، أَنْتَ أَخِي وَأَبُو وُلْدِي، تُقَاتِلُ عَلِيَّ سُنَّتِي، مَنْ مَاتَ عَلِيَّ عَهْدِي فَهُوَ فِي كَنْزِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ مَاتَ عَلِيَّ عَهْدِكَ فَقَدْ قَضَى نَجْبَهُ، وَمَنْ مَاتَ عَلِيَّ دِينِكَ بَعْدَ مَوْتِكَ خَتَمَ اللَّهُ لَهُ بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ أَوْ غَرَبَتْ.** اخرجه احمد<sup>۲</sup>.

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به جستجوی من بود تا مرا در محوطه و باغی خوابیده یافت و با سرانگشت پا به من زد و فرمود: ای علی برخیز سوگند به خدا که ترا راضی خواهم نمود. تو برادر من هستی و پدر فرزندان من، تو هستی که برای تثبیت سنت من در میان مردم کارزار می‌کنی.

۱ و ۲- «ذخائر العقبی» ص ۶۶.

کسی که در وفای به عهد من بمیرد در گنج بهشت است، و کسی که در وفای به عهد تو بمیرد دین خدا را ادا کرده و از عهده او بیرون آمده است، و کسی که بر مرام و دین تو بمیرد بعد از مردن تو، تا هنگامی که آسمان و زمین برپاست و خورشید طلوع و غروب می‌کند، خداوند خاتمه امر او را به ایمان قرار داده و در بهشت امن داخل می‌کند.

وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: عَلَىٰ بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ. وَفِي رِوَايَةٍ: مَكْتُوبٌ عَلَىٰ بَابِ الْجَنَّةِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ، قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ بِالْفِي سَنَةِ (أَخْرَجَهُمَا أَحْمَدُ فِي الْمَنَاقِبِ) <sup>۱</sup>. احمد بن حنبل با اسناد خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که رسول خدا فرموده است: «بر در بهشت نوشته است: نیست معبودی جز خدای لا شریک له، و محمد فرستاده خداست، و علی برادر رسول خداست. و در روایت دیگری است که بر در بهشت نوشته است: محمد است رسول خدا، علی است برادر رسول خدا، به دو هزار سال قبل از آنکه آسمانها و زمین خلقت شوند».

و ابن اثیر گوید: وَآخَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرَّتَيْنِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخِي بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ ثُمَّ أَخِي بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَقَالَ لِعَلِيِّ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا: أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَآخِرَةِ <sup>۲</sup>. «حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دو بار با امیرالمؤمنین عقد اخوت بستند چون حضرت یکبار در مکه میان مهاجرین عقد اخوت بست و بار دیگر در مدینه بعد از هجرت بین مهاجرین و انصار، و در هر دو بار به علی بن ابیطالب فرمود: تو برادر من هستی در دنیا و آخرت».

و قندوزی حنفی از احمد بن حنبل در «مسند» خود با سند متصل از مخدو... ابن زید الهذلی روایت کرده است که قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَخِي بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَأَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي - إِلَىٰ أَنْ قَالَ صلی الله علیه و آله: - ثُمَّ يُنَادِي مِنَ الْعَرْشِ: نِعْمَ الْأَبُ أَبُوكَ إِبْرَاهِيمُ، وَنِعْمَ الْأَخُ

۱- «ذخائرالعقبی» ص ۶۶.

۲- «أسد الغابة».. ۴ ص ۱۶ و نیز در «أسد الغابة».. ۳ ص ۳۱۷ از عبدالرحمن بن عویم بن ساعدة الانصاری روایت می‌کند که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): تَوَاحُؤًا فِي اللَّهِ أَخُوَيْنِ أَخُوَيْنِ وَأَخَذِي عَلَىٰ وَقَالَ: هَذَا أَخِي. (اخرجه ابن منده و ابونعیم).

أَخُوكَ عَلِيٌّ<sup>۱</sup>. مخدو... بن زید هذلی گوید که: «رسول خدا بین مسلمانان عقد برادری بستند و سپس فرمودند: ای علی تو برادر من هستی و مکانت و منزلت تو نسبت به من مانند مکانت و منزلت هارون است نسبت به موسی و فقط تفاوتی که هست در این است که بعد از من نبوت برداشته شده است (والا همانطور که هارون با تمام شئون خود پیغمبر هم بود تو نیز پیغمبر می بودی) - تا آن که رسول خدا فرمود: - در روز قیامت منادی از عرش خدا به من خطاب می کند: ای رسول خدا چه بسیار پدر تو ابراهیم پدر خوبی است و چقدر برادر تو علی برادر خوبی است».

و نیز گوید که: در روز شورا از جمله مناشده امیرالمؤمنین عليه السلام قضيته اخوت بوده است. أَنشُدْكُمْ اللَّهَ ... هَلْ تَعْلَمُونَ ... أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بَعْدَ مَا رَجَعَ مِنَ السَّمَاءِ لَيْلَةً أُسْرَى بِهِ: فَلَمَّا رَجَعْتُ مِنْ عِنْدِهِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُبِ: نَعْمَ الْآبُ أَبُوكَ إِبْرَاهِيمُ، وَ نَعْمَ الْأَخُ أَخُوكَ عَلِيُّ، وَ اسْتَوْصَى بِهِ؟ قَالُوا: نَعَمْ<sup>۲</sup>. حضرت در روز شورا حاضرین را به خدا درباره فضائلی از خود که آنها معترف بودند سوگند داد.

از جمله فرمود: «شما را به خدا سوگند آیا می دانید که حضرت رسول الله چون از معرزه... در آن شب برگشت فرمود: چون من از نزد خدا بازگشتم منادی خدا از پشت حجابهایی به من ندا در داد: به به چه خوب پدری داری مانند ابراهیم، و چه خوب برادری مانند علی، و حضرت راجع به اخوت من سفارش فرمود؟ همه گفتند: بلی».

و ابن صباغ مالکی از ضیاءالدین خوارزمی از ابن عباس روایت کرده است که قَالَ: لَمَّا آخَى رَسُولُ اللَّهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَ هُوَ آتُهُ آخِي بَيْنَ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ، وَ آخِي بَيْنَ عُثْمَانَ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، وَ آخِي بَيْنَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ، وَ آخِي بَيْنَ أَبِي ذَرٍّ الْعُقْفَارِيِّ وَ الْمُقْدَادِ وَ لَمْ يُوَخَّ بَيْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ حَرَجَ عَلِيٌّ مُغْضِباً حَتَّى آتَى جَدُولاً مِنَ الْأَرْضِ وَ تَوَسَّدَ رَاعَهُ وَ نَامَ فِيهِ، تَسْفَى الرِّيحُ عَلَيْهِ، فَطَلَبَهُ النَّبِيُّ فَوَجَدَهُ عَلَى تِلْكَ الصَّفَةِ فَوَكَّزَهُ بِرِجْلِهِ وَ قَالَ لَهُ: قُمْ فَمَا صَلَّحْتَ إِلَّا أَنْ تَكُونَ أَبَا ثَرَابٍ، أَعْضِبْتَ

۱- «ینابیع المودة» ص ۱۴۲. و این حدیث را نیز مفصلاً ابن جوزی در «تذکره» ص ۱۳ از احمد بن حنبل نقل کرده و تأیید نموده است.

۲- «ینابیع المودة» ص ۱۴۳. در «غایة المرام» ص ۴۸۱ از «شرح نهج البلاغه» نقل می کند که: قال علی (ع) لاهل الشوری: انشدکم الله ائیکم احدی رسول الله بینہ و بین نفسه حین آخی بین بعض المسلمین و بعض غیری؟ فقالوا: لا.

حِينَ آخَيْتُ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَلَمْ أُوَاحِ بَيْنَكَ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ؟ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. أَلَا مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ حَفَّ بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ، وَمَنْ أَبْغَضَكَ أَمَاتَهُ اللَّهُ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً<sup>۱</sup>.

اجمال مطلب آنکه: «چون حضرت رسول الله بین مهاجرین و انصار عقد اخوت بستند بین ابوبکر و عمر، و بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف، و بین طلحه و زبیر، و بین ابی ذر و مقداد، اخوت برقرار کردند و لیکن علی بن ابیطالب را با کسی برادر نمودند. امیرالمؤمنین علیه السلام که انتظار اخوت را نیز داشت چون از نزد آن حضرت بیرون شد و قدری راه رفته در روی زمین سر به روی دستهای خود گذارده به خواب رفت، و باد می وزید و گرد و خاک بر چهره او می ریخت. حضرت رسول الله برای جستجوی علی بیرون شدند علی را خفته به روی زمین دیدند که خاک بر صورت آن حضرت نشسته بود، با سر انگشت پا به علی زدند و فرمودند: برخیز ای علی تو شایسته ای که پیوسته یار و رفیق خاک باشی. آیا ناراحت شدی چون من بین مهاجرین و انصار عقد اخوت بستم و تو را برادر هیچیک از آنان قرار ندادم؟ آیا راضی نیستی که منزلت و مقام تو نسبت به من مانند منزلت و مقام هارون باشد نسبت به برادرش موسی با این تفاوت که فقط پیمبری بعد از من نخواهد بود؟ آگاه باش که هر کس تو را دوست داشته باشد امن و ایمان از اطراف و جوانب او را در بر خواهد گرفت و کسی که تو را مبعوض دارد خداوند او را به مردن جاهلی خواهد میراند».

و نیز ابن مغزالی شافعی با اسناد خود از زید بن ارقم روایت می کند قال: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ: إِنِّي مُوَاحٍ بَيْنَكُمْ كَمَا آخَى اللَّهُ بَيْنَ الْمَلَائِكَةِ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ: أَنْتَ أَخِي وَرَفِيقِي، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» الْأَخِلَاءُ فِي اللَّهِ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ<sup>۲</sup>. زید بن ارقم گوید: «من بر رسول خدا وارد شدم، فرمود: من عقد اخوت بین شما می بندم همچنان که خداوند در میان فرشتگان برادری قرار داده است سپس به علی بن ابیطالب فرمود: تو برادر من و رفیق من هستی. و پس از آن این آیه را تلاوت نمود: «در بهشت برادران بر روی تختها تکیه زده و درمقابل یکدیگر قرار

۱-«الفصول المهمة» ص ۲۲.

۲-«غایة المرام» ص ۴۷۸ الحدیث السادس من طرق العامة.

دارند.» دوستان معنوی و روحی که اساس محبت آنها در راه خداست بعضی به بعضی دیگر نظاره می کنند.»

و نیز ابن المغزلی از حذیفه بن الیمان روایت می کند قال: آخى رسول الله بين المهاجرين والأنصار، كان يواخى بين الرجل ونظيره، ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب فقال: هذا آخى. قال حذيفة: فرسول الله سيد المرسلين وإمام المتقين ورسول رب العالمين الذى ليس له شبه ولا نظير، وعلى أخوه<sup>۱</sup>. حذیفه گوید: «رسول خدا ﷺ بین مهاجرین و انصار عقد اخوت بست و هر مردی را با نظیر و شبیه خودش برادر قرار داد و سپس دست علی بن ابیطالب را گرفت و فرمود: اینست برادر من. حذیفه گوید: بنابراین رسول الله، آقای پیمبران و امام متقیان و فرستاده خداوند جهانیان است و برای او شبیه و نظیری نیست، و علی بن ابیطالب برادر او است.» یعنی در تمام این صفات علی با رسول الله شریک است و این مقتضای برادری است.

و نیز عبدالله بن احمد حنبل با اسناد متصل خود<sup>۲</sup> و موفق بن احمد خوارزمی نیز با اسناد متصل خود<sup>۳</sup> و حموینی نیز با اسناد متصل خود<sup>۴</sup> هر سه از زید بن ابی اوفی، و نیز حموینی<sup>۵</sup> با سند دیگر از زید بن ارقم با مختصر اختلافی در لفظ روایت کرده اند قال: دخلت على رسول الله مسجده فقال: أين فلان بن فلان، فجعل ينظر في وجوه أصحابه ويتفقدهم ويبعث إليهم حتى توافقوا عنده، فحمد الله وأثنى عليه، وآخى بينهم. - وذكر حديث المواخاة بينهم - فقال على عليه السلام: لقد ذهب رُوحى وانقطع ظهري حين رأيته فعلت بأصحابك ما فعلت غيري، فإن كان هذا عن سخط علي فلنك العنبي والكرامة. فقال رسول الله: والذى بعثني بالحق ما أحرثك إلا لنفسى، وأنت منى بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي، وأنت آخى و وارثى. قال: وما آرت يا رسول الله؟ قال: ما ورث الأنبياء من قبلى. قال: وما ورث الأنبياء من قبلك؟ قال: كتاب الله وسنة نبيه. وأنت معى فى قصرى فى الجنة مع ابنتى فاطمة، وأنت آخى و رفيقى، ثم تلا رسول الله: «خواناً على سرر متقابلين» المتحابون فى الله ينظر بعضهم الى بعض.

۱- «غاية المرام» ص ۴۷۸ الحديث الثامن من طرق العامة.

۲- «غاية المرام» ص ۴۷۹ الحديث العاشر والحديث الثانى عشر. و حديث اول را در «نظم

دُرر السمطين» ص ۹۴ آورده است.

۳- همان مأخذ ص ۴۸۰ الحديث الخامس عشر.

۴- همان مأخذ ص ۴۸۱ الحديث الثامن عشر.

زید بن ابی اوفی و زید بن ارقم هر یک از آنها گوید: «من بر پیغمبر خدا در مسجدش وارد شدم حضرت فرمود: فلان بن فلان کجاست؟ یکایک اصحاب خود را نظر می نمود و از احوال آنها که نبودند جویا می شد و شخصی را به سوی آنان می فرستاد تا همه در نزد آن حضرت گرد آمدند، سپس حمد و ثنای خدا بجا آورده و بین آنها عقد اخوت و برادری برقرار نمود. حضرت امیرالمؤمنین به آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا من چون دیدم آنچه با اصحابت انجام دادی و بین آنها برادری نهادی و با من چنین ننمودی نزدیک بود جان از قالب من برون آید و کمر من خرد شود، اگر این از جهت ملالتی است که از من پیدا نموده ای پس رضا و بخشش و بزرگواری برای توست. حضرت رسول الله فرمود: سوگند به آن خدائی که مرا به حق برگزیده است من عقد برادری تو را تأخیر نینداختم مگر آنکه تو را برای خودم قرار دادم، منزله تو به من مانند منزله هارون است به موسی، تفاوتی که هست آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود، تو برادر من هستی، تو وارث من هستی.

امیرالمؤمنین عرض کرد: یا رسول الله چه چیز را من از شما به ارث می برم؟ حضرت فرمود: آنچه را که انبیاء قبل از من برای اوصیای خود ارث می گذاردند. امیرالمؤمنین عرض کرد: انبیاء سلف چه برای اوصیای خود ارث می گذاشتند؟ حضرت فرمود: کتاب خدا و سنت پیغمبر خدا را. ای علی تو در بهشت با من هستی، در قصر من و با فاطمه دختر من، و تو برادر من هستی و رفیق من. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «برادرانه در روی تختها آرمیده و به یکدیگر نظاره می کنند». اینها افرادی هستند که در راه خدا یکدیگر را دوست دارند و در آنجا بعضی به بعض دیگر نظاره می کنند».

و نیز در کتاب «الفردوس» با سند خود از ابی ذر روایت کرده است که: **أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ هَلُمُّوا أُحَدِّثْكُمْ عَنْ نَبِيِّكُمْ. سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لِعَلِيِّ عليه السلام: اللَّهُمَّ اغْفِرْهُ وَاسْتَغْفِرْ بِهِ، اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَانْتَصِرْ بِهِ فَإِنَّهُ عَبْدُكَ وَأَخُو رَسُولِكَ!** ابوذر غفاری پشت خود را به خانه خدا داده و به کعبه تکیه نمود سپس گفت: ای مردم بیاید تا برای شما از پیغمبرتان حدیث بیان کنم. من از رسول خدا

۱- «غایة المرام» ص ۴۸۱ الحدیث الثالث و العشرون.



شنیدم که به علی بن ابیطالب می فرمود: بار پروردگارا او را بیمارز و به سبب او از گناه امت درگذر. بار پروردگارا او را یاری فرما و به سبب او دین خود را نصرت ده چون او بنده توست و برادر پیغمبر تو».

و از ابن ابی الحدید روایت است از ابورافع که گفت: اَتَيْتُ أَبَا ذَرٍّ بِالرَّبِذَةِ أَوْ دَعُهُ فَلَمَّا أَرَدْتُ الْإِنْصِرَافَ قَالَ لِي وَبِلاَثِ مِائَةٍ مَعِيَ: سَتَكُونُ فِتْنَةٌ فَأَتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَيْكَ بِالشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاتَّبِعُوهُ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لَهُ: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَأَنْتَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ الَّذِي يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَأَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْكَافِرِينَ، وَأَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي وَخَيْرٌ مِنْ أَثْرِكُ بَعْدِي تَقْضَى دِينِي وَتُنْجِزُ مَوْعِدِي<sup>۱</sup>. ابورافع گوید که: «من برای وداع با ابوذر به ربه رفتم. چون خواستم از نزد او خاوه.. شوم به من و جماعتی که با من بودند گفت: به زودی فتنه ای برخیزد، از خدا بپرهیزید و دست از شیخ علی بن ابیطالب برندارید و فقط از او پیروی کنید. من از رسول خدا شنیدم که به علی می فرمود: تو اوّل کسی هستی که به من ایمان آورده است و اولین کسی هستی که در روز قیامت با من مصافحه می کند و تو صدیق اکبر هستی، تو فاروقی که بین حق و باطل جدائی می افکنی، و تو پیشوا و رئیس مسلمانانی و مال دنیا پیشوای کافران است. و تو برادر منی و وزیر من و بهترین فردی که بعد از من خواهد بود. دین مرا توادا خواهی نمود، و وعده مرا تو وفا خواهی کرد».

و نیز ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از حکیم بن جبیر روایت کرده است قال: حَظَبَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ فِي أَثْنَاءِ حُطْبَتِهِ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ لَا يَقُولُهَا أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا بَعْدِي إِلَّا كَذَابٌ، وَرَثَتُ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَنَكَحْتُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَأَنَا خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ. وَقَالَ رَجُلٌ مِنْ عَنَسٍ: مَنْ لَا يُحْسِنُ أَنْ يَقُولَ مِثْلَ هَذَا؟ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَّا إِلَى أَهْلِهِ حَتَّى جَنَّ وَصُرِعَ، فَسَأَلُوهُمْ هَلْ رَأَيْتُمْ بِهِ قَبْلَ هَذَا، قَالُوا: مَا رَأَيْنَا بِهِ قَبْلَ هَذَا عَرَضًا<sup>۲</sup>.  
گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه می خواند در اثناء خطبه فرمود: منم بنده خدا و

۱- «غایة المرام» ص ۴۸۶ الحدیث السّادس و الثّلاثون.

۲- «غایة المرام» ص ۴۸۵ الحدیث الحادى و الثّلاثون. این حدیث را در «نظم درالسمطین» ص ۹۶ آورده است و با ادنی اختلافی در لفظ در «ارجح المطالب» ص ۴۸۰ بنا به نقل «علی و الوصیة» ص ۳۵۴ آورده است.

برادر رسول خدا، این کلمه را کسی قبل از من نگفته است و بعد از من نیز نخواهد گفت مگر دروغگو، من از پیامبر رحمت ارث برده‌ام و با سیده زنان این امت ازدووا.. کرده‌ام و من خاتم الوصیین هستم. مردی که از قبیله غنم بود گفت: کیست که نتواند مانند این کلام بگوید؟ آن مرد چون به سوی اهل خود بازگشت دیوانه شده و مصروع می‌شد. از اهل او پرسش کردند آیا این حالت برای این مرد قبل از امروز هم رخ می‌داد؟ گفتند: ما چنین عارضه‌ای تا به حال از او ندیده‌ایم.»

و نظیر این روایت را با مختصر تفاوتی در لفظ، شیخ الاسلام حموینی از زید بن وهب روایت کرده است.<sup>۱</sup>

و نیز احمد بن حنبل در «مسند» خود از عمر بن عبدالله از پدرش از جدش روایت کرده است که إِنَّ النَّبِيَّ أَخِي بَيْنَ النَّاسِ وَ تَرَكَ عَلَيَّ حَتَّى آخِرِهِمْ لَا يَبْرِي لَهْ أَخًا . فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! آخِيَتَ بَيْنَ النَّاسِ وَ تَرَكْتَنِي؟ قَالَ: وَ لِمَنْ تَرَانِي تَرَكْتَنِي؟ وَ إِنَّمَا تَرَكْتَنِي لِنَفْسِي، أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ، فَإِنْ فَاحَرَكَ أَحَدٌ فَقُلْ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ، لَا يَدْعِيهَا بَعْدَكَ إِلَّا كَذَّابٌ.<sup>۲</sup> «رسول خدا بین مردم برادری قرار داد و علی بن ابیطالب را واگذاشت تا دیگر کسی از اصحاب نماند. حضرت عرض کرد: ای رسول خدا بین مردم عقد اخوت بستی و مرا نادیده انگاشتی؟ فرمود: برای چه کسی گمان می‌بری تو را نگاهداشتم؟ من تو را برای خودم نگاه داشتم، تو برادر من هستی، و من برادر تو هستم، اگر احدی از مردم به تو مفاخرت کند بگو: من بنده خدا هستم و برادر رسول خدا. این اخوت را هیچ کس نمی‌تواند لُعا کند بعد از تو مگر دروغگو.»

و نیز ابن المغزلی ابوالحسن الفقیه با اسناد خود از انس روایت کرده است، انس پس از آنکه داستان عقد اخوت را بین اصحاب شرح می‌دهد و تأثر امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز به علت عدم توجه رسول خدا بیان می‌کند،

۱- همان مأخذ ص ۴۸۶ الحدیث الثامن و الثلاثون.

۲- همان مأخذ ص ۴۷۸ الحدیث الثالث. و در «دلائل الصدق» ۲/۲۶۷ گوید: أَخِي النَّبِيُّ بَيْنَ النَّاسِ وَ تَرَكَ عَلَيَّ حَتَّى بَقِيَ آخِرُهُمْ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ آخِيَتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَ تَرَكْتَنِي؟ فَقَالَ: إِنَّمَا تَرَكْتَنِي لِنَفْسِي، أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ، فَإِنْ ذَكَرَكَ أَحَدٌ فَقُلْ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ، لَا يَدْعِيهَا بَعْدَكَ إِلَّا كَذَّابٌ. وَ السَّذَى بِعَنْتِي بِالْحَقِّ مَا أَحْرَتَكَ إِلَّا لِنَفْسِي، وَ أَنْتَ مَتَّى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَ أَنْتَ أَخِي وَ ارْتِي - تَعْلِيْقُهُ ص ۲۰۹ «دیوان حمیری» و در «نظم دُرر السمطين» ص ۹۵ نیز این حدیث را آورده است.

می گوید: قال ﷺ: إِنَّمَا ذَخَرْتُكَ لِنَفْسِي، أَلَا يَسُرُّكَ أَنْ تَكُونَ أَخَا نَبِيِّكَ؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَى لِي بِذَلِكَ؟ فَأَخَذَ بِيَدِهِ وَارْقَاهُ الْمُنْبِرَ فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَذَا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، أَلَا إِنَّهُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. قَالَ: فَأَنْصَرَفَ عَلِيٌّ ﷺ قَرِيرَ الْعَيْنِ فَاتَّبَعَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: بَخْ بَخْ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ<sup>۱</sup>. «حضرت رسول الله ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند: من تو را برای خودم ذخیره نموده ام آیا شاد و مسرور نمی شوی از آنکه برادر پیغمبر خدا واقع گردی؟ عرض کرد: بلی ای رسول خدا آیا من چنین نصیبی دارم؟ حضرت رسول دست او را گرفته و بر منبر بالا برد و فرمود: بار پروردگارا این از من است و من از او هستم. ای مردم آگاه باشید مقام و منزله او نسبت به من مانند مقام و منزله هارون است نسبت به موسی، آگاه باشید، هر کس که من ولی و صاحب اختیار او هستم پس این علی ولی و صاحب اختیار اوست.

انس گوید که: علی بن ابیطالب مسرور و خوشحال چون از نزد آن حضرت خواو... شد عمر بن الخطاب به دنبال او رفت و گفت: به به از تو ای ابوالحسن، مولای من و مولای هر مسلمانی شدی».

و عبدالله بن احمد حنبل با اسناد خود از امیرالمؤمنین ﷺ روایت می کند که قال: جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ (أَوْ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ) بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِيهِمْ رَهْطٌ كُلُّهُمْ يَأْكُلُ الْجَذْعَةَ وَيَشْرَبُ الْفَرْقَ. قَالَ: فَصَنَعَ لَهُمْ مِدًّا مِنْ طَعَامٍ فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا. قَالَ: وَبَقِيَ الطَّعَامُ كَمَا هُوَ كَأَنَّهُ لَمْ يُمَسَّ، ثُمَّ دَعَا بَعْمَرَ فَشَرَبُوا حَتَّى رَوُوا وَبَقِيَ الشَّرَابُ كَأَنَّهُ لَمْ يُمَسَّ وَ لَمْ يُشْرَبْ مِنْهُ. فَقَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنِّي بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ خَاصَّةً وَ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً، وَ قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ مَا قَدْ رَأَيْتُمْ فَأَيُّكُمْ يُبَايِعُنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ صَاحِبِي؟ قَالَ: فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ، فَلَمَّا كَانَ فِي الثَّلَاثَةِ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى يَدِي<sup>۲</sup>.

«حضرت امیرالمؤمنین روایت کند که: چون پیغمبر مأمور شد از طرف خدا عشیره نزدیک خود را انذار کند، بنی عبدالمطلب را جمع فرمود و در ایشان افرادی بودند که هر یک از آنها یک بزغاله می خورد، و یک قدح بزرگ می نوشید. حضرت یک مد

۱ - «غایة المرام» ص ۴۷۸ الحدیث الخامس.

۲ - «غایة المرام» ص ۴۸۲ الحدیث الثانی.

طعام برای آنها آماده نمود، همه خوردند سیر شدند و یک قدح نوشیدنی آورد همه خوردند و سیراب شدند گویا آن طعام و آن قدح دست نخورده و کم نشده بود. سپس فرمود: ای بنی عبدالمطلب من از طرف خدا به رسالت مبعوث شدم به سوی شما خصوصاً و برای جمیع مردم عموماً، و این آیه و نشانه و معجزه را نیز دیدید. کیست از شما که با من بیعت کند در این که برادر من و مصاحب من باشد؟ هیچ کس پاسخ نداد، و در مرتبه سوم حضرت رسول جواب مرا قبول نموده دست خود را برای اخذ بیعت به من داد.»

ما داستان حدیث عشیره را در درس‌های گذشته مفصلاً بیان کردیم<sup>۱</sup> و معلوم شد که در آنروز امیرالمؤمنین علیه السلام به وزارت و اخوت و خلافت و ولایت منصوب شدند.

باری این احادیثی که راجع به اخوت آن حضرت در اینجا ذکر کردیم مختصری بود از احادیثی که در این باب روایت شده است.

مرحوم سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» راجع به مؤاخاة امیرالمؤمنین با حضرت رسول از طریق عامه بیست و یک حدیث (در ص ۴۷۸) و از طریق خاصه پنج حدیث (در ص ۴۸۱) و راجع به آنکه آن حضرت برادر رسول خدا بوده‌اند، از طریق عامه سی و هشت حدیث (در ص ۴۸۲) و از طریق خاصه سی و چهار حدیث (در ص ۴۸۶) ذکر می‌کند. و بسیاری از علماء عامه مانند ترمذی در «صحیح» خود و بغوی در «مصابیح السُّنَّة» و ابن کثیر در کتاب «البدایة و النهایة» و ملا علی متقی حنفی در «کنز العمال» از مؤلفات عدیده‌ای از علماء حنفی و شافعی، و ابن اثیر در «أسدالغابة» و موقّق بن احمد حنفی خوارزمی در «مناقب» و احمد بن حنبل در «مسند» و ابراهیم بن محمد حموینی شافعی در «فرائد السمطین» به طرق عدیده و مناوی در «کنوز الحقایق» که در حاشیه «جامع الصغیر» سیوطی شافعی طبع شده است<sup>۲</sup> و نیز محمد بن طلحة شافعی در «مطالب السُّؤل» و سبط ابن جوزی در «تذکره» و ابن صبّاغ مالکی در «فصول المهمّة» و محبّ الدین طبری در «ذخائر -

۱- «امام شناسی» جلد اول، ص ۸۴ - ۱۰۰.

۲- «مقام الامام امیرالمؤمنین عند الخلفاء» ص ۵۲.

العُقبی» و جمال الدّین محمد بن یوسف زرنندی حنفی در «نظم دُرِّ السَّمّین» و غیر آنها نیز نقل کرده اند .

روایاتی که دربارهٔ اخوت نقل شد تماماً از مصادر عامّه و کتب سنّی هاست و اما آنچه خاصّه در این موضوع روایت کرده اند و در کتب خود مسطور داشته اند نیز بسیار است و چون بنای ما در این کتاب غالباً به نقل از عامّه است بر اساس «وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ» لذا بر نقل آنها اکتفا شد<sup>۱</sup>. سید اسماعیل حمیری گوید :

فَتَى أَحْوَاهُ الْمُصْطَفَى خَيْرٌ مُرْسَلٌ وَ خَيْرُ شَهِيدٍ ذُو الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرٌ<sup>۲</sup>

«علی بن ابیطالب جوانمردی است که دو برادر او یکی مصطفی بهترین پیغمبران و دیگری بهترین شهیدان ذوالجناحین جعفر طیار است».

از ملاحظه کیفیت اخوتی که حضرت در بین اصحاب منعقد کردند می توان روحیات آنها را سنجید، چون در این عقد اخوت که به دست پیامبری که ما يُطِقُّ عَنْ الْهُوَى صورت بسته است جهات روحی و توافق فکری و حدود اُنس و رفاقت و درجات نفسی کاملاً رعایت شده است. لذا آنحضرت بین ابوبکر عمر، و بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف، و بین طلحة بن عبیدالله و زبیر بن العوام، و بین ابی ذر الغفاری و مقداد بن عمرو، و بین معاویه بن ابی سفیان و حُباب بن یزید المجاشعی<sup>۳</sup> عقد برادری بستند<sup>۴</sup>. و اما در عقد اخوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با آن حضرت اسراری است که با تأمل و دقت در روایات وارده در این باب و سایر ابوابی که طرز سلوک و معامله آن حضرت را با امیرالمؤمنین روشن می کند واضح می گردد. مسلم است که این اخوت یک امر اعتباری و تشریفاتی نبوده بلکه حاکی از یک نوع ارتباط و اتصال واقعی است

۱- علامه امینی در «الغدیر».. ۳۰۰ از ص ۱۱۲ الی ص ۱۲۴ پنجاه حدیث راجع به اخوت نقل می کند.

۲- «دیوان حمیری» ص ۲۰۹ تخریج از «اعیان الشیعة» ۱۲: ۲۴۸ و «مناقب» ابن شهر آشوب ۲: ۱۸۹

۳- در «نهایه» ابن اثیر.. ۱ ص ۳۲۶ گوید: حُباب بالضم اسم شیطان است و به مار هم حباب گویند کما اینکه به مار شیطان هم گویند و از همین جهت اسم حباب تغییر داده شده کراهیهً للشیطان - انتهى. و اما حُباب از حَبْ بمعنی خداع است و کسی که بین مردم سعایت می کند.

۴- «مطالب السؤل» ذیل ص ۱۸. در «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید.. ۱۸ ص ۳۷ (۲۰ جلدی) از ابوعمر و صاحب «استیعاب» نقل می کند که رسول خدا بین سلمان و ابودرداء عقد اخوت بستند در وقتیکه عقد مؤاخات بین مسلمانان می بستند .

به دلیل آنکه چون امیرالمؤمنین از آن حضرت سؤال می‌کند که برای من برادری معین نفرمودی حضرت در پاسخ می‌فرماید: مگر تو برادری غیر از من داری، یا کسی را گمان می‌کنی که جز من برادر تو باشد؟ من تو را برای خودم ذخیره نموده‌ام. این ربط واقعی دلالت بر یک نوع وحدت و یگانگی در اصل خلقت و سرشت می‌کند مانند دو برادر حقیقی که از یک اصل و ریشه منشعب شده و در یک رَجَم رشد و نمو پیدا کرده‌اند، همین طور روح مقدس رسول خدا و روح مقدس امیرالمؤمنین علیهما الصلوة و السلام از یک عالم که عالم نور و طهارت و توحید است منشعب شده‌اند.

و بر همین اساس است روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سابقاً نقل کردیم که فرمود: <sup>۱</sup> من و علی از یک نور خلق شدیم و آن نور دائماً در اصلاب پدران ما حرکت کرد تا حضرت عبدالمطلب، آنجا به دو نیمه شد نیمی به عبدالله و نیمی به ابوطالب منتقل شد. و از عبدالله رسول خدا و از ابوطالب وصی رسول خدا پدیدار شدند. اوست خاتم النبیین و این است خاتم الوصیین.

و روایاتی که دلالت داشت بر آنکه آن حضرت فرمود<sup>۲</sup> که: من و علی از یک درخت آفریده شده‌ایم و بقیه مردمان از درختهای متفاوتی. و نیز فرمود: بقیه پیغمبران از درختهای متفاوتی. و روایات بسیاری که دلالت داشت بر وحدت روح آن دو بزرگوار، مثل آنکه فرمود: علی بن ابیطالب نفس من است. و فرمود: شبیه و نظیر من است.

باری این اتحاد رویه و سلیقه که در دنیا میان آن دو بزرگوار در تمام مراحل مشهود بود ناشی از اتحاد نور و حقیقت در باطن امر و ملکوت آنها بوده است. این امری است بسیار مهم که مانند دو برادر که دو فرع از یک اصل هستند، آن دو پیشوای عالم انسانیت دو بدن متنوع از یک نور و یک حقیقت هستند، لذا حذیفه گفت: چون پیغمبر فرموده است که علی بن ابیطالب برادر من است بنابراین پیغمبر که سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین است و شبیه و نظیری ندارد، به مقتضای مقام اخوت، علی بن ابیطالب هم سید الوصیین و امام المتقین و المنصوب من قبل رب العالمین است و شبیه و نظیری ندارد. این

۱ و ۲- «امام شناسی» جلد اول صفحات ۲۸-۲۴ و ۱۱۶-۱۱۸.

تفسیر را حذیفه از نفس معنای اخوت استفاده کرده است. و شاهد بر این معنی آن که پیغمبر فرمود: بر سر در بهشت نوشته اند: «محمّد رسول الله و علیّ اُخُوهُ». بهشت عالم معنی و حقیقت و بروز و ظهور بواطن و مخفیّات است. در آن عوالم رسول الله با ولیّ الله با هم بوده اند، بلکه در عوالمی بالاتر از آن .

لذا رسول الله فرمود: بر در بهشت اخوت علی نوشته بود به دو هزار سال قبل. این قبلیّت اشاره به عوالم بالاتر است که در آنجا اتّحاد این دو روح مقدّس بوده است.

و نیز شاهد دیگر آنکه در غالب روایات منقوله رسول خدا فرموده است: ای علی تو برادر من هستی در دنیا و آخرت. دنیا عالم ظاهر و آخرت عالم باطن است یعنی در دنیا از جهت ابلاغ و قتال در برابر تأویل قرآن و جهاد و علم و قضاء و سایر شئون نبوت برادر منی، و در آخرت از نقطه نظر علم و معرفت و توحید و صفات حسنه از کرم و حلم و عفو و ایثار و سائر ملکات و از نقطه نظر اطلاع بر سرائر و مَغیبات در همهّ مواطن تو برادر من هستی<sup>۱</sup>.

و لطیفه آن که حضرت در بعضی از روایات مذکوره فرمودند: تو برادر و رفیق من هستی یعنی در تمام آن مراحل با من ملازم بوده و مرافقت داری . و حضرت برای تثبیت و تحقیق این معنی فرموده اند: تو برادر من هستی و من برادر تو با آن که معلوم است برادری از امور اضافی است، هر کس برادر دیگری باشد آن شخص دیگر حتماً برادر شخص اوّل است و این احتیاطاً به تذکّر ندارد ولی حضرت رسول الله چنان این معنی را می خواهند بفهمانند که هیچ شبهه و تأویلی در آن به کار نرود.

لذا فرمود: کسی که بر دین تو بمیرد امن و ایمان او را در بر گرفته است و تا آفتاب طلوع و غروب کند و دنیا پایدار بماند متدینین به دین تو یعنی پیروان و شیعیان تو مقرون به خیر و عافیت، مقرون به امن و سلامت، مقرون به ایمان و یقین خواهند بود، و کسی که با بغض تو از دنیا رود خداوند او را مانند مردمان جاهلیّت میرانده است . یعنی کسانی که با تو ارتباط نداشته باشند از اسلام بی خبرند ، کسانی که تو را

۱- سید حمیری در ص ۶۳ از دیوان خود گوید:

وَ كَانَ لَهُ إِخَاءٌ وَ أَمِينٌ غَيْبٍ  
عَلَى الْوَحْيِ الْمُنَزَّلِ حِينَ يُوحَى

تخریجها من «اعیان الشیعه» ۱۲: ۲۱۴ و «المناقب» ۲: ۱۳ و ۳: ۵۸ .

شناسند مرا نشناخته‌اند، کسانی که تو را مبعوض دارند مرا مبعوض داشته‌اند، کسانی که تو را رد کنند و منکر شوند، مرا رد کرده و منکر شده‌اند.

و دنبال این حقیقتِ اخوت، حضرت رسول الله معنی وزارت را ذکر فرموده است و به داستان اخوت و وزارت هارون برادر موسی تشبیه فرموده و غیر از منصب نبوت که بعد از آن حضرت نخواهد بود در تمام جهات بدون استثناء امیرالمؤمنین را مانند هارون به موسی در جهات معنوی و ظاهری از خلافت و وصایت و وزارت و اخوت و معانی راقیه عالیه و درک اسرار و ضمائرت نسبت به خود هم منزله و مقام شمرده است، و به دنبال اخوت فرمود: تو صدیق اکبری، و جدا کننده بین حق و باطل، تو هستی که دین مرا از نقطه نظر رسالت ادا می‌کنی و مرا از عهده ابلاغ بیرون می‌آوری، و وعده‌های مرا انجام می‌دهی، تو مانند من هستی، کاری که از دست من ساخته است از دست تو ساخته است.

و شاهد دیگر آن که فرمود: این بزرگترین فخر تو است. اگر کسی خواست بعد از من به تو تفاخر کند یا متعرض تو گردد بگو: من بنده خدا هستم و برادر رسول خدا، و هیچ کس را غیر از تو قدرت چنین لعائی نیست جز افراد دروغگو.

باری این بحثی که نمودیم. از نقطه نظر فقه الحدیث بود تا معنی اخوت حضرت خوب شناخته شود. جملاتی را که حضرت رسول در دنبال آتِ اخی فرموده‌اند مانند: ووصیی، و وزیر، یا فی الدنیا و الآخرة، یا و آتِ الصّدیقِ الأكبر، یا و آتِ تقضی دینی و تُنجز عِداتی، و غیر اینها که ذکر شد تمام به منزله جملات تفسیریّه برای معنی اخوت است.

لذا به یقین می‌توان گفت که: منصب اخوت از تمام مناصب امیرالمؤمنین بالاتر است. چون خلافت، و وزارت، و ولایت، و امارت، و وراثت، و غیر ذلک، همه از اصل یگانگی و اخوت آن حضرت سرچشمه گرفته است و بعد از مقام عبودیت خدا هیچ مقامی را رفیعتر از آن نمی‌توان یافت فلذا رسول خدا فرمود: به متعرضین خود بعد از من بگو: اَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ «من بنده خدا هستم و برادر رسول خدا».

آری این اخبار حضرت رسول الله یک اخبار از غیب و کشف حقیقتی بوده است چون هیچ کس انکار اخوت حضرت را با رسول خدا ننمود، جز عُمَر، هنگامی که آن حضرت را برای بیعت، با آن وضع فجیع و آن حال فظیح به مسجد آوردند، عمر



گفت: قسم به خدا اگر با ابوبکر بیعت نکنی گردنت را می زنم. حضرت فرمود: در این صورت تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ آخَا رَسُولِهِ «بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته‌اید» عمر گفت بنده خدا بودن را قبول داریم اما برادر بودن با رسول خدا را قبول نداریم. ابن قتیبه گوید: فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا فَمَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالُوا لَهُ: بَايِعْ، فَقَالَ: إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟ قَالُوا: إِذَنْ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ. قَالَ: إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ آخَا رَسُولِهِ، قَالَ عُمَرُ: أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ فَنَعَمْ، وَ أَمَّا أَخُو رَسُولِهِ فَلَا، وَ أَبُو بَكْرٍ سَاكِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَلَا تَأْمُرُ فِيهِ بِأَمْرِكَ؟ فَقَالَ: لَا أَكْرَهُهُ عَلَى شَيْءٍ مَا كَانَتْ فَاطِمَةُ إِلَى جَنْبِهِ، فَلَحِقَ عَلِيٌّ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَصِيحُ وَيَبْكِي، وَ يُنَادِي: «يَا بْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي».<sup>۱</sup>

«عمر و همراهان او به خانه علی ریختند و علی را از منزل بیرون کشیده به نزد ابوبکر آوردند و به او گفتند: بیعت کن. علی گفت: اگر من بیعت نکنم چه خواهید کرد؟ گفتند: سوگند به خدائی که معبودی جز او نیست گردن تو را می زنیم. علی گفت: بنابراین بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته‌اید. عمر گفت: اما بنده بودن تو را نسبت به خدا قبول داریم ولی برادر بودن تو را با رسول خدا نه<sup>۲</sup>. و ابوبکر ساکت بود و ابداً سخنی نمی گفت. عمر به او گفت: آیا امر خود را درباره علی صادر

۱- «الامامة و السياسة».. ص ۱۰۳. و نیز در «غایة المرام» ص ۵۴۶ تحت عنوان الحدیث الثانی از ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» نقل می کند که امیر المؤمنین راکه به سوی مسجد می بردند می فرمود: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ. و در کتاب سلیم بن قیس در ص ۲۵۱ مطلبی را که از «الامامة و السياسة» نقل کردیم راجع به انکار عمر اخوت علی بن ابیطالب را در آنجا نیز نقل می کند که عمر گفت: أَمَّا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَلَا. و ابن ابی الحدید در «شرح النهج».. ص ۱۱۰ ص ۲۰۱ (جلدی) گوید: روی کثیر من المحدثین انه عقب يوم السقيفة تألم و تظلم و استنجد و استصرخ حيث ساموه الحضور و البيعة و أنه قال و هو يُشير الى القبر: يا بن أُمَّ لِّ الْقَوْمِ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي. و آله قال: واجعفره و لا جعفر لى اليوم! و احمزته و لا حمزة لى اليوم!

۲- در غالب روایات وارد است که عمر انکار اخوت حضرت امیر را نمود ولی در کتاب سلیم بن قیس ص ۸۶ و نیز در «غایة المرام» سطر آخر ص ۵۵۱ نقلاً عن کتاب سلیم وارد است که ابوبکر نیز انکار اخوت آنحضرت را نموده است قال: فلما انتهى بعلی الى ابی بکر انتهه عمر وقال له: بايع فقال له علی (ع): إن أنا لم أبايع فما أنتم صانعون؟ قالوا: فقتلك ذلاً و صغاراً فقال: إذا تقتلون عبد الله و آخا رسول الله. فقال ابوبکر: أما عبد الله فنعمة و أما أخو رسول الله فلا نعرفك بهذا. فقال: اتجحدون أن رسول الله آخى بينى و بينه؟ قال: نعم فأعاد ذلك ثلاث مرات - الحدیث.

نمی‌کنی؟ ابوبکر گفت: تا وقتی که فاطمه در کنار او و یاور اوست من او را بر بیعت اکراه نمی‌کنم.

در این حال امیرالمؤمنین علیه السلام خود را به روی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت و با صدای بلند گریه می‌کرد و صیحه می‌زد (و اشاره به داستان اخوت خود نموده و به منزلتی که مانند هارون نسبت به موسی، رسول خدا برای آن حضرت نسبت به خود قرار داده بود، و خطاب به رسول خدا نموده عرض کرد): ای فرزند مادر من این جماعت مرا ضعیف و بی‌یاور پنداشتند و تنها گذاشتند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند»

حضرت در اینجا طبق حدیث منزلت اشاره فرمود به قضیه حضرت هارون برادر موسی در وقتی که موسی بنی اسرائیل را به دست او سپرد و برای میقات خدا به طور رفت، سامری گوساله‌ای را زینت داده و برای پرستش به بنی اسرائیل عرضه کرد و آنها را به عبادت عجل و گوساله دعوت کرد. بنی اسرائیل چون گوساله زینت شده را دیدند بدان توجه نموده آن را سجده کردند و دست از اطاعت وصی و برادر حضرت موسی که هارون بود برداشتند، و یکسره عبادت خدا را کنار گذاردند. حضرت هارون آنچه فریاد زد و نصیحت کرد و برای جلوگیری از کار سامری اقدام کرد، قوه تبلیغات سوء سامری و گوساله زینت داده شده و انتظار و اشتهای مردم به بت پرستی که مدتی آنرا فراموش نموده و در دل خود رغبت به عودت آن داشتند به قدری شدید بود که کلام هارون و اقدامات او برای رفع این بلیه اثری نکرد. و چون حضرت موسی از طور برگشت و قوم خود را گوساله پرست دید و به برادرش هارون پرخاش نمود که چرا گذاشتی چنین بشود؟ قال ابن اُمّ انَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي<sup>۱</sup>. هارون در جواب گفت: «ای فرزند مادر من مرا شماتت مکن، این قوم (به قدری شهوت گوساله پرستی داشتند که) مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند».

۱- سورة اعراف: ۷- آیه ۱۵۰.

درس های بیست و پنجم تا سی ام

وصایت امیر المؤمنین علیه السلام از جانب رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلّم



## درس ۲۵ تا ۳۰

### بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ  
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ  
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.  
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ  
فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ  
تَأْوِيلًا<sup>۱</sup>

دین مقدّس اسلام، دین تمام و کاملی است که بر اساس فطرت تشریح شده  
است و تمام نیازمندیهای فطری را به طور کمال برای ارتقاء بشر به منزل سعادت  
آورده است. فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا<sup>۲</sup>.

«وجهه دل خود را برای پذیرش این دین استوار بدار، دینی که بر فطرت  
خدائی که بشر را با آن فطرت سرشته است می باشد». اسلام هیچ یک از احکام  
فطری را ناگفته نگذارده و به طور اکمل بیان فرموده است، الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ  
أَثَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي<sup>۳</sup> «امروز من دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمت خود  
را بر شما تمام کردم».

و رسول اکرم فرمودند: إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ<sup>۴</sup> «این است و جز این  
نیست که من برانگیخته شده‌ام برای آنکه مکارم اخلاق را تمام کنم».

۱- سوره نساء ۴- آیه ۵۹ ۲- سوره روم ۳۰- آیه ۳۰.

۳- سوره مائده ۵- آیه ۳.

۴- «مکارم الاخلاق» طبرسی در خطبه کتاب ص ۲

و نیز فرمودند: مَا مِنْ شَيْءٍ يُقْرَبُكُمْ إِلَى اللَّهِ إِلَّا وَقَدْ دَعَوْتُمْ بِهِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُبْعَدُكُمْ عَنِ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُمْ عَنْهُ<sup>۱</sup>. «چیزی نبود که شما را به بهشت نزدیک کند مگر آنکه من شما را بدان امر نمودم، و چیزی نبود که شما را از آتش دور کند مگر آنکه من شما را از آن نهی کردم».

یکی از احکام متقنه شریعت که بر اساس فطرت است همانا امر وصیت است. وصیت یعنی در امور خود که راجع به امر دین و دنیاست سفارش نمودن تا آنکه مهمل و عبث ننماید، و همان طور که در زمان حیات به نحو احسن بود پس از مرگ نیز به نحو احسن بوده باشد. این حکم از احکام عقلی بوده و شرع مقدس نیز امضاء نموده است، بنابر این حکم دارای سه مرحله می شود:

وصیت از احکام  
فطری و عقلی  
و شرعی است

مرحله اول - حکم فطرت، و آن اینکه در فطرت و جبلت هر فردی است که می خواهد امور خود را بر وفق نظریه و صلاحدید خود انجام دهد و در تمام شئون و اموری که راجع به اوست خود بشخصه مراقبت نموده و مواظبت نماید. حکم فطری و غریزه الهی است که انسان هیچگاه نمی خواهد اختیارات امور او از دست او بیرون برود و به دست شخص اجنبی سپرده شود. و به موازات علاقه ای که انسان به آثار و شئون خود دارد علاقه به اختیارات و خود رأیی در آنها از تصرف و تغییر و تبدیل و حفظ و غیرها خواهد داشت. و امتداد این علاقه و اختیار تا زمان مرگ نبوده بلکه در یک زمان طولانی و مدید تا وقتی که انسان آثار خود را بعد از مرگ در سالیان دراز و گذشتن ایام و شهور و دهور، موجود مشاهده می کند خواهد بود.

و لذا در دنیا با یک بینش حادّ و تندی زمان بعد از موت خود را تا افقی بسیار وسیع و شعاعی بسیار طولانی نگریسته و برای حفظ و مصونیت آثار خود از علم و کتب و صدقات و ابنیه و فرزند و عیال و مزرعه و غیرها نظریه خود را اعمال، و اختیار و صلاحدید خود را ابراز، و تا نهایت درجه برای تحقّق آن در خارج پس از مرگ می کوشد. و حتی در حیوانات این غریزه موجود است و دیده می شود که بسیاری از

<sup>۱</sup> - در «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۴۸ از «کافی» بدین عبارتست که: أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقْرَبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ عَنِ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُمْ بِهِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُبْعَدُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُمْ عَنْهُ.

آنها که یقین به مرگ خود پیدا می کنند و آثار و علائم موت را در خود می بینند برای اولاد خود خانه محکم و لانه و آشیانه قوی و دور از دست خطر می سازند.

مرحله دوم - حکم عقل است. بدون تردید عقل حاکم است بر آنکه انسان نباید امر خود را مهمل بگذارد بلکه باید برای تنظیم و استفاده از آثار خود بعد از مرگ تعیین وصی نموده و برای حفظ و حراست آنها توصیه و سفارش کند، تا همان طور که در زمان حیات خود از آنها می خواست به طور اکمل استفاده شود در زمان ممات نیز به همان میزان استفاده گردد. بلکه عقلای عالم به کسی که بدون وصیت بمیرد و امور خود را از زن و فرزند و دارالتجارة و مزرعه و حکومت و علم و غیر ذلک بدون تدبیر و نظر بگذارد به نظر خفت می نگرند و او را ناقص می دانند و در این ترک وصیت او را مذمت می کنند، به خلاف آنکه اگر وصیت کند و وصی لایق و سرپرستی خبیر و بینا و مدبر بر بازماندگان از اولاد صغار و سایر شئون خود معین کند، او را مدح نموده و فعل او را یک فعل انسانی می شمرند.

مرحله سوم - حکم شرع است که بر اساس حکم فطرت و حکم عقل تشریح شده و در تمام شرایع و ادیان، وصیت حکمی ممدوح و مستحسن شمرده شده است. در شریعت مقدس اسلام که اکمل و اتم ادیان و شرایع است به طور کامل با حدود و مشخصاتی معین و روشن بیان شده است.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ \* فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ!

«بر شما از جانب خدا فرض و واجب شده است که چنانچه یکی از شما آثار مرگ را ملاحظه کند چنانچه مالی داشته باشد برای پدر و مادر و نزدیکتران از ارحام به طور معروف و پسندیده ای وصیت نموده و درباره آنها سفارش کند و از مال خود برای آنها قرار دهد، این حکم خدا حق است برای پرهیزگاران. و کسیکه بعد از شنیدن وصیت آن را عوض کند و تغییر دهد گناه و جرمش بر عهده همان کسانی است که تغییر داده و عوض نموده اند، و خداوند شنوا و داناست.»

مهم ترین و اساسی ترین مسئله از مسائل دین مسئله ولایت است یعنی سرپرستی و زمامداری امور دینی از ظاهری و باطنی، جسمی و روحی، دنیوی و اخروی، مادی و معنوی، عبادی و اجتماعی، که تمام این موضوعات مُنطوی در امر دین بوده و رسول الله بر آن ولایت داشته است.

ولایت مهم ترین  
مسئله دین است

مسئله ولایت روح دین است و بدون آن، دین به صورت جسدی مرده و کالبدی بی روح خواهد بود، مانند دین بدون پیغمبری از جانب خدا، و معالجهٔ مریض بدون طبیب و ساختن منزلی بدون معمار و جراحی بیماری بدون استاد معالج. چون سعادت مردم در پرتو دین است، و قوام دین در پرتو حافظ و نگهبان آن و عارف به اصول و فروع آن و قیّم به معارف و حقائق آن. همان طور که مردم بدون دین از جادهٔ انسانیت خارج و فقط اسم انسان بر آنهاست، همین طور دین بدون امام از جادهٔ مستقیم خارج و فقط اسمی از دین بر روی آن است. لذا آن مقداری که دربارهٔ ولایت از جانب رسول خدا سفارش شده است دربارهٔ هیچیک از مسائل دینی نشده است و به اندازه‌ای که آن حضرت وصیت به مقام ولایت را بزرگ شمرده و تأکید فرموده و کراراً و مراً تذکر داده و از مردم و اصحاب عهد و بیعت گرفته و آنان را مخاطب ساخته و گواه گرفته است در هیچ حکمی از احکام بدین مقدار بلکه به یک دهم یا یک صدم یا یک هزارم این مقدار تأکید وارد نشده است.

با مطالعه در سیرهٔ رسول خدا و مطالعهٔ تاریخ صحیح بدست می‌آید که نزد آن حضرت مسئله ولایت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام برابر با اصل اسلام و هم وزن با اصل نبوت و اصل قرآن است، بلکه روح نبوت و روح قرآن است.

ما در این بحث گذشته از روایاتی که از ناحیهٔ رسول خدا راجع به ولایت امیرالمؤمنین به عناوین مختلفه بیان شده و به عبارات متفاوته وصیت شده است مانند حدیث عشیره و حدیث آنس و حدیث غدیر و حدیث منزلت و حدیث ثقلین و حدیث سفینه و غیر آنها که در این کتاب بعضی از آنها تا به حال بیان شده و بعضی دیگر بعداً بیان خواهد شد، می‌خواهیم احادیثی را که لفظ وصیت بخصوصه در آن ذکر شده است بیان کنیم تا روشن شود که در چه بسیاری از مواضع، رسول خدا آنحضرت را «سید الوصیین» و «سید الأوصیاء» و «وصی» خوانده‌اند. و نیز در مواضع بسیاری



که آن حضرت را به «خلیفتی» که معنای جانشینی دارد معرفی کرده‌اند.

و صایت	اولین روزی که رسول الله عشیره خود را به اسلام
امیرالمؤمنین	دعوت کردند در آن مجلس امیرالمؤمنین را برادر و وزیر و
از جانب	وصی و خلیفه خود خواندند و ما صورت آن مجلس را
رسول خدا	در این کتاب آوردیم.

دیگر آنکه ابن مغزلی که از اعیان علماء عامه است با اسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت فرمودند: يَا عَلِيُّ أَنْتَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ وَيَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>.

«ای علی تو سید و سالار مسلمانانی و پیشوای متقیانی و راهنما و زمامدار رستگاران روشن چهره و در غرفات بهشت آرمیده‌ای و رئیس مؤمنانی.» و سپس ابن مغزلی گوید: ابوالقاسم طائی گفت: من از احمد بن یحیی از معنی یعسوب پرسش کردم در پاسخ گفت که: یعسوب به معنی آن زنبور عسل نر است که رئیس و سالار کندوست. حضرت رسول الله در این خبر علی بن ابیطالب را به آن رئیس و سالار زنبوران عسل تشبیه فرموده‌اند.

دیگر آنکه شیخ عبدالحافظ بن بدران از جماعت کثیری از مشایخ خود با سلسله اسناد متصل از شعبی روایت کرده است که قَالَ عَلِيُّ علیه السلام: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَرْجَبًا بِسَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ. فَقِيلَ لِعَلِيٍّ: فَأَيُّ شَيْءٍ كَانَ مِنْ شُكْرِكَ؟ قَالَ: حَمِدْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا آتَانِي، وَ سَأَلْتُهُ الشُّكْرَ عَلَى مَا أَوْلَانِي، وَأَنْ يَزِيدَنِي مِمَّا أَعْطَانِي<sup>۲</sup>.

«حضرت علی بن ابیطالب از رسول خدا روایت کرده‌اند که فرمود: آفرین به سید و سالار مسلمانان و پیشوای پرهیزگاران. شعبی گوید: از آنحضرت سؤال شد در

<sup>۱</sup> - «غایة المرام» ص ۶۱۸ حدیث اول. ودر نظم «درالسمطين» ص ۱۱۴ از ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی باسند خود از عبدالله بن حکیم جهنی نقل می‌کند که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي: أَنَّهُ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ. ودرپاورقی آورده است که این حدیث را ابونعیم در «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص ۶۷ روایت کرده است.

<sup>۲</sup> - «غایة المرام» ص ۶۱۸ حدیث نهم. و نیز در «نظم درالسمطين» ص ۱۱۵ از حافظ ابونعیم اصفهانی با اسناد خود از شعبی نقل می‌کند و نیز ابونعیم در «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص ۶۶ آورده است.

مقابل کلام رسول خدا شما چه شکری بجای آوردید؟ حضرت فرمود: بر آنچه خدا به من داده حمد او را نمودم و بر این منصبی که برای من اختیار کرده شکر او را بجای آوردم و از آنچه به من عنایت کرده است زیادتى درخواست کردم».

حموینی که از بزرگان علماء عامّه است با سند متصل خود نقل می کند از جابر بن عبدالله انصاری قال: كُنْتُ يَوْمًا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي بَعْضِ حِطَّانِ الْمَدِينَةِ وَ يَدُ عَلِيٍّ فِي يَدِهِ، فَمَرَرْنَا بِتَحْلِ فَصَاحَ التَّحْلُ: هَذَا مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هَذَا عَلِيُّ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَبُو الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ، ثُمَّ مَرَرْنَا بِتَحْلِ فَصَاحَ التَّحْلُ: هَذَا الْمَهْدِيُّ، وَ هَذَا الْهَادِي، ثُمَّ مَرَرْنَا بِتَحْلِ فَصَاحَ التَّحْلُ: هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَ هَذَا عَلِيُّ سَيِّفِ اللَّهِ. فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ إِلَيَّ عَلِيٌّ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ سَمَّهِ الصَّيْحَانِي، فَسَمَّيْتَنِي مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ الصَّيْحَانِي<sup>۱</sup>.

«جابر گوید: روزی با حضرت رسول الله در بعضی از باغهای مدینه حرکت می کردیم و دست علی در دست آنحضرت بود، چون از کنار درخت خرمائی عبور کردیم آن درخت صدا زد: این است محمد سید پیمبران و این است علی سید اوصیاء و پدر امامان پاک، چون به درخت خرمای دیگری رسیدیم آن درخت صیحه زد: این است مهدی و راه یافته و این است هادی و راهنما، و چون به درخت دیگری رسیدیم آن درخت ندا کرد: این است محمد رسول خدا و این است علی شمشیر خدا. سپس حضرت رسول الله به حضرت امیرالمؤمنین رو کرده گفتند: این خرماها را صیحانی نام بگذار و آن درختها از آن روز به صیحانی نامیده شدند».

و نیز حموینی با اسناد متصل خود نقل می کند از سعید بن جبیر از ابن عباس قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا مَ سَلَمَةَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ وَصِيٌّ وَ عِيَّةٌ عِلْمِي وَ بَابِي الَّذِي أُوتِي مِنْهُ، أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ مَعِيَ فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى، يَقْتُلُ التَّاكِيثِينَ وَ الْأَقَاسِيْنَ وَ الْمَارِقِينَ<sup>۲</sup>.

«ابن عباس گوید: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمودند: این است

۱- «غایة المرام» ص ۶۱۹ حدیث دوازدهم و «نظم درالسمطین» ص ۱۲۴. ودر «علی و الوصیة» ص ۱۹۶ به بعد سه حدیث با مختصراختلافاتی از «ارجح المطالب» و «مناقب» خوارزمی و «فرانداالسمطین» نقل می کند.

۲ - «غایة المرام» ص ۶۲۰ حدیث پانزدهم.

امیرمؤمنان و سالار مسلمانان و وصی من و صندوقچه و مخزن علم من و درب ورود به علوم و معارف من، او برادر من است در دنیا و آخرت و با من است در مرتفع ترین درجات از عالم قرب، و بعد از من با سه طایفه جهاد می کند: با شکنندگان بیعت و طایفه ستمکاران و طائفه خارج شدگان از دین»، (منظور اصحاب جمل و اصحاب صفین و اصحاب نهروان اند).

و نیز ابونعیم احمد بن عبدالله حافظ با اسناد خود از ابن ابی لیلی از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده است قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: اُدْعُوا إِلَيَّ سَيِّدَ الْعَرَبِ - يَعْنِي عَلِيًّا - فَقَالَتْ عَائِشَةُ: أَلَسْتُ سَيِّدَ الْعَرَبِ؟ قَالَ: أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ عَلِيُّ سَيِّدِ الْعَرَبِ. فَلَمَّا جَاءَ عَلِيٌّ أَرْسَلَ إِلَيَّ الْأَنْصَارَ فَأَتَوْتُهُ فَقَالَ لَهُمْ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: هَذَا عَلِيُّ فَأَجِئُوهُ بِحُبِّي وَأَكْرَمُوهُ بِكَرَامَتِي فَإِنَّ جَبْرِئِيلَ أَمَرَنِي بِالَّذِي قُلْتُ.<sup>۱</sup>

ابونعیم گوید: این روایت را با سند دیگر نیز از سعید بن جبیر روایت کرده اند.

حاصل آنکه حضرت رسول الله فرمودند: «سید و سالار عرب را بگوئید که نزد من آید، و منظور نظر آن حضرت علی بن ابیطالب بود. عائشه گفت: آیا تو سید و سالار عرب نیستی؟ فرمود: من سید و سالار فرزند آدم و علی سید و سالار عرب است. چون امیرالمؤمنین آمدند حضرت رسول الله به دنبال انصار فرستادند که نزد او حاضر شوند، چون حاضر شدند فرمود: ای جماعت انصار می خواهید که من شما را به چیزی رهبری کنم که با وجود آن هرگز گمراه نگردید؟ گفتند: بلی ای رسول خدا. حضرت فرمود: این است علی بن ابیطالب او را دوست داشته باشید به همان دوستی که مرا دوست دارید و او را گرامی بشمرید به همان نحوی که مرا بزرگ و گرامی می شمیرید. حَقًّا بدانید که این پیغمبری را که به شما دادم جبرئیل مرا امر نموده است.»

ابوالحسن فقیه محمد بن احمد بن علی بن شاذان در کتاب «فضائل علی و اولاد معصومین او علیهم السلام» که مجموعاً صد منقبت است از طریق اهل تسنن

<sup>۱</sup> - «غایة المرام» ص ۶۲۰ حدیث شانزدهم.

روایت کرده است با اسناد خود از حبه العُرنی از امیرالمؤمنین علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَنَا سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ سَيِّدُ الْخَلَائِقِ بَعْدِي، وَأَوْلْنَا كَأَخْرِنَا وَأَخْرِنَا كَأَوْلْنَا.<sup>۱</sup>

«رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من سید اولین و آخرین هستم یعنی بزرگ و سالار پیشینیان و پسینیان، و ای علی تو سید تمام مخلوقات هستی پس از من. اول ما مانند آخر ماست و آخر ما مانند اول ماست.»

و نیز ابن شاذان از طریق عامه روایت کرده است از ابن عباس: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: وَالَّذِي بَعَدَنِي بِالْحَقِّ بِشِيرًا مَا اسْتَقَرَّ الْكُرْسِيُّ وَالْعَرْشُ وَلَا دَارَ الْفَلَكَ وَلَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا بَأَن كُتِبَ عَلَيْهَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَأَخْتَصَّنِي بِلطيفِ نِدَائِهِ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَبِّي وَسَعْدَيْكَ، فَقَالَ: أَنَا الْمُحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، شَقَقْتُ اسْمَكَ مِنْ اسْمِي وَفَضَّلْتُكَ عَلَيَّ جَمِيعَ بَرِيَّتِي فَأَنْصِبُ أَخَاكَ عَلِيًّا عَلَمًا يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِي. يَا مُحَمَّدُ إِنِّي جَعَلْتُ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَنْ تَأَمَّرَ عَلَيْهِ لَعْنَتُهُ، وَمَنْ خَالَفَهُ عَذَابُهُ، وَمَنْ أَطَاعَهُ قَرَّبْتُهُ. يَا مُحَمَّدُ إِنِّي جَعَلْتُ عَلِيًّا إِمَامَ الْمُسْلِمِينَ، فَمَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ أَحْزَيْتُهُ وَمَنْ عَصَاهُ اسْتَجَفَيْتُهُ، إِنَّ عَلِيًّا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَقَائِدُ الْعُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَحُجَّتِي عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِي أَجْمَعِينَ.<sup>۲</sup>

«ابن عباس گوید: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: سوگند به آن خدائی که مرا به حق بشارت دهنده به رحمت خود قرار داده عرش و کرسی استقرار نگرفته و فلک به گردش در نیامده و آسمانها و زمین استوار نباشد مگر به آنکه روی آنها نوشته شده است: نیست خدائی مگر ذات مقدس یگانه او، و محمد است رسول او، و علی بن ابیطالب است حاکم و امرکننده مؤمنان.

خدای تعالی چون مرا به آسمان بالا برد و مرا به ندای لطیف خود در شب معراج اختصاص داد گفت: ای محمد، عرض کردم: لبیک ای پروردگار من پذیرفتم ندای تو را و آمده‌ام برای تلقی گفتارتو. خدا فرمود: ای رسول من من هستم محمود و

۱- «غایة المرام» ص ۶۲۰ حدیث هفدهم.

۲- «غایة المرام» ص ۶۲۰ حدیث هیجدهم.

تو هستی محمد، اسم تو را از نام خودم مشتق نمودم و تو را بر جمیع بندگان خودم برتری و شرافت دادم. ای محمد! برادرت علی را به خلافت برگزین و او را علم و راهنمای هدایت مردم معرفی کن تا مردم را به دین من رهبری کند، ای محمد من او را امیر و فرمانده مؤمنان قرار دادم پس کسیکه بر او حکومت و فرمانروائی کند من او را به لعنت خود گرفتار می‌کنم، و کسیکه مخالف او کند من او را عذاب می‌کنم، و کسی که از او پیروی کند من او را به درجات قرب خود بالا می‌برم. ای محمد من علی را امام مسلمانان قرار دادم، او پیشواست پس کسیکه بر او تقدّم جوید من او را به خذلان خود مبتلی خواهم نمود، و کسیکه تمرّد او را بنماید من او را به جفای خود گرفتار خواهم ساخت. بدرستی که علی سید و سالار اوصیای پیمبران است و قائد و راهبر درخشنده چهرگان در منازل بهشت برین، و او حجّت من است بر تمام مخلوقات من».

و نیز ابن شاذان از طریق عامّه از ابن عباس روایت کرده است قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَعَاشِرَ النَّاسِ! اَعْلَمُوا أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى بَاباً مَنْ دَخَلَهُ مِنْ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اِهْدِنَا إِلَى هَذَا الْبَابِ حَتَّى نَعْرِفَهُ، قَالَ: هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَآخِرُ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَخَلِيفَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ. مَعَاشِرَ النَّاسِ! مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا فَلْيَتَمَسَّكْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّ وِلَايَتَهُ وَوَلَايَتِي وَطَاعَتَهُ طَاعَتِي. يَا مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْرِفَ الْحُجَّةَ بَعْدِي فَلْيَعْرِفْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي وَالْأَيْمَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَإِنَّهُمْ حُزَانٌ عِلْمِي. فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاعِدَةُ الْاَيْمَةِ؟ فَقَالَ: يَا جَابِرُ سَأَلْتَنِي - رَحِمَكَ اللَّهُ - عَنِ الْإِسْلَامِ بِأَجْمَعِهِ، عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، وَعِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الْغُيُورِ الَّتِي انْفَجَرَتْ مِنْهُ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ حِينَ ضَرَبَ بَعْصَاهُ فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا، وَعِدَّةُ ثِقَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا، فَلَايْمَةً يَا جَابِرُ اثْنَا عَشَرَ أَمَامًا، أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - .»<sup>۱</sup>

۱- «غایة المرام» ص ۶۲۰ حدیث نوزدهم.

«ابن عباس گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ای جماعت مردمان بدانید که از برای خداوند تبارک و تعالی دری است از رحمت، هر کس که از آن در وارد شود از آتش در امان است و از دهشت و هراس عالم حشر نیز در امان است. ابوسعید خُدَری عرض کرد: یا رسول الله ما را بدان در هدایت نما تا آنرا بشناسیم. فرمود: آن در علی بن ابیطالب است که سید و سالار اوصیای پیمبران است و امیر و فرمانروای مؤمنان و برادر رسول خدای جهانیان و خلیفه خدا برای تمامی مردمان. ای گروه مردم هر کس دوست دارد دستاویز متین و محکمی را بگیرد که ابداً لغزش و پارگی و جدائی در آن راه نیابد باید به ولایت علی بن ابیطالب تمسک جوید چون ولایت او ولایت من است و پیروی از او پیروی از من. ای جماعت مردمان! کسیکه دوست دارد حجّت خدا را بعد از من در روی زمین بشناسد باید علی بن ابیطالب را بعد از من و نیز ائمه هدی را از ذریه من بشناسد، چون آنها خزینه داران علم من هستند.

جابر بن عبدالله انصاری برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! تعداد ائمه چقدر است؟ فرمود: ای جابر خدای تو را رحمت کند، از تمام اسلام پرسش نمودی. عدد ائمه مانند عدد ماههای سال است و ماهها در کتاب خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفریده است دوازده ماه بوده است، و عدد آنها به اندازه عدد همان چشمه هائی است که برای موسی بن عمران از آن سنگ بجوشید هنگامی که عصای خود را به آن سنگ زد و آن دوازده چشمه پر آب بود، و عدد آنها به اندازه عدد نُبّاء بنی اسرائیل و سرپرستان آنهاست.

خداوند در قرآن مجید فرماید: ما از بنی اسرائیل میثاق و عهد گرفتیم و از میان آنها دوازده نقیب و صاحب اختیار برای آنها برگزیدیم. پس ای جابر امامان دوازده تن اند، اول آنان علی بن ابیطالب و آخر آنها قائم است. درود متواتر و بیپای خدا بر آنها باد.»

و نیز ابن شاذان با اسناد خود از طریق عامه از ابی ذر غفاری روایت کرده است قال: نَظَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ فَقَالَ: هَذَا خَيْرُ الْأَوْلِيَيْنِ مِنَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ، هَذَا سَيِّدُ الصِّدِّيقِينَ، هَذَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْعُرِّ الْمُحَجَّلِينَ. إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَاءَ عَلِيٌّ نَاقَةً مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ قَدْ أَضَاءَتْ الْقِيَامَةَ مِنْ ضِيَائِهَا، عَلِيٌّ رَأْسُهُ

تَاجُ مُرْصَعٌ بِالزَّبْرِجَدِ وَ الْيَاقُوتِ فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: هَذَا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ، وَ يَقُولُ النَّبِيُّونَ: هَذَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ بَطْنِ الْعَرَشِ هَذَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ، هَذَا وَصِيُّ حَبِيبِ اللَّهِ، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، فَيَقِفُ عَلَيَّ مَتْنٌ جَهَنَّمُ فَيُخْرِجُ مِنْهَا مَنْ يُحِبُّ وَ يُدْخِلُ فِيهَا مَنْ يُبْغِضُ، وَ يَأْتِي أَبْوَابَ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُ أَوْلِيَاءَهُ بَعِيرٍ حِسَابٍ<sup>۱</sup>.

«ابوذر غفاری گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله نظری به علی بن ابیطالب نمودند و فرمودند: این است بهترین مخلوقات خدا در آسمانها و زمینها، این است سید و بزرگ صدیقان، این است سالار و سرور اوصیای پیغمبران و پیشوای پرهیزگاران و راهبر درخشنده چهرگان و روشن صورتان در منازل بهشت. چون روز قیامت بر پا شود علی بن ابیطالب در محشر بیاید در حالی که سوار بر ناقه‌ای است از ناقه‌های بهشتی، تمام فضای محشر از نور چهره او روشن شود و بر سر او تاجی است مرصع به زبرجد و یاقوت. فرشتگان گویند: این فرشته مقرب است، پیمبران گویند: این پیمبر مرسل است. منادی ای از درون عرش ندا کند: این است صدیق اکبر، این است وصی و جانشین حبیب خدا محمد، این است علی بن ابیطالب. حضرت از وسط آتش جهنم هر کس را که دوست بدارد خارج می‌کند و هر کس را که دشمن بدارد داخل می‌کند. و از درهای بهشت عبور نموده اولیای خودش را بدون حساب داخل بهشت می‌سازد».

و نیز ابن شاذان از طریق عامه از حضرت رضا علیه السلام از پدرانشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: سَيَكُونُ بَعْدِي فِئْتَةٌ مُظْلِمَةٌ، النَّاجِي مَنْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى، فَقِيلَ: يَارَسُولَ اللَّهِ مِنَ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى؟ قَالَ: وَوَلَايَةُ

۱- «غایة المرام» ص ۶۲۱ حدیث بیست و یکم. در کتاب «علی و الوصیة» از ص ۲۲۳ تا ص ۲۲۶ سه حدیث رابه مضمون حدیث فوق بامختصر اختلافی از گنجی شافعی در «کفایة الطالب» و موفق بن احمد خوارزمی در «مناقب» و قدوزی حنفی در «ینایع المودة» نقل می‌کند و نیز در استدراکات «علی و الوصیة» ص ۳۷۷ الی ۳۷۹ سه حدیث از «تاریخ کبیر ابن عساکر» مخطوط نقل می‌کند. این احادیث مضمونش همان مضمون احادیث سابق است منتهی مفصل‌ترین شده و در اولی از آنها وارد است که: لا ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا حامل عرش، هذا علی بن ابیطالب وصی رسول المسلمین و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین فی جنات التعمیم. و در دومی از آنها وارد است: هذا علی بن ابیطالب وصی رسول رب العالمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین. و در سومی از آنها وارد است: هذا علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین فی جنات التعمیم.

سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ؟ قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: مَوْلَى الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُهُمْ بَعْدِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ مَوْلَى الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُهُمْ بَعْدَكَ؟ قَالَ: أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۱</sup>

«حضرت رسول اکرم فرمودند: پس از من فتنه‌ای برانگیخته خواهد شد، فتنه‌های تاریک و ظلمانی، فقط کسانی نجات پیدا می‌کنند که به دستاویز محکم، خود را بیاویزند. عرض کردند: ای رسول خدا دستاویز محکم کیست؟ فرمود: ولایت سید و سرور اوصیای پیغمبران. عرض کردند: سید اوصیای پیغمبران کیست؟ فرمود: امیرمؤمنان. عرض کردند: امیرمؤمنان کیست؟ حضرت فرمود: بزرگ و صاحب اختیار مسلمانان و امام آنها پس از من. عرض کردند: یا رسول الله سرور آنها و امام آنها بعد از شما کیست؟ فرمود: برادر من علی بن ابیطالب.»

و نیز شیخ صدوق ابن بابویه قمی روایت کرده است با اسناد متصل خود از اصبح بن نباته قال: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: أَنَا خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَوَزِيرُهُ وَوَارِثُهُ، وَأَنَا أَحْوَرُ رَسُولِ اللَّهِ وَوَصِيِّهِ، وَأَنَا صَفِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَصَاحِبُهُ، أَنَا ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَزَوْجُ ابْنَتِهِ وَأَبُو وُلْدِهِ، وَأَنَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، أَنَا الْحُجَّةُ الْعُظْمَى وَالْآيَةُ الْكُبْرَى وَالْمَثَلُ الْأَعْلَى وَبَابُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى، أَنَا الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَكَلِمَةُ التَّقْوَى وَآمِينَ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا.<sup>۲</sup>

«اصبح بن نباته گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: من خلیفه و جانشین رسول خدا هستم و من وزیر او و وارث او هستم و من برادر رسول خدا و وصی او هستم و من برگزیده رسول خدا و رفیق و مصاحب او هستم. من پسر عموی رسول خدا و شوهر دختر او و پدر فرزندان او هستم و من سید و سالار اوصیای پیغمبرانم، من حجّت بزرگ خدا و نشانه سترگ خدا و بلندترین آیت و نشانه توحید خدا هستم، و من در ورود به معارف و خزائن علوم غیر متناهیة پیغمبر مصطفی محمد هستم، من دستاویز محکم و کلمه تقوی و امین خدا هستم بر جمیع اهل دنیا.»

و نیز ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب «احتجاج» از جابر بن عبدالله انصاری از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که

۱- «غایة المرام» ص ۶۲۱ حدیث بیست و سوم.

۲- همان کتاب ص ۶۲۱ حدیث اول.



عمر بن الخطاب به هنگام مرگ، خلافت بعد از خود را به شورا نهاد، و شش تن از قریش را که از جمله آنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند معین نمود که تا سه روز خلیفه‌ای از میان خود انتخاب کنند و رأی آنان بر تعیین عثمان قرار گرفت فلَمَّا رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَا هُمْ بِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ لِعُثْمَانَ قَامَ فِيهِمْ لِيَتَّخِذَ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةَ فَقَالَ لَهُمْ: اسْمَعُوا مِنِّي، فَإِنَّ يَكُ مَا أَقُولُ حَقًّا فَاقْبَلُوا، وَإِنْ يَكُ بَاطِلًا فَانْكِرُوا، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: انشُدُّكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي يَعْلَمُ صِدْقَكُمْ إِنْ صَدَقْتُمْ وَ يَعْلَمُ كَذِبَكُمْ إِنْ كَذَبْتُمْ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ صَلَّى الْفَيْلَتَيْنِ كِلْتَيْهِمَا غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: فَهَلْ فِيكُمْ مِنْ بَايَعِ الْبَيْعَتَيْنِ كِلْتَيْهِمَا بَيْعَةَ الْفَتْحِ وَ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا. وَسَاقَ الْحَدِيثَ بِذِكْرِهِ مَنَاقِبَهُ وَ فُضَائِلَهُ فَيُصَدِّقُونَهُ فِي قَوْلِهِ لَهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ: - فَأَشْدُّكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «أَوَّلُ طَالِعٍ يُطْلَعُ عَلَيْكُمْ مِنْ هَذَا الْبَابِ يَا أَنَسُ فَإِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ أَوْلَى النَّاسِ، فَقَالَ أَنَسُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَكُنْتُ أَنَا الطَّالِعَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا نَسْ: مَا أَنْتَ يَا أَنَسُ بِأَوَّلِ رَجُلٍ أَحَبُّ قَوْمَهُ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.<sup>۱</sup>

«چون امیرالمؤمنین علیه السلام دید که آنها می‌خواهند با عثمان بیعت کنند برای اتمام حجّت برخواست و فرمود: بشنوید از من، اگر آنچه را که بگویم حق است قبول کنید و اگر باطل است نپذیرید. سپس فرمود: شما را به خدائی که راستی گفتار شما و دروغ و کذب شما را می‌داند چنانچه راست گوئید یا دروغ گوئید سوگند می‌دهم آیا در میان شما غیر از من کسی هست که به دو قبله نماز خوانده باشد؟ گفتند: نه. فرمود: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که هر دو بیعت را نموده باشد بیعت فتح و بیعت رضوان؟ گفتند: نه. و همین‌طور مرتباً مناقب و فضائل خود را شمرد و همگی تصدیق می‌نمودند تا آنکه فرمود: شما را بخدا سوگند در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا صلى الله عليه وسلم درباره او فرموده باشد: ای آنس اولین کسی که از این در بر من وارد شود او امیرالمؤمنین و سیدالمسلمین و خیرالوصیین و اولی بالناس است، و آنس با خود گفت: خدایا او را مردی از انصار قرار ده، در این حال من بر رسول خدا وارد شدم. حضرت به آنس فرمود: اینست امیرمؤمنان و سید اوصیای

۱- «غایة المرام» ص ۶۲۱ حدیث پنجم.

پیمبران و سالار مؤمنان و اولی به تصرف و صاحب اختیار مردمان؟ گفتند: نه». در اینجا حضرت استدلال به حدیث آنس می‌کنند. حدیث آنس از احادیث مشهور و معتبری است که در صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ جای شبهه و تردید نیست.<sup>۱</sup> بزرگان از محدثین سنی مذهب گذشته از محدثین شیعه در کتب خود ضبط و ثبت نموده‌اند و در ردیف حدیث غدیر و حدیث عشیره از مسلمات و قطعیات شمرده‌اند. این حدیث به نام حدیث آنس معروف شده است. ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص ۶۳ و محمد بن طلحة شافعی در «مطالب السؤل» ص ۲۱ از ابونعیم در «حلیه» و احمد بن موقّ خوارزمی در «مناقب» ص ۵۱ و ابراهیم بن محمد حموی شافعی در «فرائد السّمطین» ج ۱ باب ۲۷ و گنجی شافعی در «کفایة الطالب» ص ۹۲ تحت عنوان «تخصیص علی بکونه سید المسلمین» و ابن ابی الحدید معتزلی شافعی در «شرح نهج البلاغة» ج ۲ ص ۴۵۰ و قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» ص ۳۱۳ از ابونعیم در «حلیه» و ابن شهر آشوب در «مناقب» ج ۱ ص ۵۴۳ از «حلیه» ابونعیم و «ولایت» طبری و سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۶۱۹ از حموی و ابن عساکر در «تاریخ کبیر دمشق» مجلد امیرالمؤمنین ورقه ۹۹<sup>۲</sup> با اسناد خود روایت کرده‌اند از انس که:

قال: قال رسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله: يا اَنَسُ اسْكُبْ لِي وَضُوءًا، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: يا اَنَسُ اَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ قَائِدُ الْعُرِّ الْمُحْجَلِينَ وَ خَائِمُ الْوَصِيِّينَ. قال اَنَسُ: قُلْتُ: اللّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْاَنْصَارِ، وَ كَتْمُثُهُ؛ اِذْ جَاءَ عَلِيٌّ، فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ قُلْتُ: عَلِيٌّ، فَقَامَ مُسْتَبْشِرًا فَاعْتَنَقَهُ ثُمَّ جَعَلَ يَمْسَحُ عَرَقَ وَجْهِهِ بِوَجْهِهِ وَ يَمْسَحُ عَرَقَ عَلِيٍّ بِوَجْهِهِ. قال عَلِيٌّ: يا رَسُوْلَ اللهِ لَقَدْ رَأَيْتُكَ صَنَعْتَ شَيْئًا ما صَنَعْتَ لِي مِنْ قَبْلُ؟ قال: وَ ما يَمْنَعُنِي وَ اَنْتَ تُؤَدِّي عَنِّي وَ سَمِعْتُهُمْ صَوْتِي وَ ثَبِينُ

۱- طبع مصر سنه ۱۳۲۹.

۲- بسیاری از مجلدات تاریخ ابن عساکر هنوز به طبع نرسیده است و در کتابخانه‌های مختلف جهان موجود است از آنجمله جلدی است که فقط در حالات امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته است آن نیز هنوز به طبع نرسیده است مرحوم علامه امینی دستور داد بعضی از فضایل نجف از روی آن نسخه که در کتابخانه ظاهریه دمشق است یک نسخه فتوغرافی برداشته و در مکتبه الامام امیرالمؤمنین العامة در نجف ضبط نمودند و روایت فوق را از ابن عساکر از روی همان نسخه بنا به نقل صاحب «علی و الوصیة» در ص ۳۷۶ که در استندراکات کتاب خود آورده است نقل نمودیم.

لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي.<sup>۱</sup>

«آنس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: ای انس برای من آب وضو آماده کن، سپس برخاسته و دو رکعت نماز بجای آوردند و گفتند: ای انس اولین کسیکه بر تو از این در داخل شود اوست امیرالمؤمنین و سیدالمسلمین و قائد الغرالمحجلین و خاتم الوصیین، یعنی: حکمران و امیرمؤمنان و سید و سالار مسلمانان و پیشوا و رهبر درخشان چهرگان آرمیده در غرفه های بهشت و خاتم و آخرین اوصیای پیمبران.

انس می گوید: من با خود گفتم: بار پروردگارا مردی که فی الحال وارد می شود و دارای چنین صفاتی است او را مردی از قبیله من که طائفه انصار مدینه اند قرار ده، ولی این خواهش را کتمان نمودم. در این حال علی بن ابیطالب وارد شد. حضرت رسول الله فرمودند: ای انس کیست؟ گفتم: علی است. حضرت برخاستند و با نهایت مسرّت و خوشحالی دست به گردن علی انداخته او را درآغوش مهر و محبت خود می فشردند، و صورت به صورت علی می مالیدند و عرق چهره خود را به عرق چهره علی و عرق صورت علی را به عرق صورت خود می کشیدند. علی بن ابیطالب عرض کرد: ای رسول خدا من در این حال دیدم از شما کاری سر زد که تا به حال به چنین کیفیت سر نزده بود. حضرت فرمودند: چرا چنین نکنم؟ در حالیکه تو هستی که از عهده عهد و موثیق و دیون من بر می آئی، تو هستی که صدای مرا به گوش عالمیان می رسانی، تو هستی که در اختلافات واقعه بعد از من حقیقت امر را بر مردم آشکارا می کنی.»

ما در دو مرحله در این روایت بحث می کنیم. مرحله اول در سند این روایت است و نیز در این مرحله از لغات وارده در روایت بحث می شود. و مرحله دوم در دلالت آن.

۱- عین الفاظ این حدیث متفق علیه بین جمیع علمائی است که از آنان نقل کردیم مگر در بعضی از جزئیاتی که ذیلاً اشاره می شود ۱- خوارزمی گوید: ثم جعل یمسح عرق وجهه و یمسح وجه علی علی وجهه.

۲- ابن عساکر گوید: ثم جعل یمسح عن وجهه بوجهه و یمسح عرق علی بوجهه ۳- ابن شهر آشوب گوید ثم یمسح عرق وجهه و فقره دیگر را نیز نیآورده اند. ۵- ابن ابی الحدید صدر حدیث را اینطور ذکر کرده است: امام المتقین و سیدالمسلمین و یعسوب الدین و خاتم الوصیین و قائد الغرالمحجلین .

اما مرحله اول - پس بیان شد که بزرگان از ائمه حدیث آن را با سلسله اسناد متصل خود روایت نموده‌اند و ماده نفر از آنان را با اسم خود و کتاب خود بیان کردیم و روات آن ممدوح بوده و گنجی شافعی گوید: وَ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ عَالٍ «این حدیث، حدیث حسن و عالی است».

و نیز ذکر شد که این حدیث از مشهورات است و کسی بدان اعتراضی ننموده و آن را ضعیف نشمرده است بلکه مانند حافظ ابونعیم و حموبنی و طبری که از اجلاء فن و اعظم اساتذۀ حدیث‌اند آن را ذکر نموده و با اسناد متصل خود از آنس روایت کرده‌اند و ابن عساکر در «تاریخ کبیر دمشق» آورده است.

ابن عساکر همان مورخ مشهور است که حافظ و محدث بوده و در دیار شام منزل داشته و رفیق سمعانی صاحب کتاب «الانساب» می‌باشد و در سنه ۴۹۹ در دمشق متولد شده و در سنه ۵۷۱ هجریه فوت کرده است. او این روایت را با سلسله سند خود از ابی علی مرقی از آنس روایت کرده است.

در الفاظ این حدیث اختلافی نیست مگر در بعضی از جزئیات که ما در پاورقی اشاره کردیم.

وَضُوءٌ بفتح واو به معنای آبی است که با آن وضو گرفته می‌شود. امیر به معنی امر کننده و فرمان دهنده و رئیس است. و سَيِّدٌ به معنای آقا و بزرگ و سرور و سالار است.

و اما قائد الغر المحجلین ، در «شرح قاموس» گوید: غُرّه به ضمّ و غُرْغره به ضمّ دو غین سپیدی در پیشانی است و فَرَسٌ غُرٌّ بر وزن أَحْمَر و غُرٌّ بر وزن حَمْرَاء و صف از آن است، و أَعْرَبٌ بر وزن أَحْمَر سپید از هر چیز است. و نیز گوید: حَجَلَةٌ - به تحریک - مثل خرگاه است و جانی است که آراسته شود به جامه‌ها و پرده‌ها از برای عروس. تا آنکه گوید: حَجَلُهَا تَحْجِيلًا از باب تفعیل یعنی: گرفت از برای عروس حجله، یا اینکه حَجَلُهَا یعنی داخل کرد او را در حجله. و سپس گوید: و تَحْجِيلٌ از باب تفعیل سفیدی در چهار دست و پای اسب است... و آن اسب محجول بر وزن منصور، و مُحَجَّلٌ بر وزن مُعْظَمٌ است.

و در «مجمع البحرين» گوید: و فی حدیث علی علیه السلام «قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ» آبی

مواضع الوضوء من الأیدی و الأقدام، اذا دُعوا علی رؤوس الأشهاد أو الی الجنة كانوا

علی هذا النهج، استعار أثر الوضوء فی الوجه و الیدین و الرجلین للانسان من البیاض الذی یكون فی وجه الفرس و یدیه و رجلیه.

و در «مصباح المنیر» گوید: **الْحَجَلُ**: الْخُلْخَالُ بكسر الخاء و الفتح لغة. و یسمی القید حجلاً علی الاستعارة و الجمع حُجول و أحجال مثل حمل و حُمول و أحمال. و فرسٌ **مُحَجَّلٌ** و هو الذی ابیضت قوائمه و جاور البیاض الارساع الی نصف الوظیف و نحو ذلك، و ذلك موضع التحجیل فیهِ. و **التَّحْجِيلُ** فی الوضوء غسل بعض العضد و غسل بعض السَّاق مع غسل الید و الرجل.

و ابن اثیر در «نهایه» گوید: فی صفة الخیل: «**خیر الخیل الأقرح المُحَجَّلُ**» هُوَ الذی یرتفع البیاض فی قوائمه الی موضع القید و یجاوز الأرساع و لایجاوز الرکتین لِأَنَّهُما مواضع الأحجال و هی الخلاخیل و القیود، و لایكون التحجیل بالید و الیدین ما لم یکن معها رجل او رجلان. و منه الحدیث: «**أُمَّتِیَ الْعُرُّ الْمُحَجَّلُونَ**» ای بیض مواضع الوضوء من الأیدی و الوجه و الأقدام، استعار أثر الوضوء فی الوجه و الیدین و الرجلین للانسان من البیاض الذی یكون فی وجه الفرس و یدیه و رجلیه.

و در «لسان العرب» ولاًّ گوید: و **الحُجَلَة** مثل **القُبَّة**، و **حَجَلَة العروس** معروفة و هی بیتٌ یزین بالثیاب و **الاسرَّة** و **السُّتور**، و منه «**أَعْرُوا النِّسَاءَ یَلْزَمْنَ الحِجَالَ**»، و **حَجَلُ العروس**: **اتَّخَذَ لَهَا حَجَلَة**. و سپس عین عبارت سابق را از ابن اثیر نقل کرده است.

بنابر آنچه ذکر شد معنی **قائد العُرِّ المحجّلین** یکی از دو چیز است یا **عُرٌّ** به معنی سفید پیشانی‌ها و **محجّلون** یعنی سفید دست و پاها است، و این کنایه است از نورانیت صورت و دست و پاها و وضو گیرندگان که در عوالم معنی تابش نموده و مسافتی را به نور خود روشن می‌کند، و حضرت امیرالمؤمنین پیشوا و قائد یعنی راهبر مردمان نورانی و طاهر به عوالم قدس و طهارت و عوالم نور هستند. و یا آنکه **عُرٌّ** به معنی نورانی‌ها و **مُحَجَّلون** به معنی در حجله نشستگان باشد یعنی پیشوا و راهنمای مؤمنان به **عُرْفَات** بهشتی و محل امن و آمان و آرامش و سکون، آنحضرت خواهد بود.

شاهد بر معنای اول آنکه لفظ **محجّلون** را با **عُرٌّ** آورده است و چون تحجیل خصوص سفیدی در سردستها و پاها و اسب است و **عُرٌّ** به معنی سفیدی در پیشانی

اوست، بنابراین تشبیه و استعاره وضو گیرندگان که پنج موضع آنها نورانی می شود که عبارت از صورت و سر دستها و روی پاها باشد به اسبهای پیشانی سفید و دست و پا سفید کاملاً تمام و روشن خواهد بود. و شاهد معنی دوم آنکه یکی از درجات بهشت همان عُرفَات آمنه و حَجَله های مطمئنه است چنانکه فرماید: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا.<sup>۱</sup>

و نیز فرماید: لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ<sup>۲</sup> و نیز فرماید: وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ.<sup>۳</sup>

و درباره بندگان رحمان که صفات بسیاری را می شمرد و چهارده خصلت از آنها را در سوره فرقان بیان می کند، می فرماید: أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا.<sup>۴</sup>

«آنان گروهی هستند که آن غرفه بهشتی پاداش صبر و استقامت آنها بوده و از جانب پروردگار مورد سلام و تحیت قرار می گیرند».

و اما معنی خاتم الوصیین مانند خاتم النبیین است، چون خاتم و خاتم بالفتح و الكسر به معنای آن انگشتی است که با آن نامه را مهر می کنند تا از تعدی و تجاوز مصون باشد. در «شرح قاموس» گوید: و ختام بر وزن کتاب گلی است که مهر کرده می شود به او چیزی، و خاتم بر وزن کامل آن چیزی است که نهاده می شود بر آن گِل تا مهر شود، و خاتم پیرایه ای است از برای انگشت و آنرا به فارسی انگشت می گویند مثل خاتم بفتح... تا آنکه گوید: مترجم گوید که: خاتم - بکسر تاء - اسم فاعل است یعنی مهر کننده، و خاتم - بفتح تاء - و ختام و خیتام، اسم انگشتی و غیر آن است که به آن مهر می شود، و کرده می شود به انگشت.

و در «نهایه» ابن اثیر گوید: «آمین، خاتم رب العالمین علی عبادِهِ الْمُؤْمِنِينَ»  
قیل: معناه طابَعُه و علامته الَّتِي تَدْفَعُ عَنْهُمْ الْأَعْرَاضَ وَالْعَاهَاتِ لِأَنَّ خَاتَمَ الْكِتَابِ يَصُونُهُ وَيَمْنَعُ النَّظِيرِينَ عَمَّا فِي بَاطِنِهِ؛ و تَفْتَحُ تَأْوَهُ وَتَكْسِرُ لُغْتَانِ. و نظیر این معنی را نیز در «لسان العرب» نموده است. و بنابراین خاتم یا خاتم به معنای آخر بوده باشد.

۱- سوره عنکبوت ۲۹ - آیه ۵۸.

۲- سوره زمر ۳۹ - آیه ۲۰.

۳- سوره سبأ ۳۴ - آیه ۳۷.

۴- سوره فرقان ۲۵ - آیه ۷۵.

اگر خاتیم خواندیم بالكسر به معنای اسم فاعل یعنی ختم کننده و مهر کننده اوصیای پیمبران، و اگر خاتیم بالكسر یا خاتم بالفتح، به معنای ما یُخْتَمُ به گرفتیم معنایش همان مهری است که بر طغرای صحیفه اوصیاء زده شده و به واسطه وجود مبارک آن حضرت وصایت، مهر و ختم شده است<sup>۱</sup>.

و اما یعسوب الدین که ابن ابی الحدید نیز روایت نموده است همان طور که سابقاً ذکر شد به معنای نر از زنبور عسلی است که ریاست و حکومت کندو را به عهده داشته باشد، و یعسوب الدین کنایه از مقام ریاست و سیادت و حکومت آن حضرت است در جمیع شئون دینیّه.

**و اما مرحله دوم** - که همان مرحله دلالت حدیث باشد. حضرت رسول دو رکعت نماز گزارند؛ از حالات حضرت در این نماز و نزول جبرائیل و مشاهده آنحضرت عوالم ملکوت و مقامات حضرت امیرالمؤمنین را ما اطلاع نداریم خود آنحضرت هم چیزی نفرمودند، ولی همین قدر می دانیم که اولاً حضرت بعد از نماز به انس گفتند: اولین کسی که وارد می شود او سید و سالار مسلمانان و امیرمؤمنان و خاتم اوصیای پیمبران است و سپس چون امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند حضرت به حال عجیبی برخاسته و مانند شخصی که گم شده خود را یافته باشد و به معشوق و محبوب خود رسیده باشد امیرالمؤمنین را در آغوش گرفته و صورت به صورت او می سودند و عرق خود را به صورت او و عرق او را به صورت خود می مالیدند به طوری که امیرالمؤمنین از این حال رسول خدا که بی سابقه بوده است به شگفت در آمده و متحیرانه عرض کرد: ای رسول خدا با من کار بی سابقه ای انجام می دهی، حضرت اشاره به مقامات او نموده و فرمودند: تو هستی که از عهده عهود و موثیق و دیون من بر می آئی، تو هستی که صدای توحید و ندای اسلام را از حلقوم من به گوش اهل جهان می رسانی، تو هستی که در فتنه ها و انقلابات واقعه بعد از من در ظلمات جهل

۱- ممکن است گفته شود که معنای خاتم الاوصیاء این است که وصی الانبیاء است پس مفهوم جداگانه نسبت به جمله «انا خاتم الانبیاء» نیست، و اگر مراد آن باشد که وصایت به ایشان خاتمه یافته است پس ائمه دیگر باید اوصیای رسول خدا نباشند بلکه وصی الوصی باشند، و حال آنکه آنها هم اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند.

و تاریکی‌های شهوات چون موجی از نور و حقیقت لُجّه‌های ژرف هوی و هوس مردم را می‌شکافی، و حقیقت را برای مردم روشن می‌کنی. گویا حضرت رسول الله می‌دیدند که برنامه‌ای که بعد از رحلت آنحضرت تنظیم شده به کلی اساس اسلام را واژگون و همان بت‌پرستی زمان جاهلیت را به صورت دیگری در میان مردم می‌آورد. از برنامه خلفای بعد از آنحضرت و شیوه معاویه و یزید به خوبی صدق گفتار ما واضح می‌شود، از خطبه‌های «نهج البلاغه» و از خطبه حضرت سید الشهداء علیه السلام در اواخر زمان حیات معاویه در منی و سایر فرمایشات آنحضرت معلوم می‌شود که دیگر خلفاء برای اسلام جان و رمقی باقی نگذارند.<sup>۱</sup>

و چون رسول خدا می‌دانستند که یگانه فردی که از حق دفاع کند و دین رسالت را ادا بنماید و عهد و موثیق خدا را با رسول خدا انجام دهد و ندای توحید و لا اله الا الله وحده وحده و معنای قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ را به گوش دل جهانیان برساند، و یگانه فردی که از اصل توحید با آنحضرت منشعب شده و در درک حقیقت و معارف الهی و فنای در ذات احدیت عالیترین درجات و رفیع‌ترین مقامات را حائز گردیده است امیرالمؤمنین است و بس.<sup>۲</sup> لذا در پاسخ امیرالمؤمنین می‌فرماید: چرا من به تو عشق نورزم، چرا تو را در آغوش بگیرم، چرا عرق صورت زیبای تو را به چهره خود نسایم؟ تو روح منی، تو جان و حقیقت منی، تو برافرازنده پرچم معدلت و توحید و نگهدارنده دین خدا و سنت منی، و در شدیدترین مراحل و جانکاه‌ترین عقبات تو حامی و مؤعین منی، تو نتیجه رسالت منی، تو علت ثبوت حقیقت و محافظ شریعت خدا در میان

۱- در سال پنجاه و هفتم هجری که معاویه ولایت عهد را برای یزید تثبیت نمود و موسم حج برسد سیدالشهداء برای حج به مکه حرکت فرمود و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس و جمعی از بنی هاشم از زنان و مردان و جماعتی از موالیان و شیعیان با آنحضرت بودند. حضرت در منی خطبه مفصلی ایراد کردند: *أَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدِصَعْنَا بِهَا وَبَشِيعَتِنَا مَا قَدْ عَلِمْتُمْ وَرَأَيْتُمْ وَشَهَدْتُمْ وَبَلَّغْتُمْ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَاِنَّ صَدَقْتُمْ فَصَدَّقُونِي، وَإِنْ كَذَبْتُمْ فَكُذِّبُونِي، اسْمَعُوا قَوْلِي وَارْتَمُوا قَوْلِي ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَيَّ أَمْصَارَكُمْ وَ قِبَائِلَكُمْ مِنْ أَمْنَتِهِمْ وَوَقَّعْتُمْ بِهِ فَاذْعُوهُمْ إِلَيَّ مَا تَعْلَمُونَ فَاِنِّي أَخَافُ أَنْ يَنْدِرَسَ الْحَقُّ وَيَذْهَبَ، وَاللَّهِ مُتَمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ - الْخُطْبَةُ (ناسخ التواريخ ج ۱ ص ۲۱۰).*

۲- ابونعیم در «حلیه» ص ۶۶ گوید: *قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا تَسْبُوا عَلِيًّا فَاتَّهَمَسُوا فِي ذَاتِ اللهِ تَعَالَى.*



اصناف مختلفه مردم تا روز قیامت و استوار کننده شجره توحید و ولایت منی. باری هم صدر این حدیث و هم ذیل آن بر خلافت و امارت و وصایت مولای متقیان گواه صادق و شاهد صریحی است. اولاً - لفظ امیرالمؤمنین که به معنای حکمران و کارفرماست نسبت به جمیع مؤمنان.

و ثانیاً - سیدالمسلمین، و ثالثاً - قائد الغر المحجلین که همان عنوان پیشوا و راهنما و جلودار است، و رابعاً - از همه صریح تر لفظ خاتم الوصیین که دلالت بر مقام وصایت آنحضرت در جمیع شئون نبوت طبق وصایت اوصیای پیمبران گذشته و اعلی و اشرف از آنها است.

و نیز اداء عهد و دیون رسول خدا و ابلاغ صوت آنحضرت و تبیین اختلافات و مشاجرات بعد از آنحضرت تمام اینها ساخته از مقام ولایت است و بس و لذا این حدیث را همان طور که ذکر شد از نصوص صریحه بر وصایت و خلافت امیرالمؤمنین شمرده اند.

باری این روایت شریف را با الفاظ متقارب و اسناد دیگری نیز روایت کرده اند.

بحرانی در «غایة المرام» ص ۱۹<sup>۱</sup> و نیز در «مناقب صغیر» خود به نام «علی<sup>۲</sup> و السنّة» از «مناقب» ابن مردویه از انس روایت کرده است، قال: كان النبي في بيت أم حبيبة بنت أبي سفيان فقال: يا أم حبيبة اعترلينا فأتنا على حاجة، ثم دعا بوضوء فأحسن الوضوء ثم قال: إننا ول من يدخل من هذا الباب أمير المؤمنين وسيد العرب وخير الوصيين وأولى الناس بالناس. قال أنس: فجعلت أقول: اللهم اجعله رجلاً من الأنصار. قال: فدخل علي فجاء يمشی حتى جلس إلى جنب النبي (رسول الله در نسخه مناقب) فجعل (رسول الله در نسخه مناقب) يمسخ وجهه بيده ثم يمسخ بها وجه علي بن أبي طالب، فقال علي: وما ذلك يا رسول الله؟ قال: إنك تُبلغ رسالتى من بعدى وتؤدى عني وتسمع الناس صوتي وتعلم الناس من كتاب الله ما لا يعلمون.

و نیز بحرانی در ص ۲۰<sup>۳</sup> و در «مناقب صغیر»<sup>۴</sup> خود ایضاً با اسناد خود از

۱- حدیث بیست و هشتم.

۲- «علی و السنّة» ص ۶۴.

۳- حدیث سی ام.

۴- همان کتاب ص ۶۶.

«مناقب» ابن مردویه از انس روایت می کند که قال: بَيْنَا (بَيْنَمَا نسخة مناقب) أَنَا عِنْدَ النَّبِيِّ (رَسُولِ اللَّهِ، مناقب) إِذْ قَالَ: الْآنَ يَدْخُلُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ (بِالنَّاسِ، مناقب) إِذْ طَلَعَ عَلَيَّ بَنُ أَبِيطَالِبٍ، فَقَامَ النَّبِيُّ (فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ. وَ قَالَ: فَجَلَسَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ، مناقب) فَأَخَذَ يَمْسَحُ الْعِرْقَ عَن جَبْهَتِهِ وَ وَجْهَهُ وَيَمْسَحُ بِهِ وَجْهَ عَلِيٍّ بَنِ أَبِيطَالِبٍ، وَيَمْسَحُ الْعِرْقَ عَن وَجْهِ عَلِيٍّ وَيَمْسَحُ بِهِ وَجْهَهُ. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَزَلُ فِي شَيْءٍ؟ قَالَ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تُكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟ أَنْتَ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ خَيْرٌ مَن أُخْلِفُهُ (أُخْلِفُ، مناقب) بَعْدِي تَقْضَى دِينِي وَ تُنْجِزُ مَوْعِدِي وَ تُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي وَ تُعَلِّمُهُمْ مِمَّنْ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ مَا لَمْ يَعْلَمُوا، وَ تُجَاهِدُهُمْ عَلَي التَّأْوِيلِ كَمَا جَاهَدَتْهُمْ عَلَي التَّنْزِيلِ.

و نیز بحرانی در «غایة المرام» ص ۱۹ از ابن عباس از انس روایت کرده است. قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا أَنَسُ اسْكُبْ لِي وَضُوءًا أَوْ مَاءً، فَتَوَضَّعْتُ ثُمَّ انْصَرَفَ فَقَالَ: يَا أَنَسُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيَّ الْيَوْمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ خَائِمُ الْوَصِيِّينَ وَ إِمَامُ الْعُرَّةِ الْمُحَجَّلِينَ. فَجَاءَ عَلِيٌّ حَتَّى ضَرَبَ الْبَابَ فَقَالَ: مَنْ هَذَا يَا أَنَسُ فَقُلْتُ: هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، قَالَ: افْتَحْ لَهُ الْبَابَ.

و درص ۲۰ گوید: وَ فِي الْمَنَاقِبِ عَن أَنَسٍ قَالَ: كُنْتُ خَادِمًا لِلنَّبِيِّ، فَبَيْنَمَا أَنَا يَوْمًا أَوْضِيهِ إِذْ قَالَ: يَدْخُلُ رَجُلٌ وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ قَائِدُ الْعُرَّةِ الْمُحَجَّلِينَ. قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِّنَ الْأَنْصَارِ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ.

و نیز در همین صفحه گوید: عَن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذْ قَالَ: يَطْلُعُ الْآنَ، قُلْتُ: فِذَاكَ أَبِي وَ أُمِّي مَنْ ذَا؟ قَالَ: سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّبِيِّينَ. قَالَ: فَطَلَعَ عَلَيَّ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ: [أَمَا تَرْضَى] أَنْ تُكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.

دیگر از اخباری که دلالت بر وصایت آنحضرت دارد خبر گفتگو خدا با

۱- حدیث بیست و چهارم.

۳- حدیث سی و دوم.

۲- حدیث بیست و نهم.

رسول الله در سدرۃ المنتهی راجع به امیرالمؤمنین است که در آن، مقامات آنحضرت را خدا بیان می کند و سپس می فرماید: **إِنَّهُ سَيَخُصُّهُ بِالْبَلَاءِ** «خداوند او را به امتحانات خاصی اختصاص داده و به بلاهای خاصی منفرد داشته است».

این روایت به دو سند نقل شده است: اول از خود امیرالمؤمنین علیه السلام، دوم از ابو بَرزَه أسلمی. و ما هر دو روایت را با خصوصیات آن از طریق عامه بیان می کنیم.

اما روایت اول را موفق بن احمد خوارزمی در کتاب «مناقب» خود در ص ۲۴۰ طبع ایران با اسناد خود از غالب جُهَنی از حضرت ابی جعفر از اجدادش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است: **قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: قَدْ بَلَوْتُ خَلْقِي فَأَيُّهُمْ رَأَيْتَ أَطْوَعَ لَكَ؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَبِّي عَلِيًّا، قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، فَهَلْ اتَّخَذْتَ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً تُؤَدِّي عَنْكَ وَيَعْلَمُ عِبَادِي مِنْ كِتَابِي مَا لَا يَعْلَمُونَ؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَبِّ احْتَرَلِي فَإِنْ خَيْرَتَكَ خَيْرَتِي، قَالَ: احْتَرْتُ عَلِيًّا فَاتَّخَذَهُ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً وَوَصِيًّا، وَنَحَلْتُهُ عِلْمِي وَحِلْمِي، وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا، لَمْ يَنْلُهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَيْسَتْ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ. يَا مُحَمَّدُ، عَلِيٌّ رَايَةُ الْهُدَى وَآمَامٌ مَنْ أَطَاعَنِي وَنُورٌ أَوْلِيَائِي، وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ، مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، فَبَشِّرْهُ يَا مُحَمَّدُ بِذَلِكَ. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: قُلْتُ: رَبِّي فَقَدْ بَشَّرْتُهُ، فَقَالَ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ فِي قَبْضَتِهِ، إِنْ يُعَاقِبَنِي فَيَذُبُونِي لَمْ يَظْلِمْنِي شَيْئًا، وَإِنْ تَمَّ لِي وَعَدَى فَأَنْتَ مَوْلَايَ. قَالَ: أَجَلْ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَبِّ فَاجَلْ قَلْبَهُ وَاجْعَلْ رَبِيعَهُ الْإِيمَانَ. قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِهِ يَا مُحَمَّدُ غَيْرَ أَنِّي مُحْتَصٌّ لَهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَلَاءِ لَمْ أَحْصِ بِهِ أَحَدًا مِنْ أَوْلِيَائِي. قَالَ: قُلْتُ: يَا رَبِّ أَخِي وَ صَاحِبِي! قَالَ: قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِي أَنَّهُ مُبْتَلَى، لَوْلَا عَلِيٌّ لَمْ يُعْرِفْ حِزْبِي وَ لَا أَوْلِيَائِي وَ لَا أَوْلِيَاءُ رُسُلِي.**

و نیز این حدیث را بحرانی در «غایة المرام» ص ۳۴ تحت عنوان حدیث هجدهم از موفق بن احمد خوارزمی آورده است و هیچ در الفاظ با حدیث خوارزمی اختلاف ندارد مگر در جمله غیر آنی **مُحْتَصٌّ لَهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَلَاءِ** که او آن را بدین لفظ آورده: **غَيْرَ أَنِّي مُشَخَّصُهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَلَاءِ.**

باری مفاد حدیث و معنای آن اینست که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

فرمودند: «چون مرا به آسمان بردند و از آسمان به سدره المنتهی رسانیدند و در حضور پروردگار جلّ و عزّ وقوف پیدا نمودم خدای مرا خطاب نموده گفت: ای محمد! گفتم: بلی ای پروردگار من. خدا فرمود: من افراد انسان را به بلاهائی و مشکلاتی آزمایش نمودم، کدام یک از آنانرا نسبت به خودت مطیع تر یافتی؟ عرض کردم: ای پروردگار من! من علی را فرمانبردارتر یافتم. خطاب فرمود: ای محمد راست گفتی آیا تو برای خود خلیفه‌ای قرار می‌دهی تا عهود و موثیق و وظائف ترا ادا کند و به بندگان من از کتاب من آنچه را که ندانند بیاموزد؟ عرض کردم: ای پروردگار من تو برای من خلیفه‌ای معین بنما اختیار تو اختیار من است، خداوند خطاب فرمود: من علی را اختیار کردم او را برای خود خلیفه و وصی قرار ده و من از علم و حلم خود به علی داده‌ام و از این مواهب او را سرشار نموده‌ام و اوست حقاً امیر مؤمنان، این مقام را هیچکس قبل از او و بعد از او حائز نخواهد شد. ای محمد، علی پرچم هدایت است و پیشوای مطیعان من، و اوست نور اولیای من. و او کلمه‌ایست که بر پرهیزگاران ثبت و لازم نمودم، کسیکه او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسیکه او را مبعوض بدارد مرا مبعوض داشته است. پس ای محمد او را بدین مقامات بشارت بده.

حضرت فرمودند که: من عرض کردم: بار پروردگار من او را بدین مقامات بشارت دادم او در جواب من گفت: من بنده خدا هستم و در دست قدرت خدا، اگر مرا عذاب کند به علت گناهان من است و بنابراین ابداً به من ستمی ننموده است، و اگر آنچه را که به من وعده فرموده است وفا کند او نیز مولای من و صاحب اختیار من است. خداوند فرمود: بلی همین طور است. حضرت فرمود: عرض کردم: خداوند دل او را جلا بده و بهار او را ایمان قرار ده. خداوند خطاب فرمود: ای محمد، حقاً من دل او را جلا دادم و بهار او را ایمان قرار دادم، فقط من او را به بعضی از بلاها و شدائد و گرفتاریهای عجیب اختصاص داده‌ام که نظیر آن شدائد را به هیچیک از اولیای خود واقع نساختم. عرض کردم: بار پروردگارا او برادر من و مصاحب من است. فرمود: این از قضا و علم من گذشته است که باید او مبتلی شود. اگر علی نبود حزب من شناخته نمی‌شد و اولیای من و اولیای پیمبران من نیز شناخته نمی‌شدند.

و اما آنچه که از ابوبرزه اسلمی روایت شده است همین روایت است با اسقاط صدر و ذیل آن و ما آنرا از «حلیة الاولیاء» حافظ ابونعیم اصفهانی در ج ۱

ص ۶۶ می آوریم و سپس درباره آن گفتگو می کنیم.

ابونعیم با سند خود از ابوبزره روایت می کند که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَىَّ عَهْدًا فِي عَلِيٍّ قُلْتُ: يَا رَبِّ بَيْنَهُ لِي. فَقَالَ: اسْمَعْ، فَقُلْتُ سَمِعْتُ. فَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا رَايَةُ الْهُدَى وَ إِمَامُ أَوْلِيَائِي وَ نَوْرٌ مِّنْ أَطَاعَنِي وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي الزَّمَّتْهَا الْمُتَّقِينَ، مَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَنِي، فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ. فَجَاءَ عَلِيٌّ فَبَشَّرْتُهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ فِي قَبْضَتِهِ فَإِنْ يُعَذِّبْنِي فَبِذَنْبِي وَ إِنْ يُتِمَّ لِي الَّذِي بَشَّرْتَنِي بِهِ فَاللَّهُ أَوْلَى بِي. قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْلُ قَلْبَهُ وَ اجْعَلْ رِبْعَهُ الْإِيمَانَ. فَقَالَ اللَّهُ: قَدْ فَعَلْتُ بِهِ ذَلِكَ. ثُمَّ إِنَّهُ رَفَعَ إِلَيَّ أَنَّهُ سَيَخُصُّهُ مِنَ الْبَلَاءِ بِشَيْءٍ لَمْ يَخُصَّ بِهِ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي. قُلْتُ: يَا رَبِّ أَخِي وَ صَاحِبِي، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا شَيْءٌ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِي أَنَّهُ مُبْتَلَى وَ مُبْتَلَى بِهِ.

محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» ص ۲۱ عین این روایت را با همین الفاظ از حافظ ابونعیم نقل کرده است و نیز ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» ج ۲ ص ۴۴۹<sup>۱</sup> ضمن بیست و چهار حدیثی که در فضائل آنحضرت در ذیل قول آنحضرت: قَدْ خَاضُوا بِحَارِ الْفِتَنِ وَ أَحْذُوا بِالْبُدْعِ دُونَ السُّنَنِ - الخ نقل کرده است، از حافظ ابونعیم روایت کرده است البته عبارت ابن ابی الحدید نیز در نقل روایت عین عبارات ابونعیم است که ما از «حلیة الاولیاء» نقل نمودیم.

لکن شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینایع المودة» در سه موضع که این روایت را از ابونعیم نقل می کند در هر سه موضع ص ۷۸، ۷۹، ۱۳۴ به جای لفظ یا رَبِّ إِنَّهُ أَخِي وَ صَاحِبِي لَفْظٌ يَا رَبِّ إِنَّهُ أَخِي وَ وَصِيٌّ روایت کرده است.

بنابراین معلوم نیست که آیا واقعاً لفظ وَصِيٌّ در «حلیه» بوده است و به همین لفظ به دست قندوزی رسیده است و بعداً در طبع «حلیه» تحریف به عمل آمده است یا آنکه از «حلیه» دو قسم نقل شده یک قسم به لفظ **صاحبی** بوده کما آنکه ابن ابی الحدید و محمد بن طلحه از او روایت کرده اند و یک قسم به لفظ وَصِيٌّ بوده که قندوزی در هر سه موضع از کتاب خود بدین قسم از او نقل کرده است.

شاهد بر روایت اول آنکه آنچه را که از «مناقب» خوارزمی و «غایة المرام» نقل کردیم به لفظ **صاحبی** بوده است.

و شاهد بر روایت دوم آنکه در صدر روایت «مناقب» خوارزمی و «غایة المرام» خدا می فرماید: فَاتَّخِذْهُ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً وَ وَصِيًّا.

و دیگر سلسله احادیثی است که دلالت دارد بر آنکه ایمان متوقف بر توحید و نبوت و ولایت است مانند حدیثی که سلیمان قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۲۴۸ از میر سید علی همدانی شافعی در کتاب «مودة القربی» ضمن مودت رابعه روایت می کند از عتبه بن عامر الجهنی قال: بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى قَوْلِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا نَبِيُّهُ وَعَلِيًّا وَصِيَّهُ، فَأَيُّ مِنَ الثَّلَاثَةِ تَرَكْنَاهُ كَفَرْنَا. وَ قَالَ لَنَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: أَحِبُّوا هَذَا - يَعْنِي عَلِيًّا - فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ، وَ اسْتَحْيُوا مِنْهُ فَإِنَّ اللَّهَ يَسْتَحْيِي مِنْهُ.

عتبه بن عامر جهنی گوید: «ما بر گفتار لاله الا الله وحده لا شريك له و بر نبوت محمد و بر وصایت علی با رسول خدا بیعت کردیم. بنابر این هر یک از این سه موضوع را ترک کنیم کافر شده ایم. و رسول خدا به ما فرمود: این را دوست داشته باشید یعنی علی را چون خدا او را دوست دارد، و از او حیا کنید چون خدا از او حیا می کند».

و نیز در «ینابیع المودة» ص ۸۲ ضمن باب پانزدهم از طلحة بن زید از حضرت امام جعفر صادق از پدرانیش از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می کند که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَا قَبِضَ اللَّهُ نَبِيًّا حَتَّى أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يُوصِيَ إِلَيَّ أَفْضَلَ عَشِيرَتِهِ مِنْ عَصَبَتِهِ، وَ أَمَرَنِي أَنْ أَوْصِيَ إِلَى ابْنِ عَمِّكَ عَلِيٍّ، أَتَبَّيْتُهُ فِي الْكُتُبِ السَّالِفَةِ وَ كَتَبْتُ فِيهَا أَنَّهُ وَصِيُّكَ، وَ عَلَى ذَلِكَ أَخَذْتُ مِيثَاقَ الْخَلَائِقِ وَ مِيثَاقَ أُنْبِيَائِي وَ رَسُولِي، وَ أَخَذْتُ مَوَاقِفَهُمْ لِي بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لَكَ يَا مُحَمَّدٌ بِالتُّبُوءَةِ وَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ بِالْوِلَايَةِ وَ الْوَصِيَّةِ.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که: «حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند هیچ پیغمبری را بعد از حیات در دنیا به سوی خود نبرد مگر آنکه به او امر کرد که از ارحام پدری خود بهترین و با فضیلت ترین آنها را وصی خود قرار دهد و به من نیز امر نمود که پسر عموی خود علی را وصی خود گردانم. خداوند فرمود: من این حقیقت را در کتب پیامبران گذشته آورده ام و در آنها وصایت علی را برای خلافت تو نوشته ام و بر این مطلب از جمیع آفریدگان و از همه پیامبران و رسل خود عهد و میثاق

گرفته‌ام<sup>۱</sup>. من از همه برای ربوبیت خودم و برای نبوت تو ای محمد و برای ولایت و وصایت علی بن ابیطالب پیمان گرفته‌ام».

و دیگر احادیثی است که دلالت دارد بر آنکه از برای هر پیغمبری وارث و وصی هست و وارث و وصی رسول الله علی بن ابیطالب است. شیخ سلیمان قندوزی در «ینایع المودّة» ص ۸۶ از «مناقب» خوارزمی از مقاتل بن سلیمان از جعفر الصادق از پدرانش از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ بِمَنْزِلَةِ شِيثٍ مِنْ آدَمَ وَ بِمَنْزِلَةِ سَامٍ مِنْ نُوحٍ وَ بِمَنْزِلَةِ إِسْحَاقَ مِنْ إِبْرَاهِيمَ كَمَا قَالَ تَعَالَى: «وَوَصَّيْنَا إِبْرَاهِيمَ بِنَبِيِّهِ وَ يَعْقُوبَ - الْآيَةَ» وَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ بِمَنْزِلَةِ شَمْعُونَ مِنْ عِيسَى، وَأَنْتَ وَصِيٌّ وَ وَارِثِي، وَأَنْتَ أَقْدَمُهُمْ سِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَوْفَرُهُمْ حِلْمًا وَ أَشَجَعُهُمْ قَلْبًا وَ أَسْخَاهُمْ كَفًّا، وَأَنْتَ إِمَامُ أُمَّتِي وَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، بِمَحَبَّتِكَ يُعْرَفُ الْأَبْرَارُ مِنَ الْفَجَّارِ وَ يُمَيَّزُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكُفَّارِ.

«حضرت رسول اکرم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای علی مکانت و منزلت تو نسبت به من مانند مکانت و منزلت شیث است نسبت به آدم، و مانند منزلت اسحاق است نسبت به نوح، و مانند مکانت و منزلت سَام نسبت به نوح، و مانند منزلت اسحاق است نسبت به ابراهیم، همچنان که خدای تعالی فرماید: «وصیت کردند ابراهیم و یعقوب به فرزندانشان...» و مانند منزلت هارون است نسبت به موسی، و مانند منزلت شمعون است نسبت به عیسی، و تو وصی من هستی و وارث من و تو از همه امت من زودتر اسلام آوردی و علمت بیشتر است و حلمت فراوانتر است و قلبت شجاعتر است و دستت سخی تر است و تو امام و پیشوای امت من هستی و تو قسمت کننده بهشت و دوزخی، به محبت تو ابرار و پاکان خدا از فجّار شناخته می‌شوند، و مؤمنین از صف منافقین و کفّار جدا می‌گردند».

در این حدیث ولّاء- رسول خدا بیان می‌فرماید که هر کس از پیغمبران مانند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی دارای وصی بوده‌اند. و بر همین اساس نیز من هم که پیغمبر خدا هستم دارای وصی خواهم بود و وصی من تو هستی ای علی.

۱- و نیز در «ینایع المودّة» ص ۲۳۸ در تحت عنوان حدیث ۴۹ از ابوهریره روایت کرده که قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لما أُسرى بي في ليلة المعراج فاجتمع عليّ الانبياء في السماء فأوحى الله تعالى إليّ: سلّمهم يا محمد بماذا بُعثتم فقالوا: بُعثنا على شهادة أن لا إله إلا الله وحده وعلى الاقرار بنبوتك والولاية لعلّي بن أبيطالب. رواه الحافظ أبو نعيم.

بنابراین، اصل وصایت یک سنت خدائی بوده که باید در تمام پیامبران جاری و ساری باشد و من نیز از آن سنت تخلف نخواهم نمود.

و ثانیاً- وصی پیغمبر باید از همه امت، اسلام و ایمانش سابقه دارتر و علمش فزونتر و حلمش فراوانتر و قلبش قویتر و سخاوتش بیشتر باشد و چون تمام این صفات در تو ای علی از همه امت من به حد اعلا بیشتر و فراوانتر است لذا خدای تعالی تو را امام و پیشوای امت من قرار داده است که بر اساس این معیار و میزان صحیح، بهشت و آتش که درجات پیروان و متمرّدان است شناخته می شود و بر حسب اختلاف درجاتی که دارند در نقاط مختلفه از بهشت یا دوزخ جای خواهند گرفت.

و نیز بر اساس محبت تو پاکان و نیکان شناخته می شوند و مؤمنان از گروه کافران و منافقان جدا می گردند.

و نیز در همین کتاب ص ۲۴۸ ضمن مودت چهارم از «مودة القربی» ی سید علی شافعی همدانی نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا، جَعَلَ شَيْثًا وَصِيَّ آدَمَ وَ يُوْشَعَ وَصِيَّ مُوسَى وَ شَمْعُونَ وَ وصِيَّ عِيسَى وَ عَلِيًّا وَصِيَّي، وَ وَصِيَّي حَسْبُ الْأَوْصِيَاءِ فِي الْبَدَاءِ، وَ أَنَا الدَّاعِي وَ هُوَ الْمُضِيُّ.**

«رسول خدا فرمود: خداوند تبارک و تعالی برای هر پیامبری وصی قرار داد، شیث را وصی آدم و یوشع را وصی موسی و شمعون را وصی عیسی و علی را وصی من قرار داد، و وصی من بهترین وصی از اوصیای پیغمبران است در عالم مشیت و اراده حق تعالی، و من دعوت کننده و دلالت کننده به سوی خدا هستم و علی بن ابیطالب نور دهنده و روشن کننده این راه است.»

و نیز در همین کتاب ص ۷۹ با اسناد خود از موفّق بن احمد خوارزمی با اسناد خود از لم سلّمه روایت کرده است. **قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا، وَ عَلِيٌّ وَصِيَّي فِي عَثْرَتِي وَ أَهْلِ بَيْتِي وَ أُمَّتِي بَعْدِي.**

«ام سلّمه گوید: رسول خدا فرمود که: خداوند تبارک و تعالی برای هر پیغمبری وصی قرار داده و علی را وصی من قرار داد در میان عثرت من و اهل بیت من و امت من بعد از رحلت من.»

قندوزی بعد از نقل این حدیث گوید که: نظیر این حدیث را خوارزمی نیز



روایت نموده. و شیخ الاسلام حموینی حدیث وصیت را از علی بن موسی علیه السلام روایت کرده است.

و دیگر در کتاب «علی و الوصیة» ص ۲۲۶ از کتاب «مناقب» خوارزمی با اسناد خود از ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبد العزیز بغوی<sup>۱</sup> از حمید رازی از علی بن مجاهد از محمد بن اسحاق از شریک بن عبدالله از ابی ربیعة الیادی از ابن بریده از پدرش بریده روایت کرده است قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَ وَارِثٌ، وَ اِنَّ عَلِيًّا وَ وصِيٌّ وَ وَارِثِي. «رسول خدا فرمود: برای هر پیغمبری وصی و وارثی هست و وصی و وارث من علی بن ابیطالب است».

این حدیث شریف را محب الدین طبری در «ذخائر العقبی» ص ۷۱ از «معجم الصحابة» حافظ ابوالقاسم بغوی از بریده و در «الریاض النضرة» ج ۲ ص ۱۷۸ در باب «ذکر اختصاص امیرالمؤمنین بالولاية والارث» از بریده روایت کرده است. و نیز گنجی شافعی در «کفایة الطالب» ص ۱۳۱ و عبد الرؤوف مناوی متوفای سنه ۱۰۳۱ قمریه در کتاب خود «کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق» که در حاشیه جزء دوم از «جامع صغیر» سیوطی ص ۶۹ طبع شده است آورده اند. و شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۲۰۷ از «معجم الصحابة» ابوالقاسم بغوی و در ص ۱۸۰ از دیلمی و نیز در ص ۲۳۲ از دیلمی صاحب کتاب «فردوس الأخبار» و در ص ۷۹ از موفق بن احمد خوارزمی روایت کرده است و نیز در ص ۲۴۸ ضمن مودت چهارم از کتاب «مودة القربی» روایت کرده است.

و دیگر حدیثی است که حموینی در «فرائد السمطين» در جزء دوم در باب سی و یکم ذکر کرده و علامه بحرانی در ص ۳۹ تحت عنوان حدیث سی و ششم آورده و قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» ص ۴۴۱ از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است راجع به آمدن نعلل یهودی خدمت رسول خدا و از صفات و اسمای الهی سؤال کردن، و سپس از اوصیای آنحضرت سؤال نمودن. این حدیث بسیار مفصل است و ما فقط یک فقره از آن را که راجع به وصیت است ذکر می کنیم. قال (أَيُّ نَعْلَلُ الْيَهُودِيَّ):

۱- بغوی از مشاهیر علمای عامه است، کنیت او ابوالقاسم و اسم او عبدالله است. کتاب «معجم الصحابة» از تألیفات اوست و در سنه ۳۱۷ هجریه قمریه فوت کرده است.

فَأَخْبَرَنِي عَنْ وَصِيكَ مَنْ هُوَ؟ فَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَكَلَهُ وَصِيٌّ وَإِنَّ نَبِيَّنَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ أَوْصَى إِلَى يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ، فَقَالَ: نَعَمْ إِنَّ وَصِيَّيَّ وَالْخَلِيفَةَ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ وَبَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَتْلُوهُ تِسْعَةَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةٌ أَبْرَارٌ - الْحَدِيثُ.<sup>۱</sup>

«یهودی عرض کرد: به من از وصی خود خبر بده چون هیچ یک از پیمبران نیامدند مگر آنکه برای آنان وصی بوده است، و بدرستی که پیغمبر ما موسی ابن عمران به یوشع بن نون وصیت نمود. حضرت فرمودند: بلی وصی من و خلیفه بعد از من علی بن ابیطالب است و بعد از او دو سبط من، حسن و حسین، و بعد از حسین نه نفر از صلب حسین آئمه و پیشوایان صالح این امت خواهند بود.»

و دیگر از احادیث وصیت، حدیث سلمان فارسی است، که از آن حضرت سؤال کرد وصی شما کیست؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «ای سلمان می دانی وصی موسی که بوده است؟ عرض می کند: بلی ای رسول خدا وصی موسی یوشع بن نون بوده است. حضرت می فرماید: ای سلمان بدان که وصی من و وارث من و برادر من و وزیر من و بهترین کسی که بعد از من برای شما می ماند و آن کسیکه دیون و عهود مرا ادا می کند و وعده های مرا انجام می دهد علی بن ابیطالب است.»

این حدیث را بسیاری از علماء شیعه و سنی در کتب خود آورده اند و بزرگان از علمای عامه بر صحت آن تصدیق نموده و گواهی داده اند. و چون این حدیث به طرق مختلفی بیان شده و از طرفی نیز عبارات آن با یکدیگر فی الجمله تفاوتی دارد لذا ما عین این حدیث را از کتب معتبره قوم می آوریم.

علامه بحرانی در مناقب صغیر خود که موسوم است به «علی و السُّنَّة» از ابوسعید خدری روایت می کند که: إِنَّ سَلْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ فَمَنْ وَصِيُّكَ؟ فَسَكَتَ عَنِّي فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ رَأَيْتُ قَالَ: يَا سَلْمَانَ، فَاسْرَعْتُ إِلَيْهِ وَ قُلْتُ: لَيْبِكَ، فَقَالَ: تَعْلَمُ مَنْ وَصِيُّ مُوسَى؟ قُلْتُ: نَعَمْ يُوْشَعُ بْنُ نُونٍ، فَقَالَ: لِمَ قُلْتُ؟ قُلْتُ: لِأَنَّهُ كَانَ أَعْلَمَهُمْ يَوْمَئِذٍ، قَالَ: فَإِنَّ وَصِيَّيَّ وَمَوْضِعَ سِرِّيَّ وَحَيْرَ مَنْ أَخْلَفَ بَعْدِي، يُنْجِزُ مَوْعِدِي وَيَقْضِي دِينِي، عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ.

حضرت رسول الله در این حدیث که علت وصی بودن یوشع بن نون را برای

۱- این حدیث را در کتاب «علی و الوصیة» در ص ۲۶ و ۲۷ ذکر کرده است.

حضرت موسی از سلمان سؤال می‌کنند او در جواب می‌گوید: به علّت اعلم بودن از جمیع امت در آن وقت وصی آن حضرت واقع شد، می‌خواهند این معنی را برسانند که البتّه وصی پیغمبر باید از همه امت در آن وقت داناتر و به مسائل دین و معارف الهیه و در رموز و اسرار دین داناتر و عالمتر باشد. و لذا می‌فرماید: وصی من و محلّ سرّ من و بهترین کسی که من او را به یادگار برای شما می‌گذارم، آن کسی که بتواند عهد و وعده‌های مرا وفا کند و دیون مرا آدا بنماید و از عهده تحمل این بار گران برآید اعلم امت من علی بن ابیطالب است.

و نیز در همین کتاب از «مناقب» ابن مردویه از انس روایت کرده است که سلمان می‌گوید: قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عَمَّنْ نَأْخُذُ بَعْدَكَ وَبِمَنْ نَتَّبِقُ؟ قَالَ: فَسَكَتَ عَنِّي حَتَّى سَأَلْتُ ذَلِكَ عَشْرًا، ثُمَّ قَالَ: يَا سَلْمَانَ، إِنَّ وَصِيَّيَّ وَخَلِيفَتِي وَآخِي وَوَزِيرِي وَخَيْرَ مَنْ أَحْلَفَهُ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، يُؤَدِّي عَنِّي وَيُنْجِزُ مَوْعِدِي.

و نیز محبّ الدین طبری در «الریاض النضره» ج ۲ ص ۱۷۸ بعد از حدیث بریده گوید: عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قُلْنَا لِسَلْمَانَ: سَلِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ وَصِيَّهُ؟ فَقَالَ سَلْمَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ وَصِيَّكَ؟ قَالَ: يَا سَلْمَانُ مَنْ كَانَ وَصِيَّ مُوسَى؟ قَالَ: يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، قَالَ: فَإِنَّ وَصِيَّيَّ وَوَارِثِي، يَقْضِي دَيْنِي وَيُنْجِزُ مَوْعِدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ. و سپس گوید: این حدیث را احمد بن حنبل در کتاب «مناقب» خود تخریج کرده است.

و نیز عین این حدیث را با همین عبارت طبری، سبط ابن جوزی در «تذکره» ص ۲۶ آورده است، و آن را حدیث صحیح شمرده است، و جواب اعتراض بعضی را که آن را ضعیف شمرده‌اند داده است. و حاصل آنکه حدیثی را که ضعیف شمرده‌اند در اسناد او اسماعیل بن زیاد است که دارقطنی درباره او سخن گفته و علّت قدح دارقطنی درباره اسماعیل، همان زیادتی است که در ذیل حدیث او آمده است و آن زیاد است: وَهُوَ خَيْرٌ مِنْ أَثْرُكَ بَعْدِي.

سپس می‌گوید: اما حدیثی را که ما ذکر کردیم در آن ایمن زیادتی نیست و این حدیث را از طریق احمد بن حنبل آوردیم و در سلسله روات آن اسماعیل بن زیاد نیست و این حدیث غیر از آن حدیث است.

و لکن محبّ طبری در کتاب دیگر خود به نام «ذخائر العقبی» در ص ۷۱ آن فقط ذیل حدیث سلمان را ذکر کرده است: قَالَ: رَوَى أَنَسٌ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

وَصِيٍّ وَ وَارِثِي يَتَقَضَى دِينِي وَيُنْجِزُ مَوْعِدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ. سپس گوید: احمد بن حنبل این حدیث را در «مناقب» خود آورده است.

و ابن شهر آشوب نیز در «مناقب» خود ج ۱ ص ۵۴۲ با دو سند این حدیث را ذکر کرده است. اول از طبری روایت نموده با اسناد خود از سلمان قال: قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ إِلَّا وَ لَهُ وَصِيٌّ، فَمَنْ وَصِيُّكَ؟ قَالَ: وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَ خَيْرٌ مَنْ أَثْرَكَ بَعْدِي، مُؤَدِّي دِينِي وَ مُنْجِزُ عِدَاتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ.

دوم از مطیر بن خالد از انس، و قیس ماناه و عبادة بن عبدالله از سلمان که هر دوی آنان یعنی انس و سلمان گفتند که پیغمبر فرمود: يَا سَلْمَانَ سَأَلْتَنِي مَنْ وَصِيِّي مِنْ أُمَّتِي، فَهَلْ تَدْرِي لِمَنْ كَانَ أَوْصَى إِلَيْهِ مُوسَى عليه السلام؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: أَوْصَى إِلَيَّ يَوْشَعَ لَأَنَّهُ كَانَ أَعْلَمُ أُمَّتِهِ، وَ وَصِيِّي وَ أَعْلَمُ أُمَّتِي بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ.

و همچنین شیخ سلیمان قندوزی در باب پانزدهم از «ینابیع المودة» از «مسند» احمد بن حنبل با اسناد خود از انس بن مالک روایت می‌کند که قال: قُلْنَا لِسَلْمَانَ: سَلِّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم عَنْ وَصِيِّهِ، فَقَالَ سَلْمَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ وَصِيُّكَ؟ قَالَ: يَا سَلْمَانُ. مَنْ وَصِيُّ مُوسَى؟ فَقَالَ: يَوْشَعُ بْنُ نُونٍ. قَالَ صلى الله عليه وسلم: وَصِيِّي وَ وَارِثِي يَتَقَضَى دِينِي وَ يُنْجِزُ وَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ. سپس گوید: که ثعلبی حدیث وصیت را نسبت به علی بن ابیطالب از براء بن عازب در تفسیر خود ذیل آیه: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ روایت کرده است.

و ابن المغازلی این حدیث را با سند خود از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری و بریده و ابویوب انصاری روایت نموده است.

و نیز در ص ۲۳۱ از «ینابیع المودة» ضمن هفتاد منقبتی که برای امیرالمؤمنین عليه السلام نقل نموده عین این حدیث را از احمد بن حنبل از انس آورده است.

همه پیامبران  
دارای وصی  
بوده‌اند

و نیز در ص ۲۵۳ ضمن مودت هفتمین از کتاب «مودة القربی» از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که قال: مَرَّ سَلْمَانُ فَارْسِيٌّ وَ هُوَ يُرِيدُ أَنْ يَعُودَ رَجُلًا وَ نَحْنُ جُلُوسٌ فِي حَلَقَةٍ وَ فِينَا رَجُلٌ يَقُولُ: لَوْ شِئْتُ لَا نَبَأْتُكُمْ بِأَفْضَلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَ أَفْضَلَ مِنْ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ، فَسُئِلَ سَلْمَانُ فَقَالَ: أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ شِئْتُ لَا نَبَأْتُكُمْ

بِأَفْضَلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَأَفْضَلَ مِنْ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ. ثُمَّ مَضَى سَلْمَانُ فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا قُلْتَ؟ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي عَمَرَاتِ الْمَوْتِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ أَوْصَيْتَ؟ قَالَ: يَا سَلْمَانُ: أَتَدْرِي مَنْ الْأَوْصِيَاءُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: آدَمُ وَكَانَ وَصِيَّهُ شِيثٌ وَكَانَ أَفْضَلَ مَنْ تَرَكَهُ بَعْدَهُ مِنْ وَلَدِهِ، وَكَانَ وَصِيَّ نُوحٍ سَامٌ وَكَانَ أَفْضَلَ مَنْ تَرَكَهُ بَعْدَهُ، وَكَانَ وَصِيَّ مُوسَى يُوشَعَ وَكَانَ أَفْضَلَ مَنْ تَرَكَهُ بَعْدَهُ، وَكَانَ وَصِيَّ عِيسَى شَمْعُونُ بْنُ قَرْخِيَا وَكَانَ أَفْضَلَ مَنْ تَرَكَهُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي أَوْصَيْتُ إِلَيَّ عَلِيٌّ وَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ أَتْرُكُهُ مِنْ بَعْدِي.

و عین این حدیث را در کتاب «علی و الوصیة» در ص ۳۶۶ از کتاب «الکوکب الدرری» للسیّد محمد صالح الترمذی الحنفی ص ۱۰۵ با اسناد خود از عمر بن الخطاب نقل می‌کند، ولی جمله «فَسُئِلَ سَلْمَانُ فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ لِأَنْبَاءِكُمْ بِأَفْضَلٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ» را نیاورده ولی جمله دیگری را اضافه نموده است و آن جمله «و وَصِيَّ سَلْمَانَ أَصِفُ بْنُ قَرْخِيَا» است. و نیز وصی عیسی را شمعون بن برخیا ذکر کرده است.

و حاصل مطلب آنکه از عبدالله بن عمر و از خود عمر بن الخطاب روایت است که می‌گوید: «سلمان فارسی از نزد ما عبور می‌نمود و قصد عیادت مردی را داشت و ما جماعتی بودیم که حلقه‌وار نشسته بودیم و در میان ما مردی بود که می‌گفت: اگر بخواهم شما را خبر می‌دهم از افضل این امت بعد از پیغمبر و افضل از این دو مرد ابوبکر و عمر، در این حال از سلمان سؤال شد از این موضوع. سلمان گفت: اگر بخواهم من نیز به شما خبر می‌دهم از با فضیلت‌ترین این امت بعد از پیغمبر و افضل از این دو مرد ابوبکر و عمر. این را بگفت و بگذشت، بعضی گفتند: ای سلمان چه گفتی؟

سلمان در جواب گفت: من در حال سکر مرگ بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شدم و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا شما وصیت نموده‌اید؟ حضرت فرمودند: ای سلمان آیا وصی‌های پیمبران را می‌شناسی؟ عرض کردم: خدا و رسول خدا داناترند. حضرت فرمودند: آدم ابوالبشر وصی او شیت بود و او با فضیلت‌ترین افرادی بود از اولاد او که بعد از آدم بجای ماند، و وصی نوح پیغمبر، سام بود و او افضل افرادی بود که بعد از نوح باقی ماند، و وصی موسی یوشع بود و او با فضیلت‌ترین

فردی بود که بعد از موسی بود، و وصی عیسی شمعون بن فرخیا بود و او افضل فردی بود که بعد از عیسی بجای ماند، و من وصیت نموده‌ام به علی بن ابیطالب و او افضل امت من است که بعد از من بجای می‌ماند».

و دیگر اخباری است که دلالت دارد بر آنکه خداوند نبوت را در محمد و وصایت را در علی قرار داده است مثل حدیثی که در «ینابیع المودة» ص ۲۵۶ وارد است: **عُثْمَانُ رَفَعَهُ: خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ رَكَّبَ ذَلِكَ الثُّورَ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ يَزَلْ شَيْئاً وَاحِداً حَتَّى أَفْتَرَقْنَا فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَفِي الثُّبُوتِ وَ فِي عَلِيٍّ الْوَصِيَّةُ.**

«عثمان گوید که: رسول خدا فرمود: من و علی از نور واحدی آفریده شده‌ایم قبل از چهار هزار سال که خداوند آدم را بیافریند. چون خدا آدم را آفرید آن نور را در صلب آدم قرار داد و پیوسته همین طور آن نور در اصلاب آباء واحد بود تا در صلب عبدالمطلب به دو نیمه گشت، پس نبوت در من قرار گرفت و وصایت در علی واقع شد».

و نیز در همین صفحه گوید: **عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ خَلَقَنِي اللَّهُ وَ خَلَقَكَ مِنْ نُورِهِ، فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْدَعَ ذَلِكَ الثُّورَ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ - تَزَلْ أَنَا وَ أَنْتَ شَيْئاً وَاحِداً، ثُمَّ أَفْتَرَقْنَا فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَفِي الثُّبُوتِ وَ الرَّسَالَةِ، وَ فِيكَ الْوَصِيَّةُ وَ الْإِمَامَةُ.**

«امیرالمؤمنین علیه السلام گوید که: رسول خدا ﷺ فرمودند: ای علی خداوند مرا و تو را از نور خود آفرید و چون آدم را بیافرید آن نور را در صلب او به ودیعت نهاد، و من و تو دائماً نور واحدی بودیم تا در صلب عبدالمطلب جدا شدیم، و نبوت و رسالت در من و وصایت و امامت در تو قرار گرفت».

و نیز در «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید<sup>۱</sup> ج ۲ ص ۴۵۰ گوید: **الحدیث الرابع عشر: قَالَ ﷺ: كُنْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ نُوراً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ آلَافَ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ قَسَمَ ذَلِكَ فِيهِ وَ جَعَلَهُ جُزْئَيْنِ فَجُزْءٌ أَنَا وَ جُزْءٌ عَلِيٌّ.**

«حضرت رسول فرمودند: که من و علی نور واحدی بودیم در نزد خدای

عزوجلّ قبل از چهارده هزار سال که خداوند آدم ابوالبشر را بیافریند، و چون آدم را آفرید آن نور را قسمت کرد و آن را دو جزء نمود جزئی را من و جزئی را علی قرار داد.» و سپس گوید: این حدیث را احمد بن حنبل در «مسند» خود روایت نموده است و نیز در کتاب «الفضائل لعلی» روایت کرده است.

و صاحب «الفردوس» نیز این روایت را ذکر کرده و در آن جمله‌ای را زیاده نقل نموده است و گوید: **ثُمَّ انْتَقَلْنَا حَتَّى صِرْنَا فِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَكَانَ لِي التَّبَوُّةُ وَ لِعَلِيِّ الوَصِيَّةُ.**

و دیگر سلسله اخباری است که مُفادش آن است که جبرائیل به پیغمبر خبر وصایت امیرالمؤمنین را داده است، مانند آن که:

موفق بن احمد خوارزمی در «مناقب» ص ۲۲۳ در فصل نوزدهم از محمد بن احمد بن شاذان و محمد بن علی بن فضل الزیّات از علی بن بدیع الماحشونی از اسماعیل بن ابان و راق از غیاث بن ابراهیم از حضرت جعفر بن محمد از پدرش از علی بن الحسین از پدرش علیه السلام روایت نموده است که: **قال: قال رسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله نزلَ عَلَيَّ جَبْرَائِيلُ علیه السلام صَبِيحَةَ يَوْمٍ فَرحاً مَسْرُوراً مُسْتَبْشِراً، فَقُلْتُ: حَبِيبِي مَالِي اِرَاكَ فَرحاً مُسْتَبْشِراً؟ فقال: يا مُحَمَّدٌ وَ كَيْفَ لَا اَكُونُ فَرحاً مُسْتَبْشِراً وَ قَدْ قَرَّتْ عَيْنِي بِمَا اَكْرَمَ اللهُ اَخَاكَ وَ وَصِيكَ وَ اِمَامَ اُمَّتِكَ عَلِيَّ بْنَ اَبِيطَالِبٍ علیه السلام. فَقُلْتُ: وَ بِمَ اَكْرَمَ اللهُ اَخِي وَ وَصِيَّيَّ وَ اِمَامَ اُمَّتِي؟ قال: باهى اللهُ بعبادته اَلْبَارِحَةَ ملائِكَتهُ وَ حَمَلَةَ عَرْشِهِ وَ قال: ملائِكَتِي انظروا اِلَى حُجَّتِي فِي اَرْضِي عَلَيَّ عِبَادِي بَعْدَ نَبِيِّ مُحَمَّدٍ فَقَدْ عَفَّرَ حَدَّهُ بِالثَّرَابِ تَواضِعاً لِعَظَمَتِي، اَشْهَدُكُمْ اَنَّهُ اِمَامُ خَلْقِي وَ مَوْلَى بَرِيَّتِي.**

«حضرت سیدالشهداء علیه السلام از رسول خدا روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: جبرائیل در صبح روزی بر من نازل شد و بسیار مسرور و خوشحال و با چهره گشوده پر بشارت بود، گفتم: ای حبیب من چه اتفاق رخ داده که تا این حد تو را خوشحال و پر بشارت می‌نگرم؟ گفت: ای محمد! چگونه من مسرور و خوشحال نباشم در حالیکه چشمان من به مواهبی که خدا به برادرت و وصیت و پیشوای امت علی بن ابیطالب علیه السلام عنایت فرموده است تازه و روشن گردیده است. من گفتم: به چه سببی خداوند برادر من و وصی من و امام امت مرا گرامی داشته و او را بدین

مواهب بزرگ شمرده است؟ گفت: به عبادتهائی که دیشب بجای آورد. خداوند بر فرشتگان و حاملین عرش خود فخر نمود و فرمود: ای ملائکه من بنگرید به حجّت من در روی زمین من بر بندگان من بعد از پیمبر من محمد، ببینید چگونه گونه‌های خود را به پاس عظمت و جلال من به روی خاک می‌سایند! من شما را گواه می‌گیرم که او پیشوای آفریدگان من است و سید و سالار همگی مردمان».

و این حدیث شریف را قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» در ص ۷۹ و ص ۱۲۷ از خوارزمی از غیاث بن ابراهیم با همان سند سابق با مختصر اختلافی در لفظ نقل کرده است.

و در «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۴۳ از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: **إِنَّ جَبْرَائِيلَ نَظَرَ إِلَيَّ عَلَىَّ فَقَالَ: هَذَا وَصِيكَ.** «جبرائیل نظر به سوی علی بن ابی طالب نمود و به من گفت: این است وصی تو».

و دیگر یک سلسله احادیثی است از رسول خدا که دلالت دارد بر آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام وصی و وزیر و وفا کننده عهد و اداء کننده دیون و انجام دهنده وعده‌های رسول خدا و خلیفه آنحضرت در میان امت است. چون این روایات نیز از بزرگان علماء با اسناد مختلفه نقل شده و علاوه متن آنها نیز به یک عبارت واحده نیست لذا ما بسیاری از آنها را علیحده با ذکر کتاب نقل می‌کنیم.

حموینی در «فرائد السمّین» ج ۲ باب ۸ با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس از رسول خدا حدیث مفصّلی را نقل می‌کند و از جمله فقرات آن این است که: **أَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ أَخِي وَشَقِيقِي وَصَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدِي وَصَاحِبُ لَوَائِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَصَاحِبُ حَوْضِي وَشَفَاعَتِي، وَهُوَ وَكِيُّ كُلِّ مُسْلِمٍ وَامَامُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَقَائِدُ كُلِّ تَقِيٍّ، وَهُوَ وَصِيٌّ وَخَلِيفَتِي عَلَى أَهْلِي وَأُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي وَمُبْعِضُهُ مُبْغِضِي وَبَوْلَاتِيهِ صَارَتْ أُمَّتِي مَرْحُومَةً وَبَعْدَاوَتِهِ صَارَتْ الْمُخَالَفَةَ لَهُ مَلْعُومَةً.**

«حضرت رسول الله می‌فرماید: و اما علی بن ابی طالب پس او برادر من است و جدا شده از ریشه و بنیاد من و بعد از من صاحب امر و ولایت است و در دنیا و آخرت صاحب لوای من است و صاحب حوض من و شفاعت من است و او سرپرست و صاحب اختیار هر فرد مسلمان است و امام و پیشوای هر فرد مؤمن و رهبر و راهنمای هر فرد پرهیزگار، و او وصی من و جانشین من است در اهل من و در امت من در زمان



حیات من و پس از مرگ من. دشمن او دشمن من است، و به واسطه ولایت او امت من مرحومه شدند و مورد لطف و رحمت خدا قرار گرفتند، و به واسطه عداوت با او و مخالفت با او مورد دوری و لعن قرار گرفتند.

و علامه بحرانی در کتاب «مناقب صغیر» خود، از کتاب «وسیله» که متعلق به علامه شیخ احمد بن فضل بن محمد با کثیر مکی شافعی است از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که قال: **إِنَّ خَلِيلِي وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي وَ خَيْرَ مَنْ أَثْرُكَ بَعْدِي يَقْضِي دِينِي وَ يُنْجِزُ مَوْعِدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.**

«حضرت رسول الله فرمودند: حَقًّا که خلیل من و وزیر من و جانشین من و بهترین فردی که من بعد از خود بجا می‌گذارم، آن کسی که دین مرا ادا کند و وعده مرا وفا کند علی بن ابی طالب است.»

و در کتاب «علی و الوصیة» ص ۱۰۹ از «مناقب» ابن مغازلی شافعی با اسناد خود از نافع غلام عبدالله بن عمر روایت کرده است، قال: **قُلْتُ لِإِبْنِ عُمَرَ: مَنْ خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: مَا أَنْتَ وَ ذَا، لَا أُمَّ لَكَ؟ ثُمَّ اسْتَعْفَرَ اللَّهَ وَ قَالَ: خَيْرُهُمْ بَعْدَهُ مَنْ كَانَ يَحِلُّ لَهُ مَا يَحِلُّ لَهُ، وَ يَحْرُمُ عَلَيْهِ مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ. قُلْتُ: مَنْ هُوَ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، سَدَّ أَبْوَابَ الْمَسْجِدِ وَ تَرَكَ بَابَ عَلِيٍّ وَ قَالَ لَهُ: لَكَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ مَالِي وَ عَلَيْكَ فِيهِ مَا عَلِيٌّ، وَ أَنْتَ وَارِثِي وَ وَصِيِّي تَقْضِي دِينِي وَ تُنْجِزُ عِدَاتِي وَ تَقْتُلُ عَلِيَّ سُنَّتِي، كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُبْعِضُكَ وَ يُحِبُّنِي.**

«نافع که غلام ابن عمر است می‌گوید: من به ابن عمر گفتم: بعد از رسول خدا چه کسی از همه مردم بهتر است؟ در پاسخ گفت: ای بی مادر تو را با این سخن چه کار؟ و سپس استغفار بجای آورد، و گفت: بهترین مردم پس از رسول خدا آن کس است که حلال است بر او آنچه که بر رسول خدا حلال بوده، و حرام است بر او آنچه که بر رسول خدا حرام بوده است، گفتم: آن کدام کس است؟ گفت: آن علی بن ابی طالب است، که رسول خدا درهای همه اصحاب را که به مسجد باز بود بست و فقط در او را باقی گذارد و به علی گفت: بر تو در این مسجد جایز است هر چه بر من جایز است و حرام است آنچه بر من حرام است، و تو وارث و وصی من هستی، دیون مرا ادا می‌کنی و وعده‌های مرا وفا می‌نمائی و بر روش و سنت من کارزار می‌کنی، دروغ می‌گوید کسی که می‌پندارد تو را دشمن داشته و مرا دوست می‌دارد.»

و نیز ابراهیم بن محمد حموی در «فرائد السمطين» ج ۱ باب ۲۹ با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده است که او گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَأُمَّ سَلَمَةَ: هَذَا عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ وَصِيٌّ وَ عَيْبَةُ عَلِيٍّ وَ بَابِي الَّذِي أُوتِيَ مِنْهُ، أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ مَعِيَ فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى، يَقْتُلُ الْقَاسِطِينَ وَ الثَّاكِثِينَ وَ الْمَارِقِينَ.

«حضرت رسول الله به ام سلمه فرمودند: این است علی بن ابی طالب حکمران بر مؤمنان و سید و سالار مسلمانان، و اوست وصی من و صندوقچه علوم من و راه و در ورود به معارف و دانشهای من. اوست برادر من در دنیا و آخرت، و با من است در عالی ترین درجه از مقامات قرب و منزلت بعد از من، با شکنندگان بیعت و طائفه ستمگران و از دین خارج شدگان (منظور اصحاب جمل و صفین و نهرواناند) کارزار خواهد نمود.»

و سبط ابن جوزی در «تذکره» ص ۴۹ نامه عمرو عاص را به معاویه آورده است، در آن نامه بسیاری از فضائل علی بن ابی طالب را شرح می دهد. باید دانست که عمرو عاص در ابتدای امر از مخالفین امیرالمؤمنین نبوده است و چنانچه از نامه او هویداست بر علیه معاویه مطالبی را نگاشته است، لکن چون در نامه دیگری که معاویه به او نوشت و او را به معاونت و یاری خود دعوت کرد و منشور حکومت مصر را نیز ضمیمه با نامه ارسال نمود برای کمک معاویه آماده شد لذا هر چه فرزندش و غلامش نیز او را از متابعت معاویه منع نمودند مؤثر نیفتاد، و برای کارزار با امیرالمؤمنین علیه السلام به شام حرکت نموده و به معاویه پیوست.

سبط ابن جوزی در ص ۴۹ گوید: اهل تواریخ و سیر گویند که: چون عثمان روی کار آمد التفاتی به عمرو عاص نکرد و او را حکومتی نداد بلکه او را از حکومت مصر عزل نمود. و چون عثمان محصور شد عمرو عاص به سوی شام رفت و در فلسطین سکنی گزید و از افرادی بود که مسلمانان را بر علیه عثمان تحریص می نمود تا عثمان کشته شد.

به معاویه گفتند: که عمرو عاص با هوش ترین عرب است و اگر می خواهی به حکومت برسی و قتال تو با علی بن ابی طالب سر و صورتی گیرد از عمرو عاص بی نیاز نخواهی بود، بنابراین

ذکر فضائل  
امیر المؤمنین از  
طرف عمرو عاص

معاویه نامه‌ای به عمرو عاص نوشت و او را به یاری خود برای پیکار با امیرالمؤمنین دعوت کرد، عمرو عاص در جواب او نوشت:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَرَأْتُ كِتَابَكَ وَ فَهَمْتُهُ. فَأَمَّا مَا دَعَوْتَنِي إِلَيْهِ مِنْ خُلْعِ رَبَقَةِ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِي وَ التَّهْوُنِ مَعَكَ فِي الضَّلَالَةِ وَ اعَاتِي إِيَّاكَ عَلَى الْبَاطِلِ وَ اخْتِرَاطِ السَّيْفِ فِي وَجْهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ فَهُوَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ وَصِيَّهُ وَ وَارثُهُ وَ قَاضِي دِينِهِ وَ مُنَجِّزُ وَعْدِهِ وَ صِهْرُهُ عَلِيٌّ ابْنَتُهُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ أَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدَيِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّكَ خَلِيفَةُ عُثْمَانَ فَقَدْ عُرِلْتَ بِمَوْتِهِ وَ زَالَتْ خِلَافَتُكَ وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَشَلَّى الصَّحَابَةِ عَلِيٌّ قَتَلَ عُثْمَانَ فَهُوَ كَذِبٌ وَ زُورٌ وَ غَوَايَةٌ. وَيَحْكُ يَا مُعَاوِيَةَ أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ بَدَلَ نَفْسَهُ لِلَّهِ تَعَالَى وَ بَاتَ عَلَيَّ فِرَاشَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ وَارثُهُ ، وَ قَالَ فِيهِ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؟ فَكِتَابُكَ لَا يَخْدَعُ ذَا عَقْلٍ وَ لَا ذَا دِينٍ، وَ السَّلَامُ.

«اما بعد من نامه تو را خواندم و از مضمون آن آگاهی یافتم. اما آنچه مرا بدان دعوت کردی از انداختن ذمه اسلام را از گردن خودم، و با تو به ضلالت و پستی ملحق شدن و یاری نمودن تو را بر باطل و شمشیر کشیدن در روی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، پس او برادر رسول خدا و ولی او و وصی او و وارث او و ادا کننده دین او و وفا کننده وعده او و داماد و شوهر دختر او سیده زنان عالمیان، و پدر دو سبط او حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت است.

و اما اینکه گفתי که: من خلیفه عثمانم، به مرگ عثمان از حکومت معزول شدی و دیگر تو را در شام خلافتی نیست.

و اما اینکه گفتم: امیرالمؤمنین صحابه رسول خدا را بر کشتن عثمان برانگیخت، این گفتاری است دروغ و باطل و برای اغواء نمودن مردم جاهل دستاویز نموده‌ای.

و ای بر تو ای معاویه آیا نمی‌دانی که حضرت ابوالحسن جان خود را در راه خدا بذل نمود و شب در بستر رسول خدا خوابید و تا به صبح در آنجا بیتوته نمود و رسول خدا درباره او گفت: «کسی که من ولی و صاحب اختیار او هستم علی ولی و صاحب اختیار اوست»؟! این نامه‌ای که تو نوشته‌ای صاحب عقل و دین را نمی‌تواند بفریبد، والسلام».

چون نامه عمرو عاص به معاویه رسید، عتبه بن ابی سفیان به او گفت که: مایوس نباش و او را به حکومت و ولایت وعده بده و در سلطنت شریک گردان. لذا در نامه دیگری که به او نوشت و منشور حکومت مصر را ضمیمه نمود، عمرو عاص خود را حاکم مصر دید قلبش به معاویه گرائید و برای کارزار با علی بن ابی طالب به شام کوچ کرد.<sup>۱</sup>

شاهد ما از آوردن نامه عمرو عاص در این مقام همان مطالبی است که درباره امیرالمؤمنین اعتراف نموده و به طور ارسال مسلم او را وصی و وارث واداء کننده دین و وفا کننده وعده رسول خدا و ولی و سرپرست هر مؤمنی می‌شمرد.

و نیز ابن شهر آشوب در «مناقب» ج ۱ ص ۵۴۲ از سفیان ثوری، از منصور، از مجاهد از سلمان فارسی روایت می‌کند که قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: إِنَّ وَصِيَّيَّ وَ خَلِيفَتِي وَ خَيْرَ مَنْ أَتْرُكُ بَعْدِي يُنْجِزُ مَوْعِدِي وَ يَقْضِي دِينِي عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ. «سلمان می‌گوید: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: بدرستی که وصی من و جانشین من و بهترین فردی که من بعد از خود بجای می‌گذارم که وعده مرا وفا کند و دین مرا ادا بنماید علی بن ابیطالب است.»

و محب الدین طبری در «الریاض النضرة» ج ۲ ص ۱۷۸ و در «ذخائر العقبی» ص ۷۱ با اسناد خود از انس، و قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» ص ۲۰۸ از احمد بن حنبل در «مناقب» خود به سند خود از انس روایت کرده‌اند که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: وَصِيَّيَّ وَ وَارِثِي يَقْضِي دِينِي وَ يَنْجِزُ مَوْعِدِي عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ. «حضرت رسول خدا فرمود: که: حَقًّا وَصِيَّيَّ مِنْ وَارِثِ مَنْ كَغَ دِينَ مَرَا اِذَا كُنْتُ وَ وَعْدَهُ مَرَا وَ فَا نَمَائِدِ عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ اسْت.»

و نیز قندوزی حنفی در ص ۱۳۳ از «ینابیع المودة» ضمن حدیثی از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند که رسول خدا فرمود: يَا عَلِيُّ أَنْتَ صَاحِبُ حَوْضِي وَ صَاحِبُ لُؤَائِي وَ حَبِيبُ قَلْبِي وَ وَصِيَّيَّ وَ وَارِثُ عِلْمِي. «ای علی تو صاحب حوض کوثر منی و صاحب لوی منی و حبیب دل من و وصی من و وارث دانش و علم منی.»

۱- «تذکره» سبط ابن جوزی ص ۴۹ - ۵۰.

دیگر سلسله احادیثی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آنها حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را به لقب خاتم الأوصیاء و خاتم الوصیین و سیدالأوصیاء و سیدالوصیین و افضل الأوصیاء نام برده است.

از جمله همان حدیثی است که از «غایة المرام» ص ۶۱۹ حکایت نمودیم که حموینی با اسناد خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که: روزی با رسول خدا در بعض از باغهای مدینه می رفتیم تا آنجا که گوید: چون به درخت خرمائی رسیدیم فریاد برآورد: هَذَا مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ هَذَا عَلِيُّ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَبُو الْأَيْمَّةِ الطَّاهِرِينَ.

«این است محمد سید و سالار پیمبران، و این است علی سید و سالار اوصیای پیمبران و پدر ائمه طاهرین».

و نیز در روایات کثیری که به حدیث آنس مشهور است ذکر کردیم که رسول خدا به انس فرمود: أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ قَائِدُ الْعُرَّةِ الْمُحَجَّلِينَ وَ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ.

«ای انس اولین کسی که از این در بر تو وارد شود، اوست حکمران و فرمانروای مؤمنان و سالار مسلمانان و رهبر و پیشوای درخشان دست و پاها و چهرگان، و خاتم اوصیای پیمبران».

و نیز از «غایة المرام» ص ۶۲۱ حدیث ۲۳ نقل کردیم که ابن شاذان از طریق عامه از حضرت رضا از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند و در ضمن آن از رسول خدا سؤال شد: وَ مَا الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى؟ قَالَ: وَ لَايَةُ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ؟ قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ... أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

«ای رسول خدا دستاویز محکم خدا چیست؟ حضرت فرمودند: ولایت سالار اوصیای پیمبران. عرض شد: ای رسول خدا سید و سالار اوصیاء کدام است؟ فرمود: امیرالمؤمنین... برادر من علی بن ابی طالب».

و نیز ضمن حدیث مناشده که امیرالمؤمنین در زمان عثمان در مسجد رسول خدا نمودند، در کتاب «علی و الوصیة» از حموینی در «فرائد السمطين» با اسناد خود از سلیم بن قیس هلالی روایت می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: أَنَا أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّ أَفْضَلُ

## الأوصیاء.

«من با فضیلت‌ترین پیامبران خدا و فرستادگان خدا هستم و علی بن ابی طالب وصی من با فضیلت‌ترین اوصیای پیامبران است» .

و نیز مناوی عبد الرّؤف ابن تاج العارفین در کتاب خود «کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق» که در سنه ۱۳۲۱ در مصر طبع شده و در حاشیه «جامع الصغیر» سیوطی می‌باشد در ج ۱ ص ۷۱ حدیثی را از دیلمی صاحب کتاب «فردوس الاخبار» در حرف آلف با اسناد خود از ابی ذرّ غفاری رحمة الله علیه آورده است که قال: قال رسولُ الله ﷺ وَهُوَ يُخَاطَبُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام: أَنَا خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ.

«ابوذر گوید که: رسول خدا در حالی که امیرالمؤمنین علی بن - ابی طالب علیه السلام را مخاطب قرار داده بود می‌فرمود: من خاتم پیامبران هستم و تو ای علی خاتم اوصیای پیامبران می‌باشی».

این حدیث شریف را شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» ص ۷۹ با لفظ دیگری از حموینی در «فرائد السمطين» روایت کرده است قال أبوذر: قال رسولُ الله ﷺ: أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

و نیز قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۸۰ از «مناقب» از حضرت جعفر بن محمد الصادق از پدرانش علیهم السلام روایت نموده است که قال: كَانَ عَلِيُّ علیه السلام بَرِيًّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ الرِّسَالَةِ الضَّوِّءِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتِ، وَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: لَوْلَا أَنِّي خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ لَكُنْتُ شَرِيكًا فِي النَّبُوَّةِ، فَإِنْ لَمْ تُكُنْ نَبِيًّا فَإِنَّكَ وَصِيٌّ نَبِيٍّ وَ وَاوْرَثُهُ، بَلْ أَنْتَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِمَامُ الْأَتْقِيَاءِ.

«فرمود که: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام قبل از رسالت رسول خدا نور عوالم معنی را می‌دید، و صدای فرشتگان را می‌شنید، و رسول خدا به او فرمود: اگر من خاتم پیغمبران نبودم هر آینه تو با من در نبوت شریک بودی، بنابراین گرچه بدین جهت پیغمبر نیستی لکن وصی پیغمبر و وارث پیغمبر هستی، بلکه تو سید و سالار اوصیای پیامبران و پیشوای متقیان می‌باشی».

و نیز حموینی در «فرائد السمطين» در آخر جزء دوم چون احوال حضرت مهدی قائم آل محمد را ذکر می‌کند می‌گوید: عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ عِبَادَةَ

ابن ربیع عن عبد الله بن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: انا سيد التبيين وعلى بن ابي طالب سيد الوصيين، وان اوصيائي بعدي اثنا عشر اولهم على بن ابي طالب و آخرهم القائم المهدي عليه السلام.

«حضرت رسول الله فرمود: من سید پیامبرانم و علی بن ابی طالب سید اوصیای پیامبران است، و اوصیای من دوازده نفر هستند اول آنها علی بن ابی طالب است و آخر آنها مهدی قائم علیه السلام».

و این حدیث شریف را قندوزی حنفی نیز در «ینایع المودة» ص ۴۴۵ از عبایة بن ربیع، از جابر، از رسول خدا، و در ص ۴۴۷ و ص ۴۸۷ از «فرائد السمطين» حموینی به سند خود از عبایة بن ربیع از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

و دیگر روایاتی است راجع به فرمایشات حضرت رسول الله با صدیقۀ کبری هنگام فوت. در آنها صراحتاً امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را به عنوان وصی و خیر الأوصیاء معرفی می فرماید. این روایات نیز بسیار مهم و از نقطه نظر رجال حدیث و علمائی که آنها را در کتب معتبره خود ضبط نموده اند شایان دقت است.

گنجی شافعی در باب اول ص ۵۵ از کتاب خود «البيان فی اخبار صاحب الزمان» طبع نجف گوید: خبر داد ما را سید نقیب کامل مستحضر الدولة، سفیر الخلافة المعظمة، علم الهدی، تاج امراء آل رسول الله صلی الله علیه و آله ابو الفتوح المرتضی بن احمد بن محمد بن جعفر بن زید بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن اسحاق بن الامام جعفر الصادق ابن الامام محمد الباقر ابن الامام زین العابدین ابن الامام الحسين الشهيد ابن الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، از ابی الفرج یحیی بن محمود ثقفی، از ابی علی الحسن بن احمد الحداد، از حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی، از حافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی. و (با سند دیگر) خبر داد ما را حافظ ابو الحجاج یوسف بن خلیل در حلب از ابو عبد الله محمد بن ابی زید الکرانی در اصفهان، از فاطمة بنت عبد الله جوزدانیة، از ابوبکر بن بریده، از حافظ ابو القاسم طبرانی. ابو القاسم طبرانی (که سلسله دو سند به او منتهی می شود) از محمد بن زریق بن جامع مصری، از هیثم بن حبیب، از سفیان بن عینه، از علی هلالی، از پدرش روایت می کند که قال: دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی شکاتِهِ الّتی قبضَ فیها

فَإِذَا فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ عِنْدَ رَأْسِهِ. قَالَ: فَبَكَتْ حَتَّى رُفِعَ صَوْتُهَا فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ طَرْفَهُ إِلَيْهَا  
 قَالَ: حَبِيبَتِي فَاطِمَةُ! مَا الَّذِي يُبْكِيكِ؟ فَقَالَتْ: أَحْشَى الضَّيْعَةَ مِنْ بَعْدِكَ. فَقَالَ: يَا  
 حَبِيبَتِي، أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ  
 أَطَّلَعَ أَطْلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَكَ وَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَنْكِحَكَ إِيَّاهُ؟ يَا فَاطِمَةُ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ قَدْ  
 أَعْطَانَا اللَّهُ سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا قَبْلَنَا وَلَا يُعْطَى أَحَدًا بَعْدَنَا، أَنَا حَاتِمُ النَّبِيِّينَ وَكَرَمُ  
 النَّبِيِّينَ عَلَى اللَّهِ وَ أَحَبُّ الْمَخْلُوقِينَ إِلَى اللَّهِ وَأَنَا أَبُوكَ، وَ وَصِي خَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ وَأَحَبُّهُمْ  
 إِلَى اللَّهِ وَهُوَ بَعْلُكَ، وَمِمَّا نَمَنُ لَهُ جَنَاحَانِ أَحْضَرَانِ يَطِيرُ [بِهِمَا] فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَيْثُ  
 شَاءَ وَهُوَ ابْنُ عَمِّ أَبِيكَ وَأَخُو بَعْلِكَ، وَمِمَّا سَبَطَا هَذِهِ الْأُمَّةَ وَهُمَا ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَ  
 هُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبُوهُمَا وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ خَيْرٌ مِنْهُمَا. يَا فَاطِمَةُ وَالَّذِي  
 بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنْ مِنْهُمَا ١ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ، إِذَا صَارَتِ الدُّنْيَا هَرَجًا وَمَرْجًا، وَتَظَاهَرَتِ  
 الْفِتْنُ، وَتَقَطَّعَتِ السُّبُلُ، وَآغَارَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَلَا كَبِيرٌ يَرْحَمُ صَغِيرًا، وَلَا صَغِيرٌ يُوَقِّرُ  
 كَبِيرًا، يَبْعَثُ اللَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْهُمَا ٢ مَنْ يَفْتَحُ حُصُونَ الضَّلَالَةِ وَقُلُوبًا غُلْفًا، يَقُومُ بِالذِّينِ فِي  
 آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قَمْتُ بِهِ فِي أَوَّلِ الزَّمَانِ، وَيَمْلَأُ الدُّنْيَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا. يَا فَاطِمَةُ  
 لَا تَحْزَنِي وَلَا تَبْكِي فَإِنَّ اللَّهَ أَرْحَمُ بِكَ وَأَرَأَفُ عَلَيْكَ مِنِّي وَ ذَلِكَ لِمَكَانِكَ مِنِّي وَ مَوْعِدِكَ  
 مِنْ قَلْبِي، وَزَوْجِكَ اللَّهُ زَوْجَكَ وَهُوَ أَشْرَفُ أَهْلِ بَيْتِكَ حَسَبًا وَ أَكْرَمُهُمْ مَنْصَبًا، وَ أَرْحَمُهُمْ  
 بِالرَّعِيَّةِ وَ أَعْدَلُهُمْ بِالسُّوِيَّةِ وَ أَبْصَرُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ، وَ قَدْ سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ تَكُونَ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقَنِي  
 مِنْ أَهْلِ بَيْتِي. قَالَ عَلَى عليه السلام فَلَمَّا قَبِضَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَمْ تَبْقَ فَاطِمَةُ بَعْدَهُ إِلَّا خُمْسَةً وَ  
 سَبْعِينَ يَوْمًا حَتَّى أَلْحَقَهَا اللَّهُ بِهِ صلی الله علیه و آله.

«می گوید: در مرضی که رسول خدا با آن مرض رحلت نمود من برای عیادت

به حضورش مشرف شدم. فاطمه علیها السلام در نزد سر پدر خود گریه می کرد و صدایش  
 به گریه بلند شد.

حضرت رسول الله چشمان خود را به او انداخته فرمودند: ای حبیبه من ای

١ و ٢- در بعضی از اخبار بجای لفظ «منهما»، «منا» ذکر شده است. و اما بنا بر آنکه «منهما»  
 صحیح باشد شاید علتش آن است که حضرت مهدی از طرف پدر از نسل حسین بن علی سیدالشهداء علیهما  
 السلام و از طرف مادر از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام است، چون حضرت سجاد دختر امام حسن را به  
 نکاح خود در آورده و از او حضرت باقر متولد شدند. بنابراین نسب حضرت مهدی چون به حضرت باقر منتهی  
 می شود از مادر به حسن بن علی علیهما السلام منتهی خواهد شد.



فاطمه چرا گریه می کنی؟ فاطمه عرض کرد: می ترسم پس از تو ضایع و مهجور بمانم. حضرت فرمود: ای حبیبۀ من آیا نمی دانی که خداوند چون بر تمام کره خاک نگرست در اولین وهله پدر تو را اختیار نموده و او را به رسالت برگزید، و سپس در مرحله دوم نگرست و شوهر تو را از تمام روی زمین انتخاب فرمود و مرا امر کرد که تو را به ازدواج او درآوردم.

ای فاطمه ما اهل بیته هستیم که خداوند به هفت مزیت و شرافتی که به هیچ کس قبل از ما نداده است و به هیچ کس بعد از ما نمی دهد، ما را مورد عنایت خود قرار داده است. من خاتم پیامبران هستم، و گرامی ترین آنها و محبوبترین آنها نزد خداوند و من پدر تو هستم، و وصی من بهترین اوصیای پیامبران گذشته است و محبوبترین آنها نزد خداست و او شوهر توست، و از ما کسی است که دو بال سبز دارد و با فرشتگان الهی در بهشت برین هر جا که بخواهد پرواز می کند و او پسر عموی پدر تو و برادر شوهر توست، و از ماست دو سبط این امت و آن دو، دو فرزند تو حسن و حسین دو سید و آقای جوانان اهل بهشت اند. سوگند به آن خدائی که مرا به حق برگزید پدر آنها از آنها بهتر است.

ای فاطمه، سوگند به خدائی که مرا به حق برگزیده است از آن دو مهدی این امت خواهد بود، آن هنگامی که دنیا هرج و مرج گردد و فتنه ها آشکارا شود و راههای خیر بسته گردد بعضی بر بعضی دگر غارت کنند، نه بزرگی رحم بر کوچکی بنماید و نه کوچکی احترام بزرگی را بنماید، در آنوقت است که خداوند از نسل آن دو برانگیزاند کسی را که قلعه ها و حصارهای ضلالت را فتح کند و دل های غلاف شده در گمراهی را بیرون آورد.

او در آخر الزمان به امور دین خدا قیام کند همچنانکه من در اول زمان برای دین خدا قیام کردم، و دنیا را پر از عدل و داد کند همچنانکه پر از جور و ستم شده است. ای فاطمه! گریه نکن و غمگین مباش، خداوند به تو از من مهربانتر و رؤف تر است به علت آنکه منزلت تو را نسبت به من می داند و از موقعیت تو در دل من آگاه است.

خداوند تو را به شوهری تزویج نموده که از نقطه نظر حسب شریفترین اهل بیت توست، و از جهت منصب و منزلت بزرگوarter، و از جهت مراعات به رعیت رحیم تر،

و در مقام تقسیم حقوق عادلتر، و در وقت قضاوت و حکم بصیرتر و داناتر است. و من از خدای خودم درخواست نمودم که اولین کسی را که به من ملحق کند از اهل بیت من تو باشی.

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: چون رسول خدا رحلت کرد فاطمه بعد از او بیش از هفتاد و پنج روز زیست نمود و خداوند او را به پیغمبر گرامش ملحق فرمود.<sup>۱</sup>

و سپس گنجی گوید: این حدیث را به همین صورت و کیفیت صاحب «حلیة الاولیاء» در کتاب خود که مترجم به ذکر نعت مهدی است ذکر کرده است، و طبرانی شیخ اهل الصنعة در «معجم کبیر» خود نیز ذکر نموده است.

باری این حدیث را نیز ابن حجر هیثمی در «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۶۵ آورده است. و باید دانست که به اصطلاح اهل علم و اهل جرح و تعدیل این حدیث شریف حدیث صحیح است چون طبرانی در «معجم کبیر» خود آورده و این امر معلوم و واضح است، و خود طبرانی نیز تصریح نموده که در «معجم کبیر» خود فقط احادیث صحیحه را به اصطلاح خود جمع کرده است، و بنابر این وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام به تنهایی با این حدیث ثابت می شود، و اگر فرضاً غیر از این حدیث نص بر وصایت نداشتیم فقط این حدیث برای اثبات وصایت کافی بود، چون در این حدیث حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تصریح می کنند که علی بن ابیطالب وصی ایشان است و او خیرالاولیاء است یعنی بهترین اوصیای انبیای گذشته از آدم ابوالبشر تا عیسی بن مریم. و معلوم است که این وصایت در امور شخصیّه نیست بلکه راجع به شئون نبوت و خلافت و زمامداری مسلمین از هر جهت خواهد بود. بنابراین این حدیث شریف که از نقطه نظر متن صراحت بر وصایت دارد و از نقطه نظر سند بسیار قوی است از جمله ادلّه وصایت علی بن ابی طالب محسوب می گردد.

و نیز خوارزمی «در مناقب» خود ص ۶۷ با سند خود از اعمش از ابن ربیع از ابویوب انصاری روایت نموده است که: **إِنَّ النَّبِيَّ مَرَضَ مَرَضَهُ فَأَتَتْهُ فَاطِمَةُ - الزَّهْرَاءُ علیها السلام تَعُوذُهُ ، فَلَمَّارَاتُ مَا بَرَسُوا لَللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْجَهْدِ وَالضَّعْفِ اسْتَعْبَرَتْ**

۱- «علی و الوصیة» ص ۲۱۵-۲۱۷.

فَبَكَتَ حَتَّى سَالَ دَمْعُهَا عَلَى خَدَيْهَا، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّ لِكِرَامَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَيَّالِكِزِ وَجَكَ مَنْ هُوَ أَقْدَمُهُمْ سِلْمًا، وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، وَ أَعْظَمُهُمْ حِلْمًا، إِنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَأَخْتَارَنِي مِنْهُمْ فَبِعَثْنِي نَبِيًّا مُرْسَلًا، ثُمَّ أَطَّلَعَ أَطْلَاعَةً فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَكَ، فَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أُزَوِّجَكَ إِيَّاهُ وَ اتَّخِذْهُ وَصِيًّا وَ أَخَاً.

«چون مرض رسول خدا واقع شد فاطمه علیها السلام برای عیادت پدر آمد. چون حال ضعف و سنگینی مرض پدر را مشاهده کرد حالش متغیر شد و گریه کرد، و دانه‌های اشک بر دو گونه‌اش جاری شد.

حضرت رسول الله گفتند: ای فاطمه! از کرامت‌های خداوند عز و جلّ بر تو این است که تو را تزویج کرده با کسی که اسلامش از همه سابق‌تر و علمش افزون‌تر، و حلمش بیشتر است. خداوند چون در وهله اول نظری بر بسیط خاک افکند مرا برگزید و به رسالت مبعوث فرمود، و چون بار دیگر نظری بیفکند شوهر تو را از تمام روی زمین انتخاب فرمود، و به من وحی فرستاد که تو را با او تزویج کنم، و او را وصی و برادر خود قرار دهم».

این حدیث را در «ینابیع المودة» ص ۸۱ از خواری می با اندک اختلافی نقل کرده است و سپس گوید: وَ زَادَ ابْنُ الْمَغَازِلِيِّ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أُعْطِينَا سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ وَ لَا يُدْرِكُهَا أَحَدٌ مِنَ الْأَخْرِيِّينَ. مِنَّا أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ أَبُوكَ، وَ وَصِيْنَا خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ هُوَ بَعْلُكَ، وَ شَهِيدُنَا خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَ هُوَ حَمْرَةُ عَمِّكَ، وَ مِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَ هُوَ جَعْفَرُ ابْنِ عَمِّكَ، وَ مِنَّا سِبْطَانٌ وَ سَيِّدَا شُبَّانِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ابْنَاكَ. وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ يُصَلِّي عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ خَلْفَهُ فَهُوَ مِنْ وَلَدِكَ.

ابن مغزالی علاوه بر فقراتی که از خواری می نقل شد به دنبال آن گوید که: رسول خدا فرمود: «ای فاطمه! ما اهل بیت به هفت خصلت که به هیچ کس قبل از ما از اولین داده نشده، و هیچ کس از آخرین نیز نمی‌تواند آنها را فرا گیرد مورد عنایت خدا واقع شده‌ایم.

از ماست با فضیلت‌ترین پیمبران و آن پدر توست، و وصی ما بهترین اوصیا است و او شوهر توست، و شهید ما بهترین شهدا است، و او حمزه عموی توست، و از ماست کسیکه دو بال دارد و با آنها به هر نقطه از بهشت که خواهد پرواز می‌کند و او

جعفر فرزند عموی توس، و از ماست دوسبط و دو سیّد جوانان اهل بهشت و آن دو پسران تواند.

سوگند به آن خدائی که جان من در دست اوست مهدی این امت که عیسی بن مریم در پشت او نماز گزارد از اولاد توست». و سپس گوید: و زاد الحموینی: **يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا بَعْدَ مَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا. يَا فَاطِمَةُ لَا تَحْزَنِي وَ لَا تَبْكِي فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْحَمُ بِكَ وَ أَرَأْفُ عَلَيْكَ مِنِّي وَ ذَلِكَ لِمَكَانِكَ وَ مَوْعِعِكَ مِن قَلْبِي. قَدْ زَوْجَكَ اللَّهُ زَوْجًا وَ هُوَ أَعْظَمُهُمْ حَسَبًا، وَ أَكْرَمُهُمْ نَسَبًا، وَ أَرْحَمُهُمْ بِالرَّعِيَّةِ، وَ أَعْدَلُهُمْ بِالسُّوِّيَّةِ، وَ أَبْصَرُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ.**

حموینی بعد از این روایتی که از ابن مغازلی نقل شد فقراتی را اضافه کرده است، و آن این است که: مهدی زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد. ای فاطمه محزون مباش و گریه مکن خداوند عزّ و جلّ از من به تو رحیم تر و مهربان تر است و این به جهت مکانت و منزلت توست نسبت به من و موقعیت توست در قلب من. خداوند به تو شوهری عنایت کرده است که حسّش از همه بزرگتر، و نسبش عالی تر، و با رعایا و توده مردم مهربان تر، و در تقسیم اموال و حقوق عادل تر، و در حکم و قضاوت عالم تر و داناتر است.»

و مخفی نباشد که مجموع مضامین فقرات روایت خوارزمی و ابن مغازلی و حموینی که اخیراً نقل نمودیم همان مضمون روایت گنجی شافعی است که با دو سند خود از علی هلالی از پدرش (علی) با مختصر اختلافی روایت نموده است، و طبرانی در «معجم کبیر» خود آورده است.

و نیز مخفی نباشد که ابن المغازلی حدیثی دیگر قریب به همین مضامین روایت می کند. در «ینایع المودة» ص ۴۳۶ گوید: و ذکر ما فی «المناقب» لابن المغازلی عن ابي ايوب الانصاري - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله مَرَضَ فَآتَتْهُ فَاطِمَةُ - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - وَ بَكَتُ فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّ لِكِرَامَةِ اللهِ إِيَّاكَ وَ جَكَ مِنْ هُوَ أَقْدَمُهُمْ سِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَاخْتَارَنِي مِنْهُمْ فَجَعَلَنِي نَبِيًّا مُرْسَلًا، ثُمَّ أَطَّلَعَ أَطْلَاعَةً ثَانِيَةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَكَ فَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَرْجُوهُ إِيَّاكَ وَ اتَّخَذَهُ وَصِيًّا. يَا فَاطِمَةُ مِثْلَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ أَبُوكَ، وَ مِثْلَ خَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ وَ هُوَ بَعْلُكَ، وَ مِثْلَ خَيْرِ الشُّهَدَاءِ وَ هُوَ حَمْرَةُ عَمِّ أَبِيكَ، وَ مِثْلَ مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَ وَ هُوَ

جَعْفَرُ ابْنُ عَمِّ أَبِيكَ، وَ مِمَّا سَبَطَا هَذِهِ الْأُمَّةَ وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ هُمَا ابْنَاكَ. وَ الَّذِي تَفْسِي بِيَدِهِ مِمَّا مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةَ وَ هُوَ مِنْ وَ لَدِكَ.

و پس از آنکه این روایت را قندوزی از ابن المغازلی نقل می کند گوید که: همچنین حموینی در «فرائد السمطين» این حدیث را تخریح کرده است.

و نیز در «ینابیع المودة» ص ۴۳۴ قندوزی حنفی از عبایه بن ربعی از ابی ایوب انصاری روایت می کند که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِفَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: مِمَّا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ أَبُوكَ، وَ مِمَّا خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ هُوَ بَعْلُكَ وَ مِمَّا خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَ هُوَ عَمُّ أَبِيكَ حَمْرَةً، وَ مِمَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَ هُوَ ابْنُ عَمِّ أَبِيكَ جَعْفَرُ، وَ مِمَّا سَبَطَا هَذِهِ الْأُمَّةَ وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ هُمَا ابْنَاكَ، وَ مِمَّا الْمَهْدِيُّ وَ هُوَ مِنْ وَ لَدِكَ.

و سپس گوید: طبرانی در «اوسط» این حدیث را تخریح کرده است.

و نیز ابن صبَّاح مالکی در «الفصول المهممة» ص ۲۷۸ طبع نجف روایت مفصَّلی را که در غالب عبارات مشابه روایت مفصَّلی است که از گنجی شافعی نقل کردیم روایت می کند و در آنجا نیز رسول خدا به فاطمه می فرماید: وَ وَصَيْنَا خَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ وَ هُوَ بَعْلُكَ.

و نیز مولی علی متقی حنفی در «کنز العمال» ج ۶ ص ۱۵۳ حدیث شماره ۲۵۴۱ گوید: أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ فِي «الْمُعْجَمِ الْكَبِيرِ»: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِابْنَتَيْهِ فَاطِمَةَ: أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ أَبَاكَ فَبَعَثَهُ نَبِيًّا، ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَ بَعْلُكَ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأَنْكَحْتُهُ إِيَّاكَ وَ أَخَذْتُهُ وَصِيًّا؟!

و این حدیث بعینه مانند حدیثی است که گنجی شافعی در «کفایة الطالب» ص ۱۶۱ تحت عنوان «تخصیص علی بكونه من المختارين عند رب العالمين» با اسناد خود از اعمش از عبایه بن ربعی از ابی ایوب انصاری نقل می کند و در لفظ با آن حدیث هیچ تفاوت ندارد مگر در یک کلمه و آنکه لفظ لا بُتَّه در این حدیث هست و در آنجا نیست. در اینجا گوید: قَالَ لِابْنَتَيْهِ فَاطِمَةَ وَ در آنجا گوید: قَالَ لِفَاطِمَةَ.

و بالجمله این حدیث شریف که از بزرگان علمای تسنن نقل نمودیم با وجودی که در بعضی از فقرات آن با یکدیگر فی الجمله اختلافی بود ولی همه آنها دراینکه امیرالمؤمنین علیه السلام وصی رسول خدا است، یا آنکه خیرالوصیاء است، مشترک بوده و

مقام وصایت آن حضرت در تمام این روایات صراحتاً ذکر شده است. و چون طبرانی در «معجم کبیر» خود آورده است و به اصطلاح خود فقط احادیث صحیحه را در آنجا آورده است، لذا در صحّت سند این حدیث هیچ جای شبهه و تردید نیست. بنابراین نباید به گفتار سیوطی یا مولی علی متقی در تضعیف عبایة بن ربیع که او را شیعی غالی شمرده، و بدین جهت قول او را مقبول نمی‌دانند توجهی نمود چون عبایة بن ربیع شیعه غالی نیست بلکه شیعه معتدل الحال و از موالین اهل بیت است و بسیار مرد بزرگی بوده و امامت حرم را داشته است، و در کتب رجال از او مدح شده است. لکن چون غالباً روایاتی که از او نقل شده است راجع به فضائل اهل بیت و خلافت بلا فصل و وصایت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام است، و این معنی منافات با اصول مذهب اهل تسنن دارد، لذا مانند مولی علی متقی و جلال الدین سیوطی به اتهام غلو در تشیع، احادیث او را مقبول نمی‌دانند. هیچ یک از روایاتی که عبایة بن ربیع نقل نموده است در آن جنبه غلو نیست و این اتهام بی‌جاست و جهتش معلوم است. باری اینها روایاتی بود راجع به کلام رسول خدا به دخترش فاطمه در مرض موت نسبت به وصایت علی بن ابی طالب.

و اما در غیر مرض موت نیز خوارزمی در کتاب «مقتل الحسین» طبع نجف ج ۱ ص ۶۷ روایتی را نقل می‌کند، و در آنجا دارد که: **فَاخْتَارَ مِنْهُمْ زَوْجَكَ عَلِيًّا فَجَعَلَهُ لِي أَخًا وَ وَصِيًّا.**

و نیز در همین کتاب در ج ۱ ص ۹۶ ضمن حدیث معراجیه، رسول خدا به ابی سعید خدری می‌فرماید که: **خداوند خطاب نموده: يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ أَفْضَلُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيًّا أَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ.**

«ای محمد تو با فضیلت‌ترین پیغمبرانی و علی بن ابی طالب با فضیلت‌ترین اوصیای پیغمبران است.»

و دیگر روایاتی است که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نموده‌اند که فرمود: هر کس که ستاره خاصی در منزل او خم شود و در آنجا فرود آید او وصی من است. همه منتظر بودند که آن ستاره در منزل آنها فرود آید، و بالأخص عباس بن عبدالمطلب انتظارش بیشتر بود لکن آن ستاره در خانه علی بن ابی طالب فرود آمده و خم شد.

باید دانست که مراد از ستاره، نوری بود خاص به شکل ستاره که مورد رؤیت همگان واقع شد، کما آنکه بعضی از ارباب سلوک در بدایت امر، انواری را به شکل ستارگان مشاهده می‌کنند.

این روایات را جمع کثیری از علماء امامیه از علماء عامه در کتب مؤلفه خود از تفسیر و حدیث و تاریخ آورده‌اند.

از جمله علامه بحرانی در «غایة المرام» در ص ۴۰۹ دو حدیث از عامه و در ص ۴۰۹ تا ۴۱۱ یازده حدیث از خاصه در این موضوع آورده است.

ابن المغازلی علی بن محمد شافعی در این موضوع دو حدیث آورده است. اول - حدیثی است که با اسناد خود از انس بن مالک در «مناقب» خود ذکر کرده است و علامه بحرانی نیز در «غایة المرام» ص ۴۰۹ عین این حدیث را از او روایت کرده است. عَنْ أَنَسٍ قَالَ: أَتَقَضُّ كَوْكَبٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَتَقَضَّ هَذَا النَّجْمُ فِي دَارِهِ فَهُوَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي، فَتَنْظُرُوا فَإِذَا هُوَ قَدْ أَتَقَضَّ فِي مَنْزِلِ عَلِيٍّ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ \* مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ \* وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ».

نزول ستاره داله  
بروصایت درخانه  
امیرالمؤمنین

«انس گوید: ستاره‌ای در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خم می‌شد، (یعنی به شکل خط نورانی در حرکت بود). حضرت رسول الله فرمودند: هر کس که این ستاره در خانه او خم شود او بعد از من جانشین من خواهد بود. چون مردم نگریستند، دیدند آن ستاره در منزل علی بن ابی طالب فرود آمد. و خداوند تعالی این آیه را فرستاد: «سوگند به آن ستاره درخشان هنگامی که فرود آمد، که صاحب شما گمراه نگشته و اغواء نشده است، و از روی هوای نفس تکلم نمی‌کند (و راجع به خلافت و وصایت ابن عم خود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از نزد خود چیزی نمی‌گوید)، تمام گفتار او وحیی است که از جانب حضرت رب العزة به او وحی گردیده است.»

دوم - حدیثی است که ابن المغازلی نیز در «مناقب» خود با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده است. عین این حدیث را با همین اسناد و همین عبارات گنجی شافعی در «کفایة الطالب» ص ۱۳۱ روایت نموده است، و نیز ابن عساکر در «تاریخ کبیر دمشق» در مجلّدی اختصاص به فضائل امیرالمؤمنین

علی بن ابیطالب دارد و این نسخه هنوز طبع نشده و در کتابخانه‌های مهم جهان موجود است و از روی نسخه خطی که در مکتبه ظاهریه دمشق عکسبرداری شده و فعلاً در کتابخانه امیرالمؤمنین در نجف اشرف مضبوط است در ورقه ۱۰۱ با اسناد خود از ابی غالب بن بناء از ابن عباس روایت نموده است، و علامه بحرانی در ص ۴۰۹ از «غایة المرام» نیز از ابن المغازلی روایت می‌کند، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ فِئِيَّةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِذَا انْقَضَ كَوْكَبٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ انْقَضَ هَذَا النَّجْمُ فِي مَنْزِلِهِ فَهُوَ الْوَصِيُّ مِنْ بَعْدِي. فَقَامَ فِئِيَّةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَتَنظَرُوا فَإِذَا الْكَوْكَبُ قَدْ انْقَضَ فِي مَنْزِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ غَوَيْتَ فِي حُبِّ عَلِيٍّ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَى \* مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى - إِلَى قَوْلِهِ: - بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى».

«ابن عباس گوید: من با گروهی از جوانان بنی هاشم در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که ناگهان ستاره‌ای بسیار نورانی حرکت نموده و می‌خواست خم گردد. رسول خدا فرمود: این ستاره در منزل هر کس فرود آید و خم شود او بعد از من وصی من خواهد بود. جماعتی از آن جوانان هاشمی برخاستند که بنگرند ستاره در خانه که خم می‌شود، دیدند که در منزل علی بن ابیطالب فرود آمده و پنهان شد. گفتند: ای رسول خدا درباره محبت به علی بن ابیطالب مفتون شدی و به ضلال و غوایت افتادی. خداوند این آیه را فرو فرستاد که: «سوگند به آن ستاره‌ای که فرود آمد صاحب شما گمراه نشده و به غوایت در نیفتاده است - تا قول خدای تعالی که - اوست در افق بلند و عالی».

این آیات در شأن نزول ستاره در خانه علی به عنوان معرفی غیبی وصایت و خلافت بوده است.

و نیز شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» ص ۲۳۹ و شیخ عبیدالله حنفی در کتاب خود «أرجح المطالب» طبع پاکستان غربی ص ۷۲ از ابن عباس روایت کرده‌اند که قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا بِمَكَّةَ مَعَ طَائِفَةٍ مِنْ شُبَّانِ قُرَيْشٍ وَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا انْقَضَ نَجْمٌ فَقَالَ صلی الله علیه و آله: مَنْ انْقَضَ هَذَا النَّجْمُ فِي مَنْزِلِهِ فَهُوَ وَصِيِّي مِنْ بَعْدِي. فَتَنظَرُوا وَ قَدِ انْقَضَ فِي مَنْزِلِ عَلِيٍّ، فَقَالُوا: قَدْ ضَلَّتْ بِلْعَلِّي، فَتَنَزَلَتْ: «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَى \* مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى».

«ابن عباس گوید: ما با جوانانی از بنی هاشم در مکه نشسته بودیم و در میان



ما رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در آن وقت ستاره‌ای برای فرود آمدن و خم شدن حرکت کرد، حضرت فرمود: این ستاره در منزل هر کس خم شود بعد از من وصی من خواهد بود. در این حال بنی‌هاشم پیا برخواستند و چون نگریستند، دیدند که در منزل علی فرود آمد. گفتند: ای رسول خدا درباره علی به ضلالت افتاده‌ای! آیه نازل شد: «سوگند به آن ستاره در حال فرود آمدنش که صاحب شما گمراه نشده و به ضلالت در نیفتاده است».

دیگر یک سلسله روایاتی است که دلالت دارد بر آنکه اوصیای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خلفای آنحضرت دوازده نفرند. اول آنها حضرت علی بن ابیطالب و آخر آنها حضرت مهدی قائم آل محمد می‌باشد. این روایات بسیار زیاد است و با اسناد مختلفی نقل شده است و بزرگان از محدثین شیعه و سنی در کتب خود ضبط و ثبت نموده‌اند. و ما به عنوان نمونه چند حدیث از طریق عامه نقل می‌کنیم.

روایات داله بر  
وصایت امیرالمؤمنین  
و فرزندان آنحضرت

اول - حموینی شافعی در اواخر جزء دوم «فرائد السّمطین»  
با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند که: قَالَ  
رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ إِمَامٌ أُمَّتِي  
وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي، وَ مِنْ وَ لَدِهِ الْقَائِمُ الْمُتَنْظَرُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ  
جَوْرًا وَ ظُلْمًا. وَ الَّذِي بَعَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَيَّ الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ  
لَا عَزَّ مِنْ الْكِبْرِيَّتِ الْأَحْمَرِ. فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِقَائِمِ  
مِنْ وَ لَدِكَ غَيْبَةٌ؟ قَالَ: أَيْ وَ رَبِّي لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكُافِرِينَ. يَا جَابِرُ إِنَّ  
هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، عَلْتَهُ مَطْوِيَةٌ عَنْ عِبَادِهِ، فَإِيَّاكَ وَ الشَّكَّ فَإِنَّ الشَّكَّ  
فِي أَمْرِ اللَّهِ كُفْرٌ.

«ابن عباس گوید: حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: بدرستی که علی بن ابیطالب امام امت من است و جانشین من است بعد از من بر امت من، و از فرزند اوست قائم منتظری که زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از جور و ستم پر شده

۱- در این حدیث کلمه «علت» که در لغت به معنای بیماری است و پس از پیدایش کلام و فلسفه به معنای مصطلح امروزی درآمده، وارد شده و به همین معنای مصطلح هم «سبب» آمده است. ممکن است گفته شود که این دلیل برمجمول بودن حدیث است مگر آنکه گفته شود نقل به معنا شده است و گرنه بعید است لفظی که در آن وقت از آن معنای دیگری می‌فهمیده‌اند به معنای متداول امروز استعمال شده باشد.

باشد. سوگند به آن خدائی که مرا به حق برانگیخته و بشیر و نذیر قرار داده است، افرادی که در قول به امامت او در زمان غیبتش ثابت بوده باشند از کبریت احمر نایاب ترند.

جابر بن عبدالله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا آیا برای قائم از اولاد شما مگر غیبتی هست؟ فرمودند: آری، سوگند به خدای من که غیبتی هست برای آنکه خداوند مردم را بیازماید و مؤمنین را پاک و خالص گردانیده و کافران را نابود و تباہ سازد. ای جابر این امری از امر خداست و سرّی است از اسرار خدا که علتش را از عقول بندگانش پنهان داشته است. مبدا در غیبت او شکی در دلت راه یابد، که شک در امر خدا کفر است».

دوم - علامه حموینی شافعی در «فرائد السمّطین» ج ۱ باب ۵ با اسناد خود از حسن بن خالد، از علی بن موسی الرضا، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است، و نیز علامه بحرانی در «غایة المرام» ص ۳۵ عین این روایت را با همین سند و متن از حموینی آورده است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِدِينِي وَ يَرْكَبَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ بَعْدِي فَلْيَقْتَدِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ، وَ لِيُعَادِ عَدُوَّهُ، وَ لِيُوَالِ وَلِيَّهُ، فَإِنَّهُ وَصِيٌّ وَ خَلِيفَتِي عَلَيَّ فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ وَفَاتِي، وَ هُوَ إِمَامُ كُلِّ مُسْلِمٍ، وَ أَمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؛ قَوْلُهُ قَوْلِي، وَ أَمْرُهُ أَمْرِي، وَ نَهْيُهُ نَهْيِي، وَ تَابِعُهُ تَابِعِي، وَ نَاصِرُهُ نَاصِرِي، وَ خَاذِلُهُ خَاذِلِي. ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله: مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا بَعْدِي لَمْ يَرِنِّي وَ لَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ خَالَفَ عَلِيًّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ جَعَلَ مَأْوَاهُ النَّارَ، وَ مَنْ خَذَلَ عَلِيًّا خَذَلَهُ اللَّهُ يَوْمَ يُعْرَضُ عَلَيْهِ، وَ مَنْ نَصَرَ عَلِيًّا نَصَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ يُلْقَاهُ، وَ لَقَنَهُ حُجَّتَهُ عِنْدَ الْمَسْأَلَةِ. ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله: وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ إِمَامَا أُمَّتِي بَعْدَ أَبِيهِمَا وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أُمَّهُمَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ أَبُوهُمَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَ مِنْ وَ لَدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةُ أَيْمَةٍ تَسَعُهُمُ الْقَائِمُ مِنْ وَ لَدِي، طَاعَتْهُمْ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي، إِلَى اللَّهِ أَشْكُو الْمُتَكِرِينَ لِفَضْلِهِمْ وَ الْمُضِيعِينَ لِحُرْمَتِهِمْ بَعْدِي، وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ نَاصِرًا لِعِرَّتِي وَ أَيْمَةَ أُمَّتِي، وَ مُنْتَقِمًا مِنَ الْجَاغِدِينَ حَقَّهُمْ «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيْ مُنْقَلِبٍ يَنْقَلِبُونَ».

«حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که دوست دارد به دین من چنگ زند و بعد از رحلت من در کشتی نجات سوار شود، باید به علی بن ابیطالب اقتدا نموده و از او پیروی کند، با دشمنان او دشمن و با دوستان او دوست باشد،

چون او وصی من است و جانشین من بر امت من، چه در زمان حیات من و چه بعد از مرگ من. اوست امام هر مسلمان و امیر هر مؤمنی بعد از من. گفتار او گفتار من است، امر او امر من است و نهی او نهی من است و پیرو او پیرو من است و یار او یار من و بی‌اعتنای به او بی‌اعتنای به من است.

سپس حضرت فرمود: کسیکه بعد از من از علی مفارقت کند در روز قیامت نه من او را می‌بینم و نه او مرا خواهد دید. و کسیکه با علی مخالفت کند، خداوند بهشت را بر او حرام گردانیده است، و جای او را در آتش قرار خواهد داد. و کسی که علی را تنها گذارد و دست از یاری و نصرت او بردارد، خداوند در روز عرض او را مخدول و تنها خواهد گذاشت. و کسی که علی را یاری کند خداوند در روز ملاقات او را یاری خواهد فرمود، و حجت او را بدو تلقین خواهد نمود.

و سپس فرمود: حسن و حسین دو امام و پیشوا بر امت من بعد از پدرشان خواهند بود، و آنها دو سید و سالار جوانان اهل بهشت‌اند، و مادر آنها سیده زنان عالمیانست، و پدر آنها سید و بزرگ اوصیای پیغمبرانست، و از اولاد حسین نه نفر ائمه و پیشوایان امت خواهند بود، و نهمین از آنان قائم آنهاست از اولاد من، پیروی از آنها پیروی از من است و معصیت آنها معصیت و تمرّد از من است. من گله و شکایت خود را درباره منکرین فضیلت آنها به خدای خود می‌برم و از ضایع کنندگان حرمت آنها به پروردگار خود شکوه می‌کنم. و خداوند برای عترت من و امامان امت من خوب ولی و ناصری است، و از انکار کنندگان حقوق آنها خوب انتقام گیرنده‌ای است. «وبه زودی مردم ستمکار خواهند دانست که چه مآل و سرانجامی خواهند داشت».

سوّم - روایتی است که حموینی نیز در آخر جزء دوّم از «فرائد السمطين» با اسناد خود از سعید بن جبیر از عبدالله بن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است، و علامه بحرانی نیز در ص ۴۳ و ص ۶۹۲ از «غایة المرام» از او روایت نموده است.

قال ابن عباس: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي لِأَنَا عَشْرًا، وَلَهُمْ أَحْيَىٰ وَآخِرُهُمْ وَكَذَى، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْوَكُ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. قِيلَ: فَمَنْ وَكَذَى؟ قَالَ: الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَظُلْمًا. وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ

بَشِيرًا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ  
فَيَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ فَيُصَلِّي خَلْفَهُ، وَتَشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَيَبْلُغُ سُلْطَانُهُ  
الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ.

«ابن عباس گوید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: حَقّاً که جانشینان من بعد از من و اوصیای من دوازده نفرند، اول آنها برادر من است و آخرین آنها فرزند من است. سؤال کردند: یا رسول الله برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب. گفته شد: پس فرزند شما کیست؟ فرمود: مهدی، همان کسی که زمین را از عدل و داد پر کند همچنان که از جور و ستم پر شده باشد. سوگند به آن خدائی که مرا به حق بشیر و نذیر قرار داده است اگر از عمر دنیا نماند مگر یک روز خداوند آن روز را آنقدر طولانی خواهد نمود تا آنکه فرزند من مهدی خروج کند و روح الله عیسی ابن مریم از آسمان پائین آید و در پشت سر او نماز گزارد، و زمین به نور پروردگار خود درخشان و نورانی گردد، و سیطره مهدی شرق و غرب عالم را فرا گیرد.»

چهارم - حدیثی است که شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع المودّة» ص ۴۴۷ از حموینی شافعی در «فرائد السّمطين» روایت کرده است گوید: وَفِي هَذَا الْكِتَابِ يَعْنِي فِي «فَرَايِدِ السَّمْطِينَ» عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ خَلْفَائِي وَأَوْصِيَاءِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي لَأَثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ وَأَخْرَهُمْ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ، فَيَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ فَيُصَلِّي خَلْفَ الْمَهْدِيِّ، وَتَشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَيَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ.

«ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جانشینان من و اوصیای من و حجتهای الهی بعد از من بر مردم دوازده نفرند اول ایشان علی است و آخر ایشان فرزند من مهدی است. عیسی ابن مریم روح الله از آسمان پائین آید و در پشت سر مهدی نماز گزارد، و زمین به نور پروردگار خود روشن و تابناک گردد، و قدرت و سیطره او مشرق و مغرب عالم را احاطه کند.»

پنجم - آنکه در «فرائد السّمطين» حموینی با اسناد خود از ابان بن ابی عیّاش از سلیم بن قیس هلالی از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کند که: آنحضرت روزی در مسجد مدینه در زمان خلافت عثمان راجع به فضائل و مناقب خود در حضور جماعت کثیری از مهاجرین و انصار مُنَاصَرٌ فرموده و از آنها

اقرار و اعتراف گرفت.

از جمله فرمود: فَأَشَدُّكُمْ اللَّهُ أَعْلَمُونَ حَيْثُ تَزَكْتُمْ: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» - السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»، سُئِلَ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ فَخَرًّا لِأَنْبِيَائِهِ وَأَوْصِيَاءِهِمْ، فَأَنَا أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَعَلَى بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَصِيِّ أَفْضَلِ الْأَوْصِيَاءِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

«فرمود شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید در وقتی که آیه شریفه «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» نازل شد و آیه شریفه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» نازل شد راجع به معنی و شأن نزول آن از رسول خدا سؤال شد حضرت فرمود: خداوند این آیات را بر ما و در شأن ما به جهت فخر بر انبیاء خود و فخر بر اوصیای آنها نازل فرموده است. و من افضل انبیای خدا و فرستادگان خدا هستم، و علی بن ابیطالب وصی من افضل اوصیای پیمبران است؟ همگی گفتند: آری - بار پروردگارا - می‌دانیم.»

و از جمله فرمود: که آیا می‌دانید رسول خدا در یوم غدیر خطبه خواند و فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ أَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: قُمْ يَا عَلِيُّ، فَقُمْتُ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. فَقَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَاؤُهُ مَاذَا؟ فَقَالَ: وَلَاؤُ كَوْلَائِي، مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَى أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»، فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى تَمَامِ بُرُوتِي وَتَمَامِ دِينِ اللَّهِ وَوَلَايَةِ عَلِيٍّ بَعْدِي. فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَاتُ خَاصَّةٌ فِي عَلِيٍّ؟ قَالَ: بَلَى، فِيهِ وَفِي أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، قَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ: بَيَّنَّهُمْ لَنَا، قَالَ: عَلِيُّ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَوَصِيِّ وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ تَسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ ابْنِي الْحُسَيْنِ، وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، الْقُرْآنُ مَعَهُمْ، وَهُمْ مَعَ الْقُرْآنِ، لَا يُفَارِقُوهُ وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ؟ فَقَالُوا: كُلُّهُمْ: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ وَشَهِدْنَا كَمَا قُلْتَ سَوَاءً، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ حَفِظْنَا جُلًّا مَا قُلْتَ وَ لَمْ نَحْفَظْ كُلَّهُ وَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ حَفِظُوا أَحْيَارُنَا وَ أَفْضَلُنَا، فَقَالَ عَلِيُّ ﷺ: لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَسْتَوُونَ فِي الْحِفْظِ.

«رسول خدا در خطبه فرمود: ای مردم آیا می‌دانید که خداوند عز و جل

مولای من، و من مولای مؤمنان هستم و از خود آنها به آنها ولایت من به نفوس آنها بیشتر است؟ در جواب گفتند: بلی ای رسول خدا. پیغمبر فرمود: بایست ای علی پس من ایستادم و فرمود: هر کسی که من مولای او هستم علی مولای اوست. خداوندا دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد.

پس سلمان برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! علی چه قسم ولایتی بر ما دارد؟ فرمود: ولایتی مانند ولایت من بر شما. هر کسی که من به نفس او ولایتی از خودش قوی تر است پس ولایت علی به او قوی تر است از ولایت او به خود او، و در آن حال خداوند این آیه را فرستاد «امروز من دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم، و امروز پسندیدم که دین اسلام دین شما باشد». پس رسول خدا تکبیر گفت، و گفت: الله اکبر بر آنکه نبوت مرا تمام کرد و دین خود را تمام نمود و علی را به ولایت مطلقه برای مردم پس از من معین فرمود. ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: ای پیغمبر خدا آیا این آیات در خصوص علی بن ابیطالب نازل شده است؟ فرمود: بلی درباره او و سایر اوصیای من تا روز باز پسین. گفتند: ای رسول خدا آن اوصیاء را برای ما بیان بنما. فرمود: علی بن ابی طالب برادر من و وزیر من و وارث من و وصی من و جانشین من در امت من و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من، پس از او فرزندم حسن، و پس از او حسین، و سپس نه نفر از اولاد فرزندم حسین یکی پس از دیگری خواهند بود. قرآن با آنهاست و آنان با قرآنند، قرآن از آنها جدا نخواهد شد و آنان نیز از قرآن جدا نخواهند شد، تا هر دو با یکدیگر در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند؟ همگی گفتند: آری - خدایا - ما این مطالب را از رسول خدا شنیده ایم و حفظ کرده ایم و بر آنها گواهی می دهیم که بدون کم و کاست پیامبر بزرگوار بیان فرموده است، و بعضی گفتند: قسمت عمده آنچه را که بیان کردی ما از رسول خدا به خاطر داریم ولی بعضی از آنها فراموش کرده ایم و این دسته که همه آنها را به خاطر دارند از اختیار و افاضل جمعیت ما هستند».

و از جمله فرمود: **أَشْهَدُكُمْ اللَّهُ أَنْتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ خَطِيبًا لَمْ يَحْطَبْ بَعْدَ ذَلِكَ قَطَلًا: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا**

حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شِبْهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَ: لَا، وَلَكِنْ أَوْصِيائِي مِنْهُمْ، أَوْلَهُمْ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، هُوَ أَوْلَهُمْ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَى الْحَوْضِ، شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّجُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَخُزَّانُ عِلْمِهِ وَمَعَادِنُ حِكْمَتِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ؟ فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ ذَلِكَ.

حضرت امیرالمؤمنین به آن جماعت فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول خدا در آخرین خطبه‌ای که ایراد فرمود، و دیگر پس از آن خطبه‌ای نخواند فرمود: ای مردم من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من‌اند. به آن دو چنگ زیند و در این صورت هیچگاه گمراه نخواهید شد چون خداوند لطیف و خبیر مرا خبر داده و با من پیمان نهاده بر آنکه آن دو هیچگاه از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این حال عمر بن الخطاب به صورت شبه غضب برخاست و گفت: ای رسول خدا آیا عترت تو که از قرآن جدا نمی‌شوند و باید از آنها پیروی نمود تمام اهل بیت تو هستند؟ فرمود: نه، ولكن عترت من خصوص اوصیای من‌اند از آنها. اول آنها برادر من و وزیر من و وارث من و جانشین من در امت من و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است، او اولین فرد از عترت من است و سپس حسن و پس از آن فرزندان حسین و سپس نه فرزندان حسین یکی پس از دیگری خواهند بود تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، آنها گواهان خدا هستند در روی زمین و حجّت خدا هستند بر بندگانش و خزینه‌داران علم خدا و معادن حکمت اویند. کسی که از آنها پیروی کند از خدا پیروی کرده است، و کسی که از آنها تمرّد نماید از خدا تمرّد نموده است؟ همه گفتند: آری ما شهادت می‌دهیم که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین فرمود.»

باری ما این فقرات حدیث مُناشَدَه را از کتاب «علی و الوصیة» نقل کردیم و تمام فقرات آن را در ص ۱۵۷ تا ص ۱۶۳ آن کتاب ذکر کرده است.

باید دانست که امیرالمؤمنین علیه السلام چندین بار مُناشَدَه نموده‌اند، بار اول

پس از رحلت رسول خدا در مسجد پیغمبر بود، بار دیگر پس از مرگ عمر بن الخطاب در مجلس شورا با اصحاب شورا راجع به مقامات و فضائل خود بالأخص مقام وصایت و وزارت و خلافت خود احتجاج فرمود بار دیگر در زمان عثمان در مسجد رسول خدا قبل از ظهر در وقتی که بسیاری از مهاجرین و انصار مجتمع بوده و هر یک در فضیلت شخصی سخن می گفت و آنحضرت ساکت بود، گفتند: ای علی بن ابیطالب شما هیچ سخنی نگفتید؟ آنحضرت شروع به مناشدۀ نمود و مفصلاً از آیات خدا و وقایع زمان رسول خدا استناداً به خطب و فرمایشات رسول خدا فضائل و مناقب خود را بیان فرمود، و اثبات کرد که خلافت اختصاص به آنحضرت داشته و خلفای پیشین، این مقام را غصب نموده اند.

در باره مناشدۀ آنحضرت در زمان عثمان چندین روایت وارد است که هر یک از آنها با دیگری در متن اختلاف دارد.

مهم ترین آنها را علامۀ بحرانی در «غایة المرام» در باب پنجاه و چهارم از ص ۵۴۹ الی ص ۵۵۳ از سلیم بن قیس کوفی، از سلمان فارسی روایت می کند و تمام این روایت را بدون کم و کاست در اصل کتاب طبع نجف به دو فقره تجزیه نموده قسمت اول را از ص ۶۹ الی ص ۷۳ و قسمت دوم را از ص ۷۹ الی ص ۹۲ روایت نموده است. و نیز در کتاب «علی و الوصیة» تحت عنوان حدیث سی و سوم از ص ۷۲ روایت و تا ص ۱۳۰ درباره آن شرح و تفصیل داده است.

و نیز در «غایة المرام» در باب چهاردهم تحت عنوان حدیث دوازدهم در ص ۶۷ و ص ۶۸ روایت نموده است، و ایضاً در همین کتاب در ص ۶۴۲ مختصراً ذکر کرده است.

این حدیث که به نام حدیث مناشدۀ مشهور شده است بسیاری از علمای شیعه و عامه با اسناد خود آن را با سند متصل نقل و در کتب خود ثبت نموده اند، از جمله حموی شافعی در «فرائد السمطین» و دیگر خوارزمی حنفی در «مناقب» خود ص ۲۱۷ و دیگر شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینایع المودة» ص ۱۱۴ و دیگر ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» ص ۷۷ آورده است. و علامۀ بحرانی علاوه بر مواردی که در «غایة المرام» اشاره شد در کتاب دیگر خود که به نام «مناقب» معروف است و با تعلیقاتی از علامۀ شریف عسگری به نام «علی و السنّة» طبع شده است



ذکر نموده است، و در «مناقب» ابن شهر آشوب حدیث مُناشده را تجزیه نموده و به مناسبت هر یک از ابواب و فصول یک جزء از آن را در آن باب ذکر کرده است، در باب وصایت و ولایت آنحضرت در ج ۱ ص ۵۴۲ فقره راجع به وصایت را آورده و گوید: الطَّبْرِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ أَبِي الطُّفَيْلِ أَنَّهُ علیه السلام قَالَ لِأَصْحَابِ الشُّورَى: أَنَا شِدْكُمُ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَصِيًّا غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.

و اما مُناشده‌ای که آنحضرت در مجلس شورا با اصحاب شورا پس از مرگ عمر نمود در کتاب «علی و الوصیة» از ص ۱۲۶ الی ص ۱۳۰ ذکر شده است.

و دیگر سلسله احادیثی است که رسول خدا مردم را امر به پیروی از امیرالمؤمنین علیه السلام می نماید و او را به عنوان وصی لازم الإطاعة معرفی می فرماید. این دسته روایات نیز بسیار زیاد است و ما برای نمونه چند روایت از آنرا بیان می کنیم:

ابن عساکر در «تاریخ کبیر دمشق» در جلد فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام که از روی نسخه خطیه مکتبه ظاهریه دمشق عکسبرداری شده و در مکتبه الامام امیرالمؤمنین العامه در نجف اشرف موجود است در ورقه ۱۱ با اسناد خود از ابن عباس روایت کند که او می گفت: سَتَكُونُ فِتْنَةٌ فَإِنْ أَدْرَكَهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ فَعَلَيْهِ بِخَصْلَتَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَعَلَى بَنِ أَبِيطَالِبٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ - وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِيٍّ - : هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَهُوَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَمَالَ يَعْسُوبُ الظَّالِمِينَ، وَهُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ، وَهُوَ بَابِي الَّذِي أُوتِيَ مِنْهُ، وَهُوَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي.

«ابن عباس می گوید: به زودی فتنه‌ای پدیدار شود هر کدام از شما که مواجه با آن فتنه شد و آن زمان را درک کرد، باید به دو چیز تمسک جوید: کتاب خدا و علی بن ابیطالب، چون من از رسول خدا در حالی که دست علی را گرفته بود شنیدم که می فرمود: این است اولین کسی که به من ایمان آورده است و اولین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه کند، و او فاروق این امت است که بین حق و باطل جدائی اندازد، و او رئیس و سالار مؤمنان است و مال رئیس و سالار ستمگران، و اوست صدیق اکبر، و اوست راه وصول به من، و در ورود به معارف من، و اوست جانشین من بعد از من.»

و در «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۴۳ از ابو رافع روایت کند قال: لَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله غَشِيَ عَلَيْهِ فَأَخَذَتْ بِقَدَمَيْهِ أَقْبَلَهُمَا وَ أَبْكَى، فَأَفَاقَ وَ أَنَا أَقُولُ: مَنْ لِي وَ لَوْلَدِي بَعْدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَرَفَعَ إِلَيَّ رَأْسَهُ وَ قَالَ: اللَّهُ بَعْدِي وَ وَصِيَّيَ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ.

«ابورافع گوید: در روزی که رسول خدا در آن روز رحلت نمود حال بی هوشی بر آنحضرت دست داد، من پاهای آنحضرت را گرفته می‌بوسیدم و می‌گریستم. حضرت به هوش آمد و من با خود می‌گفتم: ای رسول خدا پس از تو که به درد من و فرزندان من برسد؟ حضرت سر خود را به جانب من نمود و فرمود: بعد از من، خدا و وصی من صالح المؤمنین برای توست.»

و در «ینابیع المودة» ص ۲۴۸ از ابن عباس روایت است که گفت: دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لِي: أَبَشِّرُكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَيْدِي سَيِّدِ الْأَوْلِيَيْنِ وَ الْأَخْرِيْنَ وَ الْوَصِيِّينَ عَلَيَّ فَجَعَلَهُ كُفْوَابَتِي، فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَتَّبِعَهُ فَاتَّبِعْهُ.

«ابن عباس گوید: مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند و به من گفت: تو را بشارت می‌دهم که خدای تعالی مرا به سید اولین و آخرین و سید وصیین علی بن ابیطالب مؤید گردانید و او را همتای دختر من قرار داد، پس اگر می‌خواهی بهره‌مند شوی، از او پیروی کن.»

و در «ینابیع المودة» ص ۲۳۹ از انس بن مالک روایت نموده است قال: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَالِسًا مَعَ عَلِيٍّ فَقَالَ: أَنَا وَ هَذَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ خُلِقَهُ. رَوَاهُ صَاحِبُ «الْفَرْدُوسِ» وَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ.

«انس بن مالک می‌گوید که: دیدم رسول خدا با علی نشسته بود و فرمود: من و این (منظور علی بن ابیطالب است) حجت خدا هستیم بر بندگانش.»

باری بحث ما در بیان روایات وارده در وصایت به طول انجامید با آنکه عثری از ائمه این روایات را بیان نکرده‌ایم و سخن را با بیان یک روایتی که از حضرت سیدالشهداء علیه السلام روایت شده است و متضمن فضائل بسیار است خاتمه می‌دهیم.

۱- ممکن است ترجمه چنین باشد: بعد از من خدا برای توست، و وصی من صالح المؤمنین است.

در «ینایع المودة» باب ۴۱ ص ۱۲۳ از «مناقب» خوارزمی از ابوسعید عقیصا، از سیدالشهداء حسین بن علی علیهما السلام، از پدرش روایت کرده است که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَحْوَكُ، أَنَا الْمُصْطَفَى لِلنَّبُوءَةِ وَأَنْتَ الْمُجْتَبَى لِلْإِمَامَةِ. أَنَا أَنْتَ أَبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَأَنْتَ وَصِيٌّ وَوَارِثِي وَأَبُو وَوَلَدِي، أَتِبَاعُكَ أَتِبَاعِي وَأَوْلِيَاؤُكَ أَوْلِيَائِي وَأَعْدَاؤُكَ أَعْدَائِي، وَأَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْحَوْضِ وَصَاحِبِي فِي الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ وَصَاحِبُ لَوَائِي فِي الْآخِرَةِ كَمَا أَنْتَ صَاحِبُ لَوَائِي فِي الدُّنْيَا. لَقَدْ سَعِدَ مَنْ تَوَلَّاكَ وَشَقِيَ مَنْ عَادَاكَ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِكَ وَوَلَايَتِكَ، وَإِنَّ أَهْلَ مَوَدَّتِكَ فِي السَّمَاءِ أَكْثَرُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ. يَا عَلِيُّ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ بَعْدِي، قَوْلُكَ قَوْلِي، أَمْرُكَ أَمْرِي، نَهْيُكَ نَهْيِي، وَطَاعَتُكَ طَاعَتِي، وَمَعْصِيَتُكَ مَعْصِيَتِي، وَحِزْبُكَ حِزْبِي، وَحِزْبِي حِزْبُ اللَّهِ. ثُمَّ قَرَأَ: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».

«امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای علی تو برادر من هستی و من برادر تو هستم، من برای نبوت برگزیده شده‌ام و تو برای امامت انتخاب شده‌ای، من و تو دو پدر این امت هستیم، و تو وصی من هستی و وارث من و پدر فرزندان من، پیروان تو پیروان من و دوستان تو دوستان من و دشمنان تو دشمنان من اند، و تو در کنار حوض کوثر صاحب و رفیق منی، و در مقام محمود صاحب منی، و در آخرت صاحب لوای منی همان طور که در دنیا صاحب لوای من بودی.

حقاً کسیکه ولایت تو را داشته باشد سعید و نیکبخت است و کسیکه دشمنی تو را در دل داشته باشد شقی و تیره‌بخت است. فرشتگان سماوی به واسطه محبت تو و ولایت تو به خدا تقرب جویند. دوستان و اهل مودت با تو در آسمان بیشتر از زمین اند.

ای علی پس از من تو حجّت خدا هستی، گفتار تو گفتار من و امر تو امر من و نهی تو نهی من و پیروی از تو پیروی از من، و مخالفت با تو مخالفت با من است، و حزب تو حزب من، و حزب من حزب خداست، و سپس این آیه را قرائت فرمود: «و کسانی که ولایت خدا و رسول خدا و افرادی را که ایمان آورده باشند در دل داشته باشند (آنها از حزب خدا هستند) و فقط و فقط حزب خدا غالب و پیشرو است».

در این حدیث مبارک مقام امامت و وصایت و خلافت و ابوت را برای

امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرموده است و آنحضرت را قرین و معادل خود از جمیع جهات شمرده است به طوریکه مخالفت و متابعت و امر و نهی او را عین مخالفت و متابعت و امر و نهی خود شمرده و او را مانند خود حجّت روی زمین معرفی نموده است و سعادت و شقاوت را دائر مدار تولّی و تبرّی از آنحضرت قرار داده است، و به طور کلی حضرت امیر المؤمنین را یگانه شاخص و نمونه فردی برای تأسی و پیروی شمرده و اعراض از او را عین تیره بختی و هلاکت قرار داده است. مرحوم سید اسماعیل حمیری گوید:

مَنْ ذَا الَّذِي أَوْصَىٰ إِلَيْهِ مُحَمَّدٌ      يَقْضِي الْعِدَاتِ فَأَنْفَذَ الْأَبْصَاءَ<sup>۱</sup>

و نیز گوید:

وَصِيَ مُحَمَّدٍ وَأَبُو بَنِيهِ      وَأَوْلُ سَاجِدٍ لِلَّهِ صَلَّى<sup>۲</sup>

«چه کسی را پیامبر وصی خود قرار داد، و هم او بود که توانست به سفارشاتش جامه عمل بپوشاند. او وصی پیغمبر و پدر فرزندانش بود، و اولین سجده کننده‌ای بود که برای خدا نماز بجای آورد.»

وَكَانَ قَلْبِي حِينَ يَذُكُرُ أَحْمَدًا      وَوَصِيَ أَحْمَدَ نَيْطَ مَنْ ذِي مِخْلَبِ  
بِذْرَى الْقَوَادِمِ مِنْ جَنَاحِ مُصَعَّدِ      فِي الْجَوِّ أَوْ بِذْرَى جَنَاحِ مُصَوَّبِ  
حَتَّى يَكَادَ مِنَ النَّزَاعِ إِلَيْهِمَا      يُفْرِي الْحِجَابَ عَنِ الضَّلُوعِ الصُّلْبِ<sup>۳</sup>

«و هنگامی که یاد پیغمبر اکرم و وصی او امیر المؤمنین می‌کنم در قلبم چنان حالت سرور و التهایی پدید می‌آید مانند اینکه به بالهای پرنده‌ای آویخته شده و برفراز آسمان به این طرف و آن طرف متمایل می‌شود. تا جائیکه بر این فراز و نشیب

۱- «دیوان حمیری» ص ۵۹ از «اعیان الشیعة» ۱۲: ۲۱۲، و هفت مورد از کتاب «مناقب» تخریح شده است.

۲- «دیوان حمیری» ص ۶۳ از «اعیان الشیعة» ۱۲: ۲۱۴، و از «مناقب» ۲: ۱۳ و ۳: ۵۸ تخریح شده است.

۳- «دیوان حمیری» ص ۱۱۴ در ضمن قصیده معروفه به مذهب از «اعیان الشیعة» و «الکنی و الالقاب» و «طبقات الشعراء» و «مناقب» و «الحيوان» للجاحظ و «كشف الغمة» و بسیاری از مصادر دیگر تخریح شده است. ذری جمع ذرّوة است و بالای هر چیز را گویند، و قوادم جمع قادمة است و آن عبارت است از چهار عدد پر در جلوی بال پرنده و در پشت آنها مناکب است و سپس أباهر و پس از آن خوفی و پس از آن ذنابی چهار تا چهار تا و مجموعاً بیست و چهار پر است.

نزدیک است پرده قلبم پاره گشته و از هم گسسته گردد».

مُحَمَّدٌ خَيْرُ بَنِي غَالِبٍ      وَ بَعْدَهُ إِنْ أَبَى طَالِبٍ  
هَذَا نَبِيٌّ وَ وَصَى لَهُ      وَ يُعْزَلُ الْعَالَمُ فِي جَانِبٍ<sup>۱</sup>

«محمد بهترین فرد از بنی غالب است، و پس از او علی بن ابیطالب می باشد. این است پیامبر و این چنین است وصی او، که آنها در یک طرف و تمام عالم در طرف دیگر قرار دارند».

فَيَقُولَ فِيهِ مُعَلِّناً الْوَرَى      جَهْرًا وَ مَا نَجَى بِهِ إِسْرَارًا  
هَذَا وَصِيَّ فَيْكُمْ وَ حَلِيفَتِي      لَا تَجْهَلُوهُ فَتَرْجِعُوا كُفَّارًا<sup>۲</sup>

«سپس درباره او (امیرالمؤمنین) چنین گفت بهترین فرد از خلائق با صدای رسا، نه مخفیانه و آهسته که: وصی و جانشین من در میان شما اوست، از او روی مگردانید که به کفر باز می گردید».

فَطَوَّيْتُ لِمَنْ أَمْسَى لَأَلِّ مُحَمَّدٍ      وَلِيًّا إِمَامَاهُ شُبَيْرٌ وَ شُبَيْرٌ  
وَ قَبْلَهُمَا وَصِيٌّ مُحَمَّدٍ      عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُطَهَّرِ<sup>۳</sup>

«پس خوشا به حال کسی که شب را با ولایت آل محمد به روز آورد، در حالیکه امام او، شُبَير (حسین) و شُبَير (حسن) و قبل از آن دو، امامش علی پاک، و وصی محمد امیرالمؤمنین علیه السلام باشد».

عَلِيُّ إِمَامٌ وَ وَصِيُّ النَّبِيِّ      بِمَحْضَرِهِ قَدْ دَعَاهُ أَمِيرًا  
وَ كَانَ الْخُصِيصَ بِهِ فِي الْحَيَاةِ      فَصَاهِرَةً وَ اجْتَبَاهُ عَشِيرًا

«علی امام و وصی پیامبر است، و آنحضرت او را امیرالمؤمنین لقب داد. او نزدیکترین افراد به پیغمبر اکرم در زمان حیات آنحضرت بود، و از اینرو او را داماد و دوست صمیمی خود برگزید».

هَذَا آخِي وَ وَصِيِّي فِي الْأَمْرِ مَنْ      يَقُومُ فَيْكُمْ مَقَامِي عِنْدَ تَذْكَارِي<sup>۵</sup>

۱- «دیوان حمیری» ص ۱۲۸ تخریجها من «اعیان الشیعة» ۱۲: ۲۱۷ و «مناقب» ۲: ۳۶ و ۳: ۵۰ .

۲- همان کتاب ص ۲۱۶ و از «اعیان الشیعة» ۱۲: ۲۴۴ و «مناقب» ۲: ۱۵۷ و ۳: ۶ و ۳۴۸ تخریج

شده است .

۳- همان کتاب ص ۲۰۱ و از «اعیان الشیعة» ۱۲: ۲۵۱ تخریج شده است .

۴- همان کتاب ص ۲۲۴ و از «اعیان الشیعة» ۱۲: ۲۴۷ و «مناقب» ۳: ۵۶ تخریج شده است .

«این است برادر و وصی من در امور، و کسی که می تواند به جای من در میان شما کارهای مرا انجام دهد».

عَلِيٌّ وَصِيُّ الْمُصْطَفَىٰ وَ وَزِيرُهُ  
وَأَكْرَمُ خَلْقِ اللَّهِ صِنُو مُحَمَّدٍ  
وَنَاصِرُهُ وَالْبَيْضُ بِالْبَيْضِ تُقْرَعُ  
وَمَنْ لَيْسَ عَنْ فَضْلٍ إِذَا عَدَّ يَدْفَعُ<sup>۱</sup>

«علی وصی مصطفی و وزیر و کمک کننده اوست، که در جمیع احوال به او می ماند. کسی که بهترین خلق خدا و همپراز محمد است، و هرگاه فضیلتی شمرده شود آن را واجد است».

و نیز گوید:

أَشْهَدُ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ  
إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ  
وَأَنَّهُ قَدْ كَانَ مِنْ أَحْمَدٍ  
لَكِنَّ وَصِيَّ خَازِنُ عِنْدَهُ  
وَالْمَرْءُ عَمَّا قَالَهُ يُسْتَلُّ  
خَلِيفَةُ اللَّهِ الَّذِي يَعْدِلُ  
كَمَثَلِ هَارُونَ وَ لَا مُرْسَلٍ  
عِلْمٌ مِنَ اللَّهِ بِهِ يَعْمَلُ<sup>۲</sup>

«شهادت می دهم به خداوند و نعمتهای او - در حالتی که مرد مسئول گفتار خود می باشد - اینکه علی بن ابیطالب خلیفه خداوند است بر مردم، همان خلیفه که شیوه او عدالت است. و مثل او به پیامبر اسلام، مثل حضرت هارون به حضرت موسی است، جز اینکه امیر المؤمنین مرسل و پیامبر نیست. ولی او وصی است که از علوم الهی نزد او مخزون است و بدان عمل می نماید».

و عقبه بن ابی لهب در خطاب خود به عائشه گوید:

أَعَائِشُ خُلِّيَ عَنْ عَلِيٍّ وَعَتْبِهِ  
وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ  
بِمَا لَيْسَ فِيهِ إِثْمَانٌ وَالِدَةَ  
فَأُتِّعَ عَلَى مَا كَانَ مِنْ ذَلِكَ شَاهِدَةً<sup>۳</sup>

«ای عایشه علی را واگذار و او را به کارهایی که سزاوار او نیست عتاب

۵۰- «دیوان حمیری» ص ۲۳۲ و از «الغدیر»: «۱۹۸» و «آغانی» ۷: ۲۶۹ و «مناقب» ۳: ۳۳

تخریح شده است.

۱- همان کتاب ص ۲۷۵ و از «مجموعه المکتبه الظاهرية» ص ۱۹۵ تخریح شده است.

۲- همان کتاب ص ۳۰۴ و از «الغدیر» ۲: ۲۰۵ تخریح شده است.

۳- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۴۴ و ۵۴۵.

مکن. او وصی رسول خدا است از میان خویشان خود و تو خود شاهد بر این مطلب بوده‌ای.»

و أشعث بن قیس کندی در جواب نامه امیرالمؤمنین نوشته است:

آتانا الرسولُ رسولُ الوصیِّ      علیُّ المَهْدَبِ مِنْ هاشِمِ  
وصیُّ النَّبِیِّ وَ ذُو صِهْرِهِ      وَ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ فِی الْعَالَمِ<sup>۱</sup>

«آمد نزد ما فرستاده علی که بهترین فرد از بنی هاشم است. او وصی پیامبر و داماد او، و بهترین افراد در عالم است.»

و کثیر عزه گوید:

وصیُّ النَّبِیِّ الْمُصْطَفِیِّ وَ ابْنُ عَمِّهِ      وَ فَکَاکُ أَغْلَالٍ وَ قَاضِی مَعَارِمِ<sup>۲</sup>

«او وصی پیامبر مصطفی و پسر عموی اوست، و کسی است که زنجیرها را باز کرده و دیون را پرداخت نموده است.»

و صاحب بن عبّاد گوید:

إِنَّ الْمَحَبَّةَ لِلْوَصِيِّ فَرِيضَةٌ      أَعْنَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا  
قَدْ كَلَّفَ اللَّهُ الْبَرِيَّةَ كُلَّهَا      وَ اخْتَارَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ كَلِيًّا<sup>۳</sup>

«به تحقیق که محبت وصی پیغمبر یعنی علی واجب گشته، و خداوند آن را بر مردم تکلیف نموده، و او را امیرالمؤمنین لقب داده است.»

و فضل بن عباس گوید:

وَ كَانَ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ      عَلِيٌّ وَ فِي كُلِّ الْمَوَاطِنِ صَاحِبُهُ  
وَ وصیُّ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا وَ صِهْرُهُ      وَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى وَ مَا ذَمَّ جَانِبَهُ<sup>۴</sup>

«پس از پیغمبر علی ولی امر مؤمنین خواهد بود. همان که در تمام اوقات و اماکن همراه و همدوش او (پیامبر) بود. او وصی پیامبر و داماد آنحضرت و اوّل کسی است که با آنحضرت نماز بجای آورد و از او روی نگرداند.»

و کُمیت گوید:

وَ نِعْمَ وَ لِي الْأَمْرِ بَعْدَ نَبِيِّهِ      وَ مَتَّجِعُ التَّقْوَى وَ نِعْمَ الْمَوْدَّبُ<sup>۵</sup>

۱- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۴۵ .

۲- همان کتاب ج ۱ ص ۵۴۵ .

۳- همان کتاب ج ۱ ص ۵۴۵ .

۴- همان کتاب ج ۱ ص ۵۴۶ .

«چه خوب ولیّ امری است علی پس از پیامبر، که پایگاه تقوی و نیکو تربیت کننده است».

با ملاحظه و دقت در آنچه که ما در این فصل بیان کردیم خوب واضح می‌شود، که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام جای شبهه و تردید نبوده است، در نزد همه روشن و مسلم بوده و بر این حقیقت اعتراف داشته‌اند.

رسول خدا در موارد کثیره در سفر و حضر، در جنگ و آرامش، در خلوت و جلوت، در نزد دوست و دشمن، چه از حضرت سؤال کرده‌اند و چه آن حضرت خود ابتداءً بیان فرموده است، امیرالمؤمنین را به عنوان وارث مواهب رسالت و وصیّ اَعباءِ نبوت و خلیفه آن حضرت بر جمیع اُمت معرفی نموده‌است. کراراً او را به عنوان ولیّ هر مسلمان و امام هر مؤمن و پیشوای هر پرهیزگار و رهبر هر گرونده «وَلِیُّ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ إِمَامُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ قَائِدُ كُلِّ تَقِیٍّ» معرفی نموده است و مراراً او را به عنوان «سَيِّدُ الْمُسْلِمِینَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِینَ وَ یَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِینَ وَ سَيِّدُ الْأَوْصِیَاءِ وَ سَيِّدُ الْأَوْصِیَاءِ وَ خَیْرُ الْأَوْصِیِّینَ وَ أَفْضَلُ الْأَوْصِیِّینَ» معرفی نموده است.

وصایت امیرالمؤمنین در امور شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده است و برای اثبات آنکه این وصایت در امور شخصی نیست بلکه راجع به شئون نبوت و وصایت در زمامداری و ولایت عامّه مسلمین است او را در طراز اوصیای پیمبران مانند شیث نسبت به آدم و سام نسبت به نوح و یوشع نسبت به موسی و شمعون نسبت به عیسی و اصف بن برخیا نسبت به سلیمان شمرده، و سپس او را وصیّ مقام نبوت خود قرار داده و او را از همه آنها شریفتر و فاضلتر و عالمتر محسوب داشته، با لقب سیدالوصیّین و خیرالوصیّین مفتخر ساخته است.

و حتی در بعضی از مواردی که از آن حضرت سؤال شد، حضرت عَلت

۵- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۶ .

۶- و نیز ابن ابی الحدید گوید در «شرح النهج» ج ۱۱ ص ۱۲۰ (۲۰ جلدی) :

وَحَیْرٌ حَلَقَ اللَّهُ بَعْدَ الْمُضْطَفَى  
أَعْظَمُهُمْ یَوْمَ الْفِخَارِ شَرَفَا  
بَعْلُ الْأَبْتُولِ الْمَرْضَى عَلِیُّ  
السَّيِّدِ الْمَعْظَمِ الْوَصِیُّ



وصایت شمعون و یوشع و آصف را اعلامیت آنها نسبت به جمیع امت قرار داده و بر این اساس وصایت امیرالمؤمنین را بر اعلامیت او مترتب ساخته است و آن حضرت را با خود، دو پدر امت شمرده و خود و او را دو حجت خدا بر بندگانش قرار داده، و کراراً او را جانشین و خلیفه چه در زمان حیات و چه بعد از مماتش معرفی نموده است. و علاوه علی بن ابی طالب را با خود از یک درخت و از یک نور و دوشاخه متفرع از یک اصل بیان می کند و بعضی از اوقات اجمالاً اوصیای خود را دوازده عدد می شمرد و می گوید: **كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ**.

و بعضی از اوقات می گوید: **كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ**، و در برخی دیگر می فرماید: اوصیای من دوازده نفرند اول آنها برادر من و وزیر من و وارث من و وصی من علی بن ابیطالب و آخر آنها مهدی قائم از اولاد من است.

و در برخی دگر مفصلاً یک یک آنها را شمرده اول آنها را علی بن ابیطالب و بعداً حسن و بعداً حسین و بعداً نه نفر از اولاد حسین را یکی پس از دیگری بیان می کند و آخرین آنها را قائم آل محمد و بر فرازنده پرچم توحید و عدل و ویران کننده کاخ شرک و ستم می شمرد.

و در برخی دگر آسامی ائمه را یک یک به تفصیل بیان فرموده است. علاوه در مواقع بسیاری جمیع امت را امر به لزوم متابعت و پیروی از علی بن ابیطالب نموده اطاعت از او را اطاعت از خود، و مخالفت او را مخالفت با خود، و امر او را امر خود، و نهی او را نهی خود، و گفتار او را گفتار خود، و حُب او را حُب خود، و بغض او را بغض خود، و حِزب و یاران او را حِزب خود، و حِزب خود را حِزب خدا معرفی می نماید.

و در بعضی از مقامات فرموده: بعد از من فتنه ها پدید شود و بر شما باد که به کتاب خدا و وصی من علی بن ابیطالب رجوع کنید، آن دو با هم اند، و از یکدیگر جدا نخواهند شد. و در تمام این مراحل رجوع به آن حضرت را به عنوان وصی و به عنوان سیدالاولیاء و به عنوان امام مسلمین و به عنوان امیرالمؤمنین و خلیفه و جانشین تذکر می دهد. علاوه ولایت او را موجب سعادت و نجات و اعراض از او را موجب شقاوت و هلاکت می شمرد، و بر اساس تفرّد او در علم و حلم و قدمت اسلام، وصایت را مترتب می کند. و علاوه او را ادا کننده دُیون و وفا کننده عهد و وارث خود

معرفی می نماید.

معلوم است که دیون ظاهری رسول خدا چیزی نبوده است. مراد از دیون همان اشتغال ذمه آن حضرت نسبت به جمیع بنی آدم راجع به امر هدایت و ایصال آنها به مقام شامخ انسانیت و ابلاغ به اعلی درجه از درجات قرب و توحید است، و عهد آن حضرت همان موثیقی است که خدای متعال با او راجع به رسانیدن معارف و احکام و هدایت مردم به سر منزل سعادت بسته است لذا فرمود: **وَ أَنْتَ تُسْمِعُهُمْ صَوْتِي** «تو هستی که صدای مرا به جهانیان می رسانی». و البته این عمل از شخصی برمی آید که همطراز و هم مرتبه رسول خدا بوده **وَ كَالصُّنُوفِ مِنَ الصُّنُوفِ**، و **الذَّرَاعِ مِنَ الْغُضُدِ** بوده باشد، و معنی وارث، همان ارثی است که در شئون متعلقه به رسول الله از آن حضرت به علی بن ابیطالب رسیده است.

وارث مقام علم، وارث مقام توحید و معارف الهیه، وارث ولایت و اولویت به نفوس، وارث قدرت و سیطره، وارث امر و نهی، وارث ایصال به مطلوب نفوس و سلطنت تکوینی بر نفوس و ملکوت، وارث وحی و قرآن.

لذا فرمود: اگر من خاتم النبیین نبودم تو در نبوت شریک من بودی و لیکن تو وصی منی و جانشین من. و حضرت برای آنکه از عالم غیب شاهد و گواهی آورد تا امثال کوته نظران خلافت و وصایت علی را گفته شخصی او از روی هوی و هوس و از روی حب فامیلی و ارتباط دامادی و خویشاوندی تلقی نکنند، به عنوان شاهد غیبی از فرود آمدن و خم شدن ستاره در خانه علی استمداد نموده، یا از وارد شدن اولین فرد از در بر آنس بن مالک گواهی جسته است.

باری تمام این مطالب را که فهرست این فصل بود رسول خدا با تأکیدات شدید و ترغیبات اکید گوشزد نموده است.

**عجباً بل كل العجب از جحود و انکار بعضی از متعصبین عامه است که تقلیداً لآبائهم با وجود این موج عظیم از روایات صریحه و صحیحه که به حد تواتر و بدهات رسیده است باز دست از جمود و تعصب خود بر نمی دارند و روایات قضاء دین و وفا به عهد آن حضرت را حمل بردیون شخصی و وعده های جزئی رسول خدا نموده، و عنوان وارث را حمل بر بعضی از موارد جزئی مانند ارث شمشیر و زره و خود و اسب رسول خدا نموده و وصایت را حمل بر وصی بودن در غسل و تکفین رسول خدا یا حمل**

بر سفارش رسول خدا نسبت به عرب و امثال این امور نموده‌اند. چنانکه از گفتار محب طبری در «ذخائر العقبی» ص ۷۲ و در «الریاض النضره» ج ۲ ص ۱۷۸ و گفتار غیر او از متعصبین عامه مشهود است. آیا این احادیث کثیره را به عنوان سیدالوصیین و خیر الاوصیاء می‌توان بر وصایت در امور جزئیه مانند غسل و کفن و دفن حمل نمود؟ آیا این تأکیدات و تشدیدات را در لزوم پیروی از امیرالمؤمنین باید به کلی از نظر دور داشت؟ آیا این تذکارات پیاپی و توصیه‌های آکید را باید به خاک نسیان سپرد؟ آیا معنی وفا کننده به عهود و قضا کننده دیون که به عنوان یک صفت روشن و یک علامت اختصاصی برای امیرالمؤمنین در مواقع مختلفه و اماکن متفاوته و مقامات عدیده رسول الله الاکرم قرار داده است، باید حمل بر آدای چند درهم مختصر و وفای به چند وعده کوچک نمود؟

این حمل‌ها همه و همه عنوان سُخریه و بازی کردن با کلام رسول خدا بلکه با خود رسول خدا بلکه با فرستنده رسول خداست. و علت این حمل‌ها همانا تبرئه خلفای غاصب و برگرداندگان شریعت از محور اصلی خود می‌باشد. اگر این علمای بزرگ اهل تسنن خود را حاضر می‌نمودند که نسبت لهو و لعب را به سروران خود و سر رشته‌داران سقیفه دهند، بهتر بود از آنکه رسول خدا را به چنین کلماتی تَمَسُخَرُ کنند و عبارات و وصایای او را درباره یگانه فرد الهی و نمونه طلوع توحید در مظاهر صفات و اسماء الهی حضرت مولی‌الموحّدین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به چنین محملهای واهی و سست که از یک فرد عامی و عادی سر نمی‌زند حمل بنمایند.

اگر نسبت گناه و اشتباه را به رؤسای خود می‌دادند بهتر بود از آنکه بالمآل به رسول خدا نسبت دهند. اینان برای آنکه روی جنایات خلفای غاصب پرده‌ای بکشند و حُبّ جاه و ریاست و حکومت آنان را بر رقاب مسلمانان به عناوین مختلفی تفسیر و تعبیر کنند راه مستقیم را منحرف نموده، و بالتّیجه رسول خدا و این سلسله از روایاتی را که احدی در آن شک ندارد و ولایت امیرالمؤمنین و حکومت ظاهری و باطنی آن حضرت را بر تمام افراد بشر مانند آفتاب روشن می‌کند، همه را به تأویلات سست و بی‌مایه‌ای حمل نموده، ارزش و مقام صاحب رسالت را به

کوچکترین درجه و به پائین ترین مرحله سقوط داده اند.

کدام فردی است که از سیره رسول اکرم و مقامات امیرالمؤمنین به آن حضرت آشنا باشد و بتواند این روایات را تأویل کند و خلافت ظالمین را حمل بر دلسوزی آنان بر اسلام یا حمل بر اشتباه آنان بنماید؟!

ما از عوام اهل تسنن توقعی نداریم. مسکینان مستضعف هر چه به حلقوم آنان بریزند فرو می‌برند و غذای جان آنان می‌شود، هر مطلبی که بزرگان آنها به آنها تلقین کنند می‌پذیرند و بدان تربیت می‌شوند. کلام ما با افرادی است که به روایات وارده اطلاع دارند.

روی سخن ما با کسانی است که فضائل و مناقب منحصر به فرد امیرالمؤمنین را در کتابهای مستقل یا لااقل در لابلای روایات دیگر ذکر کرده اند، با کسانی است که به ادبیت و عربیت آشنا هستند و معنی و مراد کلام خدا و رسول خدا را خوب می‌فهمند، ولی با یک نوع زرنگی و تردستی روایات را تحریف معنوی نموده و در تفسیر آن راه دور و خطائی را می‌پیمایند و روی فکر و عقل خود سرپوش می‌گذارند. آنها امیرالمؤمنین را خوب می‌شناسند و لیکن آن غریزه خودخواهی و خود رأیی نمی‌گذارد که خط بطلان و خیانت را بر کرده اسلاف خود بکشند، و صراحتاً لواداران سقیفه را اهل خیانت و جنایت معرفی کنند.

وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا. <sup>۱</sup> به ولایت آن حضرت انکار ورزیدند در حالیکه یقین داشتند حق با آن حضرت بود لیکن از روی ستم و سرکشی نفس اماره حاضر به اعتراف نشدند و در برابر حق فروتنی نمودند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ. <sup>۲</sup> آنان مانند اطلاع و معرفتی که به فرزندان خود دارند از مقام ولایت امیرالمؤمنین اطلاع داشته و به فضائل و مناقب او معرفت دارند.

عجیب است که در بسیاری از روایات عامه دیده می‌شود که خود ابوبکر، و عمر، و عثمان، و معاویه، و عمرو عاص، و مغیره بن شعبه، و ابو عبیده جراح، به فضائل آن حضرت معترف و او را از هر جهت سزاوار مقام خلافت می‌دانند و خود را غاصب

۱- سوره نمل: ۲۷- آیه ۱۴.

۲- سوره انعام: ۶- آیه ۲۰.

و از بین برنده حقّ مسلّم او می شمرند و امیرالمؤمنین را مظلوم معرفی می کنند. این اعترافات را که بزرگان عامّه در کتب خود آورده اند!!

نَسْأَلُ اللّٰهَ تَعَالٰی اَنْ یَّعْصِمَنَا مِنَ الزَّلَّلِ وَ لَا یُکَلِّنَا اِلٰی اَنْفُسِنَا طَرْفَةَ عَیْنٍ بِمُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ، وَ صَلَوَاتِهِ وَ تَسْلِیْمَاتِهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ.